

عنوان : دائرة المعارف صالحين - جلد ۱ - مبانی، اصول و روش‌های تربیت اسلامی
نویسنده: محمد علی کرامت (به سفارش سازمان بسیج دانشجویی)
فرآوری و آماده سازی : معاونت پژوهش بنیاد آیت
سال نشر : ۱۳۹۸
تعداد چاپ : محدود
صاحب امتیاز : معاونت تعلیم و تربیت سازمان بسیج مستضعفین



دائرالمعارف صالحین - ج ۱

مبانی، اصول و روش‌های تربیت اسلامی

۶.....	پیشگفتار.....
۱۰.....	فصل اول.....
۱۰.....	چیستی و اهداف تربیت اسلامی.....
۱۲.....	بخش اول : کلیات تربیت.....
۳۴.....	بخش دوم : اهداف تعلیم و تربیت اسلامی.....
۴۶.....	فصل دوم.....
۴۶.....	اصول تربیت اسلامی.....
۵۲.....	بخش اول : اصول نوزده‌گانه مشترک.....
۵۲.....	اصل خدامحوری.....
۵۷.....	اصل تکلیف‌مداری.....
۶۱.....	اصل دردمندی.....
۶۳.....	اصل کرامت.....
۶۹.....	اصل آزادی.....
۷۲.....	اصل جامع‌نگری.....
۷۶.....	اصل تناسب.....
۸۰.....	اصل تدریج.....
۸۴.....	اصل استمرار.....
۸۷.....	اصل عقلانیت.....
۹۶.....	اصل فطرت‌گرایی.....
۹۹.....	اصل بلندنظری.....
۱۰۳.....	اصل مقاوم‌سازی.....
۱۰۷.....	اصل عمق‌بخشی.....
۱۱۴.....	اصل محبت.....
۱۳۲.....	اصل جذابیت.....
۱۳۴.....	اصل ولایت‌مداری.....
۱۴۱.....	اصل حق‌مداری.....
۱۴۸.....	اصل اخلاق‌مداری.....
۱۵۳.....	بخش دوم : اصول اختصاصی.....
۱۵۳.....	اصل تقدم خودسازی بر دیگرسازی.....
۱۵۷.....	اصل همراهی ظاهر و باطن.....

۱۵۹ اصل رفق و مدارا
۱۶۵ اصل نظارت
۱۷۰ فصل سوم
۱۷۰ روش‌های تربیت اسلامی
۱۷۲ بخش اول : تعریف و تقسیم روش‌های تربیتی
۱۷۳ بخش دوم : روش‌های عام تربیتی
۱۷۴ روش چهره به چهره
۱۷۴ روش امر و نهی
۱۷۶ روش عادت دادن (ایجاد ملکه)
۱۷۹ روش اصلاح شرایط و محیط
۱۸۰ روش ارزیابی
۱۸۱ روش تشویق و تنبیه
۱۸۵ روش تغافل
۱۸۶ روش آموزش و آگاهی بخشی
۱۸۸ روش موعظه و تذکر
۱۸۹ روش تبشیر و انذار
۱۹۰ روش عبرت آموزی
۱۹۳ روش الگوسازی و معرفی الگوها
۱۹۶ روش معاشرت و هم نشینی با نیکان
۱۹۸ روش مشورت
۲۰۰ روش اصلاح ظاهر
۲۰۰ روش مسئولیت دادن
۲۰۲ روش استفاده از هنر
۲۰۴ روش تفریح
۲۰۶ روش مدیریت اوقات فراغت
۲۰۸ بخش سوم : روش‌های خاص تربیتی
۲۰۸ شیوه‌های ناظر به ارتباط با خویشان
۲۱۱ شیوه‌های ناظر به ارتباط با خدا
۲۱۳ شیوه‌های ناظر به ارتباط با دیگران



بی‌شک مسأله تربیت و پرورش انسان، محوری‌ترین هدف انبیاء و اولیاء الهی بوده است. انقلاب اسلامی ایران نیز که بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام به ثمر نشست از این قاعده مستثنی نیست. با این وجود تعلیم و تربیت در جمهوری اسلامی ایران دچار مسائلی بوده است:

۱. فقدان نظام تربیتی مبتنی بر اندیشه‌های ناب اسلامی در عرصه تربیتی کشور و ضعف نظامات تولید شده

۲. حضور چشم‌گیر اندیشه‌ها و سازوکارهای غیردینی در نظام تربیتی کشور

۳. آشفتگی نظری و عملی در برنامه‌های خرد و کلان متولیان امر تربیت

۴. ناکارآمدی سازوکارهای تربیتی موجود در تحقق اهداف تربیتی اسلام

۵. عدم تحقق بخش قابل توجهی از اهداف انقلاب اسلامی در پرورش انسان‌های مورد نظر خویش

۶. تأکیدات مکرر رهبر معظم انقلاب برای تحول در برنامه‌های تربیتی و فرهنگی کشور

بی‌شک یکی از مأموریت‌های ذاتی سازمان بسیج مستضعفین مسأله تعلیم و تربیت آحاد مردم در راستای تحقق بسیج میلیونی است که همواره مورد توجه و عنایت حضرت امام خمینی (ره) و تأکیدات مقام معظم رهبری «مدظله» بوده و می‌باشد. «امروز من عرض میکنم هویت سپاه که هویت پاسداری است، به معنای یک مفهوم محافظه‌کارانه تلقی نشود. پاسداری یعنی نگه داشتن، حفظ کردن. این حفظ کردن را میتوان با یک تفسیر محافظه‌کارانه معنا کرد. یعنی بگوئیم وضع موجود انقلاب را حفظ کنیم؛ من این را نمیگویم. حفظ انقلاب به معنای حفظ وضع موجود نیست. چرا؟ چون انقلاب در ذات خود یک حرکت پیشرونده است، آن هم پیشرفت پرشتاب. به کجا؟ به سمت هدف‌های ترسیم شده. هدف‌ها عوض نمیشوند. این اصول و ارزشهائی که بر روی آن بایستی ایستادگی کرد و برای آن جان داد، اصول و ارزشهائی هستند که در اهداف، مشخص شده‌اند.

هدف نهائی، تعالی و تکامل و قرب الهی است. هدف پائین‌تر از آن، انسان‌سازی است؛ هدف پائین‌تر از آن، ایجاد جامعه‌ی اسلامی است با همه‌ی مشخصات و آثار، که استقرار عدالت در آن باشد، توحید باشد، معنویت باشد. این‌ها اهداف هستند. این اهداف عوض‌شدنی نیستند؛ یعنی ما نمیتوانیم بیائیم مایه بگذاریم تا از هدف کم کنیم. بگوئیم خیلی خوب، یک روز میخواستیم عدالت برقرار کنیم، حالا میگوئیم عدالت که نمیشود، یک نیمه‌عدالتی برقرار کنیم! نه، عدالت. این، هدف است. توحید، استقرار شریعت اسلامی به طور کامل، این‌ها اهداف است، این‌ها تغییرپذیر نیست. لیکن در جهت حرکت به سمت این اهداف، سرعتها قابل کم و زیاد شدن است، شیوه‌ها قابل تغییر یافتن است، تدابیر ممکن است جورواجور باشد. در این جهت، انقلاب پیشرونده و پیش‌برنده است. حفظ انقلاب یعنی حفظ همین حالت پیشروندگی و پیش‌برندگی. پاسداری از انقلاب، به این معناست. اگر ما اینجور نگاه کردیم و مفهوم پاسداری را اینجور فهمیدیم، آن وقت آن طراوت و شور و هیجانی که در حرکت پاسداری هست، مضاعف خواهد شد. «ایشان در بیانات مختلف خود مراحل مختلف نیل به تمدن‌سازی اسلامی را تبیین نموده‌اند که به طور خلاصه در بخش‌های انقلاب، نظام‌سازی، دولت‌سازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی تقسیم‌بندی می‌شود اما در این بخش با بیانی دیگر به وضعیت و هدف فعلی ما پرداخته و به ضرورت پرداختن به جامعه‌سازی و انسان‌سازی اشاره می‌نمایند.

حال برگرفته از بیانات معظم له مشخص شد که سازمان بسیج مستضعفین به عنوان یک نهاد انقلابی در گام اول وظیفه تحقق جامعه اسلامی را برعهده دارد از آن جایی که رسالت خطیر تعلیم و تربیت نیروهای جوان، مؤمن، با نشاط، با انگیزه، مخلص، آرمان‌گرا، ایثارگر،

۱. بیانات در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران ۱۳/۰۴/۱۳۹۰

بصیر، منطقی، توانمند و آماده بسیجی در راستای ایجاد آمادگی همه جانبه و پاسخگویی به تهدیدهای احتمالی و همچنین تحقق اهداف راهبردی دفاع موزائیکی، ایجاد قابلیت پاسخگویی سریع و قاطع به تهاجم احتمالی دشمن در لایه های دفاعی در سطوح سخت، نیمه سخت و نرم به عهده معاونت‌های ذی ربط در سازمان بسیج گذاشته شده است. در این راستا پویایی، نشاط و نوشوندگی در برنامه‌ریزی و اجرا می‌تواند حرکت گذشته را تعالی بخشد و امیدها را زنده نگه دارد.

بدیهی است که چنین عملیات کلانی نیازمند یک نظام منسجم و دقیق ناظر به فرآیندهای خرد و کلان تربیتی در بسیج است. این در حالی است که نظام تعلیم و تربیت بسیج با مسائل زیر مواجه بوده است:

- ضعف یک نظام فکری منسجم و یکپارچه در سیاست‌گذاری، طرح‌ریزی و برنامه‌های حوزه تعلیم و تربیت بسیج
 - عدم رعایت برخی اقتضائات بسیج و انقلاب اسلامی
 - ضعف در سیر موضوعات دارای ترتیب و توالی
 - نسخه واحد برای رشد و ارتقاء کل بسیج بدون در نظر گرفتن اقتضائات سنی و قشری
 - برنامه‌ریزی بدون پشتوانه نیازسنجی و نظرسنجی
 - عدم توجه به ظروف مرتبط مانند مدرسه، خانواده، مسجد و محله
 - عدم توجه به ابعاد انسان شناختی و ساحت‌های بسیج طراز انقلاب اسلامی
- لذا با توجه به ملاحظات فوق‌الذکر از سال ۱۳۸۷ سازمان بسیج اقدام به طراحی نظام تعلیم و تربیت بسیجیان مبتنی بر نیاز روز گردید و با عنوان «طرح صالحین» به پایگاه‌های مقاومت بسیج ابلاغ نمود. این طرح ظرف مدت چندسال توانست گفتمان تربیت محوری در بسیج را غالب نموده و ظرفیت عظیم نخبگان، علما و فعالین فرهنگی و تربیتی را متوجه خود سازد.

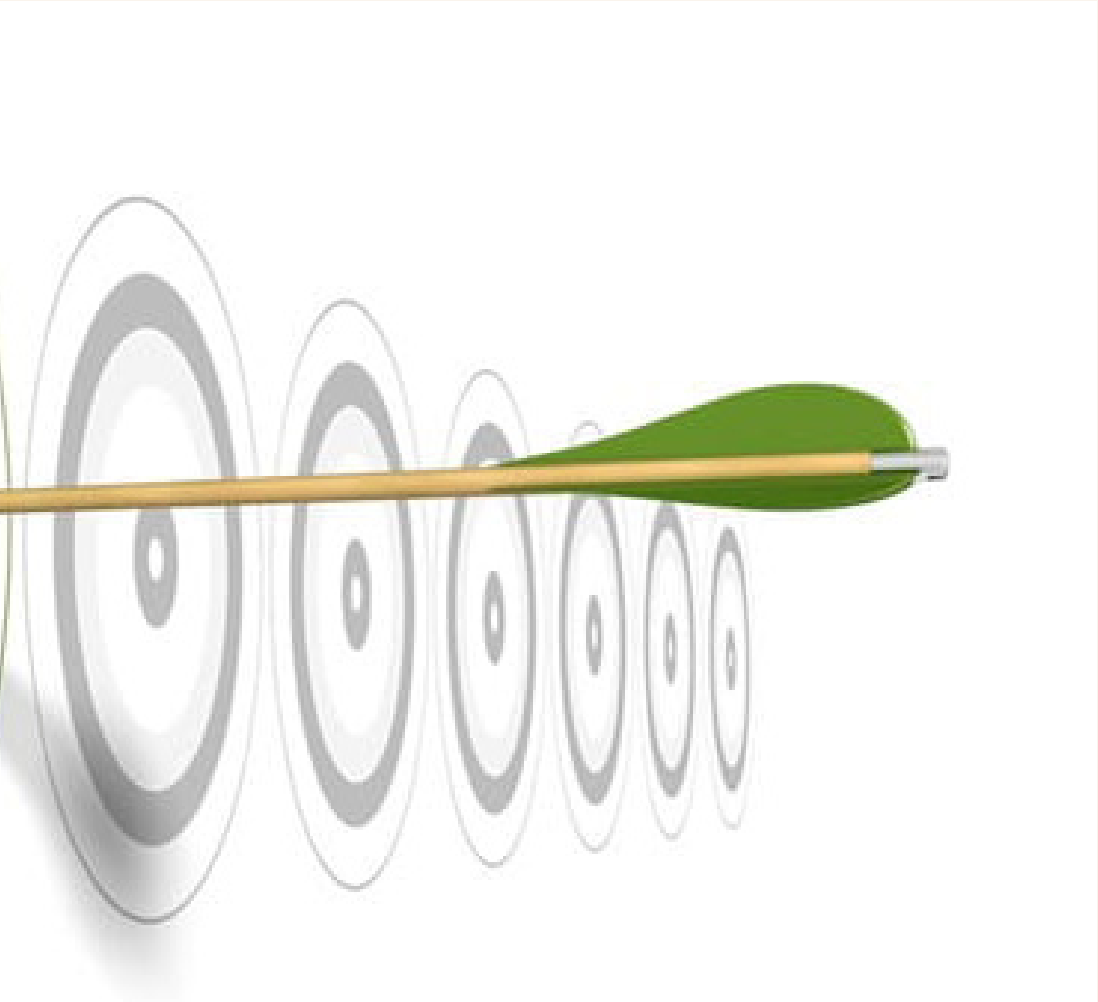
مجموعه پیش رو با عنوان «دائرة المعارف صالحین» که به همت معاونت تعلیم و تربیت سازمان بسیج مستضعفین گردآوری و تنظیم گردیده است، جمع بندی نظام مند محصولات تولید شده برای این طرح از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۸ می‌باشد. هدف از این کتاب ارائه تصویر مشترک و مناسب از این طرح برای نخبگان، صاحب نظران و فعالین تربیتی در کشور می‌باشد. همچنین درج تجارب طرح‌ریزی، تولید نظامات، تدوین محتوا، آسیب‌شناسی و دستاوردهای این طرح ملی از دیگر اهداف این نوشتار است.

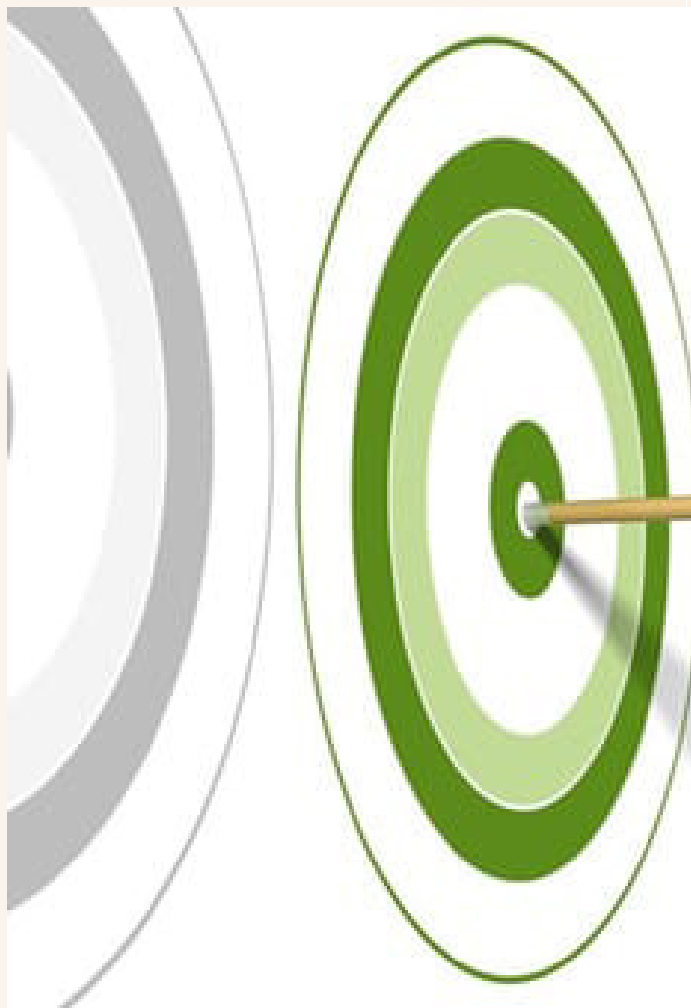
در جلد اول این مجموعه با مبانی، اصول و روش‌های تربیت اسلامی مبتنی بر اندیشه‌های امامین انقلاب آشنا خواهید شد. چارچوب بدست آمده تاثیر فراوانی در تولید محتواهای مهارتی و آموزشی در طرح صالحین داشته و دوره‌های آموزشی مختلفی برای آموزش این بنیادهای تربیتی در این طرح برگزار شده است. مبانی و اصول تربیتی و روش‌های منشعب از آن می‌تواند برای کلیه مجموعه‌ها و نهادهای فرهنگی و تربیتی قابل بهره‌برداری و استفاده باشد.

در پایان ضروری است تا از تلاش‌های برادر گرامی حجت الاسلام و المسلمین سعید دسمی، معاون سابق تعلیم و تربیت بسیج و همچنین برادر سید اسماعیل موسوی برای راهبری این طرح و تولید بخش اعظمی از این متون تشکر نماییم. همچنین از حمایت‌های حجت الاسلام پورآرین جانشین محترم تعلیم و تربیت بسیج برای تنظیم و تدوین این مجلدات و سایر مدیران آن معاونت کمال قدردانی را داشته باشیم. یقیناً ارائه نظرات شما فرهیختگان و فعالین تربیتی می‌تواند ما را در تکمیل این کتب یاری نماید لذا مستعدی است دیدگاه‌های خود را به مدیریت پژوهش و تدوین متون معاونت تعلیم و تربیت سازمان بسیج مستضعفین ارسال نمایید.



فصل اول: چیستی و اهداف تربیت اسلامی





بخش اول : کلیات تربیت

از مقدماتی‌ترین مباحث مبنایی مربوط به موضوع تربیت بحث از امکان و حدود تربیت است. این‌که آیا اصولاً انسان موجودی تربیت‌پذیر و قابل هدایت است یا خیر؟! و این‌که دامنه و گستره‌ی این قابلیت تغییر و تکمیل تا چه حدی می‌باشد؟! از منظر این پژوهش تربیت یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های نظام هستی است که در همه چیز قابل پیاده شدن می‌باشد. نه تنها انسان را می‌شود تربیت کرد، بلکه حیوانات و نباتات را نیز می‌شود، تحت تربیت گذاشت و با روش‌های تربیتی به سوی اهداف و کمالاتشان سوق داد. گرچه موجودات زنده همه تربیت‌پذیرند، اما تربیت‌پذیری انسان از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. در ذیل به اختصار برخی نظرات موجود طرح و نظریه اسلامی و منتخب این پژوهش ارائه می‌شود.

الف) تربیت پذیری

نظریات غربی

الف: انسان مجبور است و نفوذناپذیر

طرفداران این نظریه می‌گویند انسان به دنیا می‌آید، درحالی‌که تحت تأثیر عوامل و مبانی پیش‌ساخته‌ای است و راه هرگونه نفوذ و پیشرفت بر او سد شده است. درباره‌ی حیات او می‌توان گفت که قبل از این‌که به دنیا بیاید طراحی شده است و این طراحی قابل تغییر نیست. پیروان این طرز فکر در حقیقت شامل سه قسمت‌اند: طرفداران غریزه، طرفداران مزاج و طرفداران محیط یا فرهنگ!

ب: آزاد مطلق و نفوذپذیرکامل

برخی روان‌شناسان رفتار، درباره‌ی انسان چنین نظر دارند که کودک چون موم در دست مربی است و مربی به هرگونه‌ای که بخواهد می‌تواند او را شکل دهد.^۲

ج: آزاد مشروط و نفوذپذیر محدود

این گروه معتقدند انسان نه مجبور مطلق است و نه آزاد مطلق، نه آن‌چنان که صددرصد نفوذناپذیر باشد و نه صددرصد نفوذپذیر.^۳

دیدگاه اسلام

از نظر اسلام انسان موجودی تبدل‌پذیر و با قابلیت تربیت است که قابلیت انحطاط یا ارتقا را

۱ علی قائمی، زمینه تربیت، ص ۶۹

۲ همان ص ۷۴

۳ همان

دارد. امام خمینی^(۵) در رد تغییرناپذیری و عدم امکان تربیت انسان می‌نویسند: «باید دانست که انسان مادامی که در این دنیا است، به واسطه‌ی آن که تحت تغییرات و تصرفات واقع است، تبدیل هرملکه [ای] به ملکه [ای] می‌تواند بکند. و این که می‌گویند: «فلان خلق، فطری و جبلی است و قابل تغییر نیست کلامی است بی‌اساس، و پایه‌ی علمی ندارد. و این مطلب، علاوه بر آن که برهانی است در فلسفه، و وجدانی نیز هست، شاهد بزرگش آن است که در شریعت مطهره، تمام اخلاق فاسده مورد نهی واقع شده است و برای علاج آن‌ها دستور داده شده، و تمام اخلاق حسنه مورد امر است و برای تحصیل آن‌ها نیز دستور رسیده است. پس انسان مادامی که حیات دنیوی را از دست نداده، باید قدر آن را بداند و در تحصیل ملکات فاضله که اساس سعادت بر آن‌ها نهاده شده، باید کوشش کند و با هر ریاضتی است، پس از قلع ملکات خبیثه از نفس، در تحصیل مقابلات آن‌ها که جنود عقل و رحمان است، باید جان‌فشانی کند و خوددار از آن نباشد. و نباید به نداشتن اخلاق فاسده فقط، قانع شود؛ زیرا قلع ماده‌ی فساد، مقدمه برای اصلاح و تکمیل نفس است.»^۱

در ادامه به جهت اثبات این مدعا دلایلی چند به اختصار طرح خواهد شد:

۱- فطرت کمال جویی

حضرت امام خمینی^(۵) در تبیین مفهوم فطرت کمال طلب انسانی می‌فرماید: «تمام اساس شرایع حقه، برطبق دو فطرت الهیه است که یکی اصلی استقلالی است و آن فطرت عشق به کمال مطلق است که اساس خداخواهی است، و دیگری تبعی استقلالی است که آن فطرت تنفر از نقص است که اساس تنزه و تقوی است به معنی عام شامل آن. و تمام احکام شرایع، چه احکام قالبی و چه احکام قلبی براین دو اصل محکم الهی بنا نهاده شده است.»^۲

هم چنین می‌فرماید: «باید دانست که مقصود از طبیعی بودن و فطری بودن خلقی، آن نیست که ذاتی غیرقابل تغییر است، بلکه جمیع ملکات و اخلاق نفسانی، تا نفس در این عالم حرکت و تغییر است و در تحت تصرف زمان و تجدد واقع است و دارای هیولی و قوه است، قابل تغییر است و انسان می‌تواند، جمیع اخلاق خود را متبدل به مقابلات آن‌ها کند، چنان چه دلالت براین مدعی کند، علاوه بر برهان و تجربه، دعوت انبیا و شرایع حقه به سوی اخلاق کریمه و ردع آن‌ها از مقابل آن‌ها»^۳

۲- بالقوه بودن توانمندی‌های انسان در بدو تولد

به بیان استاد مطهری هیچ موجودی به اندازه‌ی انسان آماده‌ی ساخته شدن نیست، زیرا هیچ موجودی این اندازه بالقوه آفریده نشده است. لذا تربیت نوعی ساختن است. همه چیز آن

۱ امام خمینی، «شرح حدیث جنود عقل و جهل»، صص ۳۸۰-۳۷۹

۲ همان صص ۳۸۱-۳۸۰

۳ امام خمینی، «شرح چهل حدیث»، ص ۵۱۰

چیزی است از نظرماهیت که هست، جزانسان که آن چیزی است که ساخته بشود، و چون اراده‌ی خودش در این کار دخالت دارد آن چیزی است که خودش بخواهد باشد!

۳- مختار بودن انسان و آزادی اراده

مسأله‌ی تربیت‌پذیری با بحث مختاربودن انسان گره خورده است و هدایت نیز پس از راهنمایی پیامبر و عقل و الهام الهی باز با مسأله‌ی اختیار مواجه می‌شود، چنان‌که در هدایت پیامبراکرم صلی الله علیه وآله و سلم، گروهی سلمان و مقداد می‌شوند و گروهی به اختیار خود ابوسفیان و ابوجهل می‌شوند. این‌ها همه نشان‌گر مختار بودن انسان است. مطابق اندیشه‌ی اسلامی انسان صاحب اختیار و اراده است و علی‌رغم تمام عوامل مؤثر بر انسان، اراده‌ی انسان مهم‌ترین نقش را به نحو اقتضا در تربیت دارد. لذا مادامی که آدمی در این عالم است، می‌تواند به اختیار و اراده‌ی خود در جهت سعادت و شقاوت خویش عمل کند و امکان تربیت در هر دو جهت برای او میسر است.^۲

۴- ضرورت وجود نظام تربیتی برای یک دین و مکتب نظام‌مند

وجود یک مکتب بدون یک سیستم مستقل آموزش و پرورش، امکان‌پذیر نیست. اسلام به نوبه‌ی خود دارای سیستم‌های مستقل حقوقی، فلسفی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی مخصوص به خود است. پیدایش این سیستم‌ها بدون وجود یک نظام مستقل تعلیم و تربیت امکان‌پذیر نبوده و نیست.^۳

۵- وجود معاد و عالم آخرت

وجود معاد و اثبات نظام جزا و پاداش فقط در زمانی با صفات حکمت و رحمت خدا قابل جمع است که انسان قابلیت تغییر و تحول و رشد را داشته باشد و بتوان او را تربیت و هدایت نمود. لذا انسان، تربیت‌پذیر است و اگر جز این بود، انذار و تبشیر و پاداش و کیفر باطل بود.

۶- فلسفه‌ی بعثت: ارسال رسل و انزال کتب

فلسفه‌ی اخلاقی اسلام ناظر به این معناست که جوهره‌ی ارسال رسل برای تزکیه‌ی انسان از آلودگی‌ها و ایجاد تحولات در خلق و خوی اوست.^۴ لذا فلسفه‌ی بعثت اثبات می‌کند که انسان تربیت‌پذیر است و گرنه ارسال رسل و انزال کتب و تلاش‌های تربیتی انبیا و جانشینانشان همگی، بی‌ثمر بود.

۷- نظام علیت

هرپدیده‌ای که از یک قانون و از نظام علیتی برخوردار باشد ناچار امکان تربیتش هست.

۱ مرتضی مطهری، یادداشت‌ها، ج ۱۱، ص ۸۰

۲ رک: علی قائمی، زمینه تربیت، صص ۷۵-۷۷

۳ مرتضی مطهری، یادداشت‌ها، ج ۲، ص: ۱۶۴ به نقل از جزوه «تعلیم و تربیت اسلامی»، دکتر عزتی

۴ مرتضی مطهری، یادداشت‌ها، ج ۲، ص: ۱۶۴

هنگامی که قانون‌ها شناخته شدند، تسخیر می‌شوند. انسان چه مجبور باشد و چه آزاد، امکان تربیتش هست. اگر مجبور است، با شناخت قانون‌های حاکم بر او تربیت می‌شود، همان طور که درخت‌ها و دام‌ها تربیت شده‌اند. و اگر آزاد است، خودش می‌تواند خودش را بسازد و خودش می‌تواند از رقابت استعدادها و تضاد نیروهایش بهره بردارد.^۱

۸- تجربه

گذشته از تمام دلایل بالا، بالاتراز تجربه چه دلیلی می‌توان یافت مبنی بر این که انسان قابلیت تغییر و تحول دارد و فعالیت‌های تربیتی بوجود آدمی مؤثر است.^۲

ب) حدود تربیت

همان‌طور که گفته شد از دیگر منازعاتی که میان اندیشه‌وران علم اخلاق و متفکران تربیتی جریان دارد، حدود و دایره‌ی زمانی تغییرپذیری آدمی است. این‌که مرزهای تربیت‌پذیری انسان چگونه تبیین و تحدید می‌شود؟ و میزان تأثیرپذیری او از پرورش صحیح تا چه اندازه است؟ یقیناً هرچه به میزان و حدود تغییرپذیری انسان بیشتر باور داشته باشیم، امیدواری برای فعالیت‌های تربیتی بیشتر خواهد بود.

نظریات غربی

در مقایسه با برخی از روان‌کاوان غربی که دوران کودکی را سرحد و انتها یه شکل‌پذیری انسان فرض می‌کنند، با رویکرد یونگ مواجه می‌شویم که وی مرز تغییرپذیری را تا چهل سالگی می‌داند.^۳

دیدگاه اسلام

از منظر اسلام انسان شگفت‌ترین مخلوق خداوند و والاترین نشانه‌ی قدرت حق است. اگر انسان با این قابلیت، به وسیله‌ی تربیت و تعلیم صحیح، به فعلیت کامل برسد؛ انسان خلیفه‌ی الله و آئینه‌ی تمام‌نمای صفات و اسماء خدای متعال می‌شود. امام خمینی نیز در این باره می‌فرماید: «انسان مراتب سیرش از طبیعت است تا مافوق طبیعت، تا برسد به آن جایی که مقام الوهیت است، سیراز طبیعت تا رسیدن به مقامی که غیراز خدا هیچ نمی‌بیند، مراتب معنوی انسان و این موجود که قابل این است که از این طبیعت سیربکند و تمام معنویت‌ها را در خودش ایجاد بکند با تربیت‌های صحیح، و برسد به یک مقامی که فوق مقام ملائکه‌ی الله باشد.»^۴

۱ علی صفایی حائری، «مسئولیت و سازندگی»، ص ۳۸

۲ علی صفایی حائری، «مسئولیت و سازندگی»، ص ۳۸ و امام خمینی، «شرح چهل حدیث»، ص ۵۱۰

۳ شولتس، دوان، روانشناسی

۴ امام خمینی، صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۱۱

تذکر: امکان از دست رفتن قابلیت تربیت یافتن الهی

علی رغم وجود فطرت خداجوی در انسان و امکان تربیت او، مواردی چون نفاق، عناد و لجبازی فرد مرتبی در برابر اعمال تربیت الهی و عصیان مدام و آگاهانه‌ی او، موجب تضعیف و از بین رفتن این قابلیت در انسان می‌شود.^۱

۱- رویکردها

تعریف تربیت

الف) تقسیم بندی اول براساس انواع تعریف

رویکرد لغوی

بسیاری از تعاریف مطرح شده در باب تربیت با رویکرد لغوی ارائه شده است. برای نمونه در تعریفی داریم: « مفهوم تربیت، چه از ریشه رب باشد و چه از ریشه ربو، که تربیت به معنای زیاد کردن و پرورش دادن بشود، هردو دسته از این معانی مؤید یکدیگرند. رب در اصل مصدر است و به معنای تربیت می‌باشد و آن عبارت از رویاندن و پدید آوردن مرحله به مرحله موجود است تا حد کمال آن؛ و این کلمه گرچه مصدر می‌باشد، ولی برای فاعل استعاره شده است. برانگیختن و شکوفا کردن و رشد دادن استعداد های انسان در جهت کمال به همراه تلاش مربی و فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل مؤثر لازم. قابل عنایت است که آوردن قید «کمال» و «تلاش مربی» و «زمینه‌ها و عوامل مؤثر لازم» همگی در تعریف تربیت از مفهوم و معنای لغوی کلمه اخذ شده که در آن مستتر است.^۲

رویکرد فلسفی:

برای نمونه به یک نمونه تعریف اشاره می‌شود: «تغییر و تحول تدریجی در گستره‌ی زمان که عنصر عام مفهوم تربیت است در فلسفه همان حرکت است. حرکت خروج از قوه به فعل است که مستلزم نوعی تغییر و تحول در شی است، پس تربیت شامل مفهوم حرکت است. پس تربیت نوعی تحریک است.»^۳

۱ آیه الله جوادی آملی در این باره می‌فرماید: «سرسختی و خوی سرکش‌ی منافقان موجب آن می‌شود که قابلیت اصلاح و تربیت را از دست بدهند، چون اگر اصلاح‌پذیر بودند، خدای سبحان به رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم دستور ادامه نصیحت به آنان را میداد، حال آنکه بارها به این گروه اندرز داده شده: ولی در آنها اثر نکرده است. نشانه نصیحت ناپذیری منافقان آن است که وقتی آنان را به تقوا و اصلاح نفس فرا می‌خوانند، آن عزت دروغینی که با گناه و فساد کسب کرده‌اند، مانع پذیرش آن می‌شود: (وإذا قیل له اتق الله أخذته العزه بالإثم) - (عبدالله جوادی آملی، «تفسیر تسنیم»، جلد ۱، ص ۲۳۴

۲ زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۳-۵۴

۳ اعرافی، «فقه تربیتی»، ص ۲۲

رویکرد روانشناسی

برای نمونه:

- تربیت پروردن قوای ذهنی، ادراک، حافظه، تداعی معانی، دقت و اراده است.^۱
- تربیت عملی است عمدی و آگاهانه و دارای هدف از سوی فردی بالغ به منظور ساختن، پروردن و دگرگون کردن فرد.
- تربیت مراقبتی است دائم از حیات در حال رشد و ایجاد تغییر در فرد به منظور یافتن قدرت درک مسائل و ایجاد زمینه جهت استقلال فکری.
- تربیت ایجاد عکس العمل مناسب در برابر برخی از عمل‌های رفتاری اوست.
- تربیت ایجاد تغییرات منظم برای اعمال و رفتار فرد است.^۲

جامعه‌شناسی

برای نمونه:

- تربیت عبارت از پرورش عضوی مفید برای جامعه است.
- تربیت انتقال سرمایه‌ی تمدن است از نسلی به نسل دیگر.^۳
- تربیت عبارت است از انتقال سنن و آداب و رسوم و مهارت‌ها و فرهنگ یک جامعه به اعضای جوان تر و یا انتقال میراث اجتماعی.
- تربیت انتقال سرمایه‌ی تمدن است از نسلی به نسل دیگر که خود موجب تراکم و ترقی تمدن می‌شود.^۴

ب) تقسیم‌بندی دوم براساس نسبت بین دین و تربیت

- (۱) تربیتی که منسوب به دین است. یعنی تربیتی که محتوای خود را از دین می‌گیرد؛ درمقابل تربیتی که محتوای خود را از غیردین، مثلاً از تجربه و عقل و علم بشری، می‌گیرد.
 - (۲) تربیتی که برای دین است؛ یعنی تربیتی که در خدمت اهداف دین است، خواه محتوای آن از دین گرفته شده باشد.
 - (۳) دسته‌ای با منطقی متفاوت از دو دسته‌ی اول، ارائه شده است. از این نظرگاه تربیت دینی را در عرض سایر حیطه‌های تربیت در نظرمی‌گیریم و گاه آن را در معنای فراگیر آن به کار می‌بریم «به نحوی که در برگیرنده‌ی برخی یا احتمالاً تمام آن‌ها» است.
- در صورت اول تربیت دینی عبارت است از پرورش عواطف فرزندان و تنظیم روابط اجتماعی

۱ حسن ملکی، مبانی و اصول تربیت

۲ علی قائمی، زمینه تربیت، ص ۲۴-۲۵

۳ حسن ملکی، مبانی و اصول تربیت

۴ علی قائمی، زمینه تربیت، ص ۲۵-۲۶

آنان و در کنار آن آموزش آداب و مناسکی که صریحا جنبه‌ی دینی دارند. در این صورت تربیت دینی محدوده و قلمرو خاصی دارد و در عرض دیگرحیطه‌ی تربیت قرار می‌گیرد. در صورت دوم که تربیت را در معنایی وسیع و همه جانبه مطابق با اهداف غایی خلقت در سامان دهی به چارچوب و معیار وسیع و فعالیت‌های اجتماعی و عاطفی و جسمی مورد نظر می‌باشد که در این امر نقش غایت بسیار تعیین‌کننده است. لکن مربی و متربی در جزئیات امور مانند اتخاذ روش و شیوه‌ها در حوزه‌های متفاوت انتخاب‌کننده و مخیر هستند. زیرا آن‌ها معمولا از آموزه‌های دینی بالنسبه مستقل می‌باشند و چه بسا از نظریه‌های مختلف به دست آمده باشند. البته در برخی حوزه‌ها ممکن است دین مطلبی بیان نکرده باشد که باید آن جزئیات را در جریان تجربه و مطالعه به دست آوریم و توسعه دهیم.^۱

ج) رویکرد منتقد به واژه‌ی تربیت

در مورد استعمال واژه تربیت اشکالاتی طرح شده است و برخی استعمال آن را در این جایگاه یک نوع غلط مصطلح عنوان می‌کنند. چنان چه از واژه‌ی تربیت و مشتقات آن در قرآن کریم و روایات چنین برمی‌آید که ماده‌ی یادشده آن‌گاه که به باب تفعیل می‌رود،^۲ هر نوع «زیاد کردن»ی را در برنمی‌گیرد؛ بلکه غالبا به معنای رسیدگی به امور موجود زنده‌ی دیگر - اعم از گیاه، حیوان و انسان - برای دستیابی او به رشد و نمو ظاهری است. اگر این موجود زنده انسان باشد، معمولا رسیدگی یادشده به دوران طفولیت وی منحصر می‌شود.^۳ با این همه، نمی‌توان قاطعانه ادعا کرد که میان کاربرد واژه‌ی تربیت برای گیاه، حیوان و انسان مشابهتی کامل برقرار است؛ به‌گونه‌ای که هنگام به کارگیری آن درباره‌ی انسان نیز تنها رشد و نمو جسمانی مورد نظر است. به هرحال، قرآن کریم آن گاه که به زحمات پدر و مادر در دوران کودکی اشاره می‌کند، یکی از مشتقات واژه‌ی تربیت را به کار می‌برد؛^۴ چنان که برخی از روایات نیز تربیت را به هفت سال نخست زندگی اختصاص داده‌اند.^۵

۱ مقالات برگزیده همایش تربیت دینی در جامعه اسلامی معاصر

۲ در زبان عربی، کارکرد اصلی دو باب افعال و تفعیل (تفعله) متعدی کردن فعل است؛ هر چند غالبا تفاوت‌هایی میان معانی این دو باب نیز می‌توان یافت، که نمونه‌ای از آنها تفاوت یادشده میان اعلام و تعلیم و نیزاریا، و تربیت است.

۳ شاید به همین دلیل باشد که ابن‌سینا در کتاب قانون، برای چهار فصل مربوط به پرورش جسمانی کودک، عنوان جامع «فی التربیه، را برمی‌گزیند. (ر.ک. ابن‌سینا، القانون فی الطب»، ج ۳، ص ۱۵۰)

۴ «و قل رب ارحمهما کما ربیبانی صغیرا؛ و بگو: پروردگارا، آن دورا رحمت کن چنانکه مرا در خودی پروردند؛ (اسراء، ۲۴)؛ «قال أ لم نربک فینا ولیدا؛ [فرعون] گفت: آیا در کودکی تورا نزد خود نپرورد یم؟؛ (شعراء، ۱۸).

۵ «یربی الصبی سبعا و یوب سبعا و یستخدم سبعا؛ (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۹).

برخی صاحب نظران نیز کلمه تربیت را واژه‌ی صحیح و قرآنی نمی‌دانند و معتقدند کلمه تربیت تقریباً در قرآن کریم به این معنا به کار نرفته و تعبیری که پیامبر اکرم یا امامان در آن مریبی ذکر شوند، وجود ندارد. البته کلمه تربیت و برخی شقوق آن را در مفاهیم دینی داریم، آن جایی که از کلمه‌ی رب و ربوبیت الهی استفاده می‌شود. ولی چون در کلمه‌ی رب که واژه‌ی تربیت نیز از همان کلمه گرفته شده است، نوعی جبر و سلطه وجود دارد، در رابطه‌ی بین انسان‌ها، در متون اصلی دینی از این کلمه استفاده نشده و از کلمات هدایت، رشد، تزکیه، تعلیم و تعظیم حکمت استفاده شده است. پیامبرگرامی نیز بشیر و نذیر، معلم و ترکیه کننده خطاب شده‌اند.^۱

آسیب‌های کلمه‌ی تربیت

- ایجاد توقع زیاد از مریبی
- از بین بردن استقلال فرد: مریبی استقلال خودش را در نظر نگیرد و مسئولیت خودش را در نظر نگیرد.
- اجبار: در برخورد با دیگران یک مقدار جبارانه‌تر از آن محدوده‌ای که خدا بر ایمان قرار داده، مثلاً در تأثیرگذاری بر دیگران، با افراد برخورد نکنیم.^۲

موارد صحیح استعمال کلمه‌ی تربیت

تربیت درباره‌ی گل و گیاه درست است. چون گل و گیاه بی اختیار و بی اراده هستند و این‌ها را آدم تربیت می‌کند.

تربیت درباره‌ی کودک شیرخوار درست است، چون هنوز اراده و آگاهی ندارد، استقلال ندارد، شما با وی تعاملی ندارید، یک طرفه است بیشتر، حالت جبری دارد.

تربیت در ارتباط با خداوند متعال هم درست است. او اداره کننده‌ی عالم است. مقدرات عالم را او تعیین می‌فرماید.

ولی در ارتباط با انسان و روابط انسانی تأثیرگذاری‌هایی که نامش تربیت قرار گرفته، یک غلط مصطلح هست که در عین حال می‌پذیریم. به پیامبرش می‌فرماید «إنک لا تهدی من أحببت»^۳ تونمی‌توانی هرکسی را که دوست داری هدایت کنی. کار، دست خود من است. «يُضِلُّ مَنْ

در همین باره، تعبیر روایی زیر نیز درخور توجه‌اند: «ان اطفال شيعتنا من المؤمنين تربيههم فاطمه»... و ترك التربية للأطفال؛ «كان يبل أكثر تربيت»، ویراعیه فی نومه و یقطته، و یحمله علی صدره و کتفه، و، لأن الله قد ألزمه [یعنی الامام] بما ألزم النبي من تربية الأيتام، (محمد باقر المجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۸۹؛ ج ۶، ص ۹۸؛ ج ۳۵، ص ۴۳؛ ج ۹۳، ص ۱۹۸). (رک: فلسفه تعلیم و تربیت، مجموعه آیه الله مصباح یزدی).

۱ تربیت از نگاه حجه الاسلام والمسلمین علی‌رضا پناهیان (متن مستخرج از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها)
 ۲ تربیت از نگاه حجه الاسلام والمسلمین علی‌رضا پناهیان (متن مستخرج از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها)

يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» پس آن رابطه‌ای که خدا که رب است، با عالم دارد، آن رابطه را ما با عالم نداریم. البته پیامبران و امامان هم آن رابطه را ندارند. پیامبران و امامان ما جانشینان رب العالمین هستند. آن‌ها در این فضایی که خدا قرار داده به هدایت انسان‌ها اقدام می‌کنند. کلمه‌ی پرورش اندام کلمه‌ی درستی است. چون اندام در اختیار شماست. شما دستور می‌دهی، این قدر این رفت و برگشت بازو را انجام می‌دهی تا پرورش بخشی از اندام شما محقق بشود.^۱

تعاریف

تاکنون تعاریف متعددی از تربیت ارائه شده است که برای دستیابی به تعریف مطلوب و مختار خود، بسیاری از آن‌ها را احصاء نموده‌ایم. برخی از این تعاریف حاصل پژوهش و نظر یک مجموعه‌ی تحقیقاتی مثل جامعه المصطفی و... بوده و برخی حاصل نظر یکی از اندیشمندان در عرصه‌ی معارف دینی یا تعلیم و تربیت می‌باشد.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در تعریف تربیت می‌فرماید: «تربیت به معنای رشد و نمو و حرکت هرشی به سمت هدف و غایتی است که آن شی کمال خود را باز می‌یابد و برای مثال تربیت یک نهال، یا یک بوته گل، به این معناست که ما این نهال یا این بوته گل را رشد و نموده‌ایم تا برگ و بار پیدا کند و میوه بدهد و ضمن این‌که خود این نهال یا بوته، از لحاظ ظاهری و جسمی و زیبایی باید شکل کامل خودش را پیدا کند، میوه اش هم باید میوه سالم و شیرینی باشد. بنابراین وقتی تربیت را این‌گونه معنا کنیم، وسعت زیادی پیدا می‌کند و مستلزم این می‌شود که ما انسان را چگونه و به چه شکلی رشد بدهیم تا از هرجهت کامل بشود. یعنی انسان دارای سلامت جسمی همراه با عقل و سلامت فکری و پرورش علمی و اخلاقی باشد و یک انسان کامل بشود.»^۲

به این ترتیب، در نظر مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی)، تربیت یعنی شکوفایی استعدادها، و این، معنای وسیعی را دربرمی‌گیرد که شامل بروز سلامت جسمی، فکری، علمی و اخلاقی انسانی است که قصد شده تا در مسیرکمال، رشد و نموده شود. یعنی اهداف تربیتی دارای گستردگی خاصی است که همه‌ی استعدادهای بشری از جمله تربیت اخلاقی و رشد معنوی را شامل می‌شود. تربیت امری نظام‌مند و جامع است که باید ابعاد مختلف آن به صورت هماهنگ رشد کنند. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در این مورد می‌فرماید: «اسلام معتقد است که انسان باید جسم و روح خود را با هم پرورش دهد و

۱ تربیت از نگاه حجة الاسلام والمسلمین علی‌رضا پناهیان (متن مستخرج از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها)

۲ مقام معظم رهبری، مصاحبه با مجله آینده سازان ۲۱ / ۷ / ۶۵

پرورش جسم مقدمه‌ای برای پرورش روح است. این مقدمه بودن به معنای تقدم زمانی نیست، بلکه ... تربیت جسمانی و معنوی هردو با هم و در کنار هم و به موازات هم هستند.» استاد شهید مرتضی مطهری نیز در تعریف تربیت می‌گوید: «تربیت عبارت است از پرورش دادن؛ یعنی به فعلیت درآوردن و پروردن استعداد‌های درونی بالقوه‌ای که در چیزی موجود است و لذا تربیت باید متناسب با طبیعت و سرشت شی باشد؛ یعنی اگر بنا باشد شی شکوفا شود، باید کوشید همان استعدادهایی که در آن است، ظهور و بروز کند و اگر استعدادی در شی نیست، بدیهی است که پرورش آن معنی ندارد.»^۱

در تعریفی دیگر نیز گفته شده است: تربیت یعنی «ایجاد زمینه‌ها، رفع موانع و استفاده از عوامل و شیوه‌های مؤثر جهت پرورش و شکوفایی استعداد‌های خانوادگی و ایجاد تعادل و هماهنگی میان آنان، تا از این راه متربی در روندی تدریجی و مستمر با اراده‌ی آزاد و فعال به شکل درونی، به هدف غایی؛ یعنی قرب الهی رهنمون شود. بنابراین خانواده منشا آثار و زیربنای حیات غایی تربیت می‌باشد.»^۲

تعریف ارائه شده در سند جامع آموزش و پرورش نیز عبارت است از: «جریان زمینه ساز هدایت افراد جامعه، به سوی تکوین و تعالی پیوسته‌ی هویت خویش، برای شکوفایی فطرت و رشد همه‌جانبه و متعادل استعداد‌های طبیعی در مسیر قرب الی الله؛ طی این جریان، مربیان با کسب شایستگی‌های لازم جهت درک موقعیت خود و عمل برای بهبود مداوم آن، بر اساس انتخاب و التزام آگاهانه و آزادانه‌ی نظام معیار، برای تحقق مراتب «حیات طیبه در همه‌ی ابعاد آماده می‌شوند.»^۳

هم چنین در تعریفی دیگر داریم: «تربیت فرآیند کمک و یاری رسانی (ایجاد زمینه‌ها، رفع موانع و استفاده از عوامل و شیوه‌های مؤثر) به متربی برای ایجاد تغییر تدریجی در گستره‌ی زمان در یکی از ساحت‌های بدنی، ذهنی، روحی و رفتاری اوست که به واسطه‌ی عامل انسانی دیگر به منظور دست یابی هماهنگ و همه‌جانبه، آزادانه و آگاهانه به کمال انسانی و شکوفاسازی

۱ شهید مرتضی مطهری، «تعلیم و تربیت در اسلام»؛

۲ نظام نامه تربیتی جامعه المصطفی

۳ تعریف چپستی تربیت به صورت تجویزی (بیان حقیقت تربیت چنانچه باید باشد)، امری است متکی بر مفروضات و مبانی فلسفی و نظام ارزشی مورد قبول. لذا، تعریف برگزیده، تعریفی از تربیت بر اساس دیدگاه اسلامی (تربیت اسلامی به معنای عام) محسوب می‌شود. در تعریف تربیت، سعی شده است تا هم غایت کلی آن، هم برآیند و نتیجه‌ی مورد نظر از آن (غایت اختصاصی، هدف کلی و اهداف تربیت) مورد ملاحظه قرار گیرد و هم به فرآیند عمل تربیت (مجموع تدابیر و اقدامات تربیتی برای تحقق نتایج مورد نظر) توجه شود. چنانچه هم به نقش متربی و هم به نقش مربی (جنبه‌ی تعاملی تربیت) در این جریان توجه نموده شده است. در تعریف تربیت در این سند، بخشی با عنوان استنباط و پردازش مفاهیم کلیدی مطرح شده است. قابل رجوع است! (سند جامع آموزش و پرورش)

استعدادهای او یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتارهای اوست.^۱ در تعریفی دیگر نیز داریم: «تربیت به معنای اتمام، اصلاح، رشد بخشی و نمودادن مرحله به مرحله‌ی متربی تا حد نهایی آن، زیاد کردن، پاکیزه کردن، پرورش دادن و بزرگ کردن آمده است. مفهوم تربیت، چه از ریشه‌ی رِب و چه از ریشه‌ی رِبُو باشد که تربیت به معنای زیاد کردن و پرورش دادن بشود، هر دو دسته از این معانی مؤید یکدیگرند. رب در اصل مصدر است و به معنای تربیت می‌باشد و آن عبارت از رویاندن و پدید آوردن مرحله به مرحله‌ی موجود است تا حد کمال آن؛ و این کلمه گرچه مصدر است، ولی برای فاعل، استعاره شده است.^۲ لذا تربیت یعنی «برانگیختن و شکوفا کردن و رشد دادن استعدادهای انسان در جهت کمال به وسیله‌ی تلاش متربی همراه با فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل مؤثر و لازم.»^۳ آوردن قید «کمال» و «تلاش متربی» و «زمینه‌ها و عوامل مؤثر و لازم» همگی در تعریف تربیت از مفهوم و معنای لغوی کلمه اخذ شده که در آن مستتر است.^۴ کلمه‌ی تربیت آن‌گاه معنی و مفهوم اسلامی به خود می‌گیرد که در مدرسه‌ی تزکیه مطرح شود یعنی اگر مفهوم کلمه‌ی تربیت را از فرهنگ لغات عرب بدوی یا جاهلی یا معاصر بدست آوریم در آن صورت معنی آن چیزی بیش از پرورش نخواهد بود ولی وقتی تزکیه که در تعلیم و تربیت اسلامی هدف تربیت می‌باشد را به عنوان هدف تربیت اسلامی مورد توجه قرار دهیم، معنی و مفهوم تربیت از محدوده‌ی تنگ و کوتاه آن در زبان «تازی» بیرون آمده و معارف ملکوتی و عرفانی تزکیه را به همراه خود می‌آورد و به صورت کلمه‌ای اسلامی و قرآنی و نه عربی، متجلی می‌شود.^۵

برخی دیگر نیز معنای صحیح تربیت را در موارد ذیل مطرح می‌کنند:

راهنمایی: تربیت در قاموس دین نوعی هدایت، نوعی کمک به رشد کردن افراد است، «انک لا تهدي من احببت» تونمی‌توانی هرکسی را دوست داری، هدایتش بکنی. کمک به رشد انسان‌هاست. یعنی باید خودشان بخواهند. پس تربیت با توجه به اراده و آزادی و آگاهی فرد و استقلال فرد، کمک به رشد اوست.

کمک کردن برای رشد یک انسان. راهنمایی گاهی صرفاً جنبه‌ی نظری پیدا می‌کند. برای این‌که جنبه‌ی عملی هم پیدا بکند، کلمه کمک کردن استفاده می‌شود. تربیت واقعا تربیت نیست؛ هدایت است. یعنی مسئولیت رشد به عهده‌ی خود فرد است و دیگران کمکش می‌کنند.

۱ علی‌رضا اعرافی، فقه تربیتی، ص ۲۸

۲ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۳-۵۴

۳ مرتضی زاهدی، نظریه تربیتی اسلام، ص ۱۴۲

۴ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۳-۵۴

۵ مرتضی زاهدی، نظریه تربیتی اسلام»

تذکر: مریبان به متریبان خودشان گوشزد کنند که ما در ارتباط با شما هیچ کارهایم. این کلامی است که پیامبران الهی به امت خودشان می‌گفتند. این مسئولیت را که از سن تکلیف به بعد، خداوند متعال به عهده‌ی خود فرد قرار داده، گوشزد بکنیم.^۱

در تعریفی دیگر نیز این‌طور بیان می‌شود که چون کلمه‌ی رب دو عنصر معنایی دارد، می‌توان آن را تنها با توجه به یکی از دو معنا یا هردو، استعمال کرد.^۲ پس رب، گاهی معنای مالک و گاهی معنای مدبر دارد و در صورتی که در استعمال ما قرینه‌ای ببراختصاص به یکی از این دو معنا موجود نباشد، معنای مالک مدبر خواهد داشت. مسأله‌ی اساسی انسان و هم انبیاء در «ربوبیت» تمرکز می‌یابد. مسأله این است که انسان چه کس یا چه چیز را رب خویش برمی‌گزیند.^۳

با نظر به این‌که خداوند خیربنیادین و بنیاد خیر محسوب می‌شود، هدف غایی تربیت در اسلام را می‌توان ربوبی شدن آدمی و به تعبیر دیگر، دست یازیدن به حیات پاک دانست. براین اساس، می‌توان تربیت اسلامی را به این نحو تعریف نمود: «شناخت خدا به عنوان رب یگانه‌ی جهان و انسان، برگزیدن او به عنوان رب خویش و تن دادن به ربوبیت او و تن زدن از ربوبیت غیره. جریان تربیت، دوسویه است زیرا مستلزم آن است که فعالیت‌ها و اعمالی از سوی مربی و فعالیت‌ها و اعمالی از سوی مربی صورت پذیرد. فعالیت‌ها و اعمال مربی، شامل تبیین حقایق، به دست دادن معیارهای تنظیم فعالیت‌ها و معرفی تکالیف، همراه با کمک و ترغیب نسبت به انجام آن‌هاست.^۴

برخی نیز در تعابیر مختلفی تربیت را تعریف می‌کنند:

مرادم از تربیت، از آهن ماشین ساختن است و از بشر آدم آفریدن. آدم کسی است که بر تمام استعدادهایش حکومت دارد و رهبری دارد و به آن‌ها جهت می‌دهد. مرادم این است که استعدادهای بشر تا حد انسانی رشد کند.^۵

تربیتی که مسخ انسان نباشد و نفی او نباشد، داغ کردن، شاخ و برگ دادن و به آغوش کشیدن نباشد، بلکه روشنی دادن باشد و ریشه دادن و زمینه فراهم آوردن.^۶

۱ تربیت از نگاه حجة الاسلام والمسلمین علی‌رضا پناهیان (متن مستخرج از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها)

۲ لفاظ دیگر نیز که دو عنصر معنایی دارند چنین‌اند؛ مثلاً مانده که به معنای سفره‌ی غذا دار است، گاهی تنها به معنای سفره و گاهی تنها به معنای غذا استعمال می‌شود. اما هرگاه قرینه‌ی صارف‌ای نباشد، باید آن را به همان مفهوم اصلی در نظر گرفت. / به نقل از اصطلاحات اسلامی، ج ۱، ص ۲۵.

۳ خسرو باقری، «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی- ج ۱»

۴ خسرو باقری، «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی، ص ۹۹ ورک: خسرو باقری، «نگاهی دوباره به تربیت اسلامی- ج ۱»

۵ علی صفایی حانری، «مسئولیت و سازندگی، ۱۳۷۹، ص ۳۴»

۶ علی صفایی حانری، تربیت کودک، ص ۱۸

تربیت کودک؛ یعنی شکوفا کردن استعدادها و برآوردن نیازهای او.^۱
«تربیت انسان نمی‌تواند مسخ او و پوک کردن او و غلتاندن او باشد. هرگونه تربیتی که با دست خودم تحقق نگیرد و با انتخاب من همراه نباشد، در واقع مسخ کردن من و نفی کردن من، حساب می‌شود»^۲

تعاریف نادرست و ناقص

تسلط همه‌جانبه بر یک پدیده‌ی پیچیده، مستلزم جدا شدن از آن و نگاه بیرونی در کنارنگاه درونی به آن است. از این رو، اگر بدانیم که تربیت چه چیز نیست و بتوانیم به قلمروی آن چه که غیرتربیت است وارد شویم، به مراتب بهتر می‌توانیم به قلمروی آن چه که تربیت هست، تسلط یابیم.^۳ در ذیل به برخی مفاهیم رقیب که به اشتباه به جای تربیت به کار می‌روند اشاره می‌کنیم.

صنعت

تربیت با صنعت متفاوت است؛ صنعت عبارت است از «ساختن» و به عبارت دیگر آراستن و پیراستن اشیاء و ایجاد ارتباط میان اشیاء در جهت حکومت انسان، اما تربیت عبارت است از پرورش دادن؛ یعنی به فعلیت درآوردن و پروردن استعدادهای درونی بالقوه‌ای که در چیزی موجود است و لذا تربیت باید متناسب با طبیعت و سرشت شی باشد؛ یعنی اگر بنا باشد شی شکوفا شود، باید کوشید همان استعدادهایی که در آن است، ظهور و بروز کند و اگر استعدادی در شی نیست، بدیهی است که پرورش آن معنی ندارد.^۴

با توجه به مطلب مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت که در تربیت انسان دو حالت اصلی وجود دارد: یکی به نحوی است که بیش‌تر درباره‌ی آن «ساختن» و «صنعت» صدق می‌کند و آن تربیتی است که در آن، انسان مانند یک شی فرض می‌شود و برای منظور خاصی ساخته می‌شود؛ گاهی مکتبی، منظوری را در نظر می‌گیرد و می‌خواهد انسان را طوری بسازد که آن منظور تأمین شود و لو این‌که کاستی‌هایی در جسم و روح انسان پدید آورد، اما مکتبی هم هست که در خدمت انسان است؛ یعنی منظور بیرون از انسان ندارد و هدفش به سعادت رساندن و تکمیل انسان است.

تربیت در این مکتب باید براساس پرورش استعدادها و نیروهای انسانی و براساس تنظیم آن‌ها باشد؛ یعنی حداکثر کاری که این مکتب می‌تواند انجام دهد دو چیز نیست:
اول تلاش در راه شناخت استعدادهای انسانی به طوری که در اثر این نظام هیچ گونه افراط

۱ علی صفایی حائری، تربیت کودک، ص ۳۶

۲ علی صفایی حائری، «مسئولیت و سازندگی»، ص ۳۷

۳ عبدالعظیم کریمی، «تربیت چه چیز نیست»، ص ۱۶

۴ شهید مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام: صص ۶۲-۵۶

و تفریطی براو حکمفرما نباشد؛ یعنی هنرپرو و استعدادی حظ خویش را ببرد و به بقیه تجاوز نکند!

بارآوردن و شکوفا کردن استعدادها

بارآوردن مفهومی است برای پدید آوردن دگرگونی‌هایی که انسان‌ها آن‌ها را هدف قرار داده‌اند. درباره‌ی آوردن برعکس پرورش به طبیعت درونی به عنوان بنیاد و اصلی که باید از آن پیروی کرد نگریسته نمی‌شود. بلکه هدف‌هایی که «ما» برگزیده‌ایم و دگرگونی‌هایی که از پیش تعیین شده‌اند، اصل شمرده می‌شوند. از این رو هرچیزی که ماهیت آن را اجبار، تحمیل و فرمان دادن صرف تشکیل دهد را، نمی‌توان به عنوان تربیت قلمداد کرد.^۲

پروراندن یعنی فراهم آوردن زمینه برای نمایاندن توانایی‌هایی که براساس فعالیت آزاد پرورش‌یابنده شکل می‌گیرد. اما بارآوردن، شکل‌دادن طبیعت متربی براساس قالب‌ها و هدف‌های بیرونی و ساختگی است. در بارآوردن هدف از تربیت «رام کردن»، «اهلی ساختن» و «دست‌پورده‌سازی» متربی است، ولی در «پروراندن»، آزادساختن است.^۳

در شکوفا کردن و نه شکوفا شدن، فاعل تربیت مربی است و متربی یک نقش منفعل و خنثی دارد. حال آن‌که در عبارت «شکوفا شدن» فاعل، متربی است و مربی در اینجا زمینه ساز و مهیاکننده‌ی «صحنه»ی تربیت است.^۴

آموزش دادن

آموزش در واقع تلاشی است که از ناحیه‌ی معلم جهت انتقال مطلبی خاص به شاگردان صورت می‌گیرد و پس از اتمام انتقال مطلب قطع می‌گردد. بنابراین چیزی که دائمی نباشد، نمی‌تواند به جای تربیت مورد استفاده قرارگیرد.^۵

اجتماعی کردن

هدف از تربیت فقط محدود کردن، هم رنگ ساختن و هم نوا کردن افراد جامعه با مصلحت‌ها و هنجارهایی که از قبل برای آن‌ها تعیین شده نیست. همین که کودکان و نوجوانان هم چون افرادی منفعل، مطیع هنجارهای جامعه باشند، تربیت تحقق یافته نیست.^۶

تغییر رفتار

در تغییر رفتار عملکردی از انسان‌ها مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد و سعی می‌گردد در جهت کاهش یا افزایش آن توسط انسان‌ها بهبودی حاصل شود. ولی تربیت باید معطوف به

۱ شهید مرتضی مطهری، «تعلیم و تربیت در اسلام»، صص ۲۶۶ - ۲۶۴

۲ حسن ملکی، «مبانی و اصول تربیت

۳ عبدالعظیم کریمی، «تربیت چه چیز نیست»، ص ۸۴

۴ عبدالعظیم کریمی، «تربیت چه چیز نیست»، ص ۱۴۱

۵ حسن ملکی، مبانی و اصول تربیت

۶ عبدالعظیم کریمی، «تربیت چه چیز نیست»، ص ۷۳

قابلیت‌ها و درون‌مایه‌های منحصر به فرد متربی و نه خواسته‌های خود مدارانه مربی باشد.^۱
عادت دادن

تربیت لزوماً عادت دادن نیست چرا که عاداتی که با فکرو تأمل، ملازم باشد شخص را به تازه‌جویی و ابتکار سوق می‌دهد، ولی عادات انفعالی که منظور ما از عادت همین مفهوم است، جریان رشد و ابتکار را قطع می‌کند.^۲

تعریف مختار

با توجه به آنچه بیان شد، در تعریف عام و مطلق که از تربیت می‌شود، خداست که مربی اصلی تلقی می‌شود و سایر عوامل از جمله خود انسان‌ها که به عنوان متربی در فرآیند تربیت نقش بازی می‌کنند، نقشی اعدادی و فرعی خواهند داشت لکن با توجه به این‌که در این نظام تربیتی ما مقوله‌ی تربیت را برای سازمان بسیج مستضعفان تعریف و تحلیل می‌کنیم امر تربیت را در عرصه‌ی جامعه انسانی و به عنوان یک امر انسانی مدنظر می‌گیریم، لذا با توجه به این نکته تعریف مختار، تربیت عبارت می‌شود از:

«فرآیندی تعاملی و مستمر میان دو عامل انسان، که از یک جهت زمینه سازی و اثرگذاری در راستای ربوبیت الهی و از سوی دیگر اثرپذیری و حرکت ارادی و آگاهانه است برای به فعلیت رساندن همه‌جانبه و هماهنگ استعدادهای فرد مورد تربیت، در جهت رسیدن به حیات طیبه و کمال انسانی.»

مفاهیم مرتبط **تعلیم و آموزش**

با تربیت **تعریف تعلیم**

تعلیم؛ یعنی، رساندن متعلم به حدی که حقیقت شی مورد نظر را طوری درک کند که بتواند مفهوم مورد نظر را در نفس خویش تصور کند. تعلیم،

انتقال عین معلوم به نفس متعلم است.^۳

تعریف آموزش

آموزش در اصل به کلیه‌ی برنامه‌هایی گفته می‌شود که وظیفه‌ی انتقال مفاهیم را به ذهن و قلب دانش آموز برعهده دارد؛ و امور آموزشی به اموری گفته می‌شود که مقدمات و زمینه‌های لازم را برای انتقال این مفاهیم، فراهم آورد.^۴

۱ عبدالعظیم کریمی، «تربیت چه چیز نیست»، ص ۸۹

۲ عبدالعظیم کریمی، «تربیت چه چیز نیست»، ص ۹۶

۳ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۲

۴ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۸

تفاوت آموزش و تعلیم^۱

هر آموزشی تعلیم نیست؛ ولی هر تعلیمی، آموزش را نیز شامل می‌گردد. موضوع آموزش و تعلیم یکی است، اما نتیجه‌ی تعلیم و آموزش متفاوت است. آموزش به غایات و نهایات و جهت دانش کاری ندارد، ولی تعلیم به غایات و نهایات و جهت دانش توجه دارد. به هیچ آموزنده و آموزگاری نادان گفته نمی‌شود؛ اما به هر متعلم و عالمی که علمش موجب عمل و اصلاح نگردد، جاهل گفته می‌شود. نهایت آموزش انتقال اطلاعات و آگاهی است؛ ولی نهایت تعلیم، ایجاد نور و روشنی حیات است.^۲ آموزش مربوط به دانش و تعلیم مربوط به علم است. آموزش، انتقال اطلاعات و تعلیم، ایجاد نور در انسان است.^۳

رابطه‌ی آموزش و پرورش

مفهوم آموزش، متوجه مقدمه‌ی انتقال مفاهیم به متربی است، درحالی‌که مفهوم پرورش متوجه نتیجه‌ی انتقال مفاهیم و چگونگی رشد شاگله و مهارت‌ها و خلاقیت‌های حاصل از آموزش است.^۴

نسبت تعلیم و تربیت:

اگر باور داشته باشیم که جایگاه‌های «تربیت» و «تعلیم» با هم تفاوت دارند، دیگر با موضوع دین، صرفاً ذهنی، دانشی و اطلاعاتی برخورد نمی‌کنیم. مسائل ذهنی این‌گونه است که ما چه خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید، می‌تواند توجه ما را به خود جلب و بخشی از ذهن ما پرکند. مسائل ذهنی و مسائل بدنی، هردو، با جبرهم آمیختنی هستند. ولی کار تربیت مربوط به ذهن نیست، بلکه مربوط به «دل» است.^۵

در این‌باره مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) می‌فرمایند: «تربیت در اصطلاح خاص چیزی غیر از تعلیم است و تعلیم به معنی یاد گرفتن است، اما تربیت به معنای شدن و به شکل خاصی درآمدن ... است که شامل تربیت‌های اخلاقی، تربیت‌های دینی و ... می‌شود.»^۶ البته؛ تعلیم از تربیت نباید جدا باشد و تعلیم باید با تربیت آمیخته باشد. بهترین شکل کار این است که معلم، مربی نیز باشد.^۷

۱ این مقایسه، تنها به منظور ارائه دلائل ارجحیت کلمه تعلیم می‌باشد، و این مقایسه، چیزی از ارزش و زیبایی کلمه آموزش در جایگاه خود نخواهد کاست

۲ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۸۶

۳ مرتضی زاهدی، نظریه تربیتی اسلام، ص ۱۳۹

۴ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۸

۵ کیومرثی، ۵۹، ۱۳۸۶

۶ مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی)، مصاحبه با مجله آینده سازان ۲۱/۷ / ۱۶۵

۷ مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی)، ۱۱ / ۶ / ۶۳

در این نسبت، باید هر سه اطلاق تربیت را در نظر بگیریم، چون نتایج و لوازمی متفاوتی دارد: الف) تربیت درمقابل تعلیم: به این معنا انواع تربیت، جز تربیت اعدادی و مقدماتی، مبانی تعلیمی دارند و برای تحقق تربیت، باید ابتدا به متری تعلیم داد و سپس او را تربیت نمود. تربیت اعدادی پس از تولد تا هنگام تمییز صورت می‌گیرد، تا در زمان پیدایش متری، تربیت او آسان‌تر و سریع‌تر انجام شود. در این نوع تربیت، اعطای بینش نیست، مثل مقدمات ولادت فرزند صالح.

ب) تربیت به معنای تغییر در ساحات شخصیت (شناخت، عاطفه، رفتار): در این تعریف تعلیم، به شکل مستقل مصداقی از تربیت به شمار می‌رود، یعنی با دادن بینش اراده برانگیز به متری، گرایش تغییر به مطلوب در او ایجاد می‌شود و در نهایت به تغییر عملی و عینی در شخصیت خواهیم رسید. در واقع با اعطای بینش، هر سه مرحله‌ی تربیت را، محقق می‌کنیم.

ج) تربیت به معنای تغییر در کل و برآیند شخصیت: تعلیم، ایجاد گرایش، تحریک عاطفی، سامان دهی رفتار متری، مقدمه‌ی تربیت محسوب می‌شود. البته تعلیم در این تعریف، ممکن است خودآگاهانه یا ناخودآگاه باشد.^۱

بنابراین، تعلیم اجرای تمامی مراحل هر تربیتی است، به عبارت دیگر، تربیت به ساختمانی می‌ماند که تعلیم، آجرها و اجزای آن را تشکیل می‌دهد. تربیت مانند خطی است که نقاط آن را تعلیم تشکیل می‌دهد. تعلیم در حقیقت عین تربیت است، با این تفاوت که استمرار تعلیم، مجموعه‌ای را به وجود می‌آورد که تربیت، نام خواهد گرفت.^۲

تزکیه

تعریف تزکیه

واژه‌ی تزکیه مصدر باب تفعیل از ریشه «زکا» است. راغب اصفهانی می‌گوید: «اصل رکات، رشد و نمو است که از برکت خداوندی باشد و این، هم به امور دنیوی اعتبار می‌شود و هم به امور اخروی.»^۳

هنگامی که فعل زکا و سایر هم‌ریشه‌های آن را به کشت و زرع نسبت دهیم، به معنای رشد و نمو است. همین ریشه، هنگامی که به باب تفعیل برود و به خداوند نسبت داده شود، به معنای تطهیر و نمودادن و اصلاح است.

علامه طباطبایی نیز تزکیه را مصدر باب تفعیل و از ریشه‌ی زکات دانسته‌اند و بر این اساس نوشته‌اند: زکات به معنای رشد شایسته، با خیر و برکت همراه است. پس تزکیه به این معناست

۱ اعرافی، فقه تربیتی، ص ۳۹

۲ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۵

۳ اصل الزکا النموعن برکه الله تعالی و یعتبر ذلک بالامور الدنیویه والاخرویه

که فرد به رشدی شایسته می‌رسد و رفتارهای ارزشی در او استمرار پیدا می‌کند تا در انسانیت خود به کمال دست یابد و در دنیا و آخرت به ثبات اندیشه و رفتار دست یابد و زندگی و مرگی سعادت‌مند، پیدا کند.^۱

تزکیه رشد دادنی است که خدایی باشد و در جهت خیر و برکت و سعادت است و هم برای دنیای انسان مفید است: این مفهوم با مفهوم تربیت فرق دارد، در مفهوم تربیت، همه‌ی این ریزه‌کاری و دقت و ظرافت نیست فقط زیاد شدن است آن هم از لحاظ ظاهری.^۲

تطهیر و تزکیه به صراحت به جنبه‌ی سلبی، یعنی حذف آلائش‌ها و ناپاکی‌ها اشاره دارند و به طور ضمنی، به جنبه‌ی ایجابی، یعنی حصول پاکی (در تطهیر و تهذیب) یا رشد و نمو (در تزکیه) دلالت دارند. تطهیر، مفهومی سلبی، حاکی از میرا شدن از پلیدی‌ها دارد و گستره‌ی معنایی آن بسیار وسیع است، به طوری که قلمروهای جسمی (عملی)، فکری، ارادی و گرایش‌آدمی را در برمی‌گیرد. در مورد «تزکیه» نیز همین جنبه‌ی سلبی مطرح است، اما به نظر می‌رسد این واژه، شامل قلمروهای جسمی (عملی) و گرایش‌آرادی است و شامل جنبه‌ی فکری و معرفتی نمی‌شود.^۳

نسبت تزکیه و تربیت

از تفاوت کاربرد این دو لغت در قرآن کریم، می‌توان این نکته را دریافت که تزکیه، مفهوم عمیق‌تری نسبت به تربیت دارد به طوری که شامل مفهوم تربیت نیز می‌شود؛ ولی تربیت شامل تزکیه نمی‌شود؛ لذا در قرآن کریم آن جا که لغت تزکیه آمده است، لغت تربیت به کاررفته است. تربیت پرورش و دایعی است که تنها در وجود انسان نهفته است و لذا تنها شامل انسان می‌شود. وقتی انسان مرتبه‌ی تربیت را طی کرد، به وسیله‌ی انبیا و اولیا به لباس تزکیه، مزین می‌شود.^۴

لذا تزکیه مرتبه‌ی بالاتر تربیت و برتر از تادیب است. تربیت خداوند شامل همه‌ی موجودات می‌شود، لکن تزکیه را برای بندگان خاص قرار داده است.^۵ تربیت، هدف تعلیم و تزکیه، هدف تربیت است، تزکیه، الزاما یک فرایند دو سویه نیست (حتما مربی نمی‌خواهد، با خودسازی شخصی هم میسر است).

۱ علامه طباطبایی، «المیزان»، ج ۱۹، ص ۲۶۵

۲ احمد بهشتی، «تربیت از دیدگاه اسلام»، ص ۹۸

۳ خسرو باقری، «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی»، ص ۱۰۴-۱۰۵

۴ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۶-۵۷

۵ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۶-۵۷

تأدیّب

تعریف تأدیّب

تأدیّب نیزدر لغت، به معنای ادب آموختن به کسی، ادب کردن، آموختن طریقه‌ی نیک و یا تربیت نمودن^۱ است. واژه‌ی دیگری که مترادف تأدیّب به کار می‌رود، تنبیه است، تنبیه در لغت به معنای آگاه کردن و بیدارکردن، است.^۲ هم چنین تأدیّب در اصطلاح فقها مجازات سبکی است که اسلام برای اعمال ناشایسته‌ی کسانی که به حد تکلیف شرعی نرسیده‌اند، در نظرگرفته است. تأدیّب به معنای (کیفر)، نوعی از تعزیر است که از اختیارات حاکم شرع است. بنابراین تأدیّب اعم از تعزیر است؛^۳ در مبحث تربیت هم تأدیّب یعنی دقت‌ها و ظرافت‌های میهمان‌داری، هرگونه ظرافت در رفتار، هیئت نیکویی افعال، نفس فعل نیکو، هیئت نیکوی فاعل (اخلاق پسندیده)، اعم از تمام موارد به علاوه علوم و معارف شخص.^۴

تأدیّب ایجاد زمینه برای تزکیه است. لذا گاه به معنای تزکیه نیز به کار می‌رود. تا فرد، مؤدب نشود و تا وقتی حریم و حرمت کلام و رفتار نشناسد، محال است به تزکیه دست یابد.^۵ کلمه‌ی تربیت در فرهنگ اسلامی هم به معنی تأدیّب و هم به معنی تزکیه به کار رفته است.

نسبت تأدیّب و تربیت

تأدیّب، هدف تعلیم و تزکیه، هدف تأدیّب است. تعلیم، مقدمه‌ی تأدیّب است و تأدیّب مقدمه‌ی تزکیه است. تأدیّب ممکن است شامل تزکیه نشود، اما تزکیه لزوماً شامل تأدیّب است. تأدیّب، مرحله‌ی اول تربیت است. تزکیه مرحله‌ی بالای تربیت است.^۶

تأدیّب برخلاف تطهیر و تزکیه که جنبه‌ی سلبی داشتند، جنبه‌ی ایجابی دارد و ناظر به قاعده مند کردن رفتارها و حالات درونی، طبق قواعدی معین است. در مورد انسان، تأدیّب، به طور عمده، به معنای تربیت اخلاقی است و این واژه شامل تعلیم، به معنای عام کلمه نمی‌شود.^۷

اگر تأدیّب را به معنای خاص بگیریم و تأدیّب شامل ایجاد هیئت مستحسن فعل و نفس شود، مصداق تربیت می‌شود. در این معنا، تقیدی به تغییر در کلیت شخصیت، نداریم، بنابراین صرفاً مصداق و قسمی از اقسام تربیت (تغییر در رفتار شخص) است نه روش و مقدمه. اما اگر تأدیّب را به معنای عام بگیریم، و هر نوع تغییر را دربرآیند شخصیت بدانیم، تأدیّب، روشی تربیتی است.^۸

۱ لغت نامه دهخدا، ص ۲۹۵ و فرهنگ معین، ص ۱۰۱۵

۲ لصاح، ج ۶، صص ۲۲۵۱-۲۲۵۲

۳ مرتضی زاهدی، فلسفه فعالیت‌های تربیتی، ص ۵۷

۴ علیرضا اعرافی، فقه تربیتی، ص ۴۴-۴۶

۵ مرتضی زاهدی، نظریه تربیتی اسلام، ص ۱۴۶

۶ مرتضی زاهدی، نظریه تربیتی اسلام، ص ۱۴۶

۷ خسرو باقری، «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی»، ص ۱۰۹

۸ علیرضا اعرافی، فقه تربیتی، ص ۴۶-۴۷

تعریف تبلیغ

واژه‌ی «تبلیغ» یعنی رساندن، و قرآن کریم آن را در مورد رسالات به کار برده است. بر این اساس، تبلیغ عبارت است از رساندن یک پیام از کسی به کس دیگر، رساندن یک فکر یا یک پیام، رساندن چیزی به فکر و روح و ضمیر و قلب کسی.^۱

نسبت تبلیغ و تربیت:

وجوه اشتراک

دو فرایند تربیت و تبلیغ با دو نوع ارتباط و تعامل خاص در ویژگی‌های مختلفی مشترک‌اند، برای مثال، هر دو هدف‌مندند. هر دو نظام‌دارند. هر دو برای تغییر دادن رفتار یا گرایش‌ها و ارزش‌های مخاطبان خود تلاش می‌کنند. هر دو به مهارت‌های خاصی در برقراری ارتباط و تعامل مؤثر نیاز دارند و...^۲

وجوه اختلاف

- تفاوت در برد و نفوذ پیام: تبلیغ صرفاً رساندن است و نفوذ در شخصیت در آن مطرح نیست.

- تفاوت در ابزارها: در تبلیغ ابزارهای عمومی و برای تحریک عواطف مخاطب به کار می‌رود اما در فرآیند تعلیم و تربیت، ابزارهای تخصصی استفاده می‌شود و نه به آن منظور صرف.

- تفاوت در پیوند بین مربی و متربی: تبلیغ لازم به پیوند خاص میان این دو نیست، اما مفهوم تربیت قوامش به پیوند میان این دو می‌باشد.

- تفاوت در گستره‌ی مخاطب: تبلیغ گسترده‌تر و در میان همه‌ی رده‌های سنی ممکن؛ اما در تربیت این‌گونه نیست.^۳

«ابلاغ» یک سویه بوده و متضمن فعالیت متربی نیست، در حالی که تربیت، متضمن ظهور اعمالی از سوی متربی است که ذکر آن‌ها گذشت.^۴ در حوزه‌ی تربیت، از مخاطبان انتظار هست که فعال باشند. چون مسئولیت نخست تغییر رفتار، خودشان هستند؛ در صورتی که در حوزه‌ی تبلیغ، از مخاطبان انتظار دارند که بیشتر منفعل (ایستا) باشند. در حالی که تربیت، تحریک بیداری است. تربیت، سراسر زندگی فرد را در برمی‌گیرد؛ در صورتی که فرایند تبلیغ معمولاً محدودیت زمانی و حتی مکانی دارد.^۵

۱. ر.ک. عبد الرحیم موگه‌ی، «تبلیغ و مبلغ در آثار شهید مطهری»، صص ۲۴ - ۲۱

۲. علی اکبر شعاری نژاد، «تربیت و تبلیغ»

۳. علیرضا اعرافی، «فقه تربیتی»، صص ۴۲ - ۴۳

۴. خسرو باقری، «درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی»، صص ۱۱۴

۵. علی اکبر شعاری نژاد، «تربیت و تبلیغ»

اخلاق

تعریف اخلاق

علامه طباطبایی در تعریف علم اخلاق می‌نویسند: «علم اخلاق عبارت از فنی است که پیرامون ملکه‌های انسانی بحث می‌کند؛ ملکاتی که مربوط به قوای نباتی و حیوانی و انسانی اوست». اخلاق اسلامی، مجموعه‌ی گرد آمده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیره‌ی اهل‌البیت است، مایه‌ی هدایت انسان می‌باشد و تمامی اجزا و ارکان تربیت را دربر می‌گیرد.^۱ اخلاق بردو نوع عملی و نظری است که اخلاق نظری، عوامل سهیم و مؤثر در صدور رفتارهای انسان را معرفی کرده و نظام دستگاه‌های ادراک و دریافت و نیز انعکاس انسان در مقابل دریافت‌های درونی خود و محیط را بررسی می‌کند و چگونگی کنش و واکنش آن‌ها را معرفی می‌کند. اما اخلاق عملی، نقشه‌ی راه و برنامه‌ی تربیت انسان معتدل و توانا و رشید و رشدیافته و انسان الهی است که براساس مبانی نظری اخلاق تدوین و تهیه شده است.^۲

تفاوت اخلاق و آداب

علامه طباطبایی در مورد تفاوت اخلاق و ادب می‌نویسد: برخلاف تصور عده‌ای که بین اخلاق و ادب تفاوت نمی‌گذارند، بین آن‌ها تفاوت وجود دارد. اخلاق همان ملکه‌ی نفسانی است و از اوصاف روح یا نفس است، ولی ادب از اوصاف عمل است. ایشان خاستگاه آداب را اخلاق و خاستگاه اخلاق را غایات خاص هر جامعه دانسته است.^۳ از نظرایشان عمل هم می‌تواند در قالب و الگویی زیبا و هم می‌تواند در قالب و الگویی زشت انجام گیرد. ایشان ادب را به هیأتی زیبا و ظریف تعریف کرده اند که سزاوار است عمل طبق آن انجام گیرد.^۴

نسبت اخلاق و تربیت

مبانی تربیت و اخلاق، مشترکند. موضوع هر دو، انسان است. اهداف نهایی هر دو قرب الهی است. ولی در روش‌ها عموم و خصوص من وجه هستند. تنبیه و موعظه مشترک اما روش‌های خاص هر دو نیز وجود دارند. عرصه‌ی تربیت، تمام عمر انسان، اما اخلاق مربوط به افعال اختیاری است. تربیت ابعاد گوناگونی چون بعد اخلاقی، اجتماعی، دینی و... دارد و اخلاق نیز همین طور ابعاد تربیتی، سیاسی، اقتصادی و... تفاوت اصلی این دو در قید دیگرسازی و خودسازی است. در تربیت فرآیند تغییرات مطلوب در مرتبه‌ی است، ولی اخلاق علاوه بر فرآیند تغییرات مطلوب در انسان، از گزاره‌های توصیفی و هنجاری سخن می‌گوید. بیش‌ترین ارتباط بین این دو در

۱ مرتضی زاهدی، نظریه تربیتی اسلام، ص ۲۰۴

۲ مرتضی زاهدی، نظریه تربیتی اسلام، ص ۲۱۲

۳ علامه طباطبایی، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۶، ص ۲۵۷

۴ علامه طباطبایی، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۶، ص ۲۵۶

اخلاق تربیتی است. یعنی ایجاد تغییر در حوزه‌ی اخلاقیات و ملکات وجودی انسان دیگر، بدون توجه به دیگر عرصه‌های وجودی متربی.^۱

رشد

تعریف رشد

برخی صاحب نظران، تغییر و تدویم در زندگی را رشد می‌نامند. به نظر آن‌ها، رشد یعنی تغییراتی که به طور مستمر در طول زندگی ارگانیزم، از لحظه‌ی انعقاد نطفه تا لحظه‌ی مرگ به وجود می‌آید.^۲

علامه طباطبایی نیز در تعریف این واژه می‌نویسند: «رشد یعنی یافتن راه کار و جاده‌ی مستقیم»^۳ رشد، در برابر خسر است و کمال، در برابر نقص. آن چه که به اوج خویش رسید، مثلا قدرت بازوها، قدرت فکری، قدرت عقلی، قدرت روحی و ... هنگامی که به اوج خود رسیدند و از نقص‌ها رها شدند، باز هم همراه یکی از دو حالت رشد و یا خسر هستند. اگر با دستم و قدرت بازویم در جهت عالی‌تر کار کنم، رشد کرده‌ام و گرنه خسارت دیده‌ام و باخت‌ام. رشد، زیاد شدن انسانی است که به استعدادهای تکامل یافته‌اش جهت می‌دهد و آن‌ها را از بن‌بست می‌رهاند و به دنبال روش حرکت و صراط و رهبری می‌افتد و ضرورت مذهب را می‌یابد.^۴ لذا به نظرمی‌رسد این واژه نیاز از مفهوم تربیت متمایز است.

۱ علی‌رضا اعرافی، فقه تربیتی، ص ۵۰-۵۱

۲ گنجی، ۱۳۷۹، ص ۲۸

۳ علامه طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۴۸۲

۴ علی صفایی حانری، رشد، ص ۲۲-۲۴

بخش دوم : اهداف تعلیم و تربیت اسلامی

اهمیت و ضرورت بحث

هدف، تعیین کننده‌ی جهت و مقصد حرکت است و برای مصون ماندن از انحراف در مسیر، باید از پیش به دقت معلوم باشد. چنان که دیدیم تعلیم و تربیت فرآیندی است هدف مند و به این جهت تعیین هدف درتعلیم و تربیت، جهت دهنده و تعیین کننده‌ی مقصد و مقصود از فعالیت‌های متنوعی است که در عرصه تعلیم و تربیت صورت می‌گیرند. از آن جا که تفاوت درهدف گذاری تعلیم و تربیت درتعیین سایرمولفه های آن نیز تأثیرمی گذارد، به نظر می‌رسد اولین و مهم ترین کار برای متمایز ساختن تعلیم و تربیت اسلامی از دیدگاه‌های رقیب، تعیین دقیق هدف یا اهداف آن است.

تعریف هدف

هدف در لغت به معنای هر چیزی مرتفع مانند ساختمان، تپه و کوه به کار رفته و گویا «غرض» یا همان نشانه‌ی تیراندازی، نیز از این جهت که در ارتفاع قرار داده می‌شده، هدف نامیده شده است. به هر حال، هدف مطابق یک معنا، همان غرض است، که با توسعه در معنای آن، به «نهایت و سرانجامی که کار به سوی آن نشانه می‌رود» گفته می‌شود؛ نهایت و سرانجامی که ممکن است امری بیرونی باشد، مانند پایان حرکت مکانی و ممکن است امری درونی باشد، مانند احساس لذت از انجام دادن کار. در اصطلاح فلسفی، عموماً، از واژه‌ی غایت برای یکی از دو معنای ذیل استفاده می‌کنند که به معنای هدف و غرض نزدیک است:

۱. پایان حرکت: بنابراین معنا، غایت به نقطه‌ی پایانی هر حرکت اطلاق می‌شود. برای مثال چنانچه سنگی به سمت شیشه حرکت کند و با برخورد با آن متوقف شود، می‌توان گفت غایت حرکت آن، شیشه بوده است.

۲. متعلق خواست فاعل مختار: در این معنا، آن چه فاعل مختار، فعل خود را برای آن انجام می‌دهد غایت وی از آن فعل نامیده می‌شود. معمولاً «هدف» مترادف با همین معنا به کار می‌رود.

مقصود از هدف درتعلیم و تربیت

از آن جا که تعلیم و تربیت فرآیندی قابل برنامه ریزی است، امری اختیاری، قصدی و نیازمند در نظر گرفتن هدف یا اهدافی است. مقصود از هدف تعلیم و تربیت، نتیجه‌ای است که با انجام دادن رفتارهای مشخص و برنامه ریزی شده، حصول آن از دیدگاه صاحب نظران و برنامه ریزان و نه لزوماً از دیدگاه خود متعلمان و مربیان مطلوب است.

یعنی آن چه شایسته است که به عنوان امرمطلوب در برنامه‌های تعلیمی و تربیتی، در نظر گرفته شود و هم‌ه‌ی رفتارها و فعالیت‌های تعلیمی و تربیتی یا دسته‌ای از آن‌ها برای دست‌یابی به آن صورت گیرد.

دسته‌بندی اهداف

هدف نهایی و غیرنهایی

در یک تقسیم‌بندی می‌توان هدف را به نهایی و غیرنهایی تقسیم کرد. مقصود از هدف نهایی، آخرین مطلوب و مقصودی است که شایسته است به دنبال آن باشیم. اما اهداف غیرنهایی به اموری اطلاق می‌شود که با آن‌ها شایستگی آن‌ها را دارند که مطلوب واقع شوند، اما خود واسطه‌ای برای رسیدن به هدف بالاتر و بالاترند و در نتیجه، ارزش هدف نهایی، ذاتی و ارزش اهداف غیرنهایی غیر است. واقع مطلوب واقع شدن برخی برنامه‌ها و فعالیت‌های تعلیمی و تربیتی به جهت مطلوبیت هدفی است که از آن‌ها مورد نظر است. به این ترتیب اهداف، توجیه‌کننده‌ی ارزش و مطلوبیت برنامه‌ها و فعالیت‌ها هستند.

هدف نهایی تعلیم و تربیت اسلامی

انسان موجودی مرکب از روح و بدن است و انسانیت انسان به روح اوست. حقیقت وجودی انسان دارای مراتبی است و می‌تواند با انجام دادن افعال اختیاری در این مراتب صعود کند و به کمال برسد. اما دامنه‌ی کمال طلبی و کمال‌پذیری انسان، که روحی جاویدان دارد و از قدرت تعقل برخوردار است، پایانی ندارد. از سوی دیگر، مطابق مبانی الهیاتی، خداوند، کامل مطلق است و تنها اوست که واجد همه‌ی کمالات بی‌نهایت است. از این رو آن‌چه در نهایت باید مصداق کمال نهایی انسان به حساب آید و هدف نهایی او قرار گیرد، عبارت است از قرب اختیاری به خداوند متعال.

اهداف غیرنهایی

هدف عام تعلیم و تربیت اسلامی

فراهم آوردن آگاهی‌ها، مهارت‌ها و به فعلیت رساندن استعداد‌های انسان، در جهت قرب الهی است. به این هدف که نقطه‌ی مطلوب از مجموع همه‌ی رفتارهای تعلیمی و تربیتی را نشان می‌دهد، «هدف عام تعلیم و تربیت اسلامی» می‌گوییم.

انواع اهداف عام؛ فردی و اجتماعی

هدف عام تعلیم و تربیت را از یک جهت می‌توان به دو قسم «فردی» و «اجتماعی» تقسیم کرد. گاه مقصود از این هدف عام، هدفی است که هرگاه فرد را جدای از موقعیتی که در اجتماع دارد در نظر بگیریم، شایسته است آن هدف را در تعلیم و تربیت دنبال کند، و گاه مقصود، هدفی

است که افراد از آن جهت که در اجتماع زندگی می‌کنند و با یکدیگر مناسباتی دارند، شایسته است آن را در تعلیم و تربیت دنبال کنند.

به عبارت دیگر، گاه مقصود از به فعلیت رساندن استعدادهای انسان، به فعلیت رساندن استعدادهای فرد است. صرف نظر از این که دیگران نیز استعدادهایی دارند، مثلاً برای شخصی که استعداد پزشکی، مهندسی و دین‌شناسی دارد، هدف آن است که همه‌ی این استعدادها را در حد امکان یا با تعیین اولویتی که برای شخص او و صرف نظر از دیگران دارد، در جهت قرب الهی، در وی به فعلیت برسانیم.

این هدف عام، هدفی فردی برای تعلیم و تربیت اسلامی است. بار دیگر ممکن است مقصود از به فعلیت رساندن استعدادهای انسان، این باشد که با توجه به این که فرد در جامعه‌ای زندگی می‌کند که مثلاً در آن نیاز ضروری و اولویت نخست، تربیت دین‌شناس، سپس مهندس و پس از آن پزشک متخصص است، هدف مطلوب پرورش انسان‌ها به تناسب مصالح کلی جامعه در راستای قرب الهی است. هدف اخیر را هدف عام اجتماعی برای تعلیم و تربیت اسلامی می‌نامیم.

اهداف میانی و خاص

این اهداف، گرچه برای هر رفتار جزئی در تعلیم و تربیت، هدفی را مشخص نمی‌کنند، نسبت به هدف عام تعلیم و تربیت جزئی‌تر و خاص‌تر هستند و می‌توانند دسته‌های لازم از فعالیت‌های تعلیمی و تربیتی را شناسایی و هدف هر دسته را تعیین کنند.

پس مقصود از اهداف میانی تعلیم و تربیت، اهدافی هستند که نسبت به هدف عام، خاص‌تر هستند. اما اهدافی را که برای فعالیت‌ها و رفتارهای جزئی‌تر می‌توان در نظر گرفت، «اهداف خاص» می‌نامیم.

انواع اهداف میانی؛ طولی و عرضی

بنا بر مبانی انسان‌شناختی، وجود انسان دارای مراتب مختلف است و رشد و تکامل او نیز تدریجی است. بنا بر این، وصول به هدف عام تعلیم و تربیت نیز به طور دفعی صورت نمی‌گیرد بلکه نیازمند حرکت و عبور از مراتب و مراحل مختلف است و از دلایل آن که برای تعلیم و تربیت، مراتب و مراحل در طول یکدیگر در نظر گرفته می‌شود، همین است. هم‌چنین انسان در هر مرتبه از وجود خود، شئون و ویژگی‌های مختلفی در عرض یکدیگر دارد. طبیعی است که تعلیم و تربیت، هم با مراتب طولی وجود انسان سروکار دارد و هم با شئون مختلف عرضی آن. بنا بر این می‌توان انواع اهداف میانی را به دو دسته‌ی «اهداف طولی» و «اهداف عرضی» تقسیم کرد.

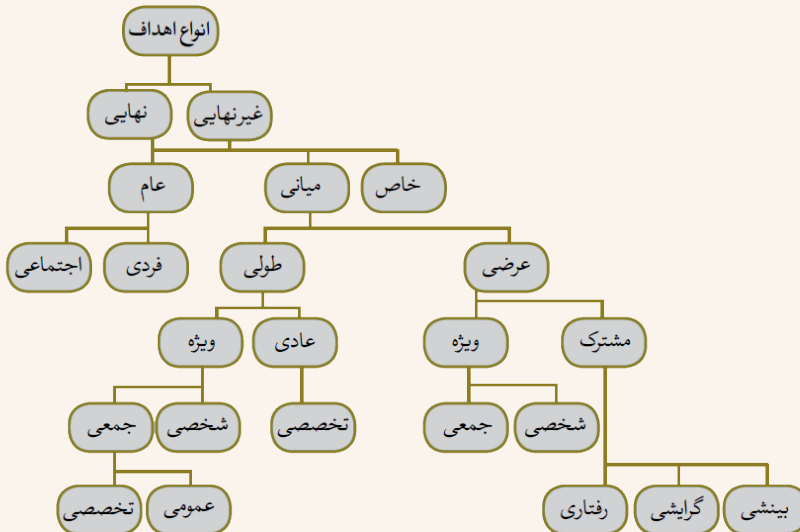
اهداف طولی و انواع آن

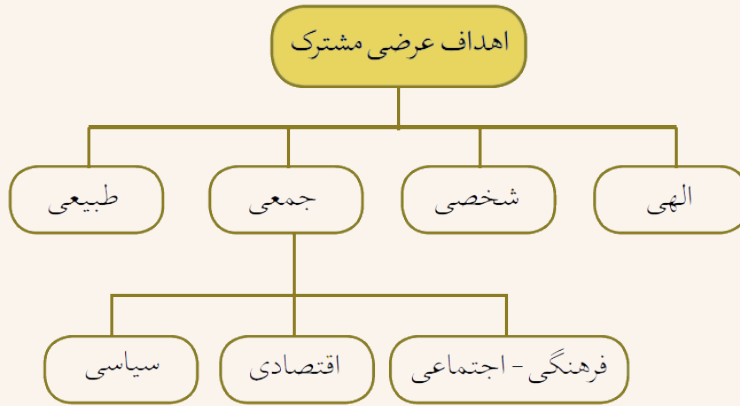
مقصود از اهداف طولی در این جا، اهدافی هستند که در تحقق عینی بریکدیگر مترتب می‌شوند، یعنی وصول به یکی، پس از وصول به دیگری صورت می‌گیرد و از آن جا که برای رسیدن به هرهدف، معمولا باید مجموعه‌ای از فعالیت‌ها انجام شود واین فعالیت‌ها زمان‌بر هستند، عموما اهداف طولی به ترتیب و با فاصله‌های زمانی حاصل می‌شوند. اهداف طولی تعلیم و تربیت که با توجه به شرایط عادی افراد و مراحل تعلیم و تربیت، تعیین می‌شوند را «اهداف طولی عادی» می‌نامیم.

اهداف عرضی و انواع آن

اهداف عرضی برخلاف اهداف طولی در تحقق عینی ترتبی بریکدیگر ندارند، یعنی هیچ یک مقدمه‌ی وصول به دیگری نیست و می‌توانند هم زمان تحقق یابند. تعلیم و تربیت را به لحاظ عرضی از جهت خصوصیات شرایط متعلمان و مربیان، می‌توان به دو دسته‌ی مشترک و ویژه تقسیم کرد.

دامنه‌ی اهداف تعلیم و تربیت براساس انواع ساحت، به «اهداف بینشی»، «اهداف گرایشی» و «اهداف رفتاری»، قابل تقسیم اند. دامنه‌ی متعلق بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارها گاه مستقیما به رابطه‌ی شخص با خداوند مربوط می‌شود، گاه به رابطه‌ی شخص با خودش، گاه به رابطه‌ی او با دیگر افراد گروه و جامعه و گاه به رابطه‌ی او با طبیعت.





انواع اهداف عرضی مشترک در ساحت‌های مختلف تعلیم و تربیت

به این ترتیب اهداف تعلیم و تربیت به لحاظ دامنه‌ی ساحت‌ها به چهار دسته‌ی «اهداف الهی»، «اهداف شخصی»، «اهداف جمعی» و «اهداف طبیعی» قابل تقسیم‌اند.

اهداف عرضی مشترک

۱. مقصود از اهداف رفتاری، اعم از رفتار درونی مانند ایمان آوردن، توجه داشتن و تفکرکردن و نیز رفتار بیرونی، مانند التزام عملی به قوانین و مقررات اجتماعی اسلام و کمک کردن به دیگران است.

۲. سه ساحت بینشی، گرایشی و رفتاری با یکدیگر ارتباط دارند و در یکدیگر تأثیر می‌گذارند.

اهداف

الف) اهداف بینشی

- شناخت خداوند متعال

- شناخت رابطه خداوند متعال با سایر موجودات

- شناخت پیامبر و امامان معصوم

- یادگیری و شناخت معارف اسلام از منبع قرآن و سنت پیامبر و ائمه‌ی اطهار

الهی

ب) اهداف گرایشی

- احساس محبت و عشق نسبت به خداوند متعال

- خوش گمان بودن به خداوند

- امید به خداوند در همه حال

- احساس خوف و خشیت در برابر عظمت خداوند و دربارهی نافرمانی او
- تسلیم در برابر احکام الهی
- روحیهی رضایت از خداوند
- احساس خضوع و خشوع در برابر خداوند
- شرمساری و پشیمانی از گناه و مخالفت با خدای متعال
- احساس فقر و نیاز به خداوند، و بندگی در برابر او

ج) اهداف رفتاری

- ایمان به خدای متعال
- ایمان به غیب (ملائکه، وحی و قیامت)
- تقوای الهی
- بندگی در برابر خداوند، پرهیز از شرک و کفر و سرسپردگی به طواغیت
- پیروی از اولیای الهی
- توجه به خداوند و یاد او در همه حال
- توکل بر خداوند در همه امور
- اخلاص
- شکرگزاری از نعمت های الهی و استفادهی صحیح و مطابق موازین شرع از آنها
- صبر بر مصیبت، معصیت و طاعت
- ترجیح دادن رضایت الهی بر خواسته های نفسانی و رضایت دیگران
- التزام عملی به اوامر الهی
- شرکت عملی در مراسم عبادی و مساجد
- انس با قرآن مجید و روایات معصومان

اهداف (الف) اهداف بینشی

شخصی

- شناخت حقیقت وجود خود و کمال حقیقی آن
- شناخت جایگاه انسان در نظام آفرینش
- شناخت غایت و هدف خلقت انسان
- شناخت نسبت دنیا با آخرت
- شناخت اهمیت و فرصت استثنایی زندگی
- شناخت فضایل و راه تقویت و تثبیت آنها و شناخت رذایل و راه زدودن آنها

- شناخت جایگاه و نقش خود با توجه به ویژگی‌های شخصی هم چون جنسیت، امتیازها و کمبودها

- آشنایی با شیوه‌های حفظ سلامت و نشاط و تقویت جسم و روح

(ب) اهداف گرایشی

- گرایش به کمال حقیقی خود (قرب الهی)

- گرایش به کمالات برتر، همچون رضایت الهی و لذت‌های پایدار اخروی

- احساس عزت نفس

- حفظ و تقویت گرایش حقیقت جویی

- پرورش حس زیبایی‌شناسی و زیبایی خواهی

- علاقه به دین حق، انگیزه‌ی کافی برای یادگیری وظایف دینی و عمل به آن‌ها

- انگیزه کافی برای حفظ سلامت تن و روان، و رفع موانع آن

(ج) اهداف رفتاری

- پرورش قوه‌ی تعقل و تفکر

- الگو قرار دادن زندگی معصومان و دیگر بزرگان دین و پیروی از ایشان

- تثبیت فضایل و زدودن رذایل اخلاقی، رعایت اعتدال و تلاش مداوم و همه

- جنبه جهت خودسازی و به‌سازی خود

- آزاد اندیشی و داشتن روحیه‌ی نقادی، مانند پرهیز از تعصبات ناروا، پیروی ظن و گمان، تقلید

ناجحا و تبعیت بی‌دلیل از اکثریت، در رد و قبول آرا و نظریات

- تقویت همت و اراده

- رعایت نظم، مدیریت وقت و برنامه‌ریزی برای آینده با توجه به اهداف متعالی انسانی

- پرهیز از شتاب زدگی و اتخاذ تصمیمات نسنجیده

- رعایت و حفظ شأن خود

- اعتماد به علمای راستین دین و مشاوران فهیم، متدین و دل سوز

- پرورش استعداد‌های هنری

- توجه به سلامت و نشاط، حفظ بهداشت، تقویت تن و روان و پرهیز از سستی و تنبلی

(الف) اهداف بینشی

- شناخت باورها، ارزش‌ها و آداب و سنن فرهنگی اجتماعی اسلام

- شناخت منابع، مفاخر، آثار و رسوم قابل قبول در عرصه‌ی فرهنگی اجتماعی

- معارض و راه‌های مقابله با آن‌ها

اهداف فرهنگی و اجتماعی

- آشنایی با علوم و فنون مختلف و مهارت‌های زندگی، با توجه به توانمندی‌ها و علاقه‌ی فردی و نیازهای جامعه

- شناخت حقوق و وظایف خود نسبت به دیگران

- شناخت گروه‌های اجتماعی سالم و ناسالم، و آسیب‌ها، نابهنجاری‌ها و مخاطرات اجتماعی شناخت قوانین و مقررات اجتماعی و بین‌المللی

ب) اهداف گرایشی

- گرایش به باورها و ارزش‌ها و آداب و سنن فرهنگی اجتماعی اسلام در برابر باورها، ارزش‌ها، رسوم و الگوهای فرهنگی اجتماعی بیگانه، هم‌چون خرافات، بدعت‌ها، روابط ناسالم و مفساد اجتماعی

- احساس مسئولیت در برابر رفتار و منش نادرست دیگران

- گرایش عمومی به مطالعه و تحقیق

- انگیزه‌ی کافی برای ورود به عرصه‌های تخصصی، با در نظر گرفتن اولویت‌های فردی و اجتماعی

- علاقه به والدین و خانواده و تحکیم روابط خویشاوندی (صله رحم)

- علاقه به برقراری روابط سازنده با دیگران

- تقویت حس تعاون، همیاری و خدمت‌رسانی به دیگران

- احساس مودت و اخوت با مؤمنان و نفرت نسبت به دشمنان اسلام

- گرایش نداشتن به امور نامتناسب با شئون اجتماعی، از قبیل امور مربوط به جنسیت

ج) اهداف رفتاری

- جانب‌داری آگاهانه و عمومی از باورها، ارزش‌ها و سنن اصیل اسلامی و افتخار به مفاخر اسلامی

و بزرگان دین و در رأس آن‌ها پیشوایان معصوم به عنوان برترین اسوه‌های انسانی

- ارتقای سطح دانش و فرهنگ عمومی و فراگیر شدن باورها و ارزش‌های اسلامی در جامعه

التزام عملی به قوانین و مقررات اجتماعی اسلام

- تبعیت نکردن از باورها، ارزش‌ها، بدعت‌ها و رسوم خرافی و مخالف با اسلام و مظاهر فرهنگی

اجتماعی بیگانه و مخالفت با آن‌ها

- اصلاح جامعه از طریق نظارت بر رفتار دیگران بدون تجسس نابجا، ارشاد آن‌ها با زبان و رفتار

و عمل به فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر با رعایت مراتب شرعی آن

- رعایت حق و عدالت اجتماعی، ستم‌ستیزی و ستم‌ناپذیری

- انضباط اجتماعی رعایت قوانین و مقررات، و پرهیز از قانون‌گریزی

- پرهیز از نگاه اقتصادی به مقولات فرهنگی اجتماعی

- احترام به دیگران به ویژه والدین و کسانی که نسبت به فرد، حقوقی ویژه دارند و رعایت حقوق آن‌ها در محدوده‌ی مقررات و شریعت اسلامی
- دفاع از حقوق دیگران
- عمل به مسئولیت‌های فرهنگی- اجتماعی با توجه به نقش و کارکرد خود در جامعه کار خود را برعهده‌ی دیگران نگذاشتن
- مشارکت فعال و سازنده در فعالیت‌های فرهنگی اجتماعی سالم
- انتخاب شغل، با لحاظ اولویت براساس ویژگی‌های ذاتی، تخصص، وظایف و علاقه‌ی فرد و نیازها و امکانات جامعه
- داشتن تعهد و وجدان کاری
- حفاظت از حریم خانواده
- ازدواج و تشکیل خانواده در اولین فرصت مناسب
- حسن معاشرت
- رعایت ادب و عفت در گفتار و رفتار اجتماعی
- امانت داری و وفای به عهد
- دلسوزی، خیرخواهی، کمک به دیگران، ایثار و فداکاری
- پذیرش عذر، و عفو و گذشت نسبت به خطای دیگران تا جایی که مفسده‌ای نداشته باشد
- پرهیز از تجمل‌گرایی و مدپرستی و حرص نوزیدن به دنیا
- غیرتمندی با پرهیز از تعصبات نا به جا

الف) اهداف بینشی

- شناخت مبانی اقتصادی اسلام، مانند عدالت اقتصادی و ابزاری بودن ثروت، احکام اقتصادی اسلام و قوانین و مقررات اقتصادی
- شناخت شرایط نیازمندی‌ها، اولویت‌ها و روش‌های اقتصادی

اهداف اقتصادی

ب) اهداف گرایشی

- گرایش به تولید سودمند و بیزاری از تنبلی و کم‌کاری در امور اقتصادی
- طمع نداشتن به اموال دیگران
- روحیه‌ی قناعت
- گرایش به رفع نیازمندی مالی دیگران

ج) اهداف رفتاری

- رعایت دقیق موازین شرعی و مقررات قانونی در روابط اقتصادی و پرهیز از مال حرام،

ویژه‌خواری و رانت خواری

- پرداخت نفقات واجب، وجوهات شرعیه و مالیات‌های قانونی و پرهیز از فعالیت‌های اقتصادی کاذب، مانند ذخیره کردن سرمایه و احتکار کالا
- انفاق (صدقه، وقف، قرض الحسنه، کمک مالی در امور خیریه و عام المنفعه)
- استفاده از ثروت برای رفع فقر، استقلال اقتصادی و خدمت به جامعه‌ی اسلامی و شکوفایی آن در جهت تعالی معنوی
- میانه روی در مصرف و پرهیز از چشم و هم چشمی و اسراف و تبذیر
- رعایت عدالت، انصاف، و مواسات در امور اقتصادی
- ایجاد اشتغال و فراهم کردن فرصت مناسب کار برای دیگران
- مبارزه با فساد مالی
- کفالت و سرپرستی خانواده
- کفالت و سرپرستی یتیمان و بینوایان
- تدبیر معیشت

اهداف

الف) اهداف بینشی

سیاسی

- شناخت مبانی سیاسی اسلام مانند مشروعیت الهی حکومت و ابزاری بودن قدرت، اهداف سیاسی اسلام، مانند تحقق عدالت و تشکیل جامعه‌ی توحیدی،
- و حقوق و وظایف متقابل حاکم و مردم در اسلام
- شناخت ولایت و امامت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- شناخت ولی فقیه به عنوان نایب امام زمان (ارواحنا فداه)
- آگاهی از شرایط سیاسی داخلی و بین المللی
- شناخت دوست و دشمن
- آگاهی از اهداف و نقشه های دشمن

ب) اهداف گرایشی

- گرایش به تحقق دولت کریمه
- محبت و مودت نسبت به ولی امر و امام غائب (عج) و رهبری نظام اسلامی
- محبت و مودت نسبت به مسلمانان جهان و نفرت و بیداری از دشمنان اسلام
- نترسیدن از قدرت های استکباری و سرزنش های مخالفان
- حساسیت داشتن و بی تفاوت نبودن درباره‌ی وضعیت سیاسی داخلی و بین المللی
- گرایش به دفاع از نظام و میهن اسلامی و آرمان های انقلاب اسلامی

ج) اهداف رفتاری

- التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه و قوانین و مقررات حکومت اسلامی
- اعلام حمایت و فداکاری و جان فشانی در راه اسلام، میهن اسلامی، مسلمانان و مستضعفان جهان
- کسب و حفظ استقلال سیاسی
- شرکت پرشور در حرکت‌های سیاسی ملی برای تحکیم نظام اسلامی، مانند راهپیمایی‌ها و انتخابات
- اعلام انزجار از اقدامات استکباری قدرت‌های سلطه‌گر جهانی، حفظ حقوق و اقدام برای بازپس‌گیری حقوق مسلمانان ستم دیده و مستضعفان در حد توان
- استفاده از قدرت سیاسی برای تحقق آرمان‌های سیاسی اجتماعی اسلام
- تلاش برای تحصیل شایستگی‌ها و در دست گرفتن مناصب سیاسی برحسب شایستگی‌ها، به عنوان ابزاری برای تأمین اهداف سیاسی اسلام

الف) اهداف بینشی

- آشنایی با محیط زیست و شرایط طبیعی زندگی، که به مثابه‌ی آیات و موهبت‌های الهی اند

- شناخت تأثیرات محیط زیست و زندگی فردی و اجتماعی بر یکدیگر

- آشنایی با راه‌های حفاظت از محیط زندگی و بهداشت آن

- آگاهی از حقوق و وظایف شرعی و قانونی انسان نسبت به طبیعت و منابع طبیعی

ب) اهداف گرایشی

- علاقه به حفظ و بهبود محیط زیست و منابع طبیعی

ج) اهداف رفتاری

- حفظ و توسعه‌ی منابع طبیعی
- بهره‌برداری صحیح و متناسب با نیاز از منابع طبیعی، که از نعمت‌های الهی‌اند، و پرهیز از اسراف و تبذیر

فصل دوم: اصول تربيت اسلامي





«تربیت» از مهم‌ترین دغدغه‌های جوامع بشری و اندیشمندان در طول تاریخ بشر بوده است. این کلمه از ماده‌ی «ربو»^۱ گرفته شده و به معنای رشد دادن، پروراندن و شکل دادن است. در انسان براساس فطرت الهی استعدادهای فراوان نهفته است که با تربیت قرار است به شکل هماهنگ و هم‌سو پرورش یابند تا انسان کامل یا انسان متعادل را نتیجه دهند. و چون این انسان به صورت جبری و به اراده‌ی تکوینی حضرت حق، مختار آفریده شده، نقش اول در تربیت کردن برعهده‌ی خود او خواهد بود.

تربیت برای آن که به ضد خود تبدیل نشود، به یک نقشه‌ی راه و چشم‌انداز محتاج است تا بتواند این هم‌سویی و هماهنگی بین قوا و استعدادهای انسان را رهبری کند که از آن به «نظام» تعبیری کنیم. پس، تربیت درست نیازمند یک «نظام تربیتی» است.

نظام تربیتی دارای مولفه‌ها و بخش‌های گوناگونی است که از مجموع آن‌ها، نظام محقق می‌گردد؛ بخش‌هایی همچون مبانی، اهداف، اصول، ساحات، روش‌ها، موانع و آسیب‌ها، عوامل و محیط.

در نظام تربیتی، پس از مبانی و اهداف تربیت، اصول تربیت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. مبانی، به عنوان پی و ریشه‌ی تربیت و اهداف، به عنوان چشم‌انداز وضعیت مطلوب جلوه‌گری می‌کنند. حلقه‌ی واسط بین آن دو، اصول تربیت است که به منزله‌ی ایدئولوژی تربیت، نقش اساسی دارد.

در واقع، اصول تربیت دستورالعمل‌های کلی هستند که حاکم بر همه‌ی روش‌های تربیتی می‌شوند و از آن‌ها گریزی نیست. یک اصل می‌تواند بر یک یا چند مبنای مبتنی باشد و البته دارای ثبات و پایداری است. اگر در امر تربیت، مبنایی تغییر کند، بالتبع، اصول مبتنی بر آن نیز تغییر می‌کند، اما از آن جا که مبانی دین اسلام ثابت و غیر متغیر هستند، اصول تربیتی اسلام نیز ثابت خواهند بود. این اصول، ناظر به چگونگی تحقق تربیت و راهنمای عملی تدابیر تربیتی هستند.

برخی از اصول کلی‌تر از سایر اصول و برخی جزئی‌تر هستند، اما در هر صورت، کلیت شرط اساسی «اصل بودن» است که اصول را از روش‌ها و مهارت‌های تربیتی متمایز می‌نماید و نباید مرز

۱ والتحقیق: أن الأصل الواحد فی هذه المادة: هو الانتفاخ مع زیادة بمعنى أن ینتفخ شیء فی ذاته ثم یتحصل له فضل و زیادة. وهذا المفهوم قد تشابه به علی اللغویین، ففسروها بمعانی لیست من الأصل، بل هی من آثاره و لوازم و ما یقرب منه، كالزیادة المطلقة، و الفضل، والنماء، و الانتفاخ، و الطول، و العظم، و الرکاز، و النشاء، و العلا. وبهذا یظهر الفرق بین هذه المادة و بین الرب و الربا، فقولنا ربی الصغیر مهموزا فی علا و طال، و رب الصغیر بالتضعیف فی ساقه الی جهة الکمال، و ربا الصغیر معتلا فی انتفاخ وزاد... و مفهوم التریبة عام شامل لجميع المراتب من حصول النشاء و النماء و الزیادة فی أى مرتبه و بأی مقدار و بأی کیفیه مادیة أو معنویة (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، ج ۴، ص ۳۹-۴۱).

آن‌ها را به هم زد. از طرف دیگر، روش‌های تربیتی گاهی مشترک بین تحقق چند اصل تربیتی است، کما این که یک اصل می‌تواند، روش تحقق اختصاصی داشته باشد. روش‌ها می‌توانند ناظر به یک ساحت مشخص تربیتی^۱ باشند و هم می‌توانند فراساحتی و عام باشند و گاه با زمان و مکان و حالات متربی تغییرکنند، اما اصول حاکم بر آن‌ها غیرمتغیر خواهد بود.

بنابراین، اصول، قابل طبقه‌بندی هستند و برخی را می‌توان اصول درجه یک و برخی را اصول درجه دو نام‌گذاری کرد. البته، در تشخیص این که کدام یک از اصول در چه درجه‌ای قرار می‌گیرند، ممکن است بین صاحب‌نظران اختلاف باشد، ولی آن چه مهم است این است که یک مربی قوی همه‌ی آن‌ها را به درستی به کارگیری نماید.

معمولاً، آن چه از اصول ارائه می‌گردد، استقرایی و استقصایی است و به تتبع پژوهشگر امر تربیت بستگی دارد. بنابراین، طبیعی است که برخی از اصول را بتوان در زیرمجموعه‌ی اصول دیگر جای داد، یا اصول دیگری را از دل یک اصل بیرون کشید، یا اصلی را به اصل دیگر برگرداند. خود این تنوع و تکثر در اصول تربیت، به نظرنگارنده، تربیتی است؛ یعنی مربی را از زوایای مختلف و گوناگون نسبت به امر تربیت حساس می‌کند. به عبارت دیگر، دسته‌بندی‌های دقیق علمی و منطقی در اینجا مطلوب نیست. این که حکما در دسته بندی حکمت نظری به برهان عقلی تمسک کرده اند، اما در حکمت عملی از برهان استفاده نکرده اند، بلکه آن را به اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم نموده اند به همین جهت توجه داشته اند؛ یعنی به دنبال نتیجه‌ی عملی بوده اند و هدف آن‌ها تمرکز فتن در تربیت فرد با توجه به نقش‌های اجتماعی او بوده است. لذا، بهتر است از طبقه‌بندی اصول آنگونه که بعضی از مؤلفین محترم انجام داده‌اند^۲ خودداری کرد.

اصول مورد نظر در این جا مبتنی بر مبانی توحیدی اسلامی است و مقصود از تربیت در این جا، همان تربیت اسلامی است.

مربی از دو نگاه

ما گاهی مربی را از آن جهت که مربی خویش است مورد توجه قرار می‌دهیم و او را موضوع بحث می‌گذاریم و گاهی از آن جهت که مربی برای دیگری و ناظر به دیگری است او را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. اصولی که ناظر به هردو قسم است را تحت عنوان اصول مشترک نام خواهیم برد و اصولی که ناظر به قسم دوم و مربی بیرونی است، تحت عنوان اصول اختصاصی

۱ هر بعد وجودی انسان که تربیت‌پذیر است ساحت نام دارد: مانند ساحت عقلانی و ساحت عاطفی و....

۲ از جمله: رک به فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی (جمعی از مؤلفین زیر نظر حضرت آیت الله مصباح)، ص ۲۹۹.

به آن رسیدگی خواهیم کرد.

توضیح آن‌که، برخی از اصول، اصول تربیت هستند، امم از آن که کسی در مقام تربیت فرد دیگر باشد یا در مقام تربیت خود؛ اما برخی اصول، مربوط به کسی است که در مقام تربیت دیگران باشد و متربی و مربی جدای از هم دیده شود.

در امر تربیت، هر چند مربی بیرونی، نقش اساسی ایفا می‌کند و اصولی را به خود اختصاص خواهد داد که در اواخر اصول مشترک به آن خواهیم پرداخت، اما کلیدی‌ترین و اساسی‌ترین نقش، مربوط به خود متربی است و اوست که می‌تواند در خود انقلاب ایجاد کند و سرنوشت جامعه را نیز تغییر دهد: «إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم»^۱ «همانا خداوند هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا آن‌که خودشان تغییر را در خویش ایجاد کنند».

بنابراین، به دنبال هر تغییر و تحولی که باشیم، چه در جامعه و چه در تاریخ، همه را باید درآورد و خواست انسان جست و جو کنیم. اگر او به این نتیجه رسید که باید اصلاح شود و خود را اصلاح کند هیچ چیز مانع او نخواهد شد و اگر هم نتیجه گرفت که فاسد شود، چیزی مانع او نخواهد شد؛ حتی اگر در کنار پیامبری از پیامبران بزرگ الهی زندگی کند. هنگامی که حضرت نوح از قوم خود بعد از آن هدایت‌های فراوان و طولانی ناامید شد که: «قال نوح ر إنهم عصونی و اتبعوا من لم یرده ماله و ولده إلا خارا و مکروا مکرا کبارا»^۲ «گفت پروردگارا آن‌ها مرا عصیان و نافرمانی کردند و فرمان کسانی را بردند که مال و اولاد به جز خسارت برایشان چیزی نیفزود و نیرنگی عظیم کردند»، از خداوند متعال درخواست کرد که هیچ‌کدام را روی زمین زنده نگذارد و آن‌ها را نفرین نمود: «و قال نوع ر لا تذری علی الأرض من الکافرین دیارا إنک إن تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا إلا فاجرا کفارا»^۳ «و نوح گفت: پروردگارا توهم این کافران را هلاک کن و از آن‌ها هیچ‌کس را بر روی زمین باقی نگذار که اگر از آن‌ها هر که را باقی گذاری بندگان پاکت را گمراه می‌کنند و فرزندی جز بدکار و کافراز آن‌ها متولد نخواهد شد». در این قوم گمراه، فرقی نمی‌کند کسی مثل زن نوح باشد یا دیگری باشد؛ کفر این زن به اندازه‌ای است که در قرآن مثل کافران شده است: «ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرات لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخل النار مع الداخلین»^۴ «خداوند برای کسانی که کافر شدند، زن نوح و زن لوط را مثل می‌زند که تحت دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن‌ها خیانت کردند»؛ زیرا او نخواست درست شود و معیت ظاهری در کنار ولی خدا برای او فایده‌ای در بر نداشت.

۱ رعد، ۱۱

۲ نوح، ۲۱ و ۲۲

۳ نوح، ۲۶ و ۲۷

۴ تحریم، ۱۰

اما انسانی که بخواهد «خدایی» زندگی کند، هرچند درکنار فرعون هم زندگی کند، این همراهی ظاهری، او را از انسانیت خارج نمی‌کند، بلکه مثل مؤمنان الهی خواهد شد: «و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون إذ قال رب ابن لی عندک بیتا فی الجثّة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین»^۱ «خداوند برای مؤمنان زن فرعون را مثل می‌زند که گفت پروردگارا برای من در بهشت نزد خودت منزلی بساز و مرا از فرعون و عملش و از این قوم ظالم نجات بده». یکی با اراده‌ی خویش، این‌گونه فرعون درون خود را می‌کشد و به مقام عند اللهی «عندک» می‌رسد و دیگری با اراده‌ی خویش پیامبر درون خود را به بند می‌کشد و به جهنم واصل می‌شود: «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟»^۲

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در این خصوص می‌فرمایند: «قرآن کریم وقتی می‌خواهد نمونه‌ای برای انسان‌های با ایمان ذکر کند آن را از میان مردان ذکر نمی‌کند از میان زنان ذکر می‌کند: «و ضرب الله مثلا للذین امنوا امرأة فرعون».

خدای متعال در اینجا دو زن را به عنوان دو نمونه از انسان‌های برجسته و مؤمن، نه از زنان برجسته، ذکر می‌کند. یعنی در صحنه‌ی انسانیت و تکامل معنوی، خدای متعال وقتی می‌خواهد نمونه‌ی ممتازی بیان کند، سخن از پیامبران و مردان بزرگ و شخصیت‌های علمی و دینی نمی‌کند، بلکه سخن از دو زن به میان می‌آورد که یکی از آن دو زن، زن فرعون است. «إذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه»؛ زنی در مقام مبارزه با قدرت طاغوتی شوهرش، زنی با استقلال کامل که زیر بار شوهرمتجاوز و قدرت مند و فرعون صفت و فرعون نام خود نمی‌رود. عظمت این زن این جاست که شوهر نمی‌تواند راه گمراهی را براوتحمیل کند؛ اگرچه آن شوهرشخصی در حد فرعون با آن قدرت و با آن شخصیت باشد. میلیون‌ها مرد زیر دست فرعون و محکوم اراده‌ی او بودند، اما همسر خود این مرد در خانه محکوم اراده‌ی او نیست؛ آزاد است و به خدا ایمان می‌آورد و راه فرعون را ترک می‌گوید و راه خدا و راه حق را انتخاب می‌کند. لذا، به عنوان یک موجود و یک انسان برجسته، نه فقط از میان زنان، بلکه از میان همه‌ی بنی نوع بشر انتخاب می‌شود.

زن دیگر، مریم مادر عیسی و دختر عمران است، «مریم ابنه عمران»^۳ مریم زنی جوان است که در مقابل تهمت و نگاه سوء ظن آلوده‌ی همه‌ی مردم شهر و منطقه‌ی خود مثل کوه می‌ایستد و کلمه‌ی الله و روح را که خدای متعال با قدرت کامله‌ی خود در دامان پاک او گذاشته است بر روی دست می‌گیرد و مثل نورافکنی فرزند خود را بردنیای تاریک آن زمان می‌افکند. این دو زن، دنیا را نورباران می‌کنند. این نشان‌دهنده‌ی آن است که در میدان عظیم و محشر وسیعی

۱ تحریم، ۱۱

۲ دیوان حافظ، غزل ۵

۳ تحریم، ۱۲

که همه‌ی انسان‌ها از اولین و آخرین جمع شده‌اند، وقتی خدای متعال می‌خواهد دو انسان را از مجموع همه‌ی انسان‌ها انتخاب کند و به عنوان مثل و نمونه آنها را معرفی کند، دو زن را انتخاب می‌کند، نه دو مرد را و نه یک مرد و یک زن را. در این کار، رازهایی است.^۱ و این انسان، مخلوق عجیب حضرت حق است که بین دو بی‌نهایت در نوسان است: اعلی‌علیین و اسفل‌السافلین.

به دلیل محوریت متربی، اکثر اصول تربیت، مشترک است و نقش مربی بیرونی، فعال کردن و انگیزه‌سازی برای رشد و حرکت در متربی است و در اصل حریت، بیش از این به آن خواهیم پرداخت.

البته، لازم به ذکر است آن چه از محوریت متربی بیان شد، مربوط به دوره‌ی نوجوانی و جوانی به بالاست و هرچه به سمت کودکی نزدیک شویم، این محوریت و استقلال کم‌رنگ می‌شود تا جایی که در نوزاد و کودک خردسال، محور اصلی و تأثیرگذار، مربی و محیط اطراف خواهد بود؛ لذا در روایت داریم که امام صادق فرمودند: «هیچ طفلی نیست که به دنیا آید مگر آنکه بر فطرت پاک الهی خواهد بود؛ پس این والدین او هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌کنند.»^۲ آن چه در پیش خواهد آمد، اصول ناظر به تربیت «جوان» است و محور اصلی در این کتاب «جوان» می‌باشد؛ هرچند از این اصول در تربیت نوجوان و کودک نیز می‌توان بهره جست.

بخش اول : اصول نوزده‌گانه مشترک

۱) اصل خدا محور

این اصل، کلیدی‌ترین و مهم‌ترین اصل در مؤلفه‌های تربیت اسلامی است که باید در همه‌ی مراحل تربیت توسط متربی و مربی مد نظر باشد. از این اصل می‌توان به عنوان «اصل توحیدمحوری» هم نام برد. توجه به خداوند متعال و ملاک قراردادن رضای او در همه‌ی حرکات و سکنات تربیتی، رکن

رکن تربیت است.

مالک حقیقی انسان و رب یگانه‌ی او فقط خداوند متعال است که هدایت بالذات در حیطه‌ی قدرت اوست. هم دل‌ها و عقل‌ها تحت اختیار اوست و هم رفع موانع رشد. لذا، قرآن می‌فرماید: «قل إن هدی الله هو الهدی»^۳ «بگو هدایت فقط و فقط هدایت الهی است» نه هدایت غیر او، بلکه غیر او هدایت نمی‌کند.

اگر کسانی دیگر نیز هدایت می‌کنند به اذن و اراده‌ی الهی است. خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

۱ بیانات در اجتماع زنان خوزستان، ۱۳۷۵/۱۲/۲۰.

۲ من لا یحضر الفقیه، ج ۲، حدیث ۱۶۶۸، ص ۱۴۹

۳ بقره، ۱۲۰؛ انعام، ۷۱

«إِنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من يشاء وهو أعلم بالمهتدين»^۱ «تو هر کسی را که دوست داشته باشی نمی‌توانی هدایت کنی، بلکه خدا هر کسی را بخواهد، هدایت می‌کند و او به کسانی که هدایت می‌شوند آگاه‌تر است». پس، تزکیه در انحصار حضرت حق است که به اولیایش نیز آن را افاضه فرموده است: «لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلوا عليهم آياته و يزيههم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و إن كانوا من قبل لفى ضلال مبين»^۲ «خداوند بر مؤمنان منت گذاشت که رسولی را از خودشان در آن‌ها مبعوث کرد تا آیات الهی را بر آن‌ها تلاوت کند و آن‌ها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت را به آن‌ها آموزش دهد» و البته این تزکیه، شامل کسی خواهد شد که تزکیه پذیر باشد و خود را از این لطف الهی بهره‌مند نماید: «و من تزكى فإنما يتركي لنفسه و إلى الله المصير»^۳ «و هر کس خود را تزکیه کند، این تزکیه برای او و به نفع او و پایان این حرکت، به سوی خدا خواهد بود». بنابراین، در امر تربیت، فقط باید از او استمداد نمود و اوست که تمام کارگزاران عالم را در اختیار دارد «و لله جنود السماوات و الأرض»^۴ «سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آن خداست». با این مبانی باید اصل خدامحوری را در تمام امور جاری ساخت تا بتوان برای تربیت توحیدی، ثمره‌ی مطلوب گرفت.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) می‌فرماید: «اسلام دین توحید است و توحید یعنی رهایی انسان از عبودیت و اطاعت و تسلیم در برابر هر چیزی و هر کس به جز خدا؛ یعنی گسستن بندهای سلطه‌ی نظام‌های بشری؛ یعنی شکستن طلسم ترس از قدرت‌های شیطانی و مادی؛ یعنی تکیه بر اقتدارات بی‌نهایتی که خداوند در نهاد انسان قرار داده و از او به کارگیری آنها را هم چون فریضه‌ای تخلف‌ناپذیر طلب کرده است؛ یعنی اعتماد به وعده‌ی الهی در پیروزی مستضعفین بر مستمگران و مستکبرین به شرط قیام و مبارزه و استقامت؛ یعنی دل‌بستن به رحمت خدا و نهراسیدن از احتمال شکست؛ یعنی استقبال از زحمات و خطراتی که در راه تحقق وعده‌ی الهی، آدمی را تهدید می‌کند؛ یعنی مشکلات راه را به حساب خدا گذاشتن و خود را به پیروزی حتمی و نهایی امیدوار داشتن؛ یعنی در مبارزه چشم به هدف عالی، که نجات جامعه از هرگونه ستم و تبعیض و جهل و شرک است، دوختن و عوض ناکامیهای شخصی، راهی را نزد خدا جستن؛ یعنی خود را مرتبط و متصل به اقیانوس لایزال قدرت و حکمت الهی دیدن و به سمت هدف اعلی با امید و بی‌تشویش شتافتن. همه‌ی عزت و اعتلایی که به مسلمین وعده داده شده، در سایه‌ی چنین ایمان و درک روشن و عمیقی از توحید است.

بدون فهم درست و پایبندی عقیدتی و عملی به توحید، هیچ‌کدام از وعده‌های الهی درباره‌ی

۱ قصص، ۵۶

۲ آل عمران، ۱۶۴

۳ فاطر، ۱۸

۴ فتح، ۴ و ۷

مسلمانان عملی نخواهد شد. در دوران سلطه‌ی استکبار، غفلت از توحید ناب اسلامی و مفهوم زندگی شمول آن بود که صحنه را برای بتهای استعمار باز گذارد و به خداوندان زر و زور فرصت تاخت‌وتاز داد. دشمنان با نقشه‌های از پیش آماده شده دین را در کشورهای اسلامی از صحنه‌ی زندگی راندند و شعار جدایی دین از سیاست را در این کشورها تحقق بخشیدند. نتیجه این شد که پیشرفت علمی غرب بتواند این کشورها را یکباره به صورت تابعی از کشورهای صنعتی درآورد و سرنوشت سیاسی و اقتصادی آن‌ها را برای مدتهای طولانی و جبران‌ناپذیره دست غارتگران غربی بدهد. امروزه، غالب کشورهای اسلامی پس از ده سال که جیب کمپانی‌ها و دولت‌های غربی از منابع آنها پرشده است هنوز در وادی عقب‌ماندگی سرگردانند و محتاج صنعت و علم و کالای غربی و هنوز در عالم سیاست طفیلی و پیرو ناگزیران.

این همان خسران عظیمی است که از روز اول بر اثر عدم توجه به اصل بنیادین اسلام، یعنی توحید اسلامی، پیش آمده و هرچه زمان پیشتررفته و علم کاملترشده و دولتها و کشورهای را مجهزترکرده، کشورهای اسلامی ناتوان‌تر و وابسته‌تر و کم‌جرات‌تر و بی‌ابتکارتر شده‌اند.

راه علاج آن است که مسلمانان به اسلام ناب، که در آن توحید و نفی عبودیت غیر خدا از هر چیز برجسته‌تر و درخشنده‌تر است، برگردند و عزت و قدرت خود را در اسلام بجویند؛ و این چیزی است که طراحان توطئه‌های ضد اسلامی همیشه از آن بیمناک بوده و در راه پیدایش آن موانع جدی می‌نهادند. هنگامی که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد، از آن‌جا که پیش‌بینی می‌شد جاذبه و محبوبیت انقلاب ملت‌های مسلمان و حتی بعضی غیرمسلمان‌ها را شیفته‌ی اسلام کند همه‌ی دست‌های استعماری به کار افتاد تا از نفوذ معنوی اسلام جلوگیری کند. تلاش وسیع و همه‌جانبه‌ی استکبار در برابر نفوذ اسلام هیچ‌موجبی جز این ندارد که گسترش اسلام و مفاهیم اسلامی در هر نقطه‌ی جهان به معنای جمع شدن بساط استکبار و ایادی آن در آن نقطه است.»^۱

از این اصل، چندین اصل دیگر نشأت می‌گیرد از جمله:

الف) اصل اخلاص: هرچه برای خدا باشد می‌ماند و غیر آن از بین می‌رود «ما عندکم ینفد و ما عند الله باق»^۲ «چیزی که نزد شماست از بین می‌رود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند». اخلاص، کار را فقط برای خدا انجام دادن است.

مربی باید نیت خود را برای خدا خالص نماید و هدفش از تربیت، کسب رضایت الهی باشد. شهید ثانی در کتاب شریف منیه المرید پس از بیان چند حدیث بسیار عالی می‌فرماید: درجه‌ی اخلاص، بسیار بزرگ و پرمنزلت، دارای معنایی دقیق و دست‌یافتن به آن خیلی سخت است.

۱ پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی ۱۳۶۹/۳/۱۰

کسی که به دنبال آن است، نیازمند نظری دقیق و فکری درست و تلاشی کامل است. و چرا اینگونه نباشد درحالی که اخلاص، مدار قبول اعمال است و براساس آن، ثواب مترتب می‌شود و به واسطه‌ی آن ثمره‌ی عبادت عابد و رنج عالم و کوشش مجاهد آشکار می‌گردد.

اگر انسان درباره‌ی خودش فکر کند و حقیقت عملش را بررسی کند، می‌یابد که اخلاص در آن کم است و شائبه‌های فساد در آن وجود دارد و چیزی که آن را خراب کند، فراوان است؛ به‌ویژه برای کسانی که انصاف به علم دارند یا طالب علم هستند. پس، اکثر انگیزه‌ی طلب جاه و مال و شهرت، بالا گرفتن آوازه، لذت چیرگی، شادمانی، مرید پیدا کردن و موجبات حمد و ثنای خود را نزد دیگران فراهم کردن است و بدتر آنکه شیطان همین‌ها را برای انسان تزیین می‌کند و به انسان می‌گوید غرض شما نشردین خداست و دفاع از دینی که پیامبر آن را آورده است.

این ویژگی‌ها و نیت‌ها، زمانی بیشتر بروز پیدا می‌کند که فرد، شخصی را که از او برتر است و علم و حالش نیکوتر است، ببیند و آن شخص به گونه‌ای باشد که با بودن او مردم توجه شان به او معطوف شود ... و اگر انگیزه‌ی الهی باشد، باید هرگاه غیر او در این مسیر گام برداشت و شریک او در این امر شد یا به‌تنهایی متکفل شد یا کمک کرد، انسان خداوند را شکر کند، چون فرد را کفایت نموده و آن شخص را به کمک فرستاده است و اعلام (بزرگان) در زمین زیاد گشته و هدایت کنندگان بیشتر شده‌اند و معلمین دین خدا و احیاکنندگان آن فراوان گشته‌اند.

چه بسا شیطان دوباره او را گول بزند و بگوید اینک که به واسطه‌ی دیگری غمناک هستی نه به این دلیل است که مردم از تورو گردان هستند، بلکه به این دلیل است که اگر مردم سراغ تو بیایند و از قول تو موعظه‌پذیر شوند، تو ثواب ارشاد را خواهی برد و این غمگین شدن برای محروم شدن از ثواب نزد خداوند محمود است. در حالی که بیچاره نمی‌داند تسلیم شدن در برابر حق و امر افضل، ثواب بیشتری دارد و برای آخرت او دارای سود بیشتری خواهد بود ...»

پس مربی در امر تربیت نباید خود را ببیند و باید جریان تربیت را فقط از خدا و تنها او را مؤثر بداند. اوست که از دل‌ها آگاه است و تغییر و تحول قلوب به دست اوست. در این صورت، در مورد آن چه از زوایای پیچیده‌ی دل متربی بر مربی مخفی است، خداوند جبران می‌فرماید و راهکاری به ذهن مربی می‌اندازد که در شرایط عادی ممکن نبود به آن دست پیدا کند و موانع رشد را از سر راه متربی برمی‌دارد و اراده‌ی متربی را تقویت می‌نماید. هم چنین شرایط محیطی و زمانی را برای او هموار می‌کند. در هر صورت، مربی باید خود را وسیله‌ای تحت اراده‌ی خداوند بداند که برای هدایت و تربیت متربی، برگزیده شده است و از این رهگذر خود او هم بهره‌مند می‌گردد. نگاه به «اخلاص» در امر تربیت الهی، علاوه بر جهت اخلاقی آن، یک مسأله‌ی راهبردی است و بدون آن، تربیت، بی‌حاصل خواهد شد.

۱ منیه المرید (عربی)، ص ۱۴۲ و ۱۴۳، (با اندکی تلخیص): (چاپ مکتب الاعلام الاسلامی)

ب) اصل توکل: توکل یعنی اعتماد کامل بر خداوند و نتیجه‌ی کار را به وی واگذار کردن. انسان وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد و نتیجه را به خداوند می‌سپارد. در این صورت، براسباب دیگر اعتماد نمی‌کند؛ در عین حال که از آن‌ها استفاده می‌نماید.

مربی باید اهل توکل باشد و تربیت را از باب وظیفه انجام دهد، اما آیا حتما این تربیت نتیجه‌ی لازم را می‌دهد یا نه؟ در آن باید به خدا اعتماد نماید. خداوند متعال می‌فرماید: «و من یتوکل علی الله فهو حسبه»^۱ «هرکس بر خدا توکل نماید، خدا او را کفایت می‌کند».

گاهی مربی برای یک متری تلاش زیادی می‌نماید، ولی ثمرلازم را نمی‌گیرد؛ در اینجا نباید ناامید شود بلکه باید امر را به خدا واگذار نماید. ترک توکل منجر به عجب می‌شود و سبب استبداد رأی مربی می‌گردد و تربیت‌های سوء از همین‌جا نشئت می‌گیرد و موجب هلاکت مربی و گاهی هلاکت متری می‌شود. لذا، مربی باید از نیت خود خیلی مراقبت نماید و به طور پیوسته خود را وابسته به هدایت‌های الهی بداند و به کمک‌های اومضطر ببیند. امکانات، دل‌های انسان‌ها، عوامل و مواعن، همه و همه به دست خداوند است. بنابراین، تربیت و ثمربخشی آن نیز به دست اوست. مربی زمانی موفق است که از این ظرفیت الهی استفاده نماید. این ثمره‌ی توحید افعالی است. در نتیجه، این اصل در تربیت اسلامی بسیار مهم است و به تعبیر شهید بزرگوار مطهری: «مذهب آن هم مذهبی مانند اسلام بزرگ‌ترین رسالتش دادن یک جهان‌بینی براساس شناخت صحیح از نظام کلی وجود بر محور «توحید» و ساختن شخصیت روحی و اخلاقی انسان‌ها بر اساس همان جهان‌بینی و پرورش افراد و جامعه بر این اساس است»^۲.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در جمع محققان دانشگاهی پس از تاکید بر این که پرهیزکاری و نیت الهی و توکل به خداوند متعال از لوازم تلاش و حرکت جهادی است، می‌فرماید: «چنین تفکرو روحیه‌ای در کارهای علمی موجب عنایت پروردگار و باز شدن راه‌ها به سوی پیشرفت علمی خواهد شد... ممکن است برای برخی این سؤال پیش بیاید که اگر تقوای الهی زمینه ساز پیشرفت علمی است، پس چگونه برخی دانشمندان که تقوا نداشتند و حتی به خدا هم معتقد نبودند توانسته‌اند به پیشرفت‌های علمی دست پیدا کنند؟ ...، اما میان کیفیت محصول و پیشرفتی که در چارچوب تلاش با جهت‌گیری الهی، و حرکت در مسیر غیرخدایی به دست می‌آیند تفاوت اساسی وجود دارد.

امروزه، با وجود پیشرفت‌های گسترده علمی در عرصه‌های مختلف، خطرات، ضررها، انحطاط‌ها و قدرت‌طلبی‌هایی نیز برای بشریت به وجود آمده و این آفات، انسان‌ها را دچار رنج‌ها و

۱ طلاق، ۳

۲ مجموعه آثار (جامعه و تاریخ) ج ۲، ص ۳۷۰

گرفتاری‌های فراوانی کرده است. اگر تلاش‌ها و حرکت‌های علمی در چارچوب جهت‌گیری‌ها و تقوای الهی باشند، قطعا نتایج و محصولات آن‌ها از ضررها و فجایع به دور، و برای بشریت نافع خواهند بود.»^۱

برای آن‌که بتوان این اصل را محقق کرد، بهترین روش پیاده‌سازی، اصلاح جهان‌بینی و نگرش به خداوند متعال و جهان هستی و توحید افعالی است و پس از آن تذکرو موعظه بسیار سودمند است. همچنین هم‌نشینی با اولیای الهی و علمای ربانی و محشور بودن با اهل دل و مطالعه‌ی کتب اخلاقی در این راستا کمک سودمندی می‌کند. محاسبه‌ی دائمی نفس نیز به تحقق آن کمک می‌نماید.

۲) اصل تکلیف‌مداری

انسان مؤمن همواره به دنبال تشخیص درست وظیفه و انجام صحیح آن است. برخی تکالیف، عینی^۲ و برخی دیگر کفایی هستند. این‌ها حدود الهی است که مؤمن به دلیل داشتن تقوا هیچ‌گاه از آنها تجاوز نمی‌کند و پا روی آنها نمی‌گذارد. انسان مکلف باید به همه تکالیف که متوجه اوست، بپردازد و در صورت عدم توانایی در انجام همه‌ی تکالیف کفایی (در صورت تراحم)، باید به اهم تکالیف عمل نماید. هر تکلیف که اقدام به آن، همراه با هوای نفس است یا به هوای نفس نزدیک‌تر است و من به کفایه (افراد اقدام کننده به آن تکلیف به اندازه نیاز) وجود دارد، اگر بشود باید آن را ترک نماید.

برخی وظایف با شهرت یا استفاده‌های مالی همراه و برخی دیگر با رنج و غربت همراه است. انسان تکلیف‌مدار مؤمن به دنبال وظیفه‌ای است که کمتر متصدی دارد و با عدم به عهده گرفتن وی، اصل کار ضایع می‌شود؛ لذا به آن اقدام می‌کند. حضرت امیرالمؤمنین در کلامی در بیان صفات یکی از برادران دینی خود می‌فرماید: «کان لی فیما مضی أخ فی الله وکان یعظمه فی عینی صغردنیا فی عینه وکان خارجا عن سلطان بطنه فلا یشتهی ما لا یجد و لا یكثر إذا وجد وکان أكثر دهره صامتا فإن قال بذ القائلین ونقع غلیل السائلین وکان ضعیفا مستضعفا، فإن جاء الجد فهو لیث عاد و صل واد لا بدلی بحجه حتی أتى قاضیا وکان لا یلوم أحدا علی ما لا یجد العذر فی مثله حتی یسمع اعتداره وکان لا یشکو ووجعا إلا عند بریه وکان یفعل ما یقول و لا یقول ما لا یفعل وکان إذا غلب علی الکلام لم یغلب علی السکوت وکان علی أن یسمع أحرص

۱ سخنرانی در جمع مسئولان جهاد دانشگاهی در ۱۳۹۳/۳/۱۹

۲ تکلیف عینی به تکلیفی می‌گویند که بر همه افراد واجب است و با فعل دیگری از فرد مکلف ساقط نمی‌شود، اما در تکلیف کفایی اگر به اندازه انجام فعل، افرادی اقدام به عمل نمایند از دیگران ساقط می‌شود. به عبارت دیگر، آنچه در کفایی ملاک است تحقق تکلیف است نه خصوصیت عامل وکننده کار.

منه علی أن یتکلم وکان إذا بدمه أمران نظرایهما أقرب إلى الهوی فخالفه فعلیکم بهذه الخلائق فالزموها وتنافسوا فیها فإن لم تستطیعوها فاعلموا أن أحد القلیل خیرمن ترک الكثير» «درگذشته برادری دینی داشتم^۲ که در چشم من بزرگ مقدار بود. چون دنیا در چشم او بی‌ارزش بود و از تسلط هوای نفس و شهوت شکم بیرون بود، چیزی را که نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و آن چه را می‌یافت در آن زیاده‌روی نمی‌کرد. در بیشتر اوقات عمرش ساکت بود، اما گاهی که لب به سخن می‌گشود بردیگر سخنوران برتری داشت و تشنگی پرسش‌کنندگان را فرو می‌نشاند. به ظاهر ناتوان و مستضعف بود (دیگران بدین لحاظ او را بزرگ نمی‌شمردند)، اما در مقام جد و دفاع از حریم خدا همچون شیربیشه می‌خروشید و همچون ماریابانی به حرکت درمی‌آمد. در مقام استدلال، از هیچ برهانی فروگذار نبود مگر آن‌که به قضاوت حق خود متکی بود و با بصیرت کامل در آن امر وارد می‌شد. کسی که عذری داشت، سرزنشش نمی‌کرد تا آن‌که عذر او را می‌شنید. از درد شکایت نمی‌کرد مگر پس از بهبودی و تندرستی کامل. آن چه می‌گفت خود نیز بدان عمل می‌کرد و آن چه را عمل نمی‌کرد درباره‌ی آن چیزی نمی‌گفت. اگر در سخن گفتن براو پیشی می‌گرفتند، در سکوت مغلوب نمی‌گردید و نفسش از اراده‌ی سکوت، بیرون نمی‌رفت (شهوت سخن گفتن نداشت)؛ بر شنیدن، بیشتر از سخن گفتن حریص بود. اگر بر سردوراهی دو کار قرار می‌گرفت، می‌اندیشید که کدام یک به هوای نفس نزدیک‌تر است با آن مخالفت می‌کرد. پس، بر شما باد به این اخلاق پسندیده و با یکدیگر در کسب آنها رقابت کنید و اگر نتوانستید، بدانید که به دست آوردن برخی از ارزش‌های اخلاقی، بهتر از رها کردن همه‌ی آنهاست.»

مربی باید بر اساس وظیفه‌ی تربیت، فرد یا افرادی را برعهده بگیرد و نشانه‌ی آن این است که اگر فرد شایسته‌تری برای مربری‌گری پیدا شود، بی‌درنگ افراد را به وی خواهد سپرد. در سایر مسئولیت‌های اجتماعی نیز همین روش را اختیار می‌کند. اگر قرار باشد مسئولیتی برعهده بگیرد، به اندازه‌ی توانایی خود می‌پذیرد و در آن جایی که توان ندارد به دیگران می‌سپارد. به کارش بیش از اندازه‌ی لازم دل‌سپرده نیست که اگر از او سلب مسئولیت شود، دچار بحران روحی گردد. برای امر اهم، به راحتی از امر مهم عبور می‌کند.

باید دقت کرد که وظیفه به اندازه‌ی توان است: «لا یكلف الله نفسا إلا وسعها» «خداوند هرکسی را به اندازه‌ی توانش تکلیف می‌کند» و بیش از آن تکلیف نمی‌کند. بنابراین، ما به همان اندازه که در امور تربیتی وارد هستیم، باید عهده‌دار آن شویم نه بیش از آن. اگر مربری در مسائل تربیتی نوجوان توانمند است، ولی در تربیت جوان تخصص ندارد، باید نوجوانان را که به سن جوانی رسیدند، آن‌ها را به دیگری تحویل دهد و در این باره وظیفه‌ای ندارد، بلکه

۱ نهج البلاغه (مرحوم دشتی)، حکمت ۲۸۹

۲ برخی اعتقاد دارند منظور عثمان بن مظعون است و برخی او را ابوذر می‌دانند.

گرفتن این مسئولیت، تضييع آن خواهد شد.

نقل می‌کنند: «بعد از مرحوم شیخ انصاری بزرگان از شاگردان ایشان، که ظاهراً هفده نفر بودند، امثال آقای میرزا حسن طهرانی نجم‌آبادی، حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل و...، که تمام آنها از بزرگان بودند، مجلسی تشکیل دادند و اعظم تلامذه شیخ را در آن مجلس دعوت کردند، ... بالاخره این هفده نفر از شاگردان مرحوم شیخ که در درجه‌های عالی از تقوا بودند با هم جمع شدند و در آن مجلس همه اتفاق کردند بر این‌که آقا میرزا محمدحسن شیرازی بایستی که جلو برود و کارها را در دست بگیرد و مرجع امور مسلمین گردد. اما میرزا محمدحسن شیرازی در آن مجلس نه تنها خوشحال نشد، بلکه گریه کرد که چرا عهده‌ی این امر را برگردن من می‌اندازید؟ من اهل این کار نیستم، من وظیفه‌ام این نیست، من از عهده‌ام بر نمی‌آید و چنین و چنان! و بعد به آقا میرزا حسن طهرانی نجم‌آبادی که از شاگردان معروف شیخ بود، گفت: من شهادت می‌دهم تو اعلم از من هستی! تو چگونه مرا معین می‌کنی؟ آقا میرزا حسن طهرانی گفت: بله من هم خودم را از تو اعلم می‌دانم، ولیکن من به درد ریاست نمی‌خورم؛ ریاست علاوه بر اعلیت یک دماغ (مغز) و فکرو تحمل و سعه‌ای می‌خواهد که این بار را بردوش بگیرد و من آن را ندارم و توداری و لذا تو را به این سمت منصوب می‌کنیم و ما هم از اطراف، تو را کمک می‌کنیم و رهایت نمی‌کنیم و تنهایت نمی‌گذاریم؛ و خلاصه مرجعیت را با گریه و عدم رضایت برگردن آقا میرزا محمدحسن شیرازی رضوان‌الله علیه گذاشتند.»^۱

این سیره‌ی بزرگان است که در مسائلی که ذره‌ای دنیا در آن باشد این‌گونه دوری می‌کردند و در صورت تعیین تکلیف بر آن‌ها با گریه و ترس از خداوند، آن را می‌پذیرفتند. مرتبی نیز باید بر اساس وظیفه، مربی را اختیار نماید. مرتبی در خودسازی خود، وظیفه دارد و مکلف به خطاب «علیکم أنفسکم»^۲ «بر شما باد مراقبت از نفس خودتان» است. بنابراین، از این جهت باید مشورت کند، مطالعه کند، به دنبال فردی باشد که بتواند نیاز فکری و معنوی او را برطرف کند. هر جا که مربی ملاک‌های لازم را از دست داد، او را رها کند. به اندازه‌ی نیاز از مسائل زندگی خود برای مربی بیان کند، نه بیش از آن.

مرتبی باید در مسائل شخصی و اجتماعی به وظیفه‌ی خود عمل نماید و حدود الهی و احکام شرعی را رعایت نماید و اگر در جایی ابهام یا جهل داشت، از مربی یا هر کس که توانایی پاسخ‌گویی دارد، سؤال کند.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) می‌فرمایند: «بعضی تصور کردند که با پایان جنگ، بسیج هم پایان خواهد گرفت. بعضی هم صلاح‌اندیشی کردند که با پایان دوران جنگ،

۱ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج دوم، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، (از علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی).

دیگر احتیاجی به بسیج نیست! فکری که از نور بصیرت معنوی برخوردار نیست، بهتر از این محصولی نمی‌دهد. بسیج آن روز از مرزهای نظامی جغرافیایی کشور دفاع کرد و در میدان رزم توانست خود را نشان دهد، اما مگر مرزهای دفاعی انقلاب فقط به مرزهای جغرافیایی منحصر می‌شود؟ از بزرگ‌ترین مسئولیت‌های یک مجموعه بسیج در کشور، این است که از هویت ملی و دینی پاسداری می‌کند و باید پاسداری کند. مجموعه بسیج یعنی حضور در میدان‌هایی که نظام اسلامی، وظیفه‌ی انسانی و الهی و نیازهای کشور، حضور او را در آن میدان‌ها لازم می‌داند و او را به آن‌ها فرا می‌خواند. بسیجی، هر یک از احاد ملت است که در هرجایی که به حضور او نیاز هست، آماده باشد. دامنه‌ی بسیج بسیار وسیع است. بسیج را نباید در نیروی مقاومت بسیج، خلاصه کرد. نیروی مقاومت بسیج با فعالیت و ابتکار و حضور خود مانند لکوموتیوی است که قطار عظیم بسیج ملت ایران را به پیش می‌راند. بنابراین، دامنه‌ی بسیج بسیار وسیع‌تر از نیروی مقاومت بسیج است. کشور به نیروی مقاومت بسیج نیاز دارد، اما به بسیج عظیم مردمی در همه‌ی میدان‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و آن وقتی که لازم باشد، نظامی نیز نیازمند است. وظیفه‌ی نیروی مقاومت بسیج الگوشدن برای همه‌ی جوانان بسیجی در کشور است. جوانی که در نیروی مقاومت بسیج به عنوان یک نیروی بسیجی خود را خدمتگذار اهداف انقلاب و آرمان‌های اسلامی می‌داند، باید چنان خود را بسازد که مثل شمعی پروانه‌ها را به دور خود جمع کند و سازندگی علمی و اخلاقی و معنوی و فکری و سیاسی داشته باشد.^۱

اولین قدم در تحقق این اصل، آشنایی و یادگیری احکام شرعی است؛ یعنی احکامی که مورد ابتلاست در رساله‌ی عملیه‌ی مرجع، باید مطالعه شود. گاهی باید به صورت دقیق مسأله‌ای باز و شناسایی گردد و نیازمند رجوع به اهل خبره است.

از روش‌های تشخیص وظیفه، مشورت کردن است. در مسائل اجتماعی گاهی تشخیص وظیفه مشکل است و نیازمند مشورت کردن با کسانی است که از یک طرف مسائل اجتماعی را درست و دینی تحلیل می‌کنند و از طرف دیگر فی الجمله آشنایی نسبت به وضع و شخصیت مشورت‌کننده دارند تا بتوانند آن مسائل را برای شخص تطبیق دهند.

حضرت امام صادق می‌فرماید: «مشورت کن در امور خود که جنبه دینی دارد با کسی که دارای پنج صفت است: (۱) عاقل است: صلاح و فساد امور را می‌فهمد. (۲) عالم است: احکام و آداب دینی را می‌داند. (۳) با تجربه است: در پیش‌آمدها روشن و تجربه‌دیده است. (۴) ناصح است: با خلوص نیت و صفا، صلاح‌بینی می‌کند. (۵) با تقوی است: از محرمات و تمایلات نفسانی خودداری می‌کند. هرگاه کسی را که دارای این پنج خصلت است پیدا نکردی، پس خود را

۱ بیانات در جمع نیروهای بسیجی شرکت کننده در اردوی رزمی - فرهنگی علویون، ۲۱/۸/۱۳۸۰

با این صفات آرایش بده؛ یعنی به راهنمایی عقل و یاری علم و با در نظر گرفتن تجربه‌ها و با خلوص نیت و صفای قلب و با حالت و تقوی و طهارت، به آن اندازه‌ای که در وجود خودت هست و می‌توانی، در پیرامون آن امر تأمل و تدبیر کن و سپس به هر طرفی که تشخیص صلاح دادی با توکل به خداوند متعال اختیار و اقدام بکن و خداوند به طرف خیر و صلاح هدایت خواهد فرمود.

و اگر تردد تودر امور دنیوی و مادی شد، زیاد خود را ناراحت نکن و معطل و منتظر مشورت مباش و به هر طرفی که صلاح دیدی اقدام کن و تصمیم بگیر؛ هرگاه چنین کردی زندگی دنیوی و اخروی تومبارک و خوش بوده و حلاوت و لذت عبادت و بندگی را خواهی چشید. مشورت کردن سبب افزونی علم و اطلاع می‌شود و شخص عاقل به واسطه مشورت، دانش تازه‌ای تحصیل کرده و به سوی مقصود خود هدایت می‌شود.^۱

جلسات هم‌فکری، نظرخواهی و ارزیابی از مصادیق مشورت است که پختگی کارها را بالا می‌برد و کیفیت اجرا را ارتقا می‌بخشد. غالباً خطای اهل مشورت کم‌تر از دیگران است؛ زیرا عقول دیگران را در تصمیم خود شریک می‌کنند. لذا، حضرت امیر می‌فرماید: «لا مظاهره أوثق من المشاورة»^۲ «هیچ پشتیبانی، محکم‌تر از مشورت کردن نیست».

یکی دیگر از راهکارها جهت بالابردن روحیه تکلیف‌مداری، مأنوس بودن و حشر با انسان‌های اهل تشخیص و وظیفه‌مدار و وظیفه‌شناس است که به انسان در بالابردن این روحیه کمک می‌کند.

۳ اصل دردمندی

انسان مؤمن هم درد دیگران دارد و هم درد دین. برای هدایت دیگران حریص است. خداوند متعال درباره‌ی پیامبرش می‌فرماید: «لقد جاءک رسول من أنفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین وقف رحیم»^۳ «هرآینه رسولی از خود شما برایتان آمد که ضرر و هلاک شما براوگران است و او برهدایت شما حریص است و به مؤمنین رؤف و رحیم است». تا حرص هدایت نباشد، فرد هادی و مربی زحمت تربیت را به دوش نخواهد کشید.

یکی از ویژگی‌های انسان کامل، دردمندی اوست. حضرت امیرالمؤمنین در نامه‌ای به عثمان بن حنیف کارگزار خود می‌فرماید: «...ولکن هیهات أن یغلبنی هوای، ویقودنی جشعی إلی تخرالأطعمة، ولعل بالحجاز أو الیمامة من لا طمع له فی القرص، ولا عهد له بالشعب، أو أبیت

۱ مصباح الشریعه، ترجمه مصطفوی، متن، باب ۵۶، ص ۲۳۴

۲ نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹

۳ توبه، ۱۲۸

مبطانا، وحولی بطون غرثی واکباد حری ...»^۱ «اما هیهات که هوای نفس برمن چیره گردد و حرص و طمع مرا وا دارد که طعام‌های لذیذ برگزینم، درحالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیرنخورد یا من سیربخوابم و پیرامونم شکم‌هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد؛» بعد حضرت ادامه می‌دهند: «آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم؟»

بله مربی موفق کسی است که علاوه برداشتن علم تربیت با متربی خود بجوشد، درد او را احساس کند، در غم‌های او شریک باشد، در گرفتاری‌ها او را کمک نماید، برای فهم و رشد او از هیچ کوشش مشروعی فروگذار نکند. گاهی لازم است برای برطرف شدن مشکلات تربیتی یا سایر مشکلات متربی، مربی توسل جدی به اولیای الهی نماید و گاهی عمل خاصی را نذر نماید و گاهی لازم است تحمل خسارت مالی نماید و گاهی باید سفر نماید؛ این لازمه‌ی مربی‌گری است. مربی باید به جایی برسد که درد متربی را درد خود ببیند. در این صورت، برای تربیت او از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد. به تعبیر شهید مطهری: «از نظر معیارهای اسلامی، انسان کسی است که درد خدا را داشته باشد و چون درد خدا را دارد درد انسان‌های دیگر را هم دارد.»^۲ متربی نیز باید درد هدایت خود را داشته باشد تا در مسیر خودسازی خود از هیچ کوششی دریغ نوزد. در این صورت است که سختی‌های مسیر را تحمل می‌کند و از تربیت خود دست نمی‌کشد و تا این درد نباشد حرکت نخواهد کرد. این درد نشانه‌ی بیداری و زنده بودن اوست و نشان می‌دهد که روح او سالم و طالب کمال است. این درد باید همیشه در وجودش شعله‌ور باشد تا جریان تربیت ادامه پیدا کند.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) درباره‌ی به فکر هم بودن در جامعه‌ی مسلمین می‌فرماید: «باید مسلمانان در جامعه‌ی اسلامی از حالت بی‌تفاوتی نسبت به یکدیگر خارج بشوند. این‌که مسلمان‌ها با هم کاری نداشته باشند و هرکسی برای خود در دنیای جداگانه‌ای باشد و کاری به کار مسلمان‌های دیگر نداشته باشد در اسلام پسندیده نیست و یکی از فصول زندگی رسول اکرم این بود که این فضای بی‌تفاوتی را به فضای محبت و همکاری و برادری و ایجاد یک مجموعه‌ی همکار با یکدیگر تبدیل کند. این همان چیزی است که امروز هم در نظام خود به او احتیاج داریم.

مسلمان‌ها نسبت به یکدیگر باید با علاقه و دلسوزی و بدون ذره‌ای بی‌تفاوتی سروکار داشته باشند. این‌طور نیست که اگر شما دیدید مسلمانی مورد ابتلا به حادثه‌ای قرار گرفته است از کنار

۱ نهج البلاغه، نامه ۴۵

۲ انسان کامل، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۳۹

او بی‌تفاوت بگذرید. نه، همکاری و هم‌دردی و دل‌سوزی و محبت متقابل بین مسلمان‌ها یکی از کارهای بزرگ رسول اکرم بود. آن بزرگوار تا آن‌جا که حضور داشت و در سعه‌ی وجودش بود نمی‌گذاشت که در جامعه‌ی اسلامی مسلمان‌ها، حتی در یک مورد، نسبت به کسی بغض و کینه و عداوت داشته باشند. یعنی پیامبر با حکمت و حلم خود حقیقتاً یک محیط شیرین و سالم و فضای آغشته به محبت را به وجود می‌آورد»^۱

امیرالمؤمنین درباره‌ی دلسوزی پیامبر و شیوه هدایت ایشان می‌فرماید: «طیب دوار بطبه، قد أحکم مرأهه، وأحمی مواسمه، یضم من ذلک حیث الحاجة الیه: من قلوب عمی، وآذان صم، وألسنة بکم، متتبع بدوائه مواضع الغفلة، ومواطن الحیره»^۲ پیامبر پزشکی (روحانی) است که با پزشکی خود (برای درمان بیماران روحی) دوره‌گردی می‌کند؛ مرهم‌های خود را به‌خوبی درهم آمیخته و اسباب داغ‌کردن خود را نیکوگرم کرده است و آن‌ها را هر جا که مورد نیاز باشد می‌نهد: در دل‌های کور و گوش‌های کروزبان‌های گنگ؛ با داروهای خود به جستجوی هر جا غفلت است (وهر کس غافل) وهر جا حیرت است (وهر کس حیران) برمی‌خیزد.^۳

البته، متذکر می‌شویم که بنا بر دو اصل قبل، درد دیگران باید در راستای درد خداجویی و در چارچوب وظیفه‌مربی باشد و افراط در آن بدون ضابطه منجر به لوازم فاسدی است که در برخی اصول آینده به آن‌ها خواهیم پرداخت.

یکی از روش‌های تحقق این اصل، تأمل در آثار و برکات هدایت دیگران توسط فرد است. هم‌چنین، مطالعه‌ی شیوه‌های دردمندی اولیای الهی و بزرگان دین، در ایجاد روحیه‌ی دردمندی مؤثر است. مشارکت در کمک به دیگران نیز بسیار زمینه‌ساز خوبی برای شکل‌گیری این روحیه خواهد بود. بسیج‌سازندگی از مصادیق ارزشمند پیاده‌سازی دردمندی است که باید آن را در حیطه‌ی جذب و تربیت توسعه داد.

۴) اصل کرامت

نفس انسان مؤمن‌گران‌بهاترین ودیعه‌ای است که خداوند آن را در اختیار مؤمن قرار داده است. شخصیت مؤمن باید همیشه حفظ شود و این وظیفه‌ای است که هم برعهده‌مربی است و هم برعهده‌متربی. امام صادق می‌فرماید: «إن الله تبارک وتعالی فوض إلى المؤمن کل شیء إلا إذلال نفسه»^۴ «خداوند اختیار هرکاری را به مؤمن داده است مگر اختیار خوارکردن خود را». ریشه‌ی بسیاری از مفاسد اخلاقی بی‌توجهی به گوهره‌ی وجود انسان است و ریشه‌ی فضایل

۱ خطبه‌های نمازجمعه تهران، ۲۸ / ۷ / ۶۸

۲ نهج البلاغه (صیحی صالح)، خطبه ۱۰۸، ص ۱۵۶

۳ محمدرضا حکیمی و محمد حکیمی و علی حکیمی، الحیاه، ترجمه احمد آرام، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

۴ کافی، ج ۵، ص ۶۳، ح ۲

اخلاقی عزت‌نفس است. حضرت امیرالمؤمنین در وصیتی به فرزندشان امام حسن مجتبی می‌فرمایند: «و أكرم نفسك عن كل دنية وإن سافتك إلى ربة فإنك لن تعتناص بما تبدل من نفسك عوضاً»^۱ «خود را از آلودگی به هرپستی والاتردار، گرچه دلت را برباید؛ زیرا هرچه از عزت‌نفس خود مایه گذاری عوض ندارد». حضرت امیر در نهج البلاغه می‌فرمایند: «من کرمت علیه نفس هانت علیه شهواته»^۲ «کسی که نفسش نزد او عزیزشد، شهوت‌هایش پیش او پست می‌شوند و خود را در شهوات نمی‌اندازد».

بنابراین، مربی باید تلاش نماید که شخصیت متربی در هر حالتی حفظ شود و عزت‌نفس او مخدوش نشود. تنبیه‌ها نباید به گونه‌ای باشد که تحقیرمتربی را به همراه داشته باشد. هنرمربی در این است که با تنبیه، زشتی فعل متربی را برای او روشن نماید نه کوچکی شخصیتش را. نوع کسانی که دچار انحراف شده‌اند، به واسطه تحقیر شخصیتشان توسط دیگران منحرف شده‌اند.

شهید مطهری درباره ضرورت عزت‌نفس می‌فرماید: «... در اخلاق اسلامی، محور و آن چیزی که حجم اخلاقی به دور آن می‌گردد یا آن نقطه از روح انسان که اسلام روی آن دست گذاشته است برای احیای اخلاق انسانی و برای این‌که انسان را به سوی اخلاق سوق بدهد کرامت و عزت‌نفس است ... پیغمبر فرمودند: «اطلبوا الحوائج بعزة الأنفس»^۳ ...

در بعضی کتب، نقل کرده‌اند که: فلان درویش معروف گفت که من در سه وقت از هروقت دیگر بیشتر خرسند شدم. یکی این‌که یک وقتی در یکی از مساجد سخت بیمار بودم (این‌ها کسی را هم نداشتند، اغلب مثل سیاح‌ها بودند) در مسجد خوابیده بودم و از شدت تب و ناراحتی قدرت حرکت کردن نداشتم. خادم مسجد آمد و همه افرادی را که در مسجد خوابیده بودند بلند کرد. از جمله با پا زد به من که بلند شو، ولی من قدرت بلندشدن نداشتم. بعد از چند بار که این کار را تکرار کرد و من بلند نشدم، آمد پایم را گرفت کشید و مرا انداخت در کوچه. آن قدر در نظراو خوار بودم که این‌جور مرا مثل يك لش مرده کشید و برد آن‌جا. خیلی خرسند شدم که نفسم کوبیده شد. یک وقت دیگر زمستان بود. پوستینم را می‌گشتم. آن قدر شپش در آن یافتم که نفهمیدم پشم این پوستین بیشتر است یا شپش آن. این هم یکی از جاهایی بود که خیلی خرسند شدم از این‌که نفس خودم را پایمال کردم. دیگر این‌که یک وقتی سوار کشتی بودم. یک آدم بقال و آکتور برای سرگرمی دیگران بازی درمی‌آورد. همه را دور خودش جمع کرده بود و افسانه می‌گفت؛ مثلاً می‌گفت: بله، یک وقتی رفته بودیم به جنگ با کفار. روزی اسیری گرفتیم. می‌خواست نشان بدهد که چگونه آن اسیر را می‌برد؛ به اطراف نگاه کرد و

۱ تحف العقول، ص ۷۷

۲ نهج البلاغه، حکمت ۴۵۹

۳ نهج الفصاحه، حدیث ۳۲۵

از من بی‌دست و پاتر و بی‌شخصیت‌تر پیدا نکرد. ناگهان، آمد جلو و ریش مرا گرفت و کشید به طرف جلو و گفت این‌طور می‌بردم. مردم هم خندیدند. خیلی خوشحال شدم. این‌ها صحیح نیست. بعضی هم ممکن است در حد افراط باشند که حتی اگر نیازی هم داشته باشند به احدی نمی‌گویند. پیغمبر فرمودند: «اطلبوا الحوائج» حاجت‌هایتان را بخواهید بعزّة الانفس، اما عزت‌نفس را از دست ندهید. آن‌جا که حاجتتان را با دوست و رفیقی بیان می‌کنید، تا آن‌جا که شرافتتان و عزت و کرامت نفستان پایمال نشده جلو بروید. آن‌جا که دارد برکرامت و عزت‌نفستان خدشه وارد می‌آید توقف کنید نیازمندی و نداشتن بهتر است. کما این‌که باز در نهج‌البلاغه است: «المنیة و لا الدنة» مرگ و نه پستی، «القلل و لا الوشل» به کم ساختن و دست‌پیش‌کس و ناکس دراز نکردن.

امام علی در یکی از خطابه‌هایی که در صفین خواندند و در نهج‌البلاغه هست، دم از پیروزی و غلبه می‌زنند و می‌فرمایند: مردن از زندگی‌ای که با توسری‌خوری و زبردستی باشد بهتر است و مردنی که با پیروزی باشد برچنین زندگی هزاران بار ترجیح دارد. آخرین جمله آن حماسه‌اش این است: «فالموت فی حیوتکم مقهورین و الحیوة فی موتکم قاهرین» مردن این است که مغلوب و مقهور و توسری‌خور دیگران باشید ولو روی زمین راه بروید، و زندگی این است که پیروز باشید ولو زیرخاک باشید. خود قرآن می‌فرماید: «و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»^۲. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) هم می‌فرمایند: «من امروز می‌خواهم به شما و همه‌ی ملت ایران عرض بکنم ملت ما یکی از داروهای بسیار لازم و مؤثری که نیاز دارد، داروی روحی و فکری، و باید این را در میان خود توسعه و ترویج کند، داروی اعتماد به نفس است. ملت ایران باید اعتماد به نفسی را که به برکت انقلاب و به برکت ایستادگی در میدان پرخطر انقلاب به دست آورد و بعد در میدان دفاع مقدس با همه‌ی آن مشکلات با ایستادگی خود این اعتماد به نفس در او تقویت شد، این اعتماد به نفس را باید حفظ کند. این اعتماد به نفس، به ملت ایران این جرأت را، این همت را، این توانایی را می‌دهد که این راه طولانی تا آرمان‌های ترسیم‌شده‌ی برای جامعه‌ی اسلامی را طی بکند؛ بدون او نمی‌شود. بدون اعتماد به نفس نمی‌شود این راه را رفت»^۳.

آن‌چه از عزت‌نفس بیان می‌شود، همه در مقابل تحقیر آن و نشناختن جایگاه آن است، ولی نباید آن را با عجب، خلط نمود. نفس جایگاهی دارد که باید در آن جایگاه تکریم شود، اما اگر بیش از آن، آن را دیدیم، عجب می‌شود. نباید آن‌چه را که نیستیم درباره خود تصور کنیم. خداوند متعال، فرمان داده که نفس را گرامی بدارید و ما هم به دستور خداوند آن را تکریم

۱ نهج‌البلاغه، خطبه ۵۱

۲ مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۳۹۷

۳ بیانات در دیدار مردم یزد، ۱۳۸۶/۱۰/۱۲

می‌کنیم و نباید تصور کنیم که هرچه داریم از خودمان است. علامه طهرانی نقل می‌کند که: «یکی از سروران و دوستان حقیرکه فعلا از علمای نجف اشرف هستند جناب آیت‌الحجت آقای حاج سیدمحمدرضا خلخالی ادامه الله برکاته برای حقیرنقل کردند که من روزی در بازار خویش (اطراف حرم علوی در نجف اشرف) می‌رفتم و دیدم آقای حاج شیخ محمدحسین (مرحوم کمپانی) در وسط کوچه خم شده است و پیازها را جمع می‌کند و پیوسته با خود می‌خندد. من جلورفتم و سلام کردم و به ایشان کمک کردم تا پیازها را جمع نمودیم. آن گاه آن‌ها را درگوشه قبایش گرفت و به منزل روانه شد. من عرض کردم حضرت آیت‌الله! معلوم بود که پیازها از گوشه قبای شما ریخته است، ولی برای من خنده‌ی شما نامفهوم ماند! آن مرحوم فرمود: من وقتی وارد نجف شدم در سن جوانی برای تحصیل آنقدر مرفه بودم و لباس عالی داشتم و انگشتری و تسبیح که روزی درمقابل ضریح حضرت امیرالمؤمنین که مودب ایستاده بودم و مشغول زیارت بودم؛ بند تسبیح من پاره شد و دانه‌های آن به روی زمین حرم ریخت. این تسبیح قیمتی بود به طوری که هردانه از دانه‌های آن یک دینار ارزش داشت و عزت‌نفس یا خود خواهی من اجازه نداد تا خم شوم و دانه‌ها را جمع کنم و این معنی برای من غیرقابل تحمل بود؛ فلذا از تسبیح صرف نظر نمودم. امروز، به دکان بقالی رفتم و قدری پیاز خریدم و درگوشه قبای خود ریختم و اطراف آن را با دست گرفتم تا به منزل ببرم. درهمین‌جا که سرچارراه بود و در میان جمعیت مردم قبا از دست من یله [=رها] شد و پیازها به روی زمین ریخت. من خم شدم و پیازها را جمع کردم و ابدا این مسأله برای من مشکل نبود، بلکه بسیار آسان و قابل تحمل بود. و علت خنده من آن بود که در همان وقت من به یاد دوران جوانی و پاره‌شدن تسبیح قیمتی که ارزش هردانه‌اش یک دینار بود افتادم که آن روز از آن تسبیح که یک صد دینار قیمت داشت گذشتم و برای من جمع‌آوری آن مشکل بود و لله الحمد و له الشکرکه امروز جمع‌آوری پیازهای ریخته از گوشه قبا بر روی زمین برای من سنگین نیست و بسیار آسان و قابل تحمل است. فلذا، شاد و مسرور شدم و خنده من برای مسرت نفس من با تداعی آن عمل گذشته بود.»^۱

پس، عزت‌نفس با مسئله‌ی عجب و تکبر متفاوت است و برخی کارها نیز با عزت‌نفس منافات ندارد؛ در بحارالانوار به نقل از کتاب کافی آمده است: عن ابی‌عبدالله : قال: دخل رجلان علی امیرالمؤمنین فألقى لکل واحد منهما وسادة فقعدها علیهما وأبى الآخر فقال أميرالمؤمنین : اقعدها فإنه لا یأبى الكرامة إلا الحمار ثم قال قال رسول الله ا إذا أتاکم کریم قوم فأکرموه»^۲ امام صادق ا می‌فرماید: دو نفر بر امیرالمؤمنین وارد شدند و حضرت برای هر کدام آن‌ها بالشی

۱ توحید علی و عینی، ص ۳۰

۲ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۳

آوردند. یکی از آن دو نفر روی بالش تکیه داد، اما دیگری از پذیرش آن خودداری نمود. حضرت امیر به او فرمودند: برآن بالش بنشین؛ زیرا هدیه و کرامت را غیر از الاغ رد نمی‌کند. سپس حضرت فرمودند: رسول الله می‌فرمودند: اگر شخص کریمی از قوم و گروهی بر شما وارد شد، او را احترام کنید».

بنابراین، نگاه مربی و تقسیم مسئولیت کردن و برخورد او، همه و همه باید با حفظ احترام مربی صورت بپذیرد. گاهی اوقات شوخی‌های مربی، تحقیرکننده است یا دیگران تحقیر می‌کنند و مربی سکوت می‌کند؛ باید از این کارها احتراز کرد. این‌که در متون دینی به روش تغافل اشاره شده است، جهت حفظ همین حرمت است. تغافل به این معناست که انسان آن چه را دیده به روی خودش نیاورد و طرف مقابل متوجه نشود که ما عمل او را دیده‌ایم. این سبب می‌شود که قبح گناه و خطا پیش او حفظ شود و مسأله عادی نشود. حضرت امیری می‌فرمایند: «صلاح حال التعایش و التعاشر مل مکيال تلاه فطنة وتلته تغافل» «مصلحت زندگی و معاشرت با مردم در پیمانه‌ی پری است که دو سوم آن، زیرکی و یک سوم آن تغافل است». در روایت دیگر داریم که «اشرف اخلاق الکریم کثرة تغافله عما یعلم»^۲ «از بهترین ویژگی‌های اخلاق کریمانه و فرد کریم، زیاد تغافل کردن از چیزهایی است که می‌داند». پس، پوشاندن عیوب مردم و در تربیت فرد، پوشاندن خطاهای مربی جهت حفظ شخصیت وی و شکسته‌نشدن قبح گناه، از بهترین روش‌های تربیتی است. گاهی بخشش بزرگوارانه، فرد را متحول می‌کند. علامه طهرانی درباره مرحوم ملا حسین‌قلی همدانی می‌گوید: «نوه ایشان خودش در نجف اشرف برای حقیر گفت: در یک سفری از آنجا که مرحوم آخوند با اصحابشان پیاده به کربلا مشرف می‌شدند در راه، عرب‌های بیابانی ایشان را لخت می‌کنند و هرچه دارند می‌ربایند. سپس، که ایشان را می‌شناسند به حضورشان می‌آیند و هرچه برده بودند تقدیم می‌کنند و معذرت می‌خواهند. مرحوم آخوند فقط کتاب‌های وقفی را که روده بودند پس می‌گیرند و بقیه کتب و اموال را نمی‌گیرند و می‌فرماید به مجرد سرقت، من ایشان را بحل (حلال) کردم، چون راضی نشدم به واسطه‌ی من خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند»^۳.

این‌که در اسلام گناه غیبت و تهمت بسیار بزرگ است، ناظر به حرمت شخصیت مؤمن است. امام خمینی در این باره می‌فرماید: «و عن عقاب الأعمال یاسناده عن رسول الله، صلی الله علیه وآله، فی حدیث: ... و من مشی فی غیبة أخیه وکشف عورته، کانت أول خطوة خطأها وضعها فی جهنم وکشف الله عورته علی رءوس الخلائق... الخ فرمود: «کسی که راه رفت در غیبت برادرش و کشف سراو، اول قدمی که بردارد در جهنم گذارد و کشف کند خداوند سراو را در

۱ تحف العقول، ص ۳۵۹

۲ عیون الحکم و المواعظ (لیثی)، حدیث ۲۵۴۰، ص ۱۱۵

۳ روح مجرد، ص ۵۵۳

بین خلائق». این‌ها حال روز قیامت و جهنم او که این طور خداوند تعالی او را مفتضح در بین خلائق و در محضرملکوتین فرماید. و در وسایل سند به حضرت صادق رساند که از حضرت رسول روایت فرموده تا می‌فرماید: وقال: من اغتاب امرء مسلما، بطل صومه و نقض وضوءه و جاء یوم القيامة یفوح من فیه رائحة أنتن من الجيفة، یتأذی به أهل الموقف. وإن مات قبل أن یتوب، مات مستحلا لما حرم الله عزوجل. رسول اکرم فرمودند: «کسی که غیبت کند مرد مسلمی را، باطل شود روزی او و شکسته شود وضوی او و بیاید روز قیامت در حالی که از دهن او بویی می‌آید که از بوی مردارگندش بیشتر است، در آزار می‌آیند از آن اهل موقف و اگر بمیرد قبل از توبه، مرده است در صورتی که حلال شمرده چیزی را که خداوند حرام شمرده است». این هم حال قبل از ورودش به جهنم که در نزد اهل «موقف» مفتضح و رسواست و در شمارکفار است؛ زیرا که مستحل محرم الهی کافراست و مغتاب در اثر او مثل اوست بنابراین حدیث شریف. و حال برزخ او نیز روایت از رسول خدا گردیده است: عن أنس قال قال رسول الله، صلی الله علیه و آله: مررت لیلہ اسری بی علی قوم یخمشون وجوههم بأظافیرهم. فقلت: یا جبرئیل، من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الذین یغتابون الناس و یقعون فی أعراضهم.»

انس بن مالک می‌گوید: «رسول خدا فرمودند: گذشتم در شب معراج به قومی که روی‌های خود را با چنگال خویش خراش می‌دادند. از جبرئیل پرسیدم این‌ها کیان‌اند؟ گفت: «این‌ها کسانی هستند که غیبت مردم را می‌کردند و واقع می‌شدند در اعراض آن‌ها». پس، معلوم شد که شخص مغتاب در برزخ رسوا و مفتضح است و در موقفش پیش اهل آن خجل و شرمسار است و در جهنم نیز با رسوایی و بی‌آبرویی خواهد به سر برد، بلکه بعض مراتب آن نیز اسباب رسوایی در این عالم شود. چنان چه در حدیث شریف کافی وارد است: عن إسحاق بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله، علیه السلام، یقول قال رسول الله، صلی الله علیه و آله: یا معشر من أسلم بلسانه ولم یخلص الايمان إلى قلبه لا تذموا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فإن من تتبع عوراتهم، تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته، یفضحه و لوفی بینه. حضرت صادق از حضرت رسول روایت می‌کند که فرمودند: «ای گروهی که به زبان اسلام آوردید و ایمان به قلب شما وارد نشده، مذمت نکنید مسلمانان را و جستجو نکنید قبایح مستوره آن‌ها را؛ زیرا کسی که عورات آن‌ها را جستجو کند خداوند جستجو کند عورات او را و کسی را که خدا جستجوی عورت او کند، مفتضح کند او را و اگر چه در خانه‌اش باشد.»

خداوند تبارک و تعالی غیور است و هتک مستور مؤمنین و کشف عورات آن‌ها هتک ناموس الهی است. اگر انسان بی‌حیایی را از حد گذراند و هتک حرمت الهیه نمود خداوند غیور مستورات او را، که به لطف و ستاریت خود ستر فرموده بود، مکشوف می‌فرماید و هتک مستوران را می‌فرماید و در بین مردم در این عالم و ملائکه و انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) در آن عالم مفتضح می‌شود.

و در حدیث شریف کافی سند به حضرت باقرالعلوم رساند: قال لما اسرى بالنبی، صلی الله علیه وآله، قال: یا رب، ما حال المؤمن عندك. قال: یا محمد، من أهان لی ولیا، فقد بارزنی بالمحاربة، وأنا أسرع [شیء] إلى نصره أولیائی. فرمود باقرالعلوم در معراج رسول اکرم عرض کرد: «ای پروردگار چگونه است حال مؤمن پیش تو؟» فرمود: «ای محمد! کسی که اهانت کند برای من دوستی را، پس به تحقیق ظاهرشده است به محاربه با من و من سریع‌تر هستم به سوی یاری کردن دوستان خودم از هرچه»^۱ و احادیث در این ردیف بسیار است...».

یکی از روش‌های پیاده‌سازی اصل کرامت‌بخشی، معرفت‌دهی به شخص مربی در خصوص جایگاه خود و منزلت انسان نزد خداوند متعال و جهان هستی است. در حدیثی از امام رضا به نقل از ائمه قبلی به نقل از امیرالمؤمنین از حضرت رسول است که می‌فرمایند: «... و إن الملائكة لخدامنا و خدام محبینا...»^۲ «به تحقیق، ملائکه‌ی الهی خدمتگزاران ما و خدمتگزاران محبان ما هستند».

از دیگر روش‌ها، مسئولیت‌دهی به متربی در جمع است به گونه‌ای که از عهده آن مسئولیت برآید و کمک کردن مربی به وی در آن جایی باشد که از انجام مسئولیت خود ناتوان است. هم چنین، بیان توانایی‌ها و استعدادهایی که خداوند به او داده است در تقویت اعتماد به نفسش کمک می‌کند. درجایی که متربی دچار بحران هویت شده و از جهت روحی ضربه خورده است باید به تدریج شخصیت او را بازسازی نمود تا به شرایط عادی برگردد و اگر شکست خورد شکست خوردن را برای رسیدن به موفقیت برای وی تشریح کرد.

مشورت‌کردن با متربی و دراموری که می‌تواند نظر بدهد، نظراو را خواستن نیز در شخصیت‌دهی بسیار مؤثر است و این‌که در روایت آمده است در هفت سال سوم زندگی فرزند، او را وزیر قرار بده، اشاره به همین نکته دارد.

۵) اصل آزادی

اساس تربیت بر «متربی‌محوری» است. بنابراین، خود او باید با اراده‌اش تصمیم بگیرد که تربیت شود. در این صورت، سختی‌های مسیر تربیت را تحمل می‌کند و چون خودش انتخاب کرده است تبعیت بیشتری دارد تا دستورات لازم را عملی نماید. هنر مربی این است که در همه‌ی مقولات تربیتی، متربی را به نقطه‌ای که مد نظرش است، با خواست او برساند. معمولا، نوجوان و به‌ویژه جوان می‌خواهد خودش مسائل را تجربه نماید و باید چنین فرصتی در اختیار او قرار داد، البته به شرط آن‌که آن تجربه کسب کردن خیلی هزینه بر (از حیث معنوی) و مضر نباشد.

۱ چهل حدیث، ص ۳۰۵

۲ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۲

در هر صورت، خواست و اراده‌ی متربی در تربیت حرف اول را می‌زند. تربیت گلخانه‌ای که با مراقبت‌های افراطی و امرونی‌های فراوان همراه است، معمولاً نتیجه‌ی عکس می‌دهد؛ یعنی به محض آن‌که مراقبت کم شد، فرد به کار نادرست خود می‌پردازد و نوع عمل او پنهان‌کاری می‌شود. در این حال، او ساخته نشده است و زشتی کار را باور نکرده، ولی به دلیل فضای اطرافش آن را انجام نمی‌دهد. این دقیقاً نقطه‌ی مقابل تقواست. تقوا یعنی خودنگهداری، خود را حفظ کردن چه در عیان و چه در خفا. امور تربیتی باید در فرد نهادینه شود، لذا آزادی نسبی دادن به فرد و مراقبت معقول داشتن برای رشد وی یکی از امور کلیدی است. مربی باید بتواند باورهای متربی را درست کند و در مقام عمل به او کمک کند که اراده‌ی خود را تقویت نماید.

این مسأله منافات ندارد که مربی بر اثر الگوبودن و محبوب بودن در نزد متربی، مورد اطاعت متربی باشد و اگر امری نپسندد، چون در این جا پذیرش متربی تحمیلی نیست، بلکه کاملاً اختیاری است.

در هر صورت، در تربیت، متربی باید خودش باشد و مراقبت‌های افراطی، او را از «خودبودن» خارج می‌کند و تبدیل به یک بازیگر می‌شود که هرگاه تماشاگر یا کارگردان نبود، نقش خود را کنار می‌گذارد. باید به متربی فرصت درک واقعیت را داد و اجازه داد از اشتباهات خود درس بگیرد.

نیاز، حرکت‌آفرین است؛ مربی باید سعی کند نسبت به هرامرنیکو و صفت برتر، حس نیاز متربی را افزایش دهد تا خودش به سوی آن حرکت نماید. به تعبیر برخی محققان تربیت، مطیع شدن نباید هدف باشد، بلکه هدف تربیت یاری‌رساندن به متربی است تا خود را در خود بیابد. از طرف دیگر، نباید به جای او تصمیم گرفت و به جای او مشکلاتش را حل کرد.^۱ حضرت امیرالمؤمنین به فرزند خویش امام مجتبی می‌فرماید: «و لا تکن عبد غیرک و قد جعل الله حراً»^۲ «عبد دیگری نباش در حالی که خدا تو را آزاد آفریده است».

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) درباره تفاوت جنجال‌آفرینی با آزاداندیشی می‌فرماید: «جنجال فکری غیر از مباحثات صحیح است. بنده گفتم کرسی آزادفکری را در دانشگاه‌ها به وجود بیاورید. خوب، شما جوانها چرا به وجود نیاوردید؟ شما کرسی آزادفکری سیاسی را، کرسی آزاد فکری معرفتی را توهمین دانشگاه تهران، توهمین دانشگاه شریف، توهمین دانشگاه امیرکبیر به وجود بیاورید. چند نفر دانشجو بروند آن جا حرفشان را بزنند، حرف هم دیگر را نقد کنند، با هم دیگر مجادله کنند. حق، آن جا خودش را نمایان خواهد

۱ دکتر عبدالعظیم کریمی، هشدارها و نکته‌های تربیتی

۲ نهج البلاغه، نامه ۳۱

کرد. حق اینجوری نمایان نمی‌شود که کسی یک انتقادی را پرتاب بکند. اینجوری که حق درست فهمیده نمی‌شود. ایجاد فضای آشفته‌ی ذهنی با لفاظیها هیچ کمکی به پیشرفت کشور نمی‌کند. شما تجربه‌ی این پدر پیرتان را در این زمینه داشته باشید. آئی که کمک می‌کند به پیشرفت کشور، آزادی واقعی فکرهاست؛ یعنی آزادانه فکرکردن، آزادانه مطرح کردن، از هوو جنجال نترسیدن، به تشویق و تحریض این و آن هم نگاه نکردن. یک وقت شما یک حرفی می‌زنید، ناگهان می‌بینید همه‌ی ناظران سیاسی جهان که وجودشان انباشته از پلیدی و خبثات است برای شما کف می‌زنند. به این تشویق نشوید. به قول رایج بین جوان‌ها، جوگیر نشوید. بحث درست بکنید، بحث منطقی بکنید. سخنی را بشنوید، سخنی را بگوید، بعد بنشینید فکر کنید. این همان دستور قرآن است. «فبشرعباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه». سخن را باید شنفت، بهترین را انتخاب کرد. و الا فضای جنجال درست کردن همین می‌شود که دیدید. جنجال قبل از انتخابات، بعد از انتخابات، انعکاسش می‌شود این؛ به خصوص وقتی دست بیگانه هم دخالت دارد. به چه دلیل، با چه توجیهی شما فکرمی‌کنید دستگاه‌های تبلیغاتی دنیا حوادثی را که فکرمی‌کنند به ضرر نظام جمهوری اسلامی است لحظه به لحظه منتشر می‌کنند؟ با چه محاسبه‌ای این کار انجام می‌گیرد؟ این را نباید فکر کرد!؟ نباید رویش مطالعه کرد!؟ این‌هاست آن چیزهایی که باید به آنها توجه کرد.^۱

ابتدا باید مربی بداند معین و زمینه ساز تربیت است نه همه‌کاره و صحنه‌گردان آن. لذا، با این نگاه آزادی لازم را در اختیار مربی قرار می‌دهد. نباید جای او برنامه‌ریزی کرد، بلکه باید از او خواست خودش برنامه‌ریزی کند و سپس مربی در اصلاح برنامه به وی کمک کند. باید به مربی معیارها را آموزش داد و در تطبیق آن‌ها بر مصادیقش کمک نمود. اگر تشویق می‌کنیم، نباید سبب وابستگی مربی به جایزه شود. مربی باید قدرت اقناع داشته باشد و تا آن‌جا که در توان دارد در فهم مربی کمک کند. جای اعتراض و سؤال را همیشه برای او نگه دارد. در این راستا، الگودهی در انتخاب صحیح فرد کمک می‌کند و اراده‌ی او را به سمت درست تحریک می‌کند.

لازم به ذکر است آنچه از آزادی بیان شد آزادی در چارچوب عقل و شرع است نه آزادی در فضای هوای نفس. بعضی شبهه می‌کنند که محدودیت، سبب ولع می‌شود. شهید مطهری می‌گویند: «اما این‌که می‌گویند: «الانسان حریص علی ما منع منه» مطلب صحیحی است، ولی نیازمند به توضیح است. انسان به چیزی حرص می‌ورزد که هم از آن ممنوع شود و هم به سوی آن تحریک شود؛ به اصطلاح تمنای چیزی را در وجود شخصی بیدار کنند و آن گاه او را ممنوع سازند. اما اگر امری اصلا عرضه نشود یا کمتر عرضه شود، حرص و ولع هم نسبت

۱ بیانات در دیدار جمعی از نخبگان علمی کشور، ۱۳۸۸/۸/۶

بدان کم‌تر خواهد بود.

فروید، که طرفدار سرسخت آزادی‌گریزه‌ی جنسی بود، خود متوجه شد که خطا رفته است لذا پیشنهاد کرد که باید آن را از راه خاص خودش به مسیریگری منحرف کرد و به مسائل علمی و هنری نظیرنقاشی و غیره منعطف ساخت و به اصطلاح طرفدار تصعید شد؛ زیرا تجربه و آمار نشان داده بود که با برداشتن قیود اجتماعی، بیماری‌ها و عوارض روانی ناشی از غریزه‌ی جنسی بیشتر شده است. من نمی‌دانم آقای فروید که طرفدار تصعید است از چه راه آن را پیشنهاد می‌کند؛ آیا جواز طریق محدود کردن است؟ درگذشته افراد بی‌خبره دانشجویان بی‌خبرتر از خود می‌گفتند: انحراف جنسی، یعنی هم‌جنس‌بازی، فقط در میان شرقی‌ها رایج است و علتش هم دسترسی نداشتن به زن بر اثر قیود زیاد و حجاب است، اما طولی نکشید که معلوم شد رواج این عمل زشت در میان اروپایی‌ها صد درجه بیشتر از شرقی‌هاست. ما انکار نمی‌کنیم که دسترسی نداشتن به زن موجب انحراف می‌شود و باید شرایط ازدواج قانونی را سهل کرد، ولی بدون شک آن مقدار که تبرج و خودنمایی زن در اجتماع و معاشرت‌های آزاد سبب انحراف جنسی می‌شود به مراتب بیشتر از آن است که محرومیت و دست‌نارسی سبب می‌گردد. اگر در مشرق‌زمین محرومیت‌ها باعث انحراف جنسی و هم‌جنس‌بازی شده است، در اروپا شهوترانی‌های زیاد باعث این انحراف گشته است تا آن‌جا که در بعضی کشورها، همان‌طور که در روزنامه‌های خبری خواندیم، رسمی و قانونی شد و گفته شد چون ملت انگلستان عملاً این کار را پذیرفته است قوه مقننه باید از ملت پیروی کند؛ یعنی نوعی رفتارندوم قهری صورت گرفته است. بالاتر این‌که در مجله‌ای خواندم در بعضی کشورهای اروپایی پسرها رسماً با یک دیگر ازدواج می‌کنند. در شرق هم محرومین آنقدر سبب رواج انحراف جنسی نبودند که صاحبان حرم‌سراها بودند و به اصطلاح اعراب این انحراف از «بلاط» ملوک و سلاطین آغاز شده است.^۲ مراقبت‌های مربی در اینجا بسیار کارساز و مهم است که در اصل نظارت به آن خواهیم پرداخت.

۶) اصل جامع‌نگری

هر انسان دارای ابعاد گوناگون است. هم دارای بعد مادی است و هم بعد مجرد (ماوراء ماده). در بعد روحانی و مجرد او انواع قوا وجود دارد. هم دارای بعد احساسی و عاطفی است و هم دارای بعد عقلانی، هم نیازهای فردی دارد و هم نیازهای اجتماعی. این ابعاد، که از آن‌ها به «ساحت»‌های گوناگون انسان نیز یاد می‌شود، همگی باید در تربیت مورد توجه قرار گیرند. اگر بعدی مورد

۱ زمین هموار یا آسفالت

۲ مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹، ۴۶۱

غفلت واقع شود، به همان اندازه شخصیت متربی ضربه‌پذیر می‌شود و تربیت فرد دچار بحران می‌شود. البته، مقدار بحران به میزان جایگاه و اهمیت آن جنبه برمی‌گردد؛ مثلاً گاهی جسم دچار مشکل می‌شود و گاهی جنبه عقلانی و تأثیر آن‌ها مسلماً متفاوت خواهد بود.

مربی باید شناخت کامل و صحیحی از ساحات مختلف وجودی انسانی داشته باشد تا بتواند در مسأله تربیت به همه آن‌ها توجه نماید و از هیچ‌کدام غافل نشود. در غیراین صورت، تربیت متربی تربیتی کاریکاتوری (ناهمگون) خواهد شد. همان‌طور که توجه به روح مهم و اساسی است، توجه به جسم نیز مهم است. جسم سالم می‌تواند ظرف خوبی برای روح سالم باشد. لذا، در اسلام ضرر قابل توجه زدن به جسم بدون یک مصلحت بالاتر (مثل دفاع از دین) حرام است. کما این‌که اشکالات و اختلالات جسمی اختلالات روحی ایجاد می‌کند. در بسیاری موارد، جسم بیمار توجه و تمرکز را پایین می‌آورد، توان انجام وظایف را کاهش می‌دهد، نشاط روحی را مختل می‌کند و ایستایی را برانسان تحمیل می‌کند. به همین دلیل مربی باید به میزان خواب و استراحت متربی، مقدار و کیفیت تغذیه او، بیماری‌های احتمالی او توجه ویژه‌ای نماید.

از طرف دیگر مسائل روحی باید به دقت مورد توجه قرار گیرد. هم جنبه‌ی عقلانی و تفکری متربی رشد کند و دائماً در حال ارتقا باشد و هم جنبه‌های عاطفی او مورد توجه جدی قرار گیرد و به اصطلاح شور و شعور با هم در فرد دیده شود. به عبارت دیگر، تمام نیازهای روحی وی باید به شکل درست پاسخ داده شود. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در دیدار نوجوانان و جوانان این‌چنین سفارش کردند: «من دو سه سال پیش به جوان‌ها، ظاهرًا در جمع شما بود یا یک جمع دیگری، گفتم: تحصیل، تهذیب، ورزش. تحصیل کنید؛ یعنی نیروی خرد، فکر، مغز، علم در شما تقویت شود. الحمدلله گزارشی که من دارم، این است که بچه‌های انجمن اسلامی دانش‌آموزی در دبیرستان‌هایی که حضور دارند، معمولاً درشان هم بهتر از درس هم‌کلاسی‌ها و هم‌دوره‌ای‌هایشان هست، حالا ممکن است همه‌جا این‌طور نباشد. از لحاظ علمی خودتان را تقویت کنید، پیش ببرید؛ نه فقط برای این‌که حرف شما در دیگری اثر کند، برای این‌که شما می‌خواهید یک ستونی باشید که این بنای عظیم، این کاخ مجلل، کاخ مدنیت و پیشرفت ملت ایران، بر روی این ستون‌ها برسریا بایستد و بنا شود. در کنار تحصیل، تهذیب باشد. دل‌های شما جوان‌ها نورانی است، فطرت الهی در شماها زنده و درخشان است. امروز، شما خودتان را به کارهای نیک، خلق نیک، رفتار نیک اگر اودار کنید و عادت بدهید، هویت انسانی شما همین‌جور شکل می‌گیرد و تا آخر عمر این دستاورد با شما خواهد ماند. به‌خصوص در این مقطع سنی شماها، که یک مقطع زرین است، یک مقطع طلایی است. در این مقطع، خیلی کارهای بزرگ می‌شود بر روی شخصیت خود انجام داد؛ خودسازی. ارتباطتان را با خدا قوی کنید. در مسائل دینی بر نقاط عقلانی و ظریف بپردازید و آنها را از استادان ماهرش فرا

بگیرید. دین، عواطف هم دارد، لکن این عواطف به معنویات عمیق و به فکر عمیق تکیه دارد. این فکر را باید آموخت و با مبانی دینی آشنا شد و براساس آن، روی شخصیت خود، روی دل خود اثر گذاشت. روی دل خودتان باید اثر بگذارید. ما باید دل خودمان را خیلی اوقات مخاطب قرار بدهیم. یکی از اهل معنا گفته بود من روزی چند هزار مرتبه فلان ذکر را برای دل خفته ی غافل خودم خواندم؛ چه تعبیر خوبی است. نماز همان ذکر است، همان آب حیاتی است که انسان به دل خود می‌بخشد؛ نماز با توجه؛ توجه به معنا، توجه به این که در مقابل خدا قرار داریم. نماز را این طوری بخوانید. وقتی به نماز می‌ایستید، به یاد بیاورید که در مقابل خداوند متعال ایستاده‌اید و دارید با او حرف می‌زنید. در سرتا سر نماز سعی کنید این حالت حفظ بشود، آن وقت این نماز اثر می‌گذارد و دل انسان را مثل اکسیر عوض می‌کند. اکسیر ماده‌ی کیمیایی است که می‌گویند مس را طلا می‌کند. دل ما از مس هم که باشد اکسیر ذکر آن را به طلا تبدیل می‌کند. این خیلی مهم است. تهذیب شامل رفتارها هم می‌شود، رفتار با پدر و مادر. پدر و مادرهایتان را هم دوست بدارید و هم این دوستی را به آنها ابراز کنید، هم احترامشان کنید، هم اطاعتشان کنید. در محیط خانه، اخلاق و رفتار شما می‌تواند یک خانواده را بسازد. یک جوان گاهی در یک خانواده، پدر، مادر، برادران، خواهران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. من گاهی به خانواده‌ی شهدا که سرمی‌زنم، پدرها و مادرها این را من شنیده‌ام می‌گویند این جوان، جوان شهیدشان، در داخل خانه با رفتار خود معلم ما بود؛ نماز خواندنش، نماز خواندن را به ما یاد می‌داد؛ قرآن خواندنش، قرآن خواندن را به ما یاد می‌داد؛ وظیفه‌شناسی و نشاط برای کار نشاط و وظیفه‌شناسی را به ماها تعلیم می‌داد. یک جوان مؤمن و مهذب در داخل خانواده مثل یک چراغ محیط خانواده را روشن می‌کند و برادرها و خواهرها از او فرا می‌گیرند؛ در داخل محله، در داخل محیط زندگی، در داخل محیط کار!

اگر این کار در ظرف سالم خود تحت نظارت مربی صورت نگیرد، به شکل غیر درست آن در جای دیگر پاسخ داده می‌شود. از این جهت در تأمین نیازهای عاطفی، خانواده نقش کلیدی و بی‌بدیل دارد و مربی باید تلاش کند متربی از خانواده خود جدا نشود و فاصله نگیرد و در صورتی که خانواده از جهت دینی و اخلاق ناسالم است تا آن جا که شرایط آن‌ها اجازه می‌دهد به متربی کمک نماید که در اصلاح خانواده خود تلاش نماید؛ یعنی به جای آن که صورت مسئله پاک شود و فرد در غیربستر خانواده به رشد خود ادامه دهد، بستر خانواده پاکسازی شود. بله، در صورتی که خانواده اصلاح‌پذیر نیست، ارتباط فرد با خانواده‌اش باید با چارچوب تعریف شده‌ای و همراه مراقبت حفظ گردد. در اسلام این که بر صله‌ی ارحام به ویژه با بستگان درجه اول این همه تأکید شده است از این جهت است.

مقام عظمای ولایت امام خامنهای (مدظله العالی) درباره‌ی ضرورت خانواده و جایگاه آن می‌فرمایند: «... مسأله‌ی خانواده مسأله‌ی بسیار مهمی است؛ پایه‌ی اصلی در جامعه است، سلول اصلی در جامعه است. نه این‌که اگر این سلول سالم شد سلامت به دیگرها سرایت می‌کند یا اگر ناسالم شد عدم سلامت به دیگرها سرایت می‌کند، بلکه به این معناست که اگر سالم شد یعنی بدن سالم است. بدن که غیر از سلول‌ها چیز دیگری نیست. هرجهازی، مجموعه‌ی سلول‌هاست. اگر ما توانستیم سلول‌ها را سالم کنیم، پس سلامت آن جهاز را داریم. مسأله خانواده بسیار اهمیت دارد. جامعه‌ی اسلامی بدون بهره‌مندی کشور از نهاد خانوادگی سالم و سرزنده و بانشاط اصلاً امکان ندارد پیشرفت کند. به‌ویژه در زمینه‌های فرهنگی و البته در زمینه‌های غیر فرهنگی، بدون خانواده‌های خوب، امکان پیشرفت نیست. پس، خانواده لازم است. حالا نقض نشود که شما می‌گویید در غرب خانواده نیست پیشرفت هم هست. آن چه که امروز در ویرانی بنیاد خانواده در غرب روزبه‌روز بیشتر دارد نمودارهایش ظاهری می‌شود این‌ها اثرش را خواهد بخشید؛ هیچ عجله‌ای نباید داشت. حوادث جهانی و حوادث تاریخی این‌طور نیست که زودبازده و زود اثر باشد؛ این‌ها به تدریج اثر خواهد گذاشت؛ کما این‌که تا حالا هم اثر گذاشته. آن روزی که غرب به این پیشرفت‌ها دست پیدا کرد، در آن‌جا هنوز خانواده سر جای خودش بود حتی مسأله‌ی جنسیت با همان رعایت‌های اخلاقی جنسی البته نه به شکل اسلامی، بلکه به شکل خاص خودش وجود داشت. اگر کسی با معارف غربی آشنا باشد، هم در اروپا و هم بعداً در آمریکا این را می‌بیند و مشاهده می‌کند. این مسأله‌ی رعایت‌های اخلاقی دو جنس نسبت به یکدیگر، مسأله‌ی حیا، پرهیز از تهمت، این‌ها چیزهایی بود که آن روز وجود داشت. این بی‌بند و باری‌ها و اباحی‌گری‌ها به تدریج در آن‌جا به وجود آمده است. آن روز یک زمینه‌هایی فراهم شد و به اینجا رسید. وضع امروز هم فردای بسیار تلخ و سختی را برای آنها رقم می‌زند.»^۱ پس از خانواده، محیطی که بیشترین اوقات را به خود اختصاص می‌دهد، بسیار مهم است؛ همانند محیط‌های آموزشی یا خوابگاهی و به‌ویژه محیط دوستان. مربی باید به ساحت اجتماعی متربی عنایت خاص نماید و اگر این ساحت درست مدیریت نشود، فرد دچار ضربه‌های جبران‌ناپذیری خواهد شد. پیامبر فرمودند: «خیر المؤمنین من كان مألفة للمؤمنین و لا خیر فیمن لا ألف ولا یولف»^۲ «بهترین مؤمنان کسانی هستند که مؤمنان با او الفت گیرند و در کسی که با دیگران الفت نگیرد و دیگران با او الفت نگیرند، خیری نیست».

برخی از تشکلهای و هیئتها که ظرف رشد افراد هستند، به دلیل عدم نگاه تربیتی یا عدم مدیریت تربیتی توسط یک مربی حاذق، فقط بعد احساسی را تقویت می‌کنند و جنبه‌ی

۱ بیانات در سومین نشست اندیشه‌های راهبردی، ۱۴ / ۱۰ / ۹۰

۲ بحار، ج ۷۵، ص ۲۶۵

عقلانی مغفول واقع می‌شود و برخی محیط‌های آموزشی فقط به جنبه علمی و گاهی عقلانی می‌پردازند و از بعد عاطفی غافل هستند. معمولاً، محیط‌های کار تشکیلاتی به دلیل فقدان نگاه تربیتی دچار چنین بحران‌هایی هستند که برخی ساحات مورد غفلت قرار می‌گیرند و به دلیل همین مسأله این تشکلهای آسیب‌پذیر می‌شوند. لذا، ضرورت یک مربی را در هر تشکیلات می‌رساند که در جای خود باید به آن رسیدگی گردد.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در جای دیگری فرمایند: «یک انحراف دیگر هم این است که انسان در زندگی شخصی خود مواهب حیات و نیازهای مادی را دست‌کم بگیرد و مورد بی‌اعتنایی قرار بدهد. این هم در اسلام گفته و خواسته نشده، بلکه عکسش خواسته شده است: «لیس منا من ترک اخرته لدنیاه و لا من ترک دنیاه لآخرته». اگر آخرت را به خاطر دنیا ترک کردید در این امتحان مردودید و اگر دنیا را هم به خاطر آخرت ترک کردید در این امتحان مردودید. این خیلی مهم است.

امیرالمؤمنین به کسی برخورد کرد که زن و زندگی و خانه و همه چیز را کنار گذاشته بود و به عبادت پرداخته بود؛ فرمودند: «یا عدوی نفسه» ای دشمن کوچک خویشتن! با خودت داری دشمنی می‌کنی؛ خدا این را از تو نخواسته است: «قل من حرم زینه الله الی آخرج لعباده والطیبات من الرزق». این هم این مطلب است. بنابراین، تعادل دنیا و آخرت و نگاه به دنیا و آخرت، هم در برنامه ریزی، هم در عمل شخصی و هم در اداره ی کشور، لازم است. این هم یک شاخص عمده‌ی پیشرفت است.^۱

یکی از مقدمات اصلی این توجه جامع، یک دوره شناخت انسان‌شناسی اسلامی است که براساس آموزه‌های عمیق الهی و اسلامی استوار باشد. مقدمه‌ی دیگر ارتباط و مشورت با افراد خبره‌ای است که در زمینه‌ی تربیت دینی دارای تجربه هستند. ارزیابی تربیتی از هر مربی به صورت مستمر داشتن نیز در غفلت زدایی از جامع‌نگری مؤثر است؛ به‌ویژه به آثار تربیتی هر فرد توجه کردن تأثیر به‌سزایی در این امر دارد.

این اصل در راستای اصل قبلی یعنی اصل جامع‌نگری است. گاهی در تربیت به همه‌ی ابعاد توجه می‌شود، اما به تناسب آن‌ها و هماهنگی بین آن‌ها و تقدم و تأخر آن‌ها توجه نمی‌شود؛ در این صورت باز هم تربیت آسیب‌پذیری شود. افراط و تفریط در هر کار موجب تضییع آن کار می‌شود.^۲

۷) اصل تناسب

۱ بیانات در دیدار استادان و دانشجویان کردستان، ۱۳۸۸/۲/۲۷
 ۲ افراط در برخی امور بی‌معناست، همانند محبت الهی که هرچه قدر انسان در آن غوطه‌ور شود باز هم کم است یا معرفت که هرچه انسان به دست آورد زیاد نیست. در چنین موارد افراط صدق نمی‌کند و به اصطلاح تخصصاً از افراط بیرون هستند.

حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «لا یری الجاهل إلا مفرطاً أو مفرطاً»^۱ «جاهل این‌گونه است که یا زیاده‌روی می‌کند یا کم‌کاری».

انسانی که در مسیر تکامل است انسان متعادل است که همه استعدادهای او به‌صورتی هماهنگ رشد کرده است. گاهی رشد بی‌تناسب یک بعد، باعث مانعیت برای رشد سایرابعاد می‌گردد و انسان از تکامل باز می‌ایستد. بله، گاهی در مقام اصلاح برای آن‌که متربی به حالت تعادل برگردد باید برروی یک روحیه یا جنبه انسان تمرکز پیدا کرد که اگرضعیف شده تقویت گردد و اگرپیش از اندازه رشد کرده جلوی رشد غیرمترعارف آن را گرفت. شهید مطهری می‌فرماید: «انسان کامل یعنی انسانی که قهرمان همه ارزش‌های انسانی است. درهمه میدان‌های انسانیت قهرمان است. ما چه درسی باید بیاموزیم؟ این درس را باید بیاموزیم که اشتباه نکنیم که فقط یک ارزش را بگیریم و ارزش‌های دیگررا فراموش کنیم. ما نمی‌توانیم در همه‌ی ارزش‌ها، قهرمان باشیم، ولی در حدی که می‌توانیم همه‌ی ارزش‌ها را با یکدیگرداشته باشیم. اگرانسان کامل نیستیم، بالاخره یک انسان متعادل باشیم.»^۲

در یک تشکیلات تربیت‌محور، هرچیزی سرچای خود است. هم کار به اندازه‌ی نیاز، هم تحصیل علم، هم مطالعه و کسب معرفت، هم تفریح سالم و ورزش، هم تغذیه‌ی سالم. همه‌ی این‌ها و امثال آن به‌صورت یک‌دست و هماهنگ مدیریت می‌شود. نه احساس برعقل غلبه پیدا می‌کند و نه عقل جای احساس را می‌گیرد. نه کارجای ازدواج را می‌گیرد و نه ازدواج مانع وظیفه‌گرایی می‌گردد. نه مطالعه جای مبارزه را می‌گیرد و نه مبارزه جای مطالعه و تحقیق را، بلکه همه‌ی پا به پای هم پیش می‌روند. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) درباره‌ی شخصیت حضرت امام می‌فرماید: «امام که آمده بودند ایران (سال ۵۷)... روزی که ایشان وارد شدند، آن‌جا زیارت کردیم امام را. بعد هم شب که آمدند مدرسه‌ی رفاه یک نظردیدیم، نزدیک هم نرفتم که مبدا مزاحمشان بشویم. همه، دورشان را گرفته بودند، می‌بوسیدند، من گفتم، من یک نفرحداقل اذیت نکنم امام را، نرفتم، [گفتم] بعد می‌رویم خدمت امام. فردا شبش بود ظاهراً، یا یکی دو شب بود که مدرسه‌ی علوی بودند، بنده و بقیه‌ی برادرانی که عضو شورای انقلاب بودیم ماها را خواستند. من وارد اتاق شدم، سرشب بود دیدم امام نشسته اند قرآن می‌خوانند. حالا کی است؟ دو سه روز بعد از ورود امام، آن روزهایی که شماها لابد یادتان هست در خیابان ایران و آن محوطه‌ی اطراف چه خبربود از جمعیت و ولوله‌ی جمعیت. امام مراجعات به او شده، آمده‌اند، رفته‌اند. حالا غیراز این‌که مردم آمده‌اند مراجعه کردند، افراد خصوصی، سیاست‌مداران، روحانیون، دوستان قدیمی، افراد متفرقه آمدند خدمت امام، یکی

۱ نهج البلاغه، حکمت ۷۰

۲ انسان کامل، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۱۲۴ و ۱۲۵

پیشنهاد کرده، یکی پرسیده، یکی چیزی گفته، مرتب مشغول بود امام. سرشب ایشان در این همه غوغا که حالا بعدش هم باز یک عده ای بخواهند ملاقات کنند، یک عده‌ای کار دارند، تا آخر شب باز امام کار داشت، در همه‌ی این غوغاها بعد از نماز مغرب و عشا ایشان نشسته بودند در یک اتاق تنها، انگار که در این دنیا هیچ خبری نیست، قرآن را باز کرده بودند، مشغول قرآن خواندن بودند. یعنی امام یک روز هم قرآن خواندن یادشان نمی‌رفت؛ مرتب قرآن می‌خواند. ببینید این دل با قرآن آشناست که این‌جوری است.^۱

البته، برخی اوقات کارها، اقتضائات خود را دارند و در آن مقطع زمانی، به چیزی بیش از سایر امور پرداخته می‌شود که لازم است؛ اما جریان تربیت در بسترهموار خود در همه‌ی ساحات به صورت متناسب و هماهنگ و هم‌سو باید برقرار باشد. معنای تعادل نیز به معنای تساوی نیست، بلکه هر بعدی به مقدار نیازش و با توجه به عدم مانعیت آن نسبت به سایر ابعاد باید مورد توجه قرارگیرد. اسلام دین تعادل و متربیبان آن نیز انسان‌های متعادل‌اند: «و کذلک جعلناکم أمةً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً»^۲ «و این چنین است که ما شما را امتی وسط و متعادل قرار دادیم تا شما حجت بر مردم باشید و رسول نیز حجت و شاهد بر شما باشد». پس، مسلمان واقعی معیار و میزان سایر انسان‌ها است؛ همان‌گونه که معیار همه‌ی مؤمنین، پیامبر خدا است.

خلاصه، هر چند اقتضائات هر زمان با هم متفاوت است، ولی جریان تربیت باید بر معیار تعادل شکل بگیرد. به اصطلاح، حرکات، باید بر مدار ثابت باشد هر چند اقتضائات هر منزل باید مد نظر قرارگیرد. مربی نیز نباید از این خط، انحراف پیدا کند و الا باعث سقوط متربیبان می‌گردد. در این‌که برخی احکام الهی مداری هستند و ثابت، ولی برخی دیگر منزلی و متناسب زمان، به همین نکته توجه شده است؛ بلکه احکام همیشه ثابت هستند و این موضوعات و مصادیق آنهاست که متغیر می‌شود. شناخت دقیق این‌ها مربی را از افراط و تفریط در هدایت و تربیت مصون می‌کند. قرآن می‌فرماید: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»^۳ «و شما ای مؤمنان برای مبارزه با آنها خود را آماده کنید به آن چه در توان دارید و از اسبان سواری و دونده، به این وسیله دشمن خدا و دشمن خودتان را به وحشت اندازید». این آمادگی در مقابل دشمنان باید همیشه باشد، اما تحقق آمادگی در دوران‌های مختلف متفاوت است. گاهی به اسبان قوی است که آیه آن را ذکر کرده و مربوط به آن زمان است و گاهی به توان هسته‌ای است و مربوط به این زمان. گاهی به سلاح است و گاهی به دانش افزایی است. مهم این است که دشمن بترسد و جرأت تعرض نداشته باشد.

۱ درس تفسیر قرآن کریم، ۱۳۶۰/۱۱/۹

۲ بقره، ۱۴۳

۳ انفال، ۶۵

استاد شهید مطهری می‌فرماید: «اجتماع بشری گاه آن‌چنان جامد و ساکن و اسیر عادات دست و پا گیر می‌شود که نیازمند به نیرویی است که زنجیرها را از او بگیرد و او را به حرکت درآورد و گاه آن‌چنان هوس نوحواهی پیدا می‌کند که سنت و نوامیس خلقت را فراموش می‌کند؛ گاه غرق در غرور و تکبر و خودخواهی می‌شود و نیرویی ضرورت پیدا می‌کند که او را در جهت زهد و ریاضت و ترک خودبینی و رعایت حدود خود و دیگران براند و گاه آن‌چنان به سستی و لاقیدی و ستم‌کشی خومی‌کند که جز با بیدارکردن «منش» و شخصیت و احساس احقاق حقوق، چاره نمی‌توان گردد. بدیهی است که تندروی و کندروی یا انحراف به راست یا چپ هرکدام برنامه مخصوص به خود دارد. برای جامعه منحرف به راست، نیروی اصلاح‌کننده باید متمایل به چپ باشد و برعکس.

این است که دوای یک زمان و یک دوره و یک قوم برای زمان دیگر و قوم دیگر درد و بلای مژمن است و این است راز این‌که رسالت‌ها مختلف و احياناً به صورت ظاهر، متضاد جلوه می‌کند؛ یکی پیامبر جنگ می‌شود و دیگری پیامبر صلح، یکی پیامبر محبت می‌شود و دیگری پیامبر خشونت و صلابت، یکی پیامبر انقلابی و دیگری پیامبر محافظه‌کار، یکی پیامبر گریبان و دیگری پیامبر خندان. راز موقت بودن تعلیمات این‌گونه‌ی پیامبران، همین است. بدیهی است که با همه تضادی که میان این‌گونه رسالت‌ها از نظر روش هست، از نظر هدف تضاد و اختلافی نیست؛ هدف یکی است؛ بازگشت به تعادل و افتادن در جاده‌ی اصلی.

قرآن کریم ضمن قصص پیامبران کاملاً نشان می‌دهد که هرکدام از آن‌ها ضمن تعلیمات مشترک مربوط به مبدأ و معاد بر روی یک نکته به خصوص تکیه و اصرار داشته و مأمور اجرای برنامه‌ی خاصی بوده‌اند. این مطلب از مطالعه‌ی قصص قرآنی کاملاً روشن است.

خطری که غالباً مصلحان اجتماعی به وجود می‌آورند، از همین ناحیه است که در یک اجتماع تندرو یا کندرو یا متمایل به راست یا به چپ ظهور می‌کنند و به پیکار مقدسی دست می‌زنند، اما فراموش می‌کنند یک برنامه‌ی معین، فقط برای مدت محدودی قابل اجراء است و با جامعه کندرو یا تندرو یا چپ‌رو یا راست‌رو آنقدر باید پیکار کرد که تعادل خود را بازیابد، و بیش از آن خود مستلزم سقوط و انحراف جامعه از سوی دیگر است.

اکنون که این توضیح داده شد، می‌توانیم به مفهوم آیه‌ی مورد نظر نزدیک شویم. رسالت پیامبر اسلام با همه‌ی رسالت‌های دیگر این تفاوت را دارد که از نوع قانون است نه برنامه؛ قانون اساسی بشریت است؛ مخصوص یک اجتماع تندرو یا کندرو یا راست‌رو یا چپ‌رو نیست.

اسلام طرحی است کلی و جامع و همه‌جانبه و معتدل و متعادل، حاوی همه‌ی طرح‌های جزئی و کارآمد در همه‌ی موارد. آن چه در گذشته، انبیا انجام می‌دادند که برنامه‌ی مخصوص برای یک جامعه‌ی خاص از جانب خدا می‌آوردند، در دوره‌ی اسلام علما و رهبران امت باید

انجام دهند، با این تفاوت که علما و مصلحین با استفاده از منابع پایان‌ناپذیر وحی اسلامی، برنامه‌های خاصی تنظیم می‌کنند و آن را به مرحله اجرا می‌گذارند.

قرآن کتابی است که روح همه‌ی تعلیمات موقت و محدود کتب دیگر آسمانی را که مبارزه با انواع انحراف‌ها و بازگشت به تعادل است دربردارد. این است که قرآن خود را «مهیمن» و حافظ و نگهبان سایر کتب آسمانی می‌خواند: «و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمناً علیه»^۱ ما این کتاب را به حق فرود آوردیم در حالی که تأیید و تصدیق می‌کند کتب آسمانی پیشین را و حافظ و نگهبان آن‌هاست. از نصوص اسلامی برمی‌آید که همه‌ی پیامبران به حکم این‌که مقدمه‌ی ظهور نبوت کلی و ختمی و قانون اساسی یگانه الهی بوده‌اند، موظف بوده‌اند که نوید اکمال و اتمام دین را در دوره‌ی ختمیه به امت‌های خود بدهند. خداوند از همه‌ی پیامبران چنین پیمانی گرفته است.^۲

در هر صورت، یکی از مهم‌ترین وظایف مربی حفظ همین حالت تعادل در تربی است و جلوگیری از افراط‌ها و تفریط‌های احتمالی. این افراط و تفریط‌ها گاهی منشأ معرفتی و عدم شناخت دارد و گاهی منشأ هوای نفسی و خودخواهی و باید با هردو مقابله نمود. مصادیق آن نیز فراوان است که با کمی تأمل می‌توان آن‌ها را شناخت. یکی از روش‌های تحقق این اصل توجه به همه‌ی ابعاد وجودی انسان و میزان تأثیرگذاری هر کدام در رشد انسان و دیگری شناخت افراط و تفریط‌های هر ساحت است. دیگر آن‌که در خط دین‌شناسان آگاه حرکت کردن و توجه به نظرات ولی امر مسلمین و ارتباط مستمر با مربیان پخته و عالم می‌تواند در این امر به مربی کمک کند. مطالعه‌ی تاریخ و جریان‌های انحرافی و افراد منحرف نیز کمک ویژه‌ای به مربی می‌نماید.

۸) اصل تدریج

این اصل یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین اصول تربیت است. قوای انسان به تدریج شکوفا می‌شود، تربیت این قوا نیز باید تدریجی باشد. اگر این اصل رعایت نشود، آن بعد مربی که تدریج در آن رعایت نشده است شکننده می‌شود. البته، استعدادهای هرفرد با فرد دیگر متفاوت است. لذا، تدریج نسبت به هرفرد با فرد دیگر متفاوت خواهد بود و به اصطلاح نسبی است. رفع شدن مانعی که به یک سال وقت نیاز دارد نباید به دنبال حل یک ماهه‌ی آن بود. یکی از پیش‌نیازهای اجرای این اصل، ظرفیت‌شناسی مربی است؛ یعنی مربی باید بداند که حد مربی چه میزان است و چه میزان بار را می‌تواند تحمل کند. سرعت بیش از اندازه در تربیت، ظرفیت‌سوزی است؛

۱ مائده، ۴۸

۲ ختم نبوت (مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۶۳)

همانند میوه‌ای که قبل از موعد رسیدن آن به شکل نارس چیده شود و فرصت رسیده شدن آن از بین می‌رود و حالت کال و نارس آن نیز قابل استفاده نخواهد بود. امام کاظم می‌فرماید: «مثل المؤمن مثل کفتی المیزان، کما زید فی ایمانه زید فی بلائه، لیلقی الله (عزوجل) ولا خطیئه له»^۱ «مثل مؤمن همانند دو کفه‌ی ترازوست که هرچه برایمانش افزوده شود بر امتحان و ابتلایش افزوده می‌شود تا آن‌که خداوند بزرگ و مقتدر را در حالی که گناهی ندارد ملاقات نماید». آزمایش الهی برای مؤمن تدریجا زیاد و سنگین می‌شود و به مقدار ایمان مؤمن بستگی دارد.

آیات الهی هرچند در یک جا به نزول دفعی برروح بلند رسول اکرم نازل شده است و وجود شریفش از ابتدای بعثت متحمل تمام قرآن بود، ولی آن را در طول ۲۳ سال رسالتش برای مردم قرائت و تنزیل را رعایت فرمود. خداوند متعال هم همین را اراده کرد که جبرئیل را به‌طور تدریجی و برای هرآیه یا دسته‌ای از آیات فرو می‌فرستاد؛ درغیر این صورت قرآن کریم قابل تحمل برای مردم نمی‌شد و آن را نمی‌پذیرفتند. پس، در نزول تدریجی احکام، مسأله تربیت مردم مطرح بوده است. یکی از مصادیق این نزول تدریجی نزول احکام «شراب‌خواری» است که ابتدا از نزدیک شدن به آن در اوقات نماز نهی شده و آرام آرام پس از چند سال در اواخر، برای آن «حد» شرعی و مجازات (شلاق) در نظر گرفته شده است. علامه طباطبایی (رضوان‌الله علیه) در کتاب شریف المیزان می‌فرماید: «و از آنجایی که مردم به قریحه‌ی حیوانیت که دارند همواره متمایل به لذیذ شهوت هستند و این تمایل، اعمال شهوانی را بیشتر در بین آنان شایع می‌سازد تا حق و حقیقت را و قهرا مردم به ارتکاب آنها عادت نموده، ترکش برایشان دشوار می‌شود، هرچند که ترک آن مقتضای سعادت انسانی باشد. بدین جهت خدای سبحان مبارزه با این‌گونه عادت‌ها را تدریجا در بین مردم آغاز کرد و با رفق و مدارا تکلیفشان فرمود».

یکی از این عادات زشت و شایع در بین مردم می‌گساری بود، که شارع اسلام به تدریج تحریم آن را شروع کرد، و این مطلب با تدبیر آیات مربوط به این تحریم که می‌بینیم چهار بار نازل شده کاملاً به چشم می‌خورد. بار اول فرموده: «قل إنما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، و الإثم والبیغی بغير الحق»^۲ و این آیه در مکه نازل شده و به‌طور کلی هر عملی را مصداق اثم باشد تحریم کرده و دیگر نفرموده که شرب خمر هم مصداق اثم است و این‌که در آن اثمی کبیراست. و احتمالاً این همان جهت است که گفتیم خواسته است رعایت سهولت و ارفاق را کرده باشد، چون سکوت از این‌که شراب هم اثم است خود نوعی اغماض است؛ هم‌چنان آیه‌ی

۱ امانی شیخ طوسی، ص ۶۳۱، حدیث ۱۲۹۹

۲ بگوپروردگار من تنها فواحش چه ظاهری و چه باطنی آن و نیز اثم و ستم بدون حق را تحریم کرده. اعراف، ۳۲.

شریفه‌ی : «و من ثمرات النخيل و الأعناب تتخذون منه سكرًا و رزقا حسنا»^۱ نیز اشاره به این اغماض دارد (چون شراب را در مقابل رزق نیکو قرار داده) و گویا مردم با این‌که صراحتاً بفرماید شراب حرمتی بزرگ دارد دست‌بردار نبودند، تا آن‌که آیه‌ی شریفه‌ی ی: «لا تقربوا الصلاة و أنتم سكارى»^۲ در مدینه نازل شد و تنها از میگساری در بهترین حالات انسان و در بهترین اماکن یعنی نماز در مسجد نهی کرده؛ و اعتبار عقلی خود ما و نیز سیاق آیه شریفه نمی‌پذیرد که این آیه بعد از آیه‌ی بقره و دو آیه‌ی مائده که به‌طور مطلق از میگساری نهی می‌کنند نازل شده باشد و معنا ندارد که بعد از نهی مطلق میگساری دوباره نسبت به بعضی از موارد آن نهی کنند.

علاوه بر این، این کار با تربیتی که گفتیم از این آیات استفاده می‌شود منافات دارد، چون تدریج عبارت از این است که اول تکلیف آسان را بیان کنند بعداً به سخت‌تر و سخت‌تر از آن بپردازند نه این‌که اول تکلیف دشوار را بیان کنند بعداً آسان‌تر آن را بگویند. و سپس آیه‌ی سوره‌ی بقره که مورد بحث ما است نازل شد و فرمود: «یشتلونک عن الخمر و المیسر، قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس، و اثمهما اکبر من نفعهما»^۳ و این آیه بعد از آیه‌ی سوره نسا نازل شد، به بیانی که گذشت، و دلالت بر تحریم هم دارد، برای این‌که در این جا تصریح می‌کند بر این‌که شرب خمر اثم است و در سوره‌ی اعراف به‌طور صریح بیان می‌کند که هرچه مصداق اثم باشد خدا از آن نهی کرده است.... آن گاه دو آیه‌ی سوره‌ی مانده نازل شد و فرمود: «یا ایها الذین آمنوا إنما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان، فاجتنبوه لعلکم تفلحون إنما یرید الشیطان أن یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر، ویصلکم عن ذکر الله و عن الصلاة، فهل أنتم منتهون»^۴

بنابراین، در تربیت باید اصل تدریج را رعایت نمود و از آن تخطی نکرد والا توالی فاسد به‌بار خواهد آورد. در جلد دوم وسائل الشیعه حدیثی آمده است که شهید مطهری آن را در کتاب داستان راستان^۱ تحت عنوان «تازه‌مسلمان» آورده است. خلاصه‌اش چنین است که دو همسایه یکی مسلمان و دیگری نصرانی بودند و گاهی با هم راجعه اسلام گفتگومی کردند. مسلمان آن

۱ و یکی از نعمتهای خدا میوه‌های درخت خرما و انگور است، که از آن شراب و رزق پاکیزه می‌گیرند. نحل، ۶۷.

۲ با حالت مستی به نماز نزدیک نشوید. نسا، ۴۲.

۳ از تودرباره خمر و میسر (قمار) سؤال می‌کنند بگودر هر دو ی آنها اثم زیادی است (گناه بزرگی است) و منافعی است برای مردم، اما اثر سوء آنها در دل بیش از منافع صوری آنهاست.

۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و انصاب و ازلام پلیدی و از عمل شیطان است، زنهار که از آن اجتناب کنید، شاید رستگار گردید. تنها هدف شیطان این است که با شراب و قمار میانه شما دشمنی و کینه بیندازد و شما را از راه خدا و از نماز جلوگیری کند آیا دست از آنها برمی‌دارید؟ (مائده، ۹۱).

۵ ترجمه تفسیرالمیزان، ج دوم، ص ۲۹۰ تا ۲۹۲ (ذیل آیه ۲۱۹ بقره)

۶ مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۵۱ تا ۲۵۳

قدر از اسلام توصیف کرد تا نصرانی مسلمان شد. سحرآن شب مسلمان در خانه‌ی تازه‌مسلمان را زد که وضوگیر برویم مسجد. از نافله‌ی شب تا نماز صبح را خواندند و سپس با طلوع آفتاب مشغول تعقیبات شدند. تازه مسلمان خواست برود که مسلمان یک قرآن دست او داد که تا بالا آمدن آفتاب قرآن بخواند و به او گفت روزه هم خیلی ثواب دارد، نیت روزه هم بکن. خلاصه او را تا نماز ظهرو سپس تا نماز عصر و سپس از آن تا نماز مغرب و سپس تا نماز عشاء، در مسجد نگه داشت و بیچاره پس از نماز عشاء توانست به خانه برود. سحرروز دوم که مسلمان در خانه تازه‌مسلمان رفت و در زد که بیا به مسجد برویم، تازه‌مسلمان گفت من همان دیشب که از مسجد برگشتم از این دین اسلام منصرف شدم، برو یک آدم بی‌کارت‌تر از من را پیدا کن تا کاری نداشته باشد و بتواند وقت خود را در مسجد بگذراند. من آدم فقیر و عیال‌مندی هستم، باید دنبال کسب‌وکار و روزی خود باشم. امام صادق بعد از این‌که این حکایت را برای اصحاب خود نقل کردند، فرمودند: به این ترتیب آن مرد عابد سخت‌گیر بیچاره‌ای را که وارد اسلام کرده بود خودش از اسلام بیرون کرد. بنابراین، شما همیشه متوجه این حقیقت باشید که بر مردم تنگ نگیرید، اندازه و طاقت و توانایی مردم را در نظر بگیرید تا می‌توانید کاری کنید که مردم به دین متمایل شوند و فراری نشوند. آیا نمی‌دانید که روش سیاست اموی برسخت‌گیری و شدت است، ولی راه و روش ما بر نرمی و مدارا و حسن معاشرت و به دست آوردن دل‌هاست؟^۱

ریشه‌ی اصل تدریج، توجه به ظرفیت افراد است و چون ظرفیت افراد به تدریج گسترده می‌شود، لذا باید اصل تدریج را رعایت نمود. بدی‌ها نیز در فرد و جامعه به تدریج نفوذ می‌کند و توسعه می‌یابد. لذا، باید از ابتدا جلوی آن را گرفت که در ابتدا آسان و سپس به تدریج مانع‌شدن از آن سخت می‌شود. حضرت امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید: «سفارش می‌کنم شما را به تقوای الهی، خدایی که با ترساندن‌های پی در پی راه عذر را بر شما بست و با برهان روشن حجت را بر شما تمام کرد و شما را از دشمن شیطان که در سینه‌ها راه می‌یابد پرهیز داد. آن شیطانی که آهسته در گوش‌ها راز می‌گوید گمراه و پست است. وعده‌های دروغین داده، در آرزوی آن‌ها، افراد را به انتظار می‌گذارد، زشتی گناهان را زینت می‌دهد، گناهان بزرگ را کوچک جلوه می‌دهد و آرام آرام دوستان خود را فریب داده، راه رستگاری را بر روی دربندشدگان‌ش می‌بندد.»^۱ مربی باید بتواند یک شناخت نسبی نسبت به توان‌مندی‌های پیدا کند که آن هم به‌توسط آشنایی با گذشته او تا حدی محقق می‌شود. در مجموعه‌های مذهبی باید به‌متربی مسئولیت داد (مسئولیت کوچک) تا توان او محک زده شود؛ سپس مسئولیت‌ها را افزایش داد تا به تدریج فرد رشد کند. ارزیابی و مطالعه بر توانمندی‌های موجود و گذشته‌ی وی نیز در راستای شناخت قبلی لازم است.

۱ نهج البلاغه، خطبه ۸۳ (معروف به خطبه غراء)

۹) اصل استمرار

اصل دیگری که نزدیک به اصل تدریج است، اما با آن تفاوت دارد، اصل استمرار است. گاهی حرکتی شروع می‌شود تدریج هم در آن رعایت می‌شود، اما پس از مدتی به نتیجه لازم نرسیده، رها می‌شود و به اصطلاح کار به سرانجام خود نمی‌رسد. در تربیت باید مربی و متربی حوصله‌ی لازم را برای گرفتن نتیجه داشته باشند. معمولاً، کسانی که دمدمی مزاج هستند درهرکاری که وارد می‌شوند پس از مدتی خسته شده آن را رها می‌کنند و به کار دیگری روی می‌آورند، ولی «مرد آن است که پیوسته و آهسته رود». حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «قلیل یدوم خیرمن کثیر منقطع». این که در آیات و روایات و کلمات بزرگان برروی عدد «چهل» تاکید شده، همین نکته است که عملی که چهل بار یا چهل روز یا ... به شکل مستمرانجام شود اثرخاص خود را بروز خواهد داد؛ علاوه برآن که در خود این «عدد» اسراری است.^۲

هرچه تلاش انسان بیشترو زمان رسیدن به یک ملکه از ملکات بیشترباشد پایداری و قوت آن صفت و ملکه نفسانی نیزبیشترخواهد بود. در شرح حالات عارف بزرگ و بی‌بدیل جناب ملاحسین‌قلی همدانی می‌نویسند: «روزی در صحن امیرالمؤمنین در کنار ایوان یکی از حجرات صحن شریف سربه‌گریبان تفکرفرو برده بود که دید پرنده‌ای برزمین نشست، نان خشکی را که در آن ایوان افتاده بود قدری منقار زد و رفت و این کارچند مرتبه تکرار شد. پس از ساعتی‌آخوند (ملاحسین‌قلی) نظرمی‌کند و می‌بیند آن حیوان تمام نان خشک را خورده است. به خود متوجه می‌شود و می‌گوید: این درسی است برای تو، آن حیوان استعداد خوردن آن نان را دریک مرتبه نداشت، اما در اثرجدیت همه‌ی آن را کم‌کم خورد و برد.»^۳ در نهج الفصاحه از حضرت رسول اکرم آمده است: «من طلب شیئا وجد وجد»^۴ «هرکس چیزی بجوید و تلاش نماید آن را بیابد». آراستگی به فضایل انسانی و دوری از رذایل شیطانی سختیهای زیاد دارد که محتاج تمرین و ممارست است و آن قدر باید در آن کوشید تا ثمره‌ی آن را به دست آورد. بنابراین، نباید مربی از اصلاح متربی دست بردارد و باید آن قدر ادامه دهد تا به مطلوب خود برسد مگرآن‌که عمل او مزاحم با سایر وظایفش بشود. اما متربی به هیچوجه در راه اصلاح و

۱ غرر، ج ۲، ص ۸۱، حدیث ۱۱۰۸۵

۲ در رساله سیرو سلوک منسوب به علامه بحرالعلوم آمده است: «و زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد و نهایت تکمیل در این عالم، در چهل سال است. چنانچه وارد است که عقل انسان، در چهل سالگی به قدر استعداد هرکسی کمال می‌پذیرد و از بدو دخول او در این عالم در نمو است تا سی سالگی و ده سال بدن او در این علم واقف است و چون چهل سال تمام شد، سفرعالم طبیعت تمام است و ابتدای مسافرت به عالم آخرت است. (ص ۳۱ به نسخه علامه حسینی طهرانی- ناشرنور ملکوت قرآن).

۳ پاسداران حریم عشق، ج ۴، ص ۲۸۹، به قلم آیت الله سعادت پرور (پهلوانی)

۴ حدیث ۳۰۶۲، ص ۷۷۶، چاپ دانش

خودسازی خود نباید خسته شود. گاهی لازم است مربی خود را عوض کند وگاهی باید پایگاه خود را تغییردهد وگاهی لازم است به شهرداری هجرت کند. هرچه می‌تواند باید این راه را ادامه دهد تا نتیجه‌ی مطلوب را به دست آورد.

«تمرین» یعنی تکرار یک عمل از روی آگاهی. حضرت امیر می‌فرماید: «وإنما ه نفسی أروضا بالتقوی»^۱ «همانا نفس خویش را با تقوا ورزش و تمرین می‌دهم». شهید مطهری در خصوص آفات نهضت های اسلامی قبل از انقلاب اسلامی ایران هشدار می‌دهد: «متأسفانه تاریخ نهضت های اسلامی در صد سال اخیر یک نقیصه را در رهبری روحانیت نشان می‌دهد و آن این که روحانیت، نهضت هایی که رهبری کرده تا مرحله پیروزی بر خصم ادامه داده و از آن پس ادامه نداده و پی کار خود رفته و نتیجه زحمات او را دیگران و احیانا دشمنان برده‌اند. مانند این که کسی زمین غصب شده‌اش را با قدرت و شدت مطالبه کند و با صرف نیرو و بذل مال و جان آن را از دست دشمن بگیرد، اما همین که گرفت برود به خانه خود بنشیند و یک دانه بذرم در آن نپاشد، دیگران بروند از آن به سود خود استفاده کنند.

انقلاب عراق با پایمردی روحانیت شیعه به ثمر رسید، اما روحانیت از ثمره آن بهره برداری نکرد و نتیجه‌اش را امروز می‌بینیم. مشروطیت ایران را روحانیت به ثمر رسانید، اما آن را ادامه نداد و بهره‌برداری نکرد و لذا طولی نکشید که یک دیکتاتوری خشن روی کار آمد و از مشروطیت جز نام باقی نماند، بلکه تدریجا در مردم سوءظن پدید آمد که اساسا رژیم استبداد از رژیم مشروطه بهتر بوده است و مشروطیت گناه است؛ حتی در جنبش تنبکواظهار تأسف می‌شود که روحانیت با لغو امتیاز رژی کار خود را تمام شده تلقی کرد، در صورتی که می‌توانست پس از آن آمادگی مردم، یک نظام واقعا اسلامی به وجود آورد.

نهضت اسلامی ایران در حال حاضر در مرحله نفی و انکار است. مردم ایران یک دست علیه استبداد و استعمار قیام کرده‌اند. مرحله نفی و انکار به دنبال خود مرحله ی سازندگی و اثبات دارد. به دنبال «لا اله» باید «الا الله» بیاید. در نهضت، مرحله ی سازندگی و اثبات از مرحله ی نفی و انکار دشوارتر است. اکنون این نگرانی در مردم هوشمند پدید آمده است که آیا باز هم روحانیت کار خود را نیمه تمام خواهد گذاشت؟^۲

البته، به برکت درایت‌های امام راحل و مقام معظم رهبری (مدظله العالی) این نقیصه جبران شد و روز به روز درخت انقلاب تنومندتر می‌شود و راه بالندگی خود را طی می‌کند. همین مسأله در تربیت و اصلاح وجود دارد که نباید نیمه تمام رها شود. تربیت جامعه اسلامی که توسط پیامبر شروع شده بود به دلیل توطئه‌ها، توسط امیرالمؤمنین که تربیت یافته مکتب رسول اکرم بود

۱ نهج البلاغه، نامه ۴۵

۲ نهضت های اسلامی در صد سال اخیر، مجموعه آثار، ج ۲۴ ص ۸۸ و ۸۹.

ادامه پیدا نکرد و ثمره‌اش تسلط بنی‌امیه و غریب‌ماندن امام حسن مجتبی و به مسلخ رفتن سید الشهداء شد و آمد برسر اسلام آن چه آمد.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در تحلیل عبرت‌های عاشورا می‌فرمایند: «پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتیم: اول، معرفت شفاف و بی ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم اندوزی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد یک آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند.

خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری‌های عمومی و نه خصوصی امکاناتی که متعلق به همه‌ی مردم است و باید بین آنها با عدالت تقسیم شود عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت‌دهی و مسئولیت‌پذیری. البته، عدالت غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود؛ گاهی مساوات ظلم است. عدالت یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. آن عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ کس در جامعه‌ی اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.

سوم، عبودیت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا....

چهارم، عشق و عاطفه‌ی جوشان. این هم از خصوصیات اصلی جامعه اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم ... پیامبر این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر حکومت را ده سال همین‌طور کشاند. البته، پیداست که تربیت انسان‌ها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر در تمام این ده سال تلاش می‌کرد که این پایه‌ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند، اما این ده سال برای این‌که بتواند مردمی را که درست برضد این خصوصیات بار آمدند متحول کند زمان خیلی کمی است. جامعه جاهلی در همه چیزش عکس این چهار مورد بود. مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی می‌کردند، عبودیت هم نداشتند و طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت، همه‌اش ظلم بود، همه‌اش تبعیض بود ...

مردمی را که در آن جوبار آمدند می‌شود در طول ده سال تربیت و مسلمان کرد، اما نمی‌شود این را در اعماق جان آنها نفوذ داد؛ به خصوص آن‌چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه خود در دیگران

هم همین تأثیر را بگذارند. مردم پی در پی مسلمان می‌شدند. مردمی بودند که پیامبر را ندیده بودند. مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند. این مسئله «وصایت»ی که شیعه به آن معتقد است، در این جا شکل می‌گیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش این جاست؛ برای تداوم آن تربیت است...»^۱

نظربه چشم‌انداز و اهداف تربیت و امید به آینده، استمرار در تربیت را به‌همراه دارد. توجه به ارزش الهی و پاداش‌ها و توفیقات الهی، که از راه تربیت‌کردن نصیب مربی می‌شود، همه از مواردی است که در تحقق این اصل کمک می‌کند. توجه به سخت‌کوشی‌های بزرگان و اولیای الهی در این مسیر و همچنین تشویق‌ها و تنبیهات به‌جا و به‌موقع متربی توسط مربی نیز بسیار مؤثر خواهد بود.

۱۰ اصل عقلانیت

ما دوگونه عقل داریم که براساس مدرکات عقل، تقسیم می‌شود. یکی عقل نظری که مدرک «هست» و «نیست»ها است و دیگر، عقل عملی که مدرک «باید»ها و «نباید»ها است. عقل عملی همان عقل مدبرست که تشخیص خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌دهد.

تمام حرکات تربیتی یک مربی باید مستند به یک مبنای درست عقلی و دارای منطق صحیح و قابل دفاعی باشد؛ همان‌طور که باید مدبرانه باشد. به عبارت دیگر، علاوه بر آن‌که افعال تربیتی باید در چاقوب شرعی باشد از پشتوانه عقل نظری و عملی برخوردار باشد.

متربی نباید صرفاً از جهت اعتماد به مربی همه کارهای او را توجیه نماید، بلکه چرایی غالب کارها و حرکات مربی را باید بفهمد و درک کند. بدین وسیله عقل او نیز رشد خواهد کرد و تربیت عقلانی او محقق می‌شود.

مقوله تربیت با آن حساسیت و بزرگی، حتماً باید با تعقل و تفکر همراه باشد. لذا، نباید مربی با حدس و گمان و شنیدن‌های بی‌مبنا امور تربیت را جلوبرد. با تجربه ثابت شده است مربیانی که از روی عقل و درایت به امر تربیت نپرداخته‌اند، متربی پس از مقداری رشد عقلانی از مربی جدا می‌شود و همواره براو و روش‌های او انتقاد دارد و گاهی برخی از ویژگی‌های ضد تربیتی خود را به مربی نسبت می‌دهد و تا آخر عمر خود را طلبکار می‌داند که چرا عمر مرا ضایع کرد؟ از طرف دیگر گفتیم که اساس تربیت بر محوریت متربی است. لذا، محوریت او با ضعف عقلانی سازگار نیست، بلکه هرچقدر عقل او تقویت گردد، حرکات او و رشد او آگاهانه‌تر و پایدارتر خواهد بود.

پایه‌ی دین بر عقلانیت است و هرچه عقل بیشتر تقویت شود، دین فرد نیز قوی‌تر خواهد شد.

۱ بیانات مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۷/۲/۱۸

اساس قرآن بر عقل محوری است و در بسیاری از آیات با استفهام‌های گوناگون مردم را به تأمل فرامی‌خواند: «أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها»^۱ «آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر قلوب آن‌ها قفل‌هایی است؟» و «أفلا يعقلون»^۲ در قرآن فراوان است.

در روایات نیز بر روی عقل و تفکر بسیار پرداخته شده است؛ از جمله امام صادق می‌فرماید: «کان امیر المؤمنین یقول نبه بالتفکر قلبک وجاف عن اللیل جنبک و انق الله ربک»^۳ «حضرت امیر المؤمنین به کرات می‌فرمودند: با تفکر کردن قلب خود را آگاه کن و پهلووی خود را در شب از زمین بلند کن و تقوای الهی را در برابر پروردگارت رعایت کن».

متفکر شهید درباره‌ی جایگاه عقل در فهم احکام می‌گوید: «قوانین اسلامی به اصطلاح امروز در عین این‌که آسمانی است زمینی است؛ یعنی بر اساس مصالح و مفاسد موجود در زندگی بشر است. به این معنا که جنبه مرموز و صد درصد مخفی و رمزی ندارد که بگوید حکم خدا به این حرف‌ها بستگی ندارد، خدا قانونی وضع کرده و خودش از رمزش آگاه است. اسلام اساساً خودش بیان می‌کند که هرچه قانون من وضع کرده‌ام بر اساس همین مصالحی است که یا به جسم شما مربوط است یا به روح شما، به اخلاق شما، به روابط اجتماعی شما، به همین مسائل مربوط است؛ یعنی یک امور به اصطلاح مرموزی که عقل بشر هیچ به آن راه نداشته باشد نیست».

ما می‌بینیم قرآن اشاره می‌کند به مصالح و مفاسدی که در احکامش هست و به‌علاوه [این امر] جزو ضروریات اسلام است. شیخ صدوق کتابی از احادیث تألیف کرده به نام علل الشرایع یعنی فلسفه‌های احکام و در آن احادیثی را که در آن‌ها اشاره‌ای به فلسفه‌های احکام هست جمع کرده است. نشان می‌دهد که از صدر اسلام خود پیغمبر و ائمه فلسفه‌ها برای احکام بیان می‌کردند و جزو ضروریات شیعه و اکثریت اهل تسنن و شاید باید گفت به اتفاق اهل تسنن این است که می‌گویند احکام بر مبنای مصالح و مفاسد نفس الامریه است [یعنی] بر مبنای مصالح و مفاسد واقعی است و به همین دلیل در سیستم قانون گذاری اسلام راهی برای عقل باز شده است؛ یعنی همین که جعل احکامش بر اساس مصالح و مفاسد واقعی و نفس الامری است، وسیله شده که در اصل سیستم قانون گذاری راه برای عقل وجود داشته باشد. آنگاه عقل می‌گوید خود اسلام گفته احکام من مافوق عقل نیست و عقلانی است، پس خودش این مطلب را قبول کرده است. بنابراین، اگر در یک جا حکمی را به‌طور عام ذکر کرد بر مبنای فلسفه‌ای و ما آن فلسفه را کشف کردیم و بعد دیدیم مواردی هست که آن فلسفه استثنا می‌خورد و لواینی که در متن اسلام استثنایش نیامده است، عقل حق دارد خودش این استثنا را بیان

۱ محمد، آیه ۲۴

۲ بقره، ۴۴ (و بسیاری از آیات)

۳ الکافی، ج ۲، ص ۵۵

کند. (عقل) می‌گوید اگرهم در اسلام نیامده، به ما نرسیده، این استثنا در اسلام وجود داشته. درقرآن نیست؛ همه چیز که درقرآن نیست. درست و حدیث هم نیست؛ همه چیز که در سنت و حدیث نیست. ما آن قدر احادیث داشته‌ایم که از میان رفته که الی ما شاء الله! عقل در موارد زیادی می‌تواند در احکام دخالت کند؛ به این معنا که يك عاتی را تخصیص بزند، یک مطلق را مقید کند و حتی در جایی حکمی را وضع کند که وضعش به معنی کشف است؛ یعنی ممکن است در یک مورد به خصوص اصلاً از اسلام دستوری به ما نرسیده باشد، ولی عقل چون به سیستم قانون گذاری اسلام آشناست می‌داند که نظر اسلام در اینجا این است، فوراً حکم را کشف می‌کند و مثلاً می‌گوید این حرام است. می‌گوییم: از کجا می‌گویی؟ آیا در قرآن آمده؟ می‌گوید: نه. در حدیث و سنت آمده؟ نه. از کجا می‌گویی؟ می‌گوید: من می‌توانم نظر اسلام را در این مورد کشف کنم.

مثال عرض می‌کنم: ما در اسلام دستوری برای استعمال دخانیات نداریم، نه دستور مثبت و نه دستور منفی. نه به ما گفته‌اند استعمال دخانیات حلال است و نه گفته‌اند حرام است؛ اصلاً آن وقت دخانیاتی نبوده. در اینجا اگر عقل^۱ و علم برای استعمال دخانیات ضررهای مهمی کشف کردند^۲ مثلاً اگر کشف شود و علم ثابت کند که استعمال دخانیات واقعا ضرر و زیان دارد و در اصل عمر آدم را کم می‌کند و یک ضایعه ایجاد می‌کند، چون می‌دانیم ضایعه ایجاد کردن را دیگر اسلام اجازه نمی‌دهد مثلاً در ریه واقعا ضایعه ایجاد می‌کند تا چه رسد به این که ثابت بشود که منشأ سرطان هم هست، اگر این مفسده در این جا کشف شود مجتهد به حکم آشنایی که با سیستم قانون گذاری اسلام دارد و می‌داند هر جا که یک ضرر مهم یک ضرر قابل توجه برای جسم وجود داشته باشد اسلام آن را اجازه نمی‌دهد به حکم عقل فتوا می‌دهد حرام است.

اینجاست که می‌گویند: کل ما حکم به العقل حکم به الشیء؛ این کلام فقهاست. فقها آن جا که گفته‌اند: کل ما حکم به العقل حکم به الشر چنین مواردی را گفته‌اند؛ یعنی هر جا که عقل یک مصلحت ملزومی را کشف کند ما می‌دانیم که شرع هم حکم هماهنگ با آن دارد، و هر جا که عقل یک مفسده ملزومی را کشف کند ما می‌فهمیم که شرع هم در اینجا هماهنگ است و لو اساساً درقرآن و حدیث و کلمات علما يك کلمه در این زمینه نیامده باشد. و به همین دلیل ممکن است عقل یک مصلحت ملزم یا یک مفسده ملزومی را در موردی کشف کند که این

۱ مقصود علم است. عقل که می‌گویند، مقصود نه عقلی است که مستقل از علم باشد، بلکه آن چه برای عقل انسان یقین‌آور باشد (از شهید).

۲ چون ضرر تا ضرر هم فرق می‌کند. بعضی ضررها جزئی است که در سیستم قانون گذاری اسلام برای اینکه زیاد محدودیت ایجاد نکرده باشد، در موارد جزئی فوراً تحریم نمی‌کند، مثلاً می‌گوید مکروه است، اما بعضی ضررها کلی است (از شهید).

مصلحت ملزم یا مفسده ملزم با حکمی که اسلام بیان کرده تزامم پیدا کند؛ یعنی حکمی که اسلام بیان نکرده، ولی عقل کشف کرده با حکمی که اسلام بیان کرده تزامم پیدا کند و آن چه اسلام بیان نکرده مهم‌تر باشد از آنچه که بیان کرده است (یعنی آنچه عقل از اسلام کشف کرده مهم‌تر باشد از آن چه که اسلام بیان کرده است) اینجا حکم عقل می‌آید آن حکم بیان‌شده شرع را محدود می‌کند، و اینجا است که ای بسا که یک مجتهد می‌تواند يك حلال منصوص شرعی را به خاطر مفسده‌ای که عقلش کشف کرده تحریم کند یا حتی یک واجب را تحریم کند یا یک حرام را به حکم مصلحت لازم‌تری که فقط عقلش آن را کشف کرده واجب کند و امثال این‌ها. این هم باز چیزی نیست که مجتهد از خودش اختراع کرده باشد، راهی است که خود اسلام جلوپای مجتهد گذاشته. مجتهدین در عصر اسلام کار انبیای امت را می‌کنند یعنی باید بکنند، باید کار انبیای امت را در اعصار قبل از اسلام بکنند. حتی انبیای قبل هم که احکام را ناسخ و منسوخ می‌کردند واقع ناسخ و منسوخ آن‌ها هم از همین قبیل بوده، ولی به این شکل نبوده، بلکه علما معتقدند همه‌ی ناسخ و منسوخ‌ها هم روحش به چنین چیزهایی برمی‌گردد، ولی اسم این دیگر «نسخ» نیست.

بنابراین، مبتنی بودن احکام اسلامی بر یک سلسله مصالح و مفاسد به اصطلاح زمینی (یعنی مربوط به انسان که در دسترس کشف عقل و علم بشر است) از یک طرف، و سیستم قانون گذاری اسلام که به نحو قضایای حقیقیه است (یعنی حکم را روی عناوین کلیه برده است نه روی افراد) از طرف دیگر، این دو امکان زیادی به مجتهد می‌دهد که به حکم خود اسلام در شرایط مختلف زمانی و مکانی فتوای مختلف بدهد و در واقع کشف کند که چیزی در یک زمان حلال است در یک زمان حرام، در یک زمان واجب است در زمان دیگر مستحب، یک زمان چنین است یک زمان چنان.^۱

هرچه بر روی عقل و فکرمتری سرمایه‌گذاری شود زیاد نیست، چون محوریت انسان به عقل سلیم اوست. باید کاری کرد که قوه‌ی عاقله هرچه بیشتر تقویت شود. معمولاً افراد متفکر مصونیت بیشتری در مقابل انحرافات دارند. ملاک تربیت «پایا» عقل محوری است. مربیان متفکر، مربیان متفکرتربیت می‌کنند. مربیان خبره بر روی اندیشیدن تمرکز می‌کنند و دیگران بر روی میزان اطلاعات.

در تشکلهای اسلامی، مربی باید به اندازه‌ی سطح فهم متری و افراد تشکیلات، هر گونه مسئولیت‌دهی و جابه‌جایی مسئولیت‌ها، ارتقا یا تنزل مسئولیت‌ها را توضیح دهد تا هم افراد تشکیلات دچار شبهه نشوند و هم خودشان با فهمیدن چرایی حرکات مربی از فهم بالاتری برخوردار شوند.

گاهی لازم است برخی از تغییرات را انجام نداد یا بعضی حرف‌ها را برای افراد مرتبی بیان نکرد تا خودشان به آن برسند و بدین ترتیب قوای عقلانی آن‌ها بالندگی لازم را پیدا کند. هنرمربی این نیست که همه چیز را بگوید و اشباع اطلاعاتی نماید، بلکه باید مطالب را به گونه‌ای نیمه و ناتمام بگوید تا متریبان خودشان به تمام مطلب پی ببرند. در اسلام، اصل بر اجتهاد است نه تقلید و چون افراد توان اجتهاد ندارند یا به هر دلیلی به اجتهاد نمی‌پردازند موظف به تقلید هستند و البته این مطلب درباره فروع است نه اصول دین. قرآن می‌فرماید: «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه أولئک الذین هداهم الله وأولئک هم أولوا الألباب»^۱ «پس بندگان مرا بشارت بده، آن کسانی که قول را می‌شنوند و پس از آن بهترین آن را تبعیت می‌کنند؛ آن‌ها همان‌ها هستند که خداوند هدایتشان کرده و آن‌ها همان صاحبان عقل هستند». صاحبان عقل بهترین بندگان هستند؛ زیرا عقل سلیم دین را هم به همراه خواهد آورد. البته، استماع قول و خوب گوش‌دادن برای تبعیت گفتار نیکوتر، فرع بر تشخیص گفتار حق بین سایر اقوال است. یعنی ابتدا باید بتوان نظریه‌ی درست‌تر را تشخیص داد تا سپس بتوان در

مقام عمل از آن نظریه تبعیت و پیروی نمود. هر میزان که قدرت عقلانی بالاتر رود قدرت تشخیص بالاتر می‌رود و هدایت وعده داده شده در آیه کریمه شامل‌تر می‌گردد. این‌که در روایت نیز وارد شده «کونوا نقاد الکلام»^۲ بر همین تحلیل از آیه استوار است. اگر تقلید هم بر پایه‌ی حکم عقل باشد، یعنی «لزوم رجوع جاهل به عالم» یا «رجوع غیر متخصص به متخصص»، ممدوح و پسندیده است و الا مذموم خواهد بود: «وإذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أو لوکان آباؤهم لا یعملون شیئا و لا یهتدون»^۳ «اگر به آن‌ها گفته شود که از آنچه خدا فرو فرستاده پیروی کنید، می‌گویند از آن چه از پدرانمان به ما رسیده پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدرانشان عقل نداشته و هدایت نشده‌اند باز هم باید از آن‌ها پیروی کنند؟» باید دقت کرد هم سنت‌گرایی غیرعقلانه مذموم است و هم سنت‌گریزی غیرعقلانه. معمر بن خلاد می‌گوید: «امام موسی بن جعفر خانه‌ای خرید و به یکی از دوستانش دستور داد به آن‌جا نقل مکان کند و به وی فرمودند: خانه‌ات کوچک است. آن مرد گفت: پدرم این خانه را ساخته است. امام فرمودند: اگر پدرت احمق بود، آیا شایسته است تونیز مثل

اوباشی؟»^۴

۱ زم، ۱۷ و ۱۸

۲ محاسن برقی، ج ۱، حدیث ۱۶۹، ص ۲۹۹ ن، حدیث به شکل مرفوع و از حضرت مسیح نقل شده است.

۳ بقره، ۱۷۰

۴ ترجمه جامع احادیث شیعه آیت الله بروجردی، ج ۲۴، ص ۲۹۷، حدیث ۳۸۳. این روایت در محاسن برقی ج ۲، ص ۶۱۱ و در کتاب کافی ج ۱، ص ۵۲۵ آمده است.

البته، عقلانیت با محافظه‌کاری (مصلحت‌سنجی مصطلح) متفاوت است. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در این خصوص می‌گویند: «عقلانیت و محاسبه که می‌گوییم فوراً به ذهن نیاید که عقلانیت و محاسبه به معنای محافظه‌کاری، عقل‌گرایی و تابع عقل بودن است. عاقل بودن و خرد را به کارگرفتن با محافظه‌کاری فرق دارد. محافظه‌کار، طرفدار وضع موجود است، از هرتحوالی بیمناک است، هرگونه تغییری تحولی را بر نمی‌تابد و از تحول و دگرگونی می‌ترسد، اما عقلانیت این‌طور نیست؛ محاسبه‌ی عقلانی گاهی اوقات خودش منشأ تحولات عظیمی می‌شود. انقلاب عظیم اسلامی ما ناشی از یک عقلانیت بود. این‌طور نبود که مردم همین‌طور بی‌حساب و کتاب به خیابان بیایند و بتوانند یک رژیم آن‌چنانی را ساقط کنند؛ محاسبات عقلانی و کار عقلانی و کار فکری شده بود. در طول سال‌های متمادی، به تعبیر رایج امروز، یک گفتمان حق‌طلبی و عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی در بین مردم به وجود آمده بود و منتهی شد به این‌که نیروهای مردم را استخدام کند و به میدان جهاد عظیم بیاورد و در مقابل آن دشمن صف‌آرایی کند و بر آن دشمن پیروز کند. بنابراین، عقلانیت گاهی منشأ چنین تحولات عظیمی است. الان هم همین‌طور است. الان در نظام ما برخی از تحولات هست که نتیجه شده‌ی یک نگاه عقلانی و دقیق و موشکافانه‌ی به وضع موجود و وضع دنیاست.

من در زمینه‌ی مسائل گوناگون این را دارم مشاهده می‌کنم. حالت خواب‌رفتگی و تن‌دادن به آن چه در جریان عمومی سیاسی و اقتصادی دنیا دارد می‌گذرد و تسلیم شدن به آن خطر بزرگ جامعه‌ی ماست و اگر کسی درست بفهمد و بیندیشد می‌فهمد که باید با یک تحرک و تحول این وضع را دگرگون کرد؛ هم در زمینه‌ی مسائل اقتصادی، هم در زمینه‌ی مسائل سیاسی. بنابراین، عقلانیت با محافظه‌کاری فرق دارد. محاسبه‌ی عقلانی را با محاسبه‌ی محافظه‌کارانه به هیچ‌وجه مخلوط نکنید؛ این‌ها دو چیز است.

تا می‌گوییم محاسبه و عقلانیت، عده‌ای می‌گویند مواظب باشید، دست از پا خطا نکنید، عقل را رعایت کنید؛ مبدا یک حرف آن‌چنانی بزنید که در دنیا آن‌طوری بشود؛ مبدا یک کار آن‌چنانی بکنید که دنیا صف‌آرایی کند. این‌ها عقلانیت محافظه‌کارانه است؛ من به این اصلاً اعتقاد ندارم. بنابراین، اگر بخواهید عدالت را به درستی اجرا کنید، احتیاج دارید به محاسبه‌ی عقلانی و به کارگرفتن خرد و علم در بخش‌های مختلف تا بفهمید چه چیزی می‌تواند عدالت را برقرار کند و اعتدالی را که ما بنای زمین و زمان را بر اساس آن اعتدال خدادادی می‌دانیم و مظهرش در زندگی ما عدالت اجتماعی است، تأمین کند.»^۱

یکی از راه‌های تقویت عقل مشورت است که بسیار بر روی آن تأکید شده است. مشورت به‌ویژه برای تقویت عقل عملی و کارهای تدبیری نقش بی‌بدیلی دارد. در وصیت پیامبر به

امیرالمؤمنین آمده است: «و لا مظاهرة أوثق من المشاورة»^۱ «پشتیبانی محکم‌تر از مشورت کردن نیست». اگر مربی خودش اهل مشورت کردن نباشد، نه متریبانش اهل مشورت خواهند شد و نه باید انتظار داشته باشد که آن‌ها از او مشورت بگیرند. در برخی امور، مربی می‌تواند با متریبان خود مشورت نماید و در کارهای گروهی و تشکیلاتی مشورت، در انسجام بخشی بسیار مؤثر است. خداوند به رسول گرامیش می‌فرماید: «وشاورهم فی الأمر»^۲ «در امور با آن‌ها مشورت کن». یکی از مزایای مشورت همراه کردن افراد در کارهاست. وقتی فرد خود را در کار شریک و میزبان ببیند، تلاش بیشتری خواهد نمود که کار درست پیش رود و مشکلات احتمالی کار را نیز متحمل خواهد شد. یکی از دلایل انتخابات در جمهوری اسلامی همین مسئله است که مردم خود را صاحب و دخیل در انقلاب بدانند. پرسش و سؤال کردن نیز در توسعه عقل به‌ویژه عقل نظری کمک می‌کند. البته، سؤال باید از روی علاقه به فهمیدن باشد و افراد باید طوری تربیت شوند که به دنبال حل مجهولات اصلی خود باشند؛ حضرت امیر به کسی که سؤالی داشت فرمودند: «سؤال را برای فهمیدن بپرس نه برای مچ‌گیری»^۳.

تأمل و تفکر در سرگذشت‌های گذشتگان و مطالعه تاریخ نیز بر عقل فرد می‌افزاید. حضرت امیر در وصیت خود به امام حسن می‌فرماید: «... تاریخ گذشتگان را براو (قلبت) بنما و آن چه که بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن و ببندیش که آن‌ها چه کردند؟ از کجا کوچ کرده و در کجا فرود آمدند»^۴.

در هر صورت، جایگاه عقل جایگاه ویژه‌ای است. به تعبیر مقام معظم رهبری: «انسان آن است که هدفی را با منطق با عقل با احساسات پاک و صحیح می‌شناسد بعد با همه وجود دنبال آن حرکت می‌کند و موانع را از سر راه خودش برمی‌دارد»^۵.

کسانی که عقل را به همراه تقوا به کار می‌برند توفیق بصیرت و روشن‌بینی به آن‌ها افاضه می‌شود و جلوی نفوذ دشمن را می‌گیرند. علامه طهرانی می‌نویسد: «گفتند جماعتی دسته جمعی توطئه نموده بودند و درباره روش عرفانی و الهی و توحیدی مرحوم آخوند ملا حسین‌قلی همدانی انتقاد کرده و یک عریضه‌ای به مرحوم آیت الله شریبانی نوشته بودند (در اوقاتی که مرحوم شریبانی ریاست مسلمین را داشته و به عنوان رئیس مطلق وقت شمرده می‌شده است) و در آن نوشته بودند که آخوند ملا حسین‌قلی روش صوفیانه را پیش گرفته است. مرحوم شریبانی نامه را مطالعه فرمود و قلم برداشت و در زیر نامه نوشت: «کاش خداوند

۱ محاسن، ج ۱، ص ۱۷

۲ آل عمران، ۱۵۹

۳ نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰

۴ نهج البلاغه، نامه ۳۱

۵ بیانات مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در جمع فرماندهان سپاه، ۱۳۶۹/۱۱/۲۹

مرا مثل آخوند «صوفی» قرار بدهد». دیگر با این جمله شریبانی کارتمام شد و دسیسه‌های آنان همه بر باد رفت.^۱

آری عقل اگر عقل سلیم باشد جایی برای نفوذ دشمنان دین یا دوستان جاهل باقی نخواهد ماند. گاهی تظاهر به یک «لعن» جان ده‌ها شیعه را می‌گیرد به بهانه این که ما می‌خواهیم ولایتمدار اهل بیت باشیم؛ یا با یک «قمه‌زدن» برای سیدالشهداء (اگر برای حضرت باشد) چهره شیعه را در عالم خراب می‌کنیم و اسم آن را محبت اهل بیت می‌گذاریم. امام صادق به راوی می‌فرماید: «ای ابا عمر! همانا نه دهم دین در تقیه است و کسی که تقیه نکند دین ندارد و تقیه در هر چیزی است مگر در شراب و مسح بر کفش.»^۲

«تقیه» مصداق کامل مبارزه عاقلانه و مدبرانه است. تقیه روش معصومین در طول تاریخ زندگانی ایشان بوده است. تشیع هیچ‌گاه از منش عقل‌مدارانه خارج نشده است. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) می‌فرماید: «یکی دیگر از ارزش‌ها این است که سیاست خارجی ما به سه اصل عزت و حکمت و رعایت تقیه، در آن مواردی که باید تقیه کرد، متکی باشد. معنای عزت این است که جامعه و نظام اسلامی در هیچ‌یک از برخوردهای بین‌المللی خود نباید طوری حرکت کند که منتهی به ذلیل‌شدن اسلام و مسلمین شود. البته، ذلیل‌شدن غیر از ضعیف بودن است. ممکن است کسی ضعیف باشد، اما ذلیل نباشد. بین این دو تفاوت است. کارآمدان این کارها، می‌توانند خوب بفهمند.

حکمت یعنی نظام اسلامی حکیمانه کار کند و از روی احساسات و بی‌توجه به منافع و شرایط لازم و بهره‌هایی که ما باید از رابطه با دنیا بگیریم حرکت نکند. دید باید کاملاً حکیمانه و پخته باشد. ای بسا ما با یک دشمن که در نهایت هم برخورد داریم، الان بایستی بنشینیم طرح دوستی بریزیم. این «حکمت» است. خیال نکنید این‌ها از اسلام نیست؛ خیر، آن جایی که جایش باشد از اسلام است؛ کما این که رسول اکرم با خیلی‌ها، از جمله با یهود اطراف مدینه، مذاکره کرد. از آن سه طایفه، با یک طایفه جنگید و دو طایفه دیگر را نفی بلد کرد: «هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من ديارهم لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجوا وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار.»^۳ خود شما مسلمانها هم خیال نمی‌کردید که بناست این‌ها روزی از این‌جا بروند، اما رفتند. بنا شد که خدای متعال این‌ها را اخراج کند و دیدید که اخراج کرد. پیامبر اکرم در حدیبیه با کفار قریش قرارداد بستند. حتی با بعضی از کفار قرارهای بلندمدت داشتند. یعنی هیچ انگیزه‌ی دعوایی در کار نبود. این موضوع در خود قرآن هم مشخص است:

۱ مهر تابان، ص ۳۳۳ و ۳۳۴

۲ الکافی، ج ۳، حدیث ۲۲۴۲، ص ۵۴۹ (ط دار الحدیث)

۳ حشر، ۲

«لاینها کم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین ولم یخرجوکم من ديارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم» آن کفاری که با شما مسئله ودعوا و سابقه ی سویی ندارند و به شما ظلم نکردند و اخراجتان نکردند، شما می‌توانید با آنها ارتباطات حسنه داشته باشید. بنابراین، وقتی از حکمت صحبت می‌کنیم یعنی رعایت مصلحت جمهوری اسلامی و ملاحظه‌ی تمام استفاده‌هایی که این نظام می‌تواند از ارتباط با آن دولت‌ها ببرد. باید براین اساس حرکت کنیم.

وقتی از تقیه صحبت می‌کنیم، ممکن است بگویید تقیه متعلق به آن زمانی بود که دولت مسلطی برسرکار بود و ما هم مخفی بودیم و از ترس او چیزی نمی‌گفتیم. نه، همان وقت هم تقیه مسأله‌ی ترس نبود. «التقیة ترس المؤمن»: تقیه سپر مؤمن است. سپر را کجا به کار می‌برند؟ سپردر میدان جنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد و به هنگام درگیری به کار می‌آید. پس، تقیه در زمینه‌ی درگیری است؛ چون ترس و حرز و سنگرو سپر است.

همان وقت هم این‌گونه بود. وقتی تقیه می‌کردیم، معنایش این بود که ضربه‌ی شمشیر را برپیکرنحس دشمن وارد می‌کردیم، اما طوری که او نه شمشیر نوه دستی که شمشیر را گرفته و نه بلند کردن و نه فرود آمدن آن را ببیند و بفهمد، بلکه فقط دردش را احساس کند. «تقیه» این بود. آن‌هایی که در آن روز تقیه می‌کردند، همین‌طور تقیه می‌کردند. آنها مخفیانه و دور از چشم دشمن در خانه‌های پنهان با هزار ملاحظه و مراقبت مثلا اعلامیه تنظیم می‌کردند که وقتی پخش می‌شد به کلی آبروی نظام را می‌برد. این کار مثل ضربه‌ی شمشیر بود که وقتی بلند می‌شد بر کمرو فرق دشمن می‌خورد. بنابراین، تقیه می‌کردیم؛ یعنی نمی‌گذاشتیم که دشمن بفهمد چه کاری انجام می‌گیرد. تقیه سپر بود و تقیه‌کننده پشت سپر مخفی می‌شد. معنای تقیه این است. الان هم همین معنا را می‌دهد.

در حال حاضر، استکبار جهانی دارای قدرتی است و شما هم مقاصدی دارید و می‌خواهید کارهایی انجام دهید. هیچ لزومی ندارد که هرکسی دائم از تریبون‌ها اعلام کند و مسابقه بگذارد که فلان کار را می‌خواهیم بکنیم و بعد هم نکنند!... بعضی از برادران در جاهایی خیال می‌کنند فقط خودشان هستند و به همین خاطر مطالب و اهداف و آرزوهایی را به زبان می‌آورند و می‌گویند که دشمن از آن سوءاستفاده می‌کند. ما از این‌گونه حرف‌ها داشتیم. شما باید مراقب باشید که بهانه به دست دشمن ندهید. الان دنیا دنیای مهمی است. در این خصوص، وزارت خارجه و کسانی که با سیاست خارجی سروکار دارند و مجلس و بقیه‌ی اجزای دولت و بعضی از ائمه‌ی جمعه در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارند. پس، مسأله‌ی «تقیه» بسیار مهم است که باید در کار سیاست خارجی به آن توجه کنیم.»^۲

۱ ممتحنه ، ۸

۲ بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، ۱۳۶۸/۱۱/۹

۱۱ اصل فطرت‌گرایی

از دیدگاه انسان‌شناسی قرآنی، مسئله فطرت مسلم است و مقصود از آن یک نوع ویژگی‌های منحصر به فرد انسان است که او را از سایر موجودات دیگر متفاوت می‌کند: «فأقم وجهها للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها»^۱ «روی خود را خالص به سمت دین کن براساس فطرتی که خداوند مردم را برطبق آن آفریده است». «فطرت» در لغت یعنی خلقت ابتدایی بدون داشتن حالت سابق.^۲

در تربیت، ما به دنبال پرورش همین استعدادهای خدادادی هستیم و مربی باید مراقبت کند که متربی بر روی فطرت خود پا نگذارد. لذا، تربیتی درست است که بر اساس فطرت باشد نه ضد فطرت؛ به تعبیر شهید مطهری: «اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد قطعاً تربیت او باید با در نظر گرفتن همان فطریات صورت گیرد و اصل لغت «تربیت» هم اگر به کار برده می‌شود چه آگاهانه و چه غیر آگاهانه بر همین اساس است، چون «تربیت» یعنی رشد دادن و پرورش دادن و این مبنی بر قبول کردن یک سلسله استعدادها و به تعبیر امروز یک سلسله ویژگی‌ها در انسان است. تربیت با صنعت این تفاوت را دارد که در صنعت «حساب» حساب ساختن است. یعنی انسان منظوری را ابتدا دارد سپس از یک سلسله مواد و اشیاء برای منظور خود استفاده می‌کند در حالی که به خود این ماده توجه ندارد که با این کاری که روی آن انجام می‌دهد آن را کامل می‌کند یا ناقص، ماده می‌خواهد کامل شود یا ناقص؛ منظور من (سازنده) باید حاصل شود.... اما یک باغبان در عین این که منظور و هدفی دارد و منفعتی دارد، ولی کار او بر اساس پرورش دادن طبیعت گل یا گیاه است، یعنی طبیعت گل یا گیاه را در نظر می‌گیرد و راه رشد و کمالی را که در طبیعت برای آن معین شده است می‌شناسد و آن را در همان مسیر طبیعی و به یک معنا فطری خودش پرورش می‌دهد و از آن استفاده می‌کند.»^۳

بنابراین، تربیت باید کاملاً هم سو و هماهنگ با فطرت انسان باشد و هدف، پرورش دادن امور فطری وی باشد. نبی اکرم، که بزرگ‌ترین مربی بشر است، کارش این است که انسان را از زنجیرهایی که بردست و پایش بسته شده آزاد کند تا بر اساس فطرت پاک خودش حرکت نماید: «و یضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت عليهم...»^۴ «و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود از دوش و گردنشان برمی‌دارد...».

فطریات انسان در دو ساحت است: (۱) بینش‌ها (۲) گرایش‌ها.

در ناحیه بینش، آن چه فطری است همان اصول اولیه فکری و مقدمات اولیه آن است. برخی

۱ روم، ۳۰

۲ رک: کتب لغت از جمله نهاییه ابن اثیر

۳ مسئله فطرت، ص ۱۴ و ۱۵

۴ اعراف، ۱۵۷

از تصورات (مفاهیم صرف) ما بدیهی هستند و نیازمند تعریف نیستند و برای ما کاملا روشن هستند، مثل مفهوم هستی یا مفهوم ضرورت یا علیت. برخی از تصدیقات (تصوراتی که همراه حکم هستند) نیز بدیهی هستند مثل «اجتماع و ارتفاع دونقیض با هم محال است» یا «تقدم هر چیزی بر خودش محال است». این تصدیقات نیازمند استدلال نیستند و خودشان مورد اذعان ما هستند.^۱ تربیت عقلانی و فکری به این است که بتوان مسائل نظری و شبهات ذهنی متربی را به امور بدیهی برگرداند و بدین ترتیب فکرا را تقویت نمود.

امور بدیهی ثابت و همگانی هستند. ویژگی امور فطری نیز ثبات و عمومیت آن‌ها در همه انسان‌هاست: «کل مولود یولد علی الفطره»^۲ و روشن است که قوانین مبتنی بر امور فطری ثابت خواهند بود و لذا احکام اسلام همگی ثابت هستند (غیر از موارد معدود نسخ‌شده).

اما در ناحیه گرایش‌ها: انسان یک سلسله میل‌ها و کشش‌ها دارد که نمی‌تواند از او جدا شود. میل به حقیقت‌جویی، میل به پرستش، میل به کمال‌خواهی، میل به جاودانگی و میل به زیبادوستی از جمله امور فطری انسان است. شهید مطهری این گرایش‌ها را به پنج دسته تقسیم نموده و برای هر کدام توضیحاتی آورده‌اند:^۳ (۱) حقیقت‌جویی (۲) گرایش به خیر و فضیلت (۳) گرایش به جمال و زیبایی (۴) گرایش به خلاقیت و ابداع (۵) عشق و پرستش؛ این گرایش‌ها را ایشان گرایش‌های مقدس می‌نامند.

هر کدام از این گرایش‌ها باید به شکل درست تعالی یابد. دین و گرایش‌های انسانی کاملا با هم تناسب و همخوانی دارند. لذا اگر دین به صورت صحیح آن ارائه گردد، فطرتا مطلوب است؛ امام رضا فرمودند شما احادیث ما را بین مردم پخش کنید، آن‌ها خودشان به دین گرایش پیدا می‌کنند. عن عبد السلام بن صالح الهروی قال سمعت ابا الحسن الرضاع یقول «رحم الله عبداً أحيى أمرنا فقللت له فكيف يحيى امرکم قال يتعلم علومنا ويعلمها الناس فإن الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا»^۴ راوی می‌گوید از امام رضا شنیدم که می‌فرماید: «خدا رحمت کند بنده‌ای را که امر (ولایت) ما را زنده نماید. به ایشان عرض کردم چگونه امر شما را زنده کند؟ فرمودند: علوم ما را یاد بگیرد و به مردم یاد بدهد؛ پس اگر مردم زیبایی‌های کلام ما را بدانند، مسلماً از ما پیروی خواهند کرد». پس، کار مربی خبره آن است که به این گرایش‌های فطری جهت درست دهد. کمال‌جویی در فطرت انسان است، اما باید او را به سمت کمال مطلق سوق داد تا جایی که انسان دوست دارد فقط پروردگار در میان باشد و خودش

۱ چگونه اخذ مفاهیم بدیهی و مباحث این‌چنینی را باید از کتب فلسفی، همچون اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی، جستجو نمود.

۲ کافی، ج ۲، ص ۱۳

۳ رک به مسئله فطرت، ص ۷۴ به بعد

۴ ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۱۸۰، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

در پروردگارش محو شود. زیبادوستی در نهاد انسان است، اما باید او را به سمت زیبایی‌های معنوی سوق داد و در زیبادوستی ظاهری نیز باید راه اعتدال را به او آموخت که منجر به مدگرایی یا شهرت‌طلبی کاذب نگردد.

همان‌طور که پیش از این آمد، باید بین امور راه اعتدال را درپیش گرفت و در تکالیف متزاحم، اهم و مهم را تشخیص داد و براساس آن عمل کرد. سؤال کردن و کشف حقیقت از امور فطری است، اما باید متربی را به سمتی سوق داد که دنبال کشف حقیقتی باشد که دانستن آن گام‌های بلندی در موفقیت او برخواهد داشت. از طرف دیگر، باید به سؤال‌های او به شکل منطقی و در حد فهم و اطلاعات او پاسخ درست داد، بلکه باید با پرسش‌های اساسی و عمیق این حس او را تقویت کرد و او را به سمت کشف حقیقت تشویق نمود.

هرجا امر فطری سرکوب شود، به شکل عقده، در جای دیگری سربرمی‌آورد و فطرت‌کوبی دقیقا ضد تربیت است. آیت الله حائری شیرازی می‌فرماید: «دو روش در تربیت معمول است: (۱) طبیعت‌پروری و فطرت‌براندازی (۲) فطرت‌پذیری و طبیعت‌مهارسازی و به کارگیری آن. در روش اول، خاموش‌ساختن صدای اعتراض و هموارسازی راه اطاعت هدف است؛ مافوق از طریق تحمیل، تحقیر و قبولاندن حق حاکمیت بر مادون عمل می‌کند، به نحوی که مادون حتی در فهمیدن خوب و بد و زشت و زیبا باید از مافوق کسب اجازه نماید. این روش در صورتی مؤثر است که مادون، چراغ فطرت خود را خاموش کرده و مثل بهائم در چراگاه هوی و هوس به دنبال چرا باشد. قرآن این روش را نکوهش کرده و می‌فرماید: «فاستخف قومه فأطاعوه انهم كانوا قوما فاسقین»^۱ «فرعون قوم خویش را تحقیر کرد پس آن‌ها او را اطاعت کردند، آن‌ها همانا قومی فاسق بودند». مستفاد آیه این است که چون قوم فاسق بودند، تحقیر توانست زمینه اطاعت آنها را فراهم سازد. اگر فاسق را عاصی بر فطرت تعریف کنیم، چنین نتیجه می‌گیریم که هرکس در بین فطرت حق‌جو و طبیعت خودخواه به طرف طبیعت گرایش نموده و طاغوت درون را برهدادی درونی برگزیند، زبان مکالمه با او زبان تحقیر است...»^۲

باید توجه داشت امور فطری در عین آن‌که در همه انسان‌ها مشترک است، ولی دارای شدت و ضعف است و شناخت این ضعف و قوت‌ها در امر تربیت بسیار مهم و راه‌گشاست. مربی در مسیر تربیت باید تمام امور فطری متربی را بشناسد و در طول تربیت همواره از آن‌ها مراقبت نماید تا هیچ‌کدام از آن‌ها مغفول واقع نشود و از طرف دیگر از خود او چیزی که مقابله با امر فطری باشد سرزنند. از طرف سوم میزان رشد و جهت هرکدام از آن‌ها را دائما رصد نماید و گاهی با تشویق و گاهی با تنبیه حد میانه آن‌ها را کنترل نماید. مربی باید غایات هرکدام از

۱ زخرف، ۵۴

۲ مقاله نظام تربیتی اسلام، تقویت احساس مسئولیت در مربی، معاونت تهذیب حوزه، ۳ آبان ۹۳

امور فطری را شفاف‌سازی نماید تا متربی آگاهانه به سمت آن‌ها حرکت کند.

۱۲ اصل بلندنظری

در تربیت همیشه باید اهداف غایی و بلندمدت در نظر باشد و انسان (مربی یا متربی) به کم قانع نباشد تا اراده‌اش برای رسیدن به بالاتر مضاعف شود. در این صورت، مشکلات در راه تربیت کوچک خواهد شد و موانع، انسان را متوقف نخواهد کرد و در تربیت سرعت نسبی معقولی حکم‌فرما خواهد شد.

این اصل، هم تعدیل‌کننده اصل تدریج است و هم مانع شکل‌گیری روزمرگی در تربیت. گاهی اهداف کوچک به دلیل تنوعشان دارای تزااحات فراوان می‌شوند و این مسئله، مربی را دچار سردرگمی می‌کند و استمرار تربیت را نیز دچار بحران خواهد کرد، اما تا بلوکردن اهداف بلند، نظام‌بخش اهداف میانی و کوتاه‌مدت خواهد بود. برخی تا کوچک‌ترین مشکلی پیش می‌آید از حرکت می‌ایستند. مشکلات گاهی از قبیل کمبود امکانات و امور مادی است و گاهی سخت بودن (عدم انعطاف) روحیه متربیان گوناگون و متفاوت. انسان بلندهمت صبرش مضاعف می‌شود. برای انسان بلندهمت، راه بن‌بست وجود ندارد، بلکه تمام راه‌ها چاره دارند. «نمی‌شود» در مسیر او نیست، بلکه با توکل بر خداوند همه گره‌ها برای او بازشدنی است.

نشانه انسان بلندهمت این است که کارهای بزرگ پیش او کوچک است و کار و بزرگی آن، او را خسته نمی‌کند. معمولاً آدم‌های این‌چنینی اهل غرزدن و بهانه‌گیری نیستند. برای هرگره‌ای راه‌کاری دارند و معمولاً در راه آن‌ها بن‌بست وجود ندارد. انسان‌های با تقوا همین‌گونه هستند: «و من یتق الله یجعل له مخرجاً»^۱ «هرکس تقوای الهی را پیشه خود کند، خداوند برای او راه چاره قرار می‌دهد».

برعکس، انسان‌هایی که کم‌همت هستند مرتب بهانه‌گیری می‌کنند و کارهای خیلی کوچک را آنقدر بزرگ‌نمایی می‌کنند که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را انجام دهد. معمولاً، خودشان دچار یأس هستند و در تشکیلات و مجموعه‌هایی که هستند ناامیدی تزریق می‌کنند. زبان آن‌ها زبان «نمی‌شود» و «این کار نشدنی است» می‌باشد. امیرالمؤمنین در نامه‌ای به مالک اشتر می‌فرماید: «خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند؛ زیرا در روزگار سختی یاریشان کم‌ترو در اجرای عدالت از همه ناراضی‌ترو در خواسته‌هایشان پافشارترو در عطا و بخشش‌ها کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع خواسته‌ها دیرعذرپذیرترو در برابر مشکلات کم‌استقامت‌تر هستند»^۲.

۱ طلاق، ۲

۲ نهج البلاغه، نامه ۵۳

انسان کم‌همت، انسان ترسو است که قدرت مقابله با مشکلات را ندارد. حضرت در ادامه به مالک می‌فرماید: «... پس در نظامیان با خانواده‌های ریشه‌دار، دارای شخصیت حساب‌شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلندنظرند روابط نزدیک برقرارکن، آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده و نیکی‌ها را در خود گردآورده‌اند». شهید مطهری می‌گوید: «اگر کسی دارای روح بزرگ بشود، خواه ناخواه تن او به زحمت و رنج می‌افتد. تنها آن تن‌ها و بدن‌هایی از آسایش کامل و احیاناً عمر دراز و خواب‌های بسیار راحت و خوراک‌های بسیار لذیذ و این‌گونه چیزها بهره‌مند می‌شوند که دارای روح‌های حقیر و کوچک‌اند، اما افرادی که روح بزرگ دارند همین بزرگی روح آن‌ها سبب رنج آن‌ها و احیاناً کوتاهی عمر آن‌ها می‌شود. سبب بیمارهای تن آن‌ها می‌شود...»^۱ اذکانت النفوس کبارا تعبت فی مرادها الاجسام» ... بزرگی روح یک مطلب است و بزرگواری روح مطلب عالی‌تری است؛ یعنی هر بزرگی روح بزرگواری نیست. هر بزرگواری بزرگی هست، اما هر بزرگی بزرگواری نیست. مسلماً، همت بزرگ نشانه روح بزرگ و همت کوچک نشانه روح کوچک است.

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده‌اند.^۱

مربی نباید به راحتی از مسئله تربیت بگذرد. گاهی عده‌ای بهانه می‌آورند، امکانات کم است، محلی برای جلسات نیست، کسی کمک نمی‌کند، وضع خیلی خراب است، محیط آلوده است، جوان‌ها همه خراب شده‌اند و امثال آن. تربیت انسان در هر شرایطی شدنی و امکان پذیر است. در همان دوره جهالت مردم بود که پیامبر این همه انسان‌های شریف و بزرگ تربیت کردند؛ سلمان‌ها، ابوذرها، عمارها و ... از کجا تربیت شدند؟!

مربی هم خودش باید این‌گونه باشد و هم مربی را بلند همت تربیت کند. نباید مربی در مبارزه با یک رذیله و صفت زشت در خودش کم بیاورد که «نمی‌توانم». بدترین نوع گناه یأس و ناامیدی است. با همت می‌توان تمام رذائل را از خود شست و طاهر شد.

می‌توان به بالاترین درجات ایمان رسید. در دعاها نیز به ما یاد داده‌اند که بلند همت باشیم؛ در مناجات خمسۀ عشرمی فرماید: «و اجعل جهادنا فیک وهما فی طاعتک»^۲ «خدایا تلاش ما را در رسیدن به خودت قرار بده و همت ما را در اطاعت کردن از خودت قرار بده».

در پایان دعای امام حسین در روز عرفة آمده است: «منک أطلب الوصول إلیک»^۳ «از تو رسیدن به خودت را می‌خواهم» در دعای سحرماه مبارک رمضان در انتهای هر فقره حضرت تمام آن

۱ آزادی معنوی، ص ۱۹۵ و ۱۹۶

۲ مفاتیح الجنان، مناجات هفتم، مناجات المطیعین لله

۳ مفاتیح الجنان، دعای روز عرفة

اسم الهی را طلب می‌کند: «اللهم إني أسألك بجمالک کله» «خدایا همانا من تمام زیبایی تورا یکجا می‌خواهم».

در دعوات راوندی از ربیعه بن کلب نقل شده که می‌گوید: «روزی رسول خدابه من فرمودند: ای ربیعه هفت سال به ما خدمت کردی، آیا حاجتی نداری تا برآورده کنم؟ عرض کردم: یا رسول‌الله! مرا مهلت بده تا فکرکنم که چه بخواهم؟ صبح شد و بررسول خدا وارد شدم. حضرت فرمودند: ای ربیعه حاجتت را بگو. عرض کردم: از خداوند بخواهید مرا با شما در بهشت قرار دهد! (حضرت از این خواسته بسیار خوششان آمد) فرمودند: چه کسی این خواسته را به تو یاد داد؟ عرض کردم: یا رسول‌الله! کسی به من یاد نداد، ولی خودم درباره خودم که فکرکردم دیدم اگر مال بخواهم که از بین رفتنی است و اگر عمر دراز و اولاد بخواهم آن هم که سرنوشتی غیرمرگ نخواهد داشت. ربیعه می‌گوید: حضرت لحظاتی را سربه پایین انداختند؛ سپس فرمودند: خواسته‌ات را قبول کردم، ولی مرا در اجابت خواسته‌ات با طولانی کردن سجده یاری کن»^۲. چقدر این خدمتگزار بلندهمت است! نمی‌گوید من صرفاً بهشت می‌خواهم، بلکه می‌گوید من بهشت را با شما می‌خواهم، در کنار شما بهشت را می‌خواهم؛ لذا حضرت از این دقت و همت خوششان آمد.

حضرت امیر می‌فرمایند: «قدرالرجل علی قدرهمته»^۳ «ارزش هر فرد به اندازه همت اوست» و در جای دیگری فرمایند: «علی قدر الهمم تكون الهموم»^۴ «غصه‌های افراد به اندازه همت‌های آنهاست». نشانه بلندهمتی و کم‌همتی افراد دغدغه‌های آنهاست. باید ببینیم برای چه چیزی غصه می‌خورند؟ اگر فقط برای خودش غصه می‌خورد و خودبین است، کم‌همت است. اگر برای بشریت غصه می‌خورد و در تب و تاب عالم است، بلندهمت است. فی الواقع اصل بلندهمتی به اصل دردمندی برمی‌گردد. انسان‌های بلندهمت، هم دارای چشم‌انداز هستند هم دارای گام‌های بلند و هم دارای روح‌های بزرگ. خروجی تربیت باید به چنین افرادی منجر گردد. علامه امینی صاحب کتاب ارزشمند الغدیر برای جمع‌آوری و تألیف این کتاب بسیار زحمت کشید و سفرهای زیادی به کشورهای مختلف داشت و بنا برنقلی حدود ده هزار کتاب را مطالعه فرمود. فرزند ایشان نقل می‌کند: «پس از درگذشت پدرم، وقتی ایشان را دفن کردیم یکی از بزرگان آمد و به من تسلیت گفت و فرمود: من در این فکر بودم ببینم مولا امیرالمؤمنین چه مرحمتی در مقابل زحمات و خدمات مرحوم امینی می‌نمایند. در عالم خواب دیدم حوضی است و آقا امیرالمؤمنین بر لب آب ایستاده‌اند. افراد می‌آیند و مولا از آن حوض به آنها

۱ مفاتیح الجنان، دعای سحر معروف

۲ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۸۷

۳ نهج البلاغه، حکمت ۴۷

۴ غرر الحکم ج ۲، ص ۲۸

می‌دهند. گفتند: این حوض کوثر است. در این حال، آقای امینی به نزدیک حوض رسید. حضرت ظرف را گذاشتند، آستین‌ها را بالا زدند و دستان مبارکشان را پراز آب کردند و به علامه آب خوراندند و خطاب به او افزودند: «بیض الله وجهک کما بیضت وجهی» «پروردگار روسفیدت کند کما این که مرا روسفید کردی.»^۱

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) درباره خودکفایی گندم می‌گویند: «بنده از کشاورزان، از مدیران بخش کشاورزی، از جوانان عالمی که در این کار کمک کردند، از اعماق دل متشکر شدم، مطمئناً ملت هم متشکر شد؛ این حادثه‌ی بزرگی بود. مردان و جوانانی همت کردند که این کار بشود و شد. ما همان کشوری هستیم که در دوران طاغوت پایه‌ی کشاورزی ما را متزلزل کردند برای این که ما را وابسته کنند، برای این که بازار برای گندم خودشان و بقیه‌ی محصولات کشاورزی دیگران بیگانگان درست کنند. با این افزایش جمعیت، امروز کشورمان بیش از دو برابر اول انقلاب جمعیت دارد، اگر بنا بود ما مثل آن روز آن‌ها از نظر گندم محتاج بیگانگان باشیم برای هرتن گندمی که به ما می‌دادند یک منت سنگین و یک بار سنگین تحقیر بر روی دوش این ملت سوار می‌شد. هر وقت هم که مایل بودند می‌توانستند این را قطع کنند، اما ملت ما در گندم به خودکفایی رسید. عین همین قضیه باید در بقیه‌ی محصولات مهم و اساسی غذایی به وجود بیاید؛ در برنج، در روغن، در گوشت، در لبنیات، که نیازهای کشور است. باید کشور به دیگران اصلاً محتاج نباشد و مردم کشور بدانند که شما قشر کشاورز و دامدار با غیرت خود، با ایمان خود، با همت خود، غذای آنها را تأمین می‌کنید و مردم محتاج این نیستند که از دیگران درخواست کنند؛ هم پول بدهند، هم منت بکشند، هم دائم ته دلشان نگران باشد که اگر یک مشکلی به خاطر یک مسأله‌ی سیاسی و غیره پیش آوردند چه کنیم. کشاورز ایرانی برای ملت ایران امنیت غذایی را تأمین می‌کند؛ این افتخار بزرگی است قدر خودتان را بدانید. من این را عرض می‌کنم برای این که در سرتا سر کشور جوانان مناطق کشاورزی که گاهی جاذبه‌ی مشاغل دیگر آنها را به خود جذب می‌کند، بدانند که ارزش و کرامت و تأثیر این شغل از اکثر مشاغل دیگر در زندگی جمعی ملت‌شان بالاتر است و جای گسترش هم دارد.

امروز دیگر آن روزی نیست که یک کشاورز در طول سی‌چهل سال همیشه روی یک قسمت از زمین کار کند و یک مشت گندم به دست بیاورد؛ نه خیر، امروز فنون جدید، دانش‌های جدید، تجربه‌های جدید وارد میدان شده‌اند. شما می‌بینید که بازده متوسط چهار تن گندم را یک انسان با همت به یازده دوازده تن درهکتار می‌رساند؛ همین کار در برنج، در زیتون و در کلزا هم شده است. دیگر این‌طور نیست که منطقه منطقه‌ی محدودی باشد. جوان‌ها وارد بشوند،

آموزش‌های لازم را بگیرند؛ آن‌هایی که می‌توانند تحصیلات لازم را در زمینه‌ی خاک و آب و مسائل گوناگون کشاورزی ببینند، بعد، به جان این سرزمین پربرکت بیفتند و برکات الهی را از آن استخراج کنند؛ این کار ممکن است. دستگاه‌های دیگرهم البته باید کمک کنند. این مطلبی بود که می‌خواستیم به شما کشاورزها بگویم. کارتان بزرگ و مهم است؛ مهم در ابعاد ملی. اگر درست نگاه کنیم، با اهمیت نظام جمهوری اسلامی و این پرچم برافراشته‌ی اسلام در این سرزمین کار شما در ابعاد بین‌المللی مهم است. این کار را قدر بدانید و خدا را شکر کنید براین که یک چنین توفیقی به شما ارزانی داشته است؛ روز به روز در این کار پیش بروید و جوان‌ها حداقل جوان‌های همان خانواده‌ها و جوان‌های دیگری که در این رشته تحصیل کرده و علاقه و شوق دارند به خیل انبوه کشاورزان ما ملحق بشوند^۱ درجای دیگری فرمایند: «عامل دوم، همت و خودباوری مردم است. آن مردمی، آن ملتی، جمعیت آن شهری که برای خود ارزش و اهمیتی قائل نباشد، همواره محکوم به عقب‌ماندگی است از همه‌ی مسابقات انسانی و میان جوامع بشری. در دوران تسلط استعمار بر کشورهای این منطقه و برکشور ما، یکی از خطرناک‌ترین تبلیغاتی که روی ملت ما انجام دادند همین بود که به ملت ما به مرد و زن ما بباوراند که شما نسبت به ملت‌های غربی و اروپایی عقب و درجه دوهستید. همین درجه‌ی دو بودن هم باز در میان مناطق گوناگون کشور یکسان نبود؛ بعضی‌ها عزیزکرده‌تری دانستند خودشان را و توقعاتشان بیشتر بود، بعضی توقعاتشان کم‌تر. انقلاب اسلامی آمد مثل طوفانی این هوای آلوده و کثیف را از کشور زایل کرد.

امروز ملت ما با تکیه بر تاریخ مشعشع خود، با تکیه بر استعدادهای درونی خود و با تکیه بر اسلام و ایمان که امروز سخن نوبرای بشریت دارد، دیگر خودش را یک ملت عقب‌مانده نمی‌داند و خود را باور دارد. این همان چیزی است که همت ملی را برمی‌انگیزد، مردم را برای رسیدن به قله‌های پیشرفت آماده می‌کند و آنها را تشویق می‌کند. عرض من به شما برادران و خواهران به‌خصوص به شما جوانان این است که نگذارید این احساس شیرین امیدواری به آینده در شما زایل شود^۲. توجه به اهداف عالی و همراهی با بلندمندان، در تربیت بلندمندی تأثیری ژرف دارد.

مربی باید در هر امر تربیتی برای مرتب‌ی ظرفیت‌سازی نماید، در این صورت در برابر ناملایمات بیمه خواهد شد. هم مربی باید اهل استقامت باشد و هم مرتب‌ی و این نیازمند زمینه‌سازی است. این اصل فی الواقع مکمل اصل

۱۳ اصل مقاوم‌سازی

۱ بیانات در دیدار کشاورزان، ۱۴/۱۰/۱۳۸۴

۲ بیانات در دیدار مردم ابرکوه، ۱۵ / ۱۰ / ۸۶

استمرار است. معمولا مصائب و ناگواری‌ها از بهترین فرصت‌هایی هستند که اگر مربی دقیق عمل کند می‌تواند از آن‌ها جهت استحکام بخشی به مربی استفاده نماید.

خوب پرداختن به این اصل، سبب پیشگیری از بسیاری لغزش‌های مربی در مسیر تربیت می‌گردد. این اصل می‌گوید باید گام‌ها را در تربیت محکم برداشت. مربی باید بتواند از هر فرصتی استفاده نماید تا تربیت و آثار آن در مربی تثبیت و نهادینه گردد. گاه مسئولیت‌های کوچک نیز مربی را از پا در می‌آورد و این نشان می‌دهد زیرساخت‌های تربیت او درست شکل نگرفته است. مربی باید ورزیده شود. در علم اخلاق بین «حال» و «ملکه» فرق می‌گذارند. گاهی فرد کاری را انجام می‌دهد، ولی از روی حالت و شرایط گذرا از او سرزده است، به این حالت و ویژگی گذرا «حال» گویند؛ اما گاهی ویژگی و صفتی در فرد نهادینه شده است به گونه‌ای که در هر حالتی پابرجاست و گستردگی و گوناگونی میدان عمل آن وصف را در او تغییر نمی‌دهد، که به آن «ملکه» گویند. مثلا، کسی دلش برای فقیری می‌سوزد و کمکی می‌کند، اما در فشار مالی به هیچ وجه حاضر نیست کمک کند. این بخشندگی او «حال» است، اما اگر در هر شرایطی از کمک کردن نمی‌تواند بگذرد بخشندگی او «ملکه» شده است.

برخی افراد در شرایط عادی اهل ناسزاگفتن نیستند، ولی در صورتی که عصبانی شوند ناسزا می‌گویند. این ناسزا نگفتن در شرایط عادی برای آن‌ها «حال» است. اگر در هیچ شرایطی زبان به ناسزا گفتن نچرخد، این حالت «ملکه» شده است.

در تربیت باید صفات خوب همگی ملکه شوند. مربی باید هرکاری را متفکرانه و مدبرانه انجام دهد؛ هرکاری مثل انتخاب دوست، همسرگزینی و فعالیت در تشکل. باملکه شدن ارزش‌ها، مربی در مقابل صفات زشت که مقابل ملکات انسانی او هستند مقاوم خواهد بود. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» «کسانی که گفتند پروردگار ما خداست پس بر آن استقامت کردند، فرشتگان الهی بر آن‌ها نازل می‌گردند». پس باید آجرهای تربیت را یکی یکی، با حوصله و دقت، کار گذاشت و از هیچ کاری به شکل مسامحه کاری نباید گذشت. انسان باید یاد بگیرد اگر حرف می‌زند دقیق حرف بزند، اگر خبری نقل می‌کند دقیق نقل کند، اگر مسئولیتی قبول می‌کند دقیق عمل کند.

با هر عملی باید مربی رشد کند. نقش مربی در این‌جا خیلی مهم است که به مربی کمک کند. عقل او، همت او، توان او، حلم او همه و همه باید توسعه یابد. با يك اردو، گاهی ظرفیت افراد خیلی اضافه می‌شود. معرفت بخشی در این مسئله خیلی مهم است و البته مربی نباید خسته شود.

این‌که در روایات ما مسئله «شرح صدر» مطرح شده است همین ظرفیت‌سازی است. برای

هدایت افراد، پیامبران نیازمند شرح صدر هستند: «ألم نشرح لك صدرك»^۱ «آیا سینه تورا فراخ نکردیم؟» بسیاری افراد تحمل شنیدن قول مخالف خودشان را ندارند؛ چون شرح صدر ندارند. یکی از روش‌هایی که اصل مقاومت‌سازی را در افراد محقق می‌کند تذکرین مؤمنین است: «إن الإنسان لفرح خسرًا لا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر»^۲ «همانا انسان در خسران است مگر کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و همدیگر را به حق و به صبر توصیه کنند». بنابراین، برای خروج از خسران، ایمان و عمل صالح به‌تنهایی کافی نیست، بلکه تواصی (توصیه‌کردن) به حق و تواصی به صبر هم لازم است. به عبارت دیگر، تواصی از مصادیق عمل صالح است. نقش جمع‌ایمانی در مقاومت‌سازی بی‌بدیل است.

فضل بن شاذان می‌گوید: از ابن ابی عمیر (که از بزرگان راویان شیعه است و منزلتی بسیار بزرگ نزد ائمه اطهار دارد) نزد حاکم ظالم وقت سعایت کردند که او اسامی همه شیعیان عراق را می‌داند و آن‌ها را می‌شناسد. حاکم او را احضار کرد و به او گفت که شیعیان را معرفی کند او هم خودداری کرد. لذا، او را لخت کردند و صد تازیانه به او زدند. فضل می‌گوید از ابن ابی عمیر شنیدم که می‌گفت: وقتی شلاقها به صد تا رسید خیلی اذیت شدم و درد به من فشار آورد تا حدی که نزدیک بود اسامی را معرفی کنم. در این هنگام، صدای محمد بن یونس بن عبد الرحمان (که او هم در زندان بود) را شنیدم که می‌گفت ای محمد بن ابی عمیر جایگاه خود را نزد خداوند در نظری بگیر. با گفته ی او قوت قلب گرفتم و صبر کردم و از اسامی چیزی نگفتم والحمد لله»^۳ جمع مؤمنین در حفظ بسیاری لغزش‌ها مؤثر است. تاکید اسلام به اجتماع از جمله نماز جماعت و جمعه و حرکت‌های اجتماعی از این جهت است. کسانی که کاهل نماز هستند اگر در جمع نمازخوان‌ها، به‌ویژه مسجد، مدتی حاضر شوند مشکلشان برطرف می‌شود. مرحوم آیت الله پهلوانی (سعادت پرور) به نقل از آیت حق، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که از عرفای بزرگ قرن ما هستند، می‌فرماید: «برای نماز جماعت، تأثیری است در تکمیل نفوس و تقویتش در سیر به سوی خدا و جلب فیض حضرت حق؛ زیرا رحمت وقتی نازل شود بر یکی از جمعیت (خصوصاً وقتی که اجتماع و اتحاد آنان برای خدا باشد) آن رحمت، همه را برسد، اگرچه استحقاق آن را نداشته باشند»^۴

اگر کسی می‌خواهد در دانشگاه محفوظ بماند باید در تشکل‌های ایمانی همچون بسیج فعالیت نماید و با سایر مؤمنین اختلاط داشته باشد تا رنگ و بوی آن‌ها را بگیرد. اما در هر صورت حضور در اجتماع مؤمنین مقدمه مقاومت‌سازی خویش در برابر هجوم گناهان و مشکلات است و انسان

۱ انشراح، ۱

۲ عصر، ۲ و ۳

۳ اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی، ج ۲، ص ۸۹ (تحقیق میرداماد). ومعجم رجال الحديث: ۱۴: ص ۲۸۳

۴ پاسدارن حریم عشق، ج ۴، ص ۱۱۸ و ۱۱۹

باید به جایی برسد که اگر جمع هم خراب شد او محفوظ بماند. مربی باید بر روی فضا سازی ایمانی، سرمایه گذاری کند تا آسیب‌پذیری متربی به حداقل برسد. بهترین تربیت‌ها تربیت «مسجدمحور» است؛ مسجدی که اساسش بر تقوا بنا شده است. نتیجه ظرفیت‌سازی و مقاوم‌کردن، تقوای دائمی است که در هر حال خدا را در نظر بگیرد. تقوا از ماده «وقایه» به معنای «خود نگهداری» است. اگر متربی درست تربیت شود، باید تقوا و حالت مراقبت در او نهادینه شده باشد.

«کلنل باکستر» فرمانده پایگاه هوایی آمریکا نیمه‌شب با همسرش از مهمانی برمی‌گشتند که یک نفر با دویدن دور زمین چمن توجه شان را جلب کرد. ساعت دو نیمه‌شب بود. رفتند جلودیدند «بابایی» است. باکسترو را صدا زد و علت این کارش را پرسید. عباس بابایی گفت: ... مسائلی در اطرافم می‌گذرد که گاهی موجب می‌شود شیطان با وسوسه‌هایش مرا به گناه بکشد. در دین ما توصیه شده که در چنین مواقعی بدویم یا دوش آب سرد بگیریم. فردای آن روز در بولتن خبری پایگاه هوایی «رئیس»، این مطلب توجه همه را جلب کرد: دانشجوی بابایی ساعت ۲ بعد از نیمه‌شب می‌دود تا شیطان را از خودش دور کند ...»

اگر تقوا در فردی نهادینه شود، کار تمام است و اکثر مسیر تربیت طی شده است. مربی تا کی می‌تواند در کنار متربی باشد؟ به هر حال زندگی او مربوط به خودش است حتی اگر مربی پدر او باشد. لذا، مؤثرترین گام تربیت «نهادینه‌کردن خودنگهداری» و تقوا در وجود متربی است. چند سال قبل جناب حاج آقا حسین انصاریان در رادیو از شهدای نام بردند و نامه‌های او را به مجله «زن روزه نقل کردند که انسان را به تعجب وامی‌دارد.

خلاصه داستان این است که نوجوانی حدود ۱۷ ساله به نام امیر^۱ در سال ۱۳۶۵ نامه‌ای به مجله زن روز می‌فرستد و از آن‌ها مشورت می‌خواهد که مشکلمش را چگونه حل کند؟ او می‌گوید: «پدرم مدرن هردو پزشک هستند و از صبح زود تا نصف‌شب سرکار می‌روند و آن چه از آن‌ها نمی‌بینم محبت است و فکر آن‌ها و شیوه زندگی آن‌ها غربی است، اما من به این زندگی عادت کرده بودم که ناگهان والدینم دخترخاله مرا که خانواده او زندگی متوسطی داشتند به دخترخواندگی پذیرفتند. او یک دختر نبود، بلکه یک شیطان بود و هر روز مرا به گناه دعوت می‌کرد. تاکنون مقاومت کرده‌ام، ولی می‌ترسم به گناه بی‌فتم شما راهنمایی‌ام کنید». سپس، نامه دوم را به دست مدیر دبیرستان خود می‌دهد

که در صورت شهادت آن را برای مجله زن روز بفرستد. در بخشی از آن آمده است: «حدود یک هفته بعد از این‌که برای شما نامه‌ای نوشتم و گفتم خواهرخوانده‌ام من را ترغیب به گناه

۱ پرواز تا بی‌نهایت

۲ تا مدتها به نام «شهید امین معروف بود.

کبیره می‌کند، شبی در خواب دیدم که مردی با کت و شلوار سبزرخیابان من را دیده و به من گفت: امیر! برو به دانشگاه اصلی، وقتت را تلف نکن. من این خواب را از روحانی مسجدمان سؤال کردم و ایشان گفتند که دانشگاه اصلی یعنی جبهه. من هم از این‌که خدا دست نیاز من را گرفته بود و راهی به روی من گشوده بود خوشحال شدم و حال عازم جبهه نور علیه تاریکی هستم. البته، این نامه را به کادر دبیرستان می‌دهم تا اگر خوشبختانه شهید شدم و بعد از شهادت من نامه شما آمد، این نامه را برایتان پست کنند تا از خبر شهادت من آگاه شوید...»^۱ ببینید چگونه یک نوجوان ۱۷ ساله که همه وسایل گناه برای او فراهم است، در محیط گناه آنقدر مقاومت می‌کند تا خداوند او را نه تنها از آن شرایط نجات می‌دهد، بلکه او را به خیل عاشقان خودش (شهدا) پیوند می‌دهد و به حق باید او را «یوسف نوجوان دفاع مقدس» بنامیم که فردای قیامت خداوند به واسطه این‌ها بر همه ما گنهکاران احتجاج خواهد کرد. رحمت خدا بر او باد.

مقاوم سازی را باید از کارهای کوچک و مبارزات جزئی شروع کرد تا متربی به مراحل بالاتر صعود نماید. گاهی سختی دادن به او در کارهای گروهی در بالابردن تحملش مؤثر است. هم‌نشینی با افراد صبور نیز در توان‌افزایی نقش بی‌بدیلی دارد.

۱۴ اصل عمق بخشی

در تربیت، معرفت یکی از ارکان اصلی است و مقدمه عمل است. معرفت شرط لازم تربیت است. اگر افراد از جهت فکری عمق پیدا کنند، در مقابل شبهات گوناگون بیمه می‌شوند. هر متربی باید جهان بینی و ایدئولوژی درستی از اسلام و معارف توحیدی داشته باشد. مبنای تربیت اسلامی بر معرفت عمیق اسلامی استوار است. گاهی اطلاعات و معارف افراد وسیع است، اما عمیق نیست؛ دریایی است به عمق یک وجب که با یک آفتاب سوزان همه‌اش تبخیر می‌شود.

شیخ صدوق در کتاب شریف توحید خود نقل می‌کند که از امام سجادی درباره‌ی توحید سؤال شد، حضرت فرمودند: خداوند متعال می‌دانست که در آخر الزمان اقوامی هستند که بسیار متعمق و ژرف‌اندیش‌اند. لذا، خداوند سوره توحید و آیات اول (تا آیه ۶) سوره حدید را نازل فرمود و اگر کسی بیش از آن و غیر آن چه آن‌ها می‌فهمند طلب کند هلاک خواهد شد.^۲ این

۱ مجله مرکز اسناد انقلاب اسلامی در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۹۳ تحت عنوان «نامه نگاری‌های یک شهید ۱۷ ساله». باز نشر ۲۷ دی ۱۳۹۳.

۲ برخی براین عقیده‌اند که این روایت ناظر به «تعمق» است نه در مقام مدح آن، به دلیل روایات دیگر که معنای تعمق در زبان عربی مذموم است. این تفسیر در جای دیگر درست است اما به نظرمی آید باتوجه به قرائن داخلی روایت و مناسبت حکم و موضوع، روایت در مقام مدح تعمق است (دقت شود).

۳ توحید صدوق، ص ۲۸۳، باب ۴۰، حدیث ۲.

دسته روایات نشان می‌دهد که «تفکر» غیر از تعمق است و متعمقین افراد ویژه‌ای هستند که فهم برخی از آیات به آن‌ها اختصاص داده شده است.

از امام باقر و امام صادق نقل شده است که می‌فرمودند: «اگر به جوانی از جوانان شیعه برسم که تفقه نمی‌کند، هرآینه او را ادب خواهم کرد»^۱ و در وصیت مفضل آمده است که شنیدم از امام صادق که می‌فرمودند: «در دین خدا تفقه کنید و همانند صحرائشینان بی‌سواد نباشید. همانا کسی که در دین خدا تفقه نکند خداوند روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد و عملی را از او پاکیزه نخواهد پذیرفت»^۲ «تفقه» همان‌طور که جناب طریحی ذکر کرده به نقل از برخی شارحان حدیث «من حفظ علی أمتی أربعین حدیثاً بعثه الله فقیها عالماً»، یعنی صاحب بصیرت و در حدیث از رسول اکرم وارد شده که «شخص فقیه نمی‌شود تا برای قرآن بتواند تفسیرهای گوناگون ببیند»^۳ پس تفقه به معنای فهم عمیق و دقیق همراه ریزبینی است و این همان به عمق مطلب رسیدن است.

آن چه حضرات معصومین از ما می‌خواهند همانا تفقه است نه صرف فهمیدن بی‌تعمق. امام صادق به هشام بن الحکم که جوان بود بسیار احترام می‌کرد، چون خوب از ولایت و دین دفاع می‌کرد: «جمعی که هشام بن حکم در میان آن‌ها بود، خدمت امام صادق بودند. حضرت رو به هشام کردند و فرمودند: ای هشام! آیا خبر می‌دهی از مناظره‌ای که بین تو و عمرو بن عبید واقع شد؟ هشام عرض کرد: یا بن رسول‌الله! مقام و منزلت شما بالاتر از آن است که من در مقابل شما لب بگشایم من از شما حیا می‌کنم و در برابر شما زبان من قادر به تکلم نیست. حضرت فرمودند: زمانی که شما را به کاری امر نمودیم باید به‌جا آورید.^۴ هشام شروع کرد و جریان مناظره و گفتگوهای رد و بدل شده بین خود و عمرو را بیان کرد و گفت وقتی مناظره تمام شد و براو غالب شدم و فهمید من هشام هستم، برخاست و مرا در آغوش گرفت و از جای خود کنار رفته مرا جای خود نشاند؛ و دیگر هیچ چیز نگفت تا من از مجلس بلند شدم. هشام می‌گوید: حضرت صادق از بیان این طریق مناظره من بسیار خشنود شدند و فرمودند: ای هشام! چه کسی به توتفهم نموده این‌گونه مناظره کنی؟ عرض کردم: این‌گونه بر زبانم جاری شد. حضرت فرمودند: به خدا قسم این‌گونه از مناظره در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.»^۵ مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در دیدار مسئولین طرح صالحین بسیج می‌فرمایند: «یک نکته‌ی اساسی که خوشبختانه دیدم در بیانات حضراتی که این‌جا صحبت کردند مورد

۱ محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۲۸، باب ۱۵، حدیث ۱۶۱

۲ همان، حدیث ۱۶۲

۳ مجمع البحرین ج ۳، ص ۴۲۱

۴ یعنی ادب در اطاعت است.

۵ امانی شیخ صدوق ص ۶۸۶، حدیث ۹۴۲

توجه قرار گرفته است، کیفیت و عمق این مجموعه‌هایی است که بدنه‌ی بسیج را و پایه‌های اصلی بسیج را تشکیل می‌دهند. آن چه ضرر می‌زند، ضربه می‌زند، سطحی‌نگری در اعتقاد و در فهم و درگزینش منطق و مبناست. سطحی‌نگری ضربه می‌زند؛ مثل یک سرباری که بر روی یک مجموعه باری گذاشته باشند، یک باد شدید، یک تکان شدید، او را می‌اندازد. عمق باید داد، ریشه باید داد اعتقادات را؛ این‌ها چیزهایی است که مورد توجه شما هم بحمدالله قرار دارد. اصل تشکیل مجموعه‌های «صالحین» براساس همین دید به‌وجود آمد که از لحاظ معنوی، از لحاظ تربیتی، از لحاظ تعلیمی، عمق بخشیده بشود به فکروه روحیه‌ی جوانان بسیجی ما در بخش‌های مختلف.»^۱

چه خوب است جوان امروز یک دوره کتب شهید مطهری (حداقل بدون کتب فلسفی) را مطالعه کند و روی آن‌ها تأمل نماید. مقام معظم رهبری درباره شهید استاد مطهری می‌فرماید: «ایشان با قوت فکری و اندیشه قوی و صائب خود وارد میدان‌هایی شد که تا آن وقت هیچ‌کس در زمینه مسائل اسلامی وارد این میدان‌ها نشده بود و با تفکراتی که آن روز در کشور رایج شده بود، افکار وارداتی ترجمه‌ای غربی و شرقی، یا می‌رفت رایج شود خود را وارد یک چالش علمی عمیق و وسیع و تمام‌نشده کرد.»^۲ در جایی دیگر فرموده‌اند: «کتاب‌های شهید مطهری قابل مردن و قابل تمام‌شدن نیست. مبدا کسی خیال کند که ما بعد از انقلاب تا حالا که مرتب کتاب‌های شهید مطهری را طبع و منتشر می‌کنیم تکراری است؛ نه، در سخن حق و در کلام حکمت تکرار نیست. هنوز جامعه و نسل جوان و جامعه فرهنگی و علمی ما به دانستن همان مطالبی که آن بزرگوار از زبان و قلمش فیضان کرد و در اختیار امت اسلام گذاشت محتاج‌اند ... آن چه گفته نمی‌شود معارف و حقایقی است که هنوز جامعه‌ی ما محتاج دانستن و تکرار کردن و از برکردن آن‌هاست و آن همان محتوای کتاب‌های شهید مطهری است»^۳

مربی نباید به صرف مطالعه متربی اکتفا کند، بلکه باید به آن عمق و غنا بیخشد. با سؤال‌های گوناگون باید به معرف عمق بخشید. هر حرفی در عقاید چرایی دارد. باید متربی اهل سؤال کردن باشد. گفتمان غالب در جمع‌های ایمانی و تشکل‌های اسلامی باید گفتمان معرفتی باشد. باید درباره اصول عقاید و فروع عقاید مباحثه صورت بگیرد. کرسی آزاداندیشی اگر به‌صورت درست و اصولی خود تحقق پیدا کند، در زمینه‌های مختلف علمی رشد قابل توجه حاصل خواهد شد. چه خوب است جلساتی جهت تأمل در آیات و روایات تشکیل شود و همه جوانان و نوجوانان درباره آن نظر دهند، سپس یک انسان خبره و آگاه به مبانی اسلام آن را جمع‌بندی نماید و

۱ بیانات در دیدار جمعی از بسیجیان و فعالان طرح «صالحین»، ۱۳۹۱/۹/۱

۲ بیانات در دیدار اعضای کنگره حکمت مطهر در ۱۸ / ۱۲ / ۸۲

۳ بیانات در دیدار جمعی از کارگزاران و معلمان در ۱۳۷۰/۲/۱۱

اگر اسلام‌شناسی در دسترس نیست آن نظریات با کتب معتبر دینی یا تفاسیر معتبر تطبیق داده شود که آیا درست هستند یا نه؟

ما هرچقدر به متریبان خود عمق دهیم، آن‌ها را در مقابل شبهات و انحرافات ایمن‌تر کرده‌ایم. در مدرسه و دانشگاه، دانش‌آموز و دانشجو باید از اسلام دفاع کنند و جلوی انحرافات را بگیرند. در اوایل انقلاب بسیاری از همین شهدای جوان دروس نهج البلاغه و تفسیر قرآن و معارف را تدریس می‌کردند و در مقابل کمونیست‌ها می‌ایستادند.

استادم می‌فرمودند: «در دوره دبیرستان خود در اوایل انقلاب که بحث‌های کمونیست‌ها و ماتریالیست‌ها خیلی داغ بود، با یکی از معلمان خود بحث مفصلی در رد مبانی ماتریالیسم داشتم. من به ایشان گفتم اگر اجازه بدهید در خارج از کلاس با شما بحثم را ادامه دهم، ایشان هم قبول کرد. وقتی برای او ثابت کردم مارکسیست‌ها بین «تضاد فلسفی» و «تضاد منطقی» خلط کرده‌اند و ما تراحم در عالم ماده را قبول داریم که همان تضاد فلسفی است و این غیر از تضاد منطقی است که جمع بین دو متضاد محال است، مات و میهوت ماند که چه اشتباهی کرده و چگونه یک نوجوان این مغالطه آن‌ها را درک و رد کرده است؟!»

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) می‌فرمایند: «یک مجموعه‌ی بسیجی علاوه بر همه‌ی این‌ها باید توان هم داشته باشد. درست است که بسیج ما در دوران جنگ و بعد از جنگ پیرمردهای هفتادساله هم داشت، اما توان و نشاط و قدرت نوردیدن این راه‌های دشوار غالباً مخصوص جوانان است. بنابراین، مجموعه‌ی بسیجی یک مجموعه‌ی جوان و یک چهره‌ی جوانی است.

این میدان‌ها میدان فکرو دانایی و تولید علم است؛ میدان چالش‌های گوناگون برای جبران عقب‌ماندگی علمی است. یک نفر می‌آید فکروشبهه و پیشنهاده فکری‌ای را در میان می‌گذارد. اگر بخواهیم درست انتخاب کنیم باید بتوانیم آن را بشناسیم و بفهمیم و تجزیه و تحلیل کنیم و نقاط و بخش‌های غلط آن را کنار بزنیم؛ و اگر بخش درستی دارد آن را بگیریم و با بخش‌های درست خودمان در هم بیامیزیم و مخلوق خودمان را ارائه دهیم. اگر هم عنصر درستی ندارد همه‌اش را توی زباله‌دانی بریزیم. قبل از انقلاب وقتی ما با جوان‌های مؤمن دانشجو مواجه می‌شدیم که آن وقت با ما در ارتباط بودند، مسجد ما می‌آمدند، خانه‌ی ما می‌آمدند و در مجامع ما شرکت می‌کردند می‌دیدیم به برکت روشنفکری نو و پیشرفته‌ی اسلامی در محیط دانشگاه حرف برتر را این‌ها می‌زنند. فعالان چپ آن روز در مواجهه‌ی با این‌ها می‌ماندند؛ این یک واقعیت بود. می‌دانید که آن روز تفکرات چپ و مارکسیستی به شکل ملایم‌ترش در محیط‌هایی مثل کشور ما به عنوان حرف‌های نوتروویج می‌شد. البته، نوهم نبود، اما به عنوان حرف نوتروویج می‌شد. به دانشگاه‌ها می‌آمدند و ماتریالیسم دیالکتیک و دیگر بحث‌های

مارکسیستی را برای بچه‌ها شرح می‌دادند. بچه‌های مذهبی، که ریشه‌ی فکرشان در پایه‌های قرآنی و تفسیری مستحکم شده بود، در دانشگاه‌ها مثل سدی در مقابل این‌ها بودند و مثل فولادی در دل حصار این‌ها نفوذ می‌کردند. این هم از میدان‌های چالش برانگیزماست. پس، در این چالش‌ها چالش دانایی و علمی هست، چالش تولید فکر هست، چالش سازندگی و خدمت‌رسانی به مردم هست، چالش دفاع سیاسی هست، چالش تهاجم سیاسی هست، چالش دفاع نظامی هست. در این صحنه‌های متنوع چه کسی می‌تواند وارد شود؟ اگر کسی وارد این صحنه‌ها شد، پس فرزانه و کارآمد و توانا و پیشرفته است.

من چند سال قبل در یکی از دانشگاه‌ها گفتم روشنفکری در ایران بیمار متولد شد. اگر شما به تاریخچه‌ی روشنفکری نگاه کنید این را تصدیق خواهید کرد. اصلاً روشن فکری در کشور ما از اول بیمار و وابسته به بیگانه متولد شد. الان هم عرض می‌کنم که مفهوم تجدد نیز در کشور ما بیمار و معیوب و معلول متولد شد. تجدد در کشور ما به چه معنا بود؟ این که عرض می‌کنم مربوط به اواخر دوران قاجار است؛ بعد در دوره‌ی رضاخان و بقیه‌ی دوره‌ی پهلوی هم اوج حرکتی بود که الان دارم می‌گویم. در قاموس متجددین کشور ما «تجدد» به معنای تقلید از غرب بود. تقلید یعنی چه؟ یعنی شما بروید لباس کهنه‌ی کسی را بخرید و در روز عید به عنوان لباس نوتنتان کنید. تفکرات قرن نوزدهمی فرانسه و انگلیس و بقیه‌ی مناطق اروپا وارد ایران شد. صد سال از بروز این تفکرات گذشته بود، اشکالات و خدشه‌ها و نسخ‌ها و ردهای فراوانی هم بر آن وارد شده بود؛ تازه آقایان متجدد ایرانی، آن روز رفتند سراغ همان تفکرات همان روش‌ها و حتی همان منش‌های شخصیتی ظاهری؛ یعنی لباس پوشیدن و ریش گذاشتن و سبیل گذاشتن و زلف گذاشتن. داگلاس، نامی در یک گوشه‌ی فرنگ پیدا شده بود و سبیل را به شکل خاصی اصلاح کرده بود، در ایران این سبیل شد مد! زمان جوانی ما بیتل‌ها خط ریش کج می‌گذاشتند، جوان‌های ما بعد از آن که سال‌ها از بروز چنین پدیده‌ای گذشته بود از آنها تقلید می‌کردند! این تجدد است؟! این قهقرا رفتن و عقبگرد است؛ این که تجدد نیست. البته، مخالفت‌هایی هم که با این تجددها می‌شد سطحی بود؛ این را هم به شما بگویم. نوع مخالفتی که با تجدد و موج تجددگرایی در ایران پیدا شد، چه در اواخر دوران قاجار چه در دوران پهلوی، بنده آن را نمی‌پسندم؛ از قدیم هم این‌طور عکس‌العمل‌ها را نمی‌پسندیدم، چون سطحی برخورد می‌کردند. آنها در تقلید از غربی‌ها افراط می‌کردند، این‌ها هم در مقابل تحریم می‌کردند. زمان جوانی ما شعرهای عوامانه‌ای معروف بود. می‌گفتند:

با کارد و چنگال می‌خورند آب را

مسخره کرده‌اند همه طلاب را

چون معتقد بودند که آن وقت مثلاً روحانیون مخالف غذا خوردن با کارد و چنگال هستند؛

این‌ها هم از لجاج آنها می‌خواهند آب را هم با کارد و چنگال بخورند! نه آن تجدد تجدد بود؛ نه آن مواجهه و مقابله‌ی با تجدد، صحیح و عمیق و منطقی بود. تجدد چیست؟ تجدد پیش‌روبودن است. نگاه کنید ببینید چه کم دارید، کجا خلأ دارید و این خلأ چگونه به بهترین وجه قابل پرشدن است؛ ذهن خلاق خودتان را به کار بیندازید و آن خلأ را پرکنید؛ این می‌شود پیشرفت. این حرف، در لباس هست؛ در منش ظاهری هست؛ در فکر هست؛ در شیوه‌ی اداره‌ی جامعه هست؛ در مسائل اجتماعی گوناگون هست؛ در مسائل سیاسی هست؛ در همه چیز این حرف جاری است؛ در آن جاهایی که عقل انسان قادر به حکم‌کردن و قضاوت‌کردن است. آن جایی که عقل میدانی ندارد، میدان تعبد و شرع است، باید متعبد به شرع ماند. اتفاقاً کسانی که پابند و متعبد به شرع ماندند بعدها وقتی عقلشان بیشتر به کار افتاد فهمیدند چرا شرع این حکم را کرده است. یک روز بود که مسأله‌ی طهارت و نجاست، مسأله‌ی محرم و نامحرم، مسأله‌ی عبادت و نماز و خشوع مورد سؤال بود؛ بعد که فکرها بیشتر پیشرفت کرد فهمیدند این‌ها هم فلسفه‌ها و حکمت‌های طبیعی دارد؛ بالاتر از آن حکمت‌های انسانی دارد.

انسان بی‌خشوع، انسان منقطع از خدا و انسان بی‌معنویت همین انسان بی‌هویتی می‌شود که امروز شما در اروپا و آمریکا دارید مشاهده می‌کنید؛ همه چیز دارند به جز عدالت و آسایش و انسانیت و احترام به حقوق انسان‌ها؛ یعنی مدنیت جنگلی. صریحاً هم می‌گویند چون قدرت داری، باید اقدام کنی؛ چون تفنگ دستت هست، باید بزنی؛ اخلاق هیچ معنایی ندارد. البته، این تازه اول کارشان است هنوز به نقطه‌ی شیب تند سقوط نرسیده‌اند، اما خواهند رسید؛ این را من به شما عرض کنم. شماها آن روز را می‌بینید که همین غرب همین اروپا و آمریکا به آن نقطه‌ی شیب تند سقوط رسیده‌اند و دیگر نمی‌توانند خودشان را کنترل کنند؛ لذا ساقط خواهند شد.

تجدد و نوگرایی حقیقی و بازکردن میدان‌های تازه‌ی زندگی مطلوب اسلام است؛ اصلاً اسلام این را از انسان خواسته است؛ این به برکت تأمل و تعمق و کار درست و کار فکری و تلاش عملی و مجاهدت و استقبال از کار و از خطر در همه‌ی میدان‌ها و همت‌ها را بلندکردن به دست می‌آید. این کارها مربوط به کیست؟ مربوط به بسیج است. اگر بسیج را درست معنا کنیم، همین است. بسیج همچنین یعنی انسان باهمتی که غیرت دینی و دانایی فکری و نیازشناسی و ابتکار و جوشش ذهنی و خلاقیت دارد و وارد میدان می‌شود.

بسیج دانشجویی طبیعتاً مظهر تام و تمام این مفاهیم است. همت شما باید این باشد که این عرصه‌ی اساسی را تأمین کنید. از هیچ چیز هم نباید بیمناک باشید. نه این‌که ملاحظه نکنید، ملاحظه یعنی عقل را به کار گرفتن؛ این همیشه لازم است، اما آن چیزی را که حق تشخیص می‌دهد باید مطالبه کنید. نه فقط خواستن با زبان و با شعار، البته یک وقت شعار لازم است

یک وقت هم لازم نیست، باید کار و تلاش هم کرد.

من به شما برادران و خواهران عزیز، که فرزندان من هستید، موکداً توصیه می‌کنم که به عمق‌ها توجه کنید و آن را بطلبید؛ از ظواهر هم دست نکشید. این خطاست که کسی خیال یا توهم کند که باید باطن را درست کرد، ظاهر مهم نیست؛ نه‌خیر، همین ظاهر انسان را به وادی‌های گوناگونی می‌کشاند. ظاهر دینی، ظاهر اسلامی، پابندی به تعبد دینی، همین مجالس دعا، همین مجالس توسل به ائمه (علیهم‌السلام) لازم است؛ منتها همه‌ی این‌ها را با دانایی همراه کنید. در مجلس روضه‌خوانی و سینه‌زنی بسیج وقتی شعرخوانده می‌شود باید با معنا و با مضمون و جهت‌دار و همراه با درس باشد. وقتی در آن‌جا سخنرانی می‌شود، باید در جهت تعمیق فکرو اندیشه باشد. وقتی نماز جماعت می‌خوانید، نماز شما باید همراه با توجه به پروردگار و خشوع در مقابل او باشد. وقتی اعتکاف می‌کنید، وقتی روزه می‌گیرید، وقتی اجتماعات مذهبی تشکیل می‌دهید، باید همراه با توجه به خدای متعال و همراه با اخلاص باشد. کلید موفقیت این‌هاست. اگر این نباشد، همان چیزی بر سرانسان خواهد آمد که دیدید بر سر عده‌ای آمد. عده‌ای در اول انقلاب خیلی تند و داغ و پرشور بودند، اما متأسفانه فکری دینی آنها عمق نداشت؛ با اولین باد سردی که از طرف تبلیغات دشمنان آمد برگ و بار انقلابیشان ریخت و جوشش انقلابیشان تمام شد! بعضی‌ها صد و هشتاد درجه این طرف غلتیدند. من یک‌وقت به یکی از این آقایان گفتم که شماها اوایل انقلاب در زمینه‌ی مسائل اقتصادی چپ چپ بودید و ما از تندروی‌های چپ‌گرایی شما را منع می‌کردیم، اما الان شما رفته‌اید منتها لیه جهت مقابل و شده‌اید راست راست! ما همان‌جایی که قبلاً بودیم ایستاده‌ایم و باز شما را از تندروی‌های راست‌گرایانه منع می‌کنیم! این به‌خاطر نداشتن عمق است، به این دلیل است که ریشه‌ی اعتقادی و فکری وجود ندارد.

کسی که ریشه‌ی اعتقادی دارد بر اساس اعتقادش حرکت می‌کند و در میدان‌های گوناگون می‌ایستد. اگر جبهه است، می‌رود شهید یا جانباز می‌شود و با رنج دائم بدنی و با ملامت‌ها می‌سازد. اگر هم از جبهه برمی‌گردد، ایمان خود را در میان تندبادهای گوناگون حفظ می‌کند؛ این آدم عمیق است. ما از این‌گونه آدم‌های متکی به عمق هم کم نداریم. بعضی هم نه؛ متکی به عمق نبودند. بنابراین، باید به تفکر اسلامی و تفکر بسیجی عمق داد.^۱

یکی از بهترین روش‌های عمیق‌شدن معارف نشست‌های آزاداندیشی و مباحثات علمی بر روی کتب اعتقادی به‌ویژه آثار شهید مطهری و استفاده از اساتید خیره در این رشته‌هاست. می‌توان در دانشگاه و مدرسه قبل از برگزاری جلسات کتاب فرد مسلطی را دعوت کرد و او سؤالاتی که این کتاب پاسخ می‌دهد مطرح نماید و با تحریک قوه حقیقت‌جویی نسبت به خواندن کتاب

۱ بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان بسیجی، ۵ / ۳ / ۸۴

فضاسازی نماید.

برای افرادی که آن‌چنان حوصله مطالعه کتاب ندارند، گوش‌دادن به سخنرانی‌ها و جلسات علمی و معرفتی جایگزین مناسبی می‌تواند باشد. جلسات مناظره نیز می‌تواند مفید باشد. در این مسئله، ملاحظه‌کردن سن و جنس و سطح و نیازهای روحی مخاطب بسیار مهم و اساسی است.

شرایط اتخاذ بطانه

شمه‌ای از رذایل دشمنان

۱۵ اصل

محبت

فضای کار تربیتی به دلیل تدریجی بودن و سختی‌هایی که دربردارد گاهی برای دو طرف مربی و متربی فرسایش ایجاد می‌کند. لذا، ظرفی که این ارتباط را می‌تواند حفظ کند و سختی‌ها را هموار کند ظرف محبت است. روح حاکم بر ارتباطات تربیتی بین مربی و متربی و خود متربی با هم باید علاوه بر عقلانی‌بودن از روی محبت و بر اساس عاطفه باشد. انسان کسی را که دوست دارد اطاعت از او برایش راحت‌تر است و پذیرندگی مطالب نیز ساده‌تر صورت می‌گیرد؛ حداقل این فایده را دارد که از لجاجت و موضع‌گرفتن منفی جلوگیری می‌کند. خداوند درباره رسول گرامیش می‌فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك»^۱ «پس، به واسطه رحمتی از خداوند به ایشان نرمی کردی و اگر بدخوی و سخت‌دل بودی هرآینه از دور تو پراکنده می‌شدند». با این‌که نبی گرامی اسلام از لحاظ عقلانی انسانی کامل و منطقی بودند، در عین حال اگر از محبت به افراد دریغ می‌کرد آن‌ها برای هدایت و تربیت شدن نزد او نمی‌ایستادند.

باید دقت داشت که محبت طرفینی است و اگر مربی دارای محبت به متربی نباشد، آن‌ها نیز قلباً این‌گونه خواهند بود. امام هادی می‌فرماید: «از کسی که مکدرش کرده‌ای صفا مجوی و از کسی که تیر بدگمانی‌ات را به او نشانه رفته‌ای خیرخواهی و صداقت مخواه؛ زیرا دل دیگری با تو همچون دل توست با او»^۲.

اساس دین بر محبت بنا شده است؛ امام باقر می‌فرماید: «هل الدین إلا الحب»^۳ «آیا دین چیزی جز حب و دوست‌داشتن است؟» لذا، محبت بین مؤمنان بسیار مورد سفارش قرار گرفته است. امام صادق فرمودند: «دو مؤمن با هم دیدار نکنند مگر آن‌که کسی که برادرش را بیشتر دوست دارد افضل و برتر از دیگری است»^۴.

۱ آل عمران، ۱۵۹

۲ زنه الناظور تنبیه خاطر (از حلوانی) ص ۱۴۲؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰.

۳ محاسن، ج ۱، حدیث ۳۲۷، ص ۲۶۳

۴ محاسن، ج ۱، حدیث ۳۳۳، ص ۲۶۴

معمولا، تشکلهایی که رابطه ایمانی آنها براساس محبت و صفا استوار نیست زود متلاشی می‌شود و ماندگار نیست. بنابراین، مربی باید روی این اصل تأکید و همت ویژه نماید. البته، باید دقت داشت که محبت نیز براساس معیار و میزان باشد تا از آسیب‌ها در امان بماند. گاهی محبت‌ها و ابراز عواطف برای خدا نیست و از روی هوای نفس است که بسیار آسیب‌زاست. در محبت‌های افراطی، هرگاه فرد مؤمنی ایمان خود را از دست بدهد و واقعا منحرف شود، فرد محب، باز هم او را دوست دارد و حاضر نیست از او دست بکشد یا اگر خطا و گناه آشکاری از او سربرزند برای آن‌که دوستیشان خراب نشود حاضر نیست به او تذکردهد. دوستی‌ها و دوست‌داشتن‌ها باید همه به گونه‌ای باشد که سودش به مؤمن برسد. ما باید دوستی را از خداوند متعال یاد بگیریم. امام صادق می‌فرماید: «حضرت موسی بن عمران یک برادر دینی داشت «اخ فی الله» [دوستیشان الهی بود] و حضرت موسی او را دوست می‌داشت و احترامش می‌کرد. روزی شخصی نزد وی [دوست حضرت موسی] آمد و گفت: مشکلی دارم که می‌خواهم آن را با پادشاه [ستمگر] در میان بگذارید؛ و آن ستمگر از پادشاهان بنی اسرائیل بود. دوست حضرت موسی اظهار داشت: به خدا سوگند! او [پادشاه] را نمی‌شناسم و تاکنون چیزی از او نخواستهم. آن شخص گفت: ضرری برایت نیست، شاید که خداوند عزیزه واسطه شما حاجت مرا برآورده کند. پس، قلبش رقیق گشت و به همراه او حرکت کرد، بی آن‌که موسی از این قضیه آگاه باشد ... دوست حضرت موسی بر آن پادشاه وارد شد. چون پادشاه او را دید، از او تجلیل کرد و کنار خود نشاند. او حاجت آن شخص را مطرح کرد و پادشاه نیز آن را برآورده ساخت.

مدتی نگذشت که پادشاه مورد طعن قرار گرفت و از دنیا رفت. اهل مملکت در تشییع جنازه‌اش شرکت کردند و در سوگ او بازار بسته شد. از قضای روزگار آن جوان، برادر دینی حضرت موسی، نیز در همان روز وفات یافت. از ویژگی‌های دوست حضرت موسی این بود که هرگاه وارد منزل خویش می‌شد درب خانه را می‌بست و کسی به او دسترسی نداشت؛ فقط هر وقت حضرت موسی با او کاری داشت در را باز می‌کرد و موسی بر او وارد می‌شد. مدت سه روز به همین منوال گذشت و حضرت موسی او را فراموش کرده بود. چون روز چهارم به یادش آمد، خود را سرزنش کرد که چرا سه روز است برادرم را فراموش کرده‌ام؟! پس آمد و در را گشود. چون وارد شد دید آن جوان مرده در حالتی که جانورانی به بدن او حمله کرده‌اند و زیبایی‌های صورتش را از بین برده‌اند. موسی چون او را در این حالت مشاهده کرد گفت: ای پروردگارا! مردم را بر جنازه دشمن (آن پادشاه ستمگر) گردآوری، ولی دوستت را چنین کشتی و جانوران را بر او مسلط کردی که زیبایی‌های صورتش را نابود کنند! خداوند فرمود: ای موسی! دوست مؤمن من از این ستم گرجاجتی را درخواست کرد و او نیز حاجتش را برآورده کرد، لذا

کاری کردم که اهل مملکتش بر جنازه او حضور یافته و براو دعا کردند تا این پاداش کار خیرش باشد و چون از دنیا برود نزد من حسنه‌ای نداشته باشد که بخواهم پاداشی در مقابلش بدهم. ولیکن بر این جوان مؤمن جانورانی را مسلط نمودم تا زیبایی‌های صورتش را نابود کنند به جهت مراجعه و درخواستش از ستمگری که مورد رضایت من نبود تا هنگامی که از دنیا می‌رود دیگرگناهی برایش نزد من نمانده باشد.»^۱

در جای دیگر امام باقری می‌فرماید: «یکی از پیامبران بنی اسرائیل به مردی برخورد که بعضی از جسدش زیر دیوار و بعضی بیرون بود. مقداری که بیرون بود پرنده‌گان و درندگان پاره‌پاره کرده بودند و چون از آن‌جا گذشت شهری نمودار شد. داخل آن رفت و بزرگی از بزرگان آن شهر را دید که مرده است و بر تختی پوشیده از دیباج و ابریشم قرار دارد و اطراف او ظرف‌های عود و عنبر بود. پس اظهار داشت: ای پروردگار! تو حکیم و عادل و ستم نمی‌کنی، اما آن بنده‌ات که هیچ شرکی نیاورده آن‌چنان مردانده‌ای و این بنده‌ات که ایمانی نداشت این چنین مردانده‌ای؟! خداوند عزوجل فرمود: ای بنده من! من همان‌طور که گفתי حکیم و عادل هستم و ستم نمی‌کنم، آن بنده‌ام گناهی نزد من نداشت از این رو آن‌چنان مرد که دیگر سیئه و گناهی برایش نباشد و این بنده‌ام دارای حسنه‌ای بود که این چنین مرد (تا پاداش خود را گرفته باشد و) دیگر حقی برایش نباشد.»^۲

مقام عظمای ولایت امام خاتمه‌ای (مدظله العالی) درباره تأثیر محبت در جمع مداحان می‌فرماید: «مردم محبتی دارند که بایستی بر اثر خواندن و گفتن شما عمیق و ریشه‌دار و تند و آتشین و برافروخته بشود. تشیع آیین محبت است. محبت خصوصیت تشیع است. کم‌تر مکتب و مسلک و دین و آیین و طریقه‌ای مثل تشیع با محبت سرو کار داشته است. علت این هم که چنین فکری تا امروز مانده، در حالی که این همه با آن مخالفت کرده‌اند، این است که ریشه در زلال محبت داشته و دین تولی و تبری و آیین دوست‌داشتن و دشمن‌داشتن است و عاطفه در آن با فکر هماهنگ و هم‌دوش است. چیزهای خیلی مهمی است. اصل خیلی سحرآمیز و عجیبی است. اگر محبت در تشیع نبود، این دشمنی‌های عجیبی که با شیعه شده باید او را از بین می‌برد. همین محبت شما مردم به حسین بن علی ضامن حیات و بقای اسلام است. این‌که امام می‌فرمود عاشورا اسلام را نگه داشت معنایش همین است. فاطمه و میلاد و وفات پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) هم همین‌طور است. باید با استفاده از این هنرین محبت را در میان مردم هم عمق ببخشید هم ترو تازه کنید و هم برافروخته نمایید. چیز خیلی

۱ کتاب المؤمن (حسین بن سعید اهوازی)، حدیث ۱۰، ص ۱۷ و ۱۸

۲ مؤمن کیست؟ وظیفه اش چیست؟ (کوفی اهوازی، حسین بن سعید)، ص ۳۰، حدیث ۱۳، ترجمه المؤمن، قم، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.

عجیب و عظیمی است»^۱. در جای دیگری فرمایند: «اظهار محبت بین مسئولین و بین مردم، به‌خصوص نخبگان، چیز خوبی است. این‌که حالا جمعی از نخبگان فرهنگی، استاد و معلم، نسبت به خدمتگزاری که مسئولیتی دارد ابراز محبت کنند خیلی چیز مطلوبی است و در کشور ما خوشبختانه این هست، اما در بسیاری از نقاط دنیا این نیست؛ و این از برکات اسلام است از برکات تدین است و طرفینی هم هست. گفت: «راز کم گومن به تو عاشق‌ترم».

بین مسئولین و بین مردم یا نخبگان محبت یک‌طرفه وجود ندارد؛ اصلاً امکان ندارد محبت یک‌طرفه. اگر یک کشش طرفینی و جاذبه‌ی طرفینی نباشد زود محبت‌های یک‌طرفه درهم پیچیده می‌شود و از بین می‌رود؛ بنابراین محبت‌ها طرفینی است»^۲.

یکی از چیزهایی که محبت انسان را در دل‌های مؤمنین قرار می‌دهد ایمان و عمل صالح است. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً مَّا يُرِيدُ»^۳ «همانا کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان برای آن‌ها دوستی و محبت در دل‌ها قرار خواهد داد». بلکه ریشه محبت بین مؤمنین ولایت الهی بین آنهاست: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^۴ «خداوند ولی و سرپرست مؤمنین است»؛ لذا «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۵ «مردان و زنان مؤمن برخی بر برخی دیگر ولایت دارند» و به همین دلیل که نسبت به هم ولایت دارند (که در ولایت محبت نیز وجود دارد) همدیگر را تذکر می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

برای ایجاد محبت، باید محبت را ابراز کرد و ابراز محبت هم با بیان و گفتن است و هم در مقام عمل؛ عمل کردن به وظایف دینی است، مثل عیادت کردن در هنگام بیماری، در شادی و غم هم شریک شدن، نیازهای یکدیگر را برطرف کردن. نباید شدت مشاغل کاری و تشکیلاتی مانع از ادای وظیفه و ابراز محبت نسبت به مؤمنان گردد. در هر صورت استحکام آجرهای تربیت به واسطه محبت است و هیچ جایگزینی نمی‌توان برای آن یافت. خوب است در کنار بیان محبت به مسئله دشمنی و تبری هم اشاره کنیم.

مسئله «تبری» از دیدگاه اسلام:

یکی از مسائل مهم در تربیت اسلامی دشمن‌ستیزی و استکبارستیزی است. انسان اسلام، انسان مسلکی است و هر هری مذهب نیست. نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است، اما

۱ بیانات در دیدار مداحان، ۱۳۶۹/۱۰/۱۷

۲ بیانات در دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی، ۲۰/۷/۹۱

۳ مریم، ۹۶

۴ بقره، ۲۵۷

۵ توبه، ۷۱

نسبت به دشمنان خدا شدید و غلیظ است «اشداء علی الکفار» است. انسان اسلام، انسان انقلابی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه. کسی که فقط جاذبه دارد بی‌مبناست و دارای عقیده ثابتی نیست. اگر عقاید انسان دارای معیار و ملاک باشد، طبیعی است که موافقان و مخالفانی دارد. استحکام عقیده زمانی دارای ضمانت است که فرد بر روی آن‌ها پافشاری کند و در برابر هجوم دیگران مقاومت و مقابله نماید.

دینداری به این حب و بغض هاست. «هل الدین إلا الحب والبغض»^۱ قرآن می‌فرماید: «و لکن الله حبب إليکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کرة إليکم الکفرة الفسوق والعصیان»^۲ «همانا خداوند ایمان را برای شما محبوب کرد و در وجود شما آن را زینت داد و برای شما کفر و فسق و گناه را زشت کرد».

شهید مطهری در کتاب جاذبه و دافعه می‌گوید: «افراد از لحاظ جاذبه و دافعه نسبت به افراد دیگر یکسان نیستند، بلکه به طبقات مختلفی تقسیم می‌شوند:

۱) افرادی که نه جاذبه دارند و نه دافعه، نه کسی آنها را دوست و نه کسی دشمن دارد، نه عشق و علاقه و ارادت را برمی‌انگیزند و نه عداوت و حسادت و کینه و نفرت کسی را، بی‌تفاوت در بین مردم راه می‌روند مثل این است که یک سنگ در میان مردم راه برود. این یک موجود ساقط و بی‌اثر است. آدمی که هیچ‌گونه نقطه مثبتی در او وجود ندارد (مقصود از مثبت تنها جهت فضیلت نیست، بلکه شقاوت‌ها نیز در اینجا مقصود است) ...

۲) مردمی که جاذبه دارند، اما دافعه ندارند. با همه می‌جوشند و گرم می‌گیرند و همه مردم از همه طبقات را مرید خود می‌کنند، در زندگی همه‌کس آنها را دوست دارد و کسی منکر آنان نیست، وقتی هم که بمیرند مسلمان با زمزمشان می‌شوید و هندو بدن آنها را می‌سوزاند.

چنان بانیک و بدخوکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

بنا به دستور این شاعر، در جامعه‌ای که نیمی از آن مسلمان است و به جنازه مرده احترام می‌کند و آن را غسل می‌دهد و گاهی برای احترام بیشتر با آب مقدس زمزم غسل می‌دهند و نیمی هندو که مرده را می‌سوزاند و خاکسترش را بر باد می‌دهند، در چنین جامعه‌ای آن‌چنان زندگی کن که مسلمان تورا از خود بداند و بخواهد تورا پس از مرگ با آب زمزم و هندو نیز تورا از خویش بداند و بخواهد پس از مرگ تورا بسوزاند. غالباً، خیال می‌کنند که حسن خلق و لطف معاشرت و به اصطلاح امروز «اجتماعی‌بودن» همین است که انسان همه را با خود دوست کند. اما این برای انسان هدفدار و مسلکی که فکرو ایده‌های را در اجتماع تعقیب می‌کند و

۱ فتح، ۲۹

۲ سفینه البحار (شیخ عباس)، ج ۳، ص ۵۸۰

۳ حجرات، ۷

درباره منفعت خودش نمی‌اندیشد میسر نیست. چنین انسانی خواه ناخواه یک‌رو، قاطع و صریح است مگر آن‌که منافق و دورو باشد؛ زیرا همه مردم یک‌جور فکر نمی‌کنند و یک‌جور احساس ندارند و پسندهای همه یک‌نواخت نیست. در بین مردم دادگر هست، ستمگر هم هست، خوب هست، بد هم هست. اجتماع منصف دارد، متعدی دارد، عادل دارد، فاسق دارد، و آنها همه نمی‌توانند یک نفر آدم را که هدفی را به‌طور جدی تعقیب می‌کند و خواه ناخواه با منافع بعضی از آنها تصادم پیدا می‌کند دوست داشته باشند. تنها کسی موفق می‌شود دوستی طبقات مختلف و صاحبان ایده‌های مختلف را جلب کند که متظاهر و دروغ‌گو باشد و با هر کسی مطابق میلش بگوید و بنمایاند، اما اگر انسان یک‌رو باشد و مسلکی، یک عده‌ای با او دوست می‌شوند و یک عده‌ای نیز دشمن. عده‌ای که با او در یک راه‌اند به سوی او کشیده می‌شوند و گروهی که در راهی مخالف آن راه می‌روند او را طرد می‌کنند و با او می‌ستیزند. ... تنها اهل محبت بودن کافی نیست، اهل مسلک هم باید بود و به قول گاندی در «این است مذهب من»: محبت باید با حقیقت توأم باشد و اگر با حقیقت توأم بود باید مسلکی بود و مسلکی بودن خواه ناخواه دشمن‌ساز است و در حقیقت دافعه‌ای است که عده‌ای را به مبارزه برمی‌انگیزد و عده‌ای را طرد می‌کند.

اسلام نیز قانون محبت است. قرآن کریم پیغمبر اکرم را رحمه للعالمین معرفی می‌کند: «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین» «نفرستادیم تورا مگر که مهر و رحمتی باشی برای جهانیان». یعنی نسبت به خطرناک‌ترین دشمنان نیز رحمت باشی و به آنان محبت کنی. اما محبتی که قرآن دستور می‌دهد آن نیست که با هر کسی مطابق میل و خوشایند او عمل کنیم و با او طوری رفتار کنیم که او خوشش بیاید و لزوماً به سوی ما کشیده شود. محبت این نیست که هر کسی را در تمایلاتش آزاد بگذاریم و یا تمایلات او را امضاء کنیم. این محبت نیست، بلکه نفاق و دورویی است. محبت آن است که با حقیقت توأم باشد. محبت خیررساندن است و احیاناً خیررساندن‌ها به شکلی است که علاقه و محبت طرف را جلب نمی‌کند. چه بسا افرادی که انسان از این رهگذر به آنها علاقه می‌ورزد و آنها چون این محبت‌ها را با تمایلات خویش مخالف می‌بینند به‌جای قدردانی دشمنی می‌کنند. به‌علاوه، محبت منطقی و عاقلانه آن است که خیر و مصلحت جامعه بشریت در آن باشد نه خیریک فرد و یا یک دسته بالخصوص؛ بسا خیررساندن‌ها و محبت‌کردن‌ها به افراد که عین شررساندن و دشمنی‌کردن با اجتماع است. پس، این‌چنین نیست که در همه‌جا محبت جاذبه باشد، بلکه گاهی محبت به‌صورت دافعه‌ای بزرگ جلوه می‌کند که جمعیت‌هایی را علیه انسان متشکل می‌سازد و ثالثاً محبت تنها داروی علاج بشریت نیست. در مذاق‌ها و مزاج‌هایی خشونت نیز ضرورت دارد و مبارزه و دفع و طرد

لازم است. اسلام هم دین جذب و محبت است و هم دین دفع و نقت. (۳) مردمی که دافعه دارند، اما جاذبه ندارند دشمن‌سازند و دوست‌ساز نیستند. این‌ها نیز افراد ناقصی هستند و این دلیل بر این است که فاقد خصایل مثبت انسانی‌اند؛ زیرا اگر از خصایل انسانی بهره‌مند بودند گروهی ولوعده‌قلیلی طرفدار و علاقه‌مند داشتند؛ زیرا در میان مردم همواره آدم خوب وجود دارد هرچند عددشان کم باشد. اگر همه مردم باطل و ستم‌پیشه بودند این دشمنی‌ها دلیل حقیقت و عدالت بود، اما هیچ‌وقت همه مردم بد نیستند همچنان که در هیچ زمانی همه مردم خوب نیستند. کسی که همه دشمن او هستند خرابی از ناحیه خود اوست و الا چگونه ممکن است در روح انسان خوبی‌ها وجود داشته باشد و هیچ دوستی نداشته باشد. این‌گونه اشخاص در وجودشان جهات مثبت وجود ندارد حتی در جهات شقاوت. وجود این‌ها سر تا سرتلخ است و برای همه هم تلخ است. چیزی که لاقل برای بعضی‌ها شیرین باشد [در این‌ها] وجود ندارد. علی‌می‌فرمایند: «اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم»^۱ «ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دوست‌یافتن ناتوان باشد و از آن ناتوان‌تر آن که دوستان را از دست بدهد و تنها بماند».

(۴) مردمی که هم جاذبه دارند و هم دافعه. انسان‌های با مسلک که در راه عقیده و مسلک خود فعالیت می‌کنند، گروه‌هایی را به سوی خود می‌کشند، در دل‌هایی به عنوان محبوب و مراد جای می‌گیرند و گروه‌هایی را هم از خود دفع می‌کنند و می‌رانند، هم دوست‌سازند و هم دشمن‌ساز، هم موافق‌پرور و هم مخالف‌پرور. این‌ها نیز چند گونه‌اند؛ زیرا گاهی جاذبه و دافعه هردو قوی است و گاهی هردو ضعیف و گاهی با تفاوت ...^۲

در تربیت اسلامی، باید متربی هم اهل تولی باشد و هم اهل تبری. قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاءکم من الحق»^۳ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و خودتان را ولی و دوست نگیرید به طوری که با آن‌ها اظهار دوستی کنید و حال آن‌که قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرنند».

نه تنها با دشمن نباید دوستی نمود، بلکه باید با آن‌ها مدافعه نیز نکرد. «مدافعه» به معنای روغن مالی و در اصطلاح فارسی همان ماست مالی است و مقصود از آن سازش‌کاری (کوتاه آمدن در عقیده) است. مؤمن باید همیشه بین خود و دشمنان دین مرزبندی و جبهه‌گیری داشته باشد. خداوند به رسولش می‌فرماید: «ودوا لوندھن فیدھنون»^۴ «دوست دارند سازش‌کاری کنی تا سازش‌کاری کنند».

۱ نهج البلاغه، حکمت ۱۸

۲ مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۲۳۱-۲۲۶ (با تلخیص)

۳ ممتحنه ۱،

۴ قلم، ۹

پس، تبری به این معناست که هم باید با دشمنان دشمنی کرد وهم مرز بین خود و آن‌ها را حفظ نمود و در مقابل آن‌ها به هیچ‌وجه کوتاه نیامد. مدافعه همان به‌هم‌ریختگی عقیدتی و شکستن مرز خودی و غیرخودی (آشنا و بیگانه) است که قرآن از آن نهی می‌کند.

تبری فرع بردشمن‌شناسی است و دشمن‌شناسی نیازمند بصیرت است. گاهی دشمن، معین و مشخص است و گاهی در لباس‌های گوناگون می‌آید و به تعبیری خود را «تزیین» و آراسته می‌کند. در این موارد انسان محتاج بصیرت است. بصیرت هم در شناخت دشمن از دوست ضرورت دارد و دیگردر چگونگی برخورد با دشمن و دوست.

یکی از مصادیق بصیرت «تقیه» است که شرح آن در اصل عقل‌گرایی گذشت. «تقیه» یعنی انسان با شناخت دشمن روشی انتخاب نماید که کم‌ترین خسارت متوجه نیروهای خودی در شرایط موجود و بیشترین خسارت را به دشمن وارد نماید. امام صادق فرمودند: «تقیه دین من [روش من] و روش پدران من است»^۱ «روزی علی بن یقطین که وزیرهارون و از شیعیان مخلص امام موسی بن جعفری بود به حضرت نامه نوشت که روایات درباب وضومختلف است. می‌خواهم به خط مبارک خود مرا اعلام فرمایید که چگونه وضوکنم؟ امام به او نوشتند: تورا امرمی‌کنم به آن‌که سه بار روی بشوی و دست‌ها را از سرانگشتان تا مرفق سه بار بشویی و تمام سررا مسح کن و ظاهر دوگوش را مسح نمایی و پاهای را تا ساق بشوی به روشی که حنفیان می‌کنند. چون نوشته به علی رسید، تعجب نموده با خود گفت: این عمل مذهب او نیست و مرا یقین است که هیچ‌یک از این اعمال موافق حق نیست، اما چون امام مرا به این مأمور ساخته مخالفت نمی‌کنم تا سراین ظاهرشود. بعد ازآن همیشه آن‌چنان وضومی ساخت. تا آن‌که مخالفان و دشمنان به هارون گفتند: علی بن یقطین رافضی [شیعه] است و به فتوای امام کاظم عمل می‌کند و از فرموده او تخلف روا نمی‌دارد. هارون الرشید در خلوت به یکی از خواص خود گفت: در خدمت علی به ماتقصیری (کوتاهی) نیست، اما دشمنان او به جند که او رافضی است و من نمی‌دانم که امتحان او چگونه کنم که اطمینان خاطرپیدا کنم؟ آن شخص گفت: شیعه را با سنی مخالفتی را که در باب وضو است درهیچ مسئله و فعلی آنقدر نیست. اگروضوی او با آن‌ها موافق است، حرف آن جماعت راست است و الا فلا. رشید را معقول افتاد. روزی او را طلبید و در یکی از خانه‌ها کاری فرمود و به شغلی گرفتارکرد که تمام روز و شب می‌بایست اوقات صرف کند، حکم نمود که از آن‌جا بیرون نرود و به غیرازغلامی در خدمت اوکسی را نگذاشت. و علی را عادت بود که نماز را در خلوت می‌کرد. چون غلام آب وضو حاضر ساخت، فرمود که در خانه را بسته و برود و خود برخاسته به همان روش که مأمور بود وضو ساخت و به نماز مشغول شد و رشید خود از سوراخی که از بام خانه در آن‌جا بود نگاه

می‌کرد و بعد از آن که دانست علی از نماز فارغ شده است آمد و به او گفت: ای علی هرکه تو را از رافضیان می‌داند غلط می‌گوید و من بعد از آن، سخن هیچ‌کس درباره تو مقبول نیست. دو روز بعد از این حکایت، نوشته‌ای از امام آمد که طریق وضوی درست موافق مذهب معصومین در آن مذکور بود و او را امر نمود که بعد از این می‌باید به این روش وضو را ساخته باشی که آن چه از آن برتومی‌ترسیدم گذشت، خاطر جمع دارو از این طریق تخلف نکن^۱. این روش مبارزه با دشمن است که در دل پایگاه دشمن چگونه عمل شود؟ البته، امام معصوم از علم امامت بهره‌مند است و دیگران باید آن روش را با تقوا و درایت به دست آورند.

یکی از مصادیق بارز تبری استکبارستیزی است و در مرتبه‌ی باید استکبارستیزی نهادینه شود که لازمه آن شناخت خوی استکباری و شناخت مستکبر است. مقام معظم رهبری می‌فرماید: «حالا اولین مسئله بصیرت این است که استکبار چیست که باید با آن مبارزه کرد؟ استکبار یعنی قدرتی در دنیا یا قدرتهایی در دنیا چون نگاه می‌کنند به خودشان، می‌بینند دارای امکانات پولی و تسلیحاتی و تبلیغاتی هستند بنابراین باید به خودشان حق بدهند که در امور زندگی کشورها و ملت‌های دیگر دخالت‌های مالکانه بکنند. این معنای استکبار است؛ روح سلطه‌گری^۲». در جای دیگر توضیح می‌دهند: «ملت ایران باید بداند چه کار بزرگی انجام داده است. طبیعی است که در چنین شرایطی دشمنان همه همت خود را علیه نظام جمهوری اسلامی متمرکز کنند. چگونه این کار را بکنند؟ با حمله نظامی کاری از پیش نمی‌برند، خودشان هم می‌دانند. کودتا و روش‌های براندازی را تجربه کردند و دیدند کاری از پیش نمی‌برند. یک راه برای آنها بیشتر باقی نمی‌ماند و آن این است که در درون ملت نفوذ کنند؛ افکار و انگیزه‌های مخالف با اسلام را همراه با تهمت و اهانت و نارواگویی نسبت به انقلاب اسلامی گسترش دهند؛ به تدریج دل‌های مردم را نسبت به سرچشمه جوشان و فیاضی که آنها را در طول سال‌ها و ادار به حرکت و مقاومت کرده است سرد کنند. این جزو کارها و برنامه‌ریزی‌های اصلی آنهاست. خود آنها از این حرکت به «فروپاشی» تعبیر کرده‌اند و گفته‌اند ما می‌خواهیم نظام اسلامی فروپاشد! فروپاشی یعنی چه؟ یعنی ملت را نسبت به آرمان‌های انقلاب دچار تردید و تزلزل و دودلی کنند و مردم پشتیبانی لازم را از نظام نداشته باشند. این سیاست دشمن است.

بنده به ملت ایران مکرر عرض کرده‌ام؛ در همین نماز جمعه هم یکی دو سال پیش عرض کردم که مهم‌تر از شناختن دشمن، شناختن دشمنی و روش دشمنی‌کردن اوست. اگر انسان بداند دشمن از چه راهی وارد می‌شود، حواس خود را جمع خواهد کرد. همه دشمن را می‌شناسند.

۱ منتهی‌الأمال (شیخ عباس قمی)، ص ۸۰ و ۸۱ (چاپ مطبوعات حسینی)

۲ بیانات در دیدار دانش‌آموزان، ۱۲ / ۸ / ۸۸

امروز دشمن ملت ایران و دشمن استقلال و آزادی او دولت استکباری و متکبر آمریکاست. در این شکی نیست؛ به این موضوع خودشان هم اعتراف می‌کنند. البته، گاهی چاپلوسانه و ریاکارانه می‌گویند ما با ملت ایران مخالف نیستیم، اما اتفاقاً مخالفت اصلی آنها با ملت ایران است، چون ملت ایران است که این قیام عظیم را به راه انداخت ملت ایران است که این پشتیبانی صادقانه و غیرتمندانه را از اسلام می‌کند ملت ایران است که موجب شده آمریکا نتواند طمع بورزد و الا اگر ملت ایران پشتیبان نظام و مسئولان نبود مگر مسئولان می‌توانستند در مقابل این زیاده‌خواهی‌ها بایستند؟ ما این دشمن را می‌شناسیم، اما روش دشمنی را هم باید شناخت. امروز روش دشمنی ایجاد اختلاف و نفرت و کینه میان آحاد مردم است؛ ایجاد دلسردی نسبت به آرمان‌های اسلامی است؛ منحرف کردن شعارهای مردم و طرح شعارهایی است که با حرکت عظیم مردم هیچ هم‌خوانی ندارد.^۱

شهید اندیشمند آیت الله مطهری در کتاب عمیق ولاءها و ولایتها درباره ولاء منفی می‌نویسد: «قرآن کریم مسلمانان را از این‌که دوستی و سرپرستی غیرمسلمانان را بپذیرند سخت برحذر داشته است، نه از باب این‌که دوست داشتن انسان‌های دیگر را بد بداند و طرفدار بغض مسلم نسبت به غیرمسلم درحالی و مخالف نیکی با آن‌ها باشد؛ قرآن کریم صریحاً می‌گوید: «لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین»^۲ «خداوند باز نمی‌دارد شما را از کسانی که با شما در دین مقاتله و جنگ نکرده‌اند و شما را از خانه‌هاتان بیرون نرانده‌اند که نیکی کنید نسبت به آنان و دادگری کنید؛ همانا خداوند دادگران را دوست دارد». اسلام نمی‌گوید کار محبت‌آمیز و نیکنان منحصر باید درباره مسلمین باشد و به هیچ‌وجه خیری از شما به دیگران نرسد؛ دینی که پیغمبرش به نص قرآن «رحمه للعالمین» است کی می‌تواند چنین باشد؟ ولی یک مطلب هست و آن این‌که مسلمانان نباید از دشمن غافل شوند؛ دیگران در باطن جور دیگری درباره آنان فکرمی‌کنند، تظاهر دشمن به دوستی با مسلمانان آنان را غافل نکند و موجب نگردد که آنان دشمن را دوست پندارند و به او اطمینان کنند.

مسلمان همواره باید بداند که عضو جامعه اسلامی است، جزئی است از این کل. جزء یک کل و عضو یک پیکربودن خواه ناخواه شرایط و حدودی را ایجاد می‌کند. غیر مسلمان عضو یک پیکر دیگر است. عضو پیکر اسلامی روابطش با اعضای پیکر غیر اسلامی باید به نحوی باشد که لااقل با عضویتش در پیکر اسلامی ناسازگار نباشد، یعنی به وحدت و استقلال این پیکر آسیبی نرسد. پس، خواه ناخواه نمی‌تواند روابط مسلمان با غیرمسلمان با روابط مسلمان و مسلمان

۱ بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، ۱/۱۳۸۱/۹

۲ ممتحنه، ۸

یکسان و احیانا از آن نزدیک‌تر باشد.

روابط دوستانه و صمیمانه مسلمانان با یکدیگر باید در حدی باشد که عضویت در یک پیکروجزئیّت در یک کل ایجاد می‌کند. ولاء منفی در اسلام عبارت است از این‌که یک مسلمان همواره در مواجهه با غیرمسلمان بداند با اعضای یک پیکربیگانه مواجه است و معنی این‌که نباید ولاء غیرمسلمان را داشته باشد این است که نباید روابط مسلمان با غیرمسلمان در حد روابط مسلمان با مسلمان باشد به این معنی که مسلمان عملاً عضو پیکر غیرمسلمان قرار گیرد و یا به این شکل درآید که عضویتش در پیکر اسلامی به هیچوجه در نظر گرفته نشود.

پس، منافاتی نیست میان آن‌که مسلمان به غیرمسلمان احسان و نیکی کند و در عین حال ولاء او را نپذیرد، یعنی او را عضو پیکری که خود جزئی از آن است نشمارد و بیگانه‌وار با او رفتار کند؛ همچنان که منافاتی نیست میان ولاء منفی و اصل بشردوستی و رحمت برای بشربودن. لازمه بشردوستی این است که انسان به سرنوشت و صلاح و سعادت واقعی همه انسان‌ها علاقه‌مند باشد. به همین دلیل هر مسلمانی علاقه‌مند است که همه انسان‌های دیگر مسلمان باشند و هدایت یابند، اما وقتی که این توفیق حاصل نشد دیگران را که چنین توفیقی یافته‌اند نباید فدای آنان که توفیق نیافته‌اند کرد و اجازه داد که مرزها درهم بریزد و هر نوع فعل و انفعالی صورت گیرد.

فرض کنید گروهی از مردم دچار یک نوع بیماری هستند. بشردوستی ایجاد می‌کند که آن‌ها را نجات دهیم و تا وقتی که نجات نیافته‌اند بشردوستی ایجاد می‌کند که به آن‌ها نیکی کنیم، اما بشردوستی ایجاد نمی‌کند که هیچ محدودیتی میان آن‌ها که از قضا بیماریشان مسری است و افراد سالم و شفا یافته برقرار نکنیم. این است که اسلام از طرفی احسان و نیکی به غیرمسلمان را مجاز می‌شمارد و از طرف دیگر اجازه نمی‌دهد که مسلمان ولاء غیرمسلمان را بپذیرد.

اسلام دین بشردوستی است. اسلام حتی مشرک را دوست دارد، اما نه از آن نظر که مشرک است، بلکه از این نظر که مخلوقی از مخلوقات خداست و البته از آن جهت که در راه هلاکت و ضلالت افتاده است و راه نجات و سعادت را گم کرده است ناراحت است و اگر او را دوست نمی‌داشت در مقابل شرک و بدبختی‌اش بی‌تفاوت می‌بود. در اسلام حب و بغض هست، اما حب و بغض عقلی و منطقی نه احساسی و بی‌قاعده و ضابطه. دوستی و دشمنی که صرفاً از احساس برخیزد منطقی ندارد، احساسی است کور و کرکه بردرون انسانی مسلط می‌گردد و او را به هر طرف که بخواهد می‌کشد، اما حب و بغض عقلی ناشی از یک نوع درک و در حقیقت ناشی از علاقه به سرنوشت انسان دیگری است که مورد علاقه واقع شده است.

یک مثال: پدر و مادر نسبت به فرزند خود دو نوع علاقه دارند؛ یکی عقلی و منطقی و دیگری

احساسی. علاقه منطقی موجب می‌گردد گاهی والدین با کمال جدیت فرزند خویش را در رنج قرار دهند و موجبات ایلام وی را فراهم آورند؛ مثلا طفل را در اختیار جراح قرار می‌دهند. والدین در آن حال اشک می‌ریزند و دلشان می‌سوزد و چشمانشان می‌گریزد، اما از پزشک می‌خواهند هرچه زودتر او را تحت عمل قرار دهد عضو قطع کردنی را قطع کند، با همه لوازم و عوارضی که درد و رنج و احیانا نقص عضو دارد. آن اشک در اثر علاقه احساسی است و این تقاضا در اثر علاقه عقلی و منطقی. اگر آن‌ها ملاحظه دل‌سوختن فعلی را بکنند و علاقه احساسی را بر علاقه منطقی مقدم بدارند و اجازه ندهند که عضوی از اعضای او را ببرند در حقیقت به مرگ او تن داده‌اند، اما به منطوق عقل و به حکم علاقه به سرنوشت فرزند پا روی احساسات خویش می‌گذارند و به ایلام و آزار طفل تن می‌دهند. هرانسان عاقلی احیانا برای این‌که درد خویش را درمان کند خود را تسلیم جراح می‌کند که مثلا انگشت مرا قطع کن. او دلش نمی‌خواهد درد بریدن انگشت را بکشد، همچنان که از کم‌شدن یک انگشت فوق‌العاده ناراحت می‌شود، ولی این درد را منطوق تحمل می‌کند و به حکم عقل به این نقص عضوی تن می‌دهد. همانا عقل و منطوق است که او را پیش می‌برد و تقاضا را برزباننش می‌آورد و الا احساس در اینجا حکمش برخلاف این است.

اسلام در مورد یک جامعه فاسد و اصلاح‌نشده که در آن کفر و نادانی حکومت می‌کند از طرفی دستور جهاد می‌دهد تا ریشه فساد را برکند: «و قاتلوهم حتی لا تکنون فتنه»^۱ «آنان را بکشید تا فتنه از میان برود» و از طرف دیگر دستور احتیاط و اجتناب می‌دهد که مردم روی دلشان را به روی آنان باز نکنند تا جامعه و بشریت سالم بماند و این با بشردوستی کوچک‌ترین منافاتی ندارد.

طبیعت انسان دزد است و ضبط و گیرندگی از جمله خواص انسانی است و چه بسا ناخودآگاه افکار و اندیشه‌های دیگران را در لوح خویش ثبت کند. قرآن کریم می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاتکم من الحق»^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را ولی نگیرید که دوستی برآنان افکنید و حال این‌که به حقی که شما را آمده است کافر شده‌اند»، تا آن‌جا که می‌فرماید: و تکفرون»^۳ «اگر به شما دست یابند، دشمنانتان هستند و دست و زبانشان را به بدی به سوی شما می‌کشایند و دوست دارند که کافر شوید». در اینجا قرآن سرلرزم اجتناب و احتیاط از بیگانه را این می‌داند که آن‌ها دوست دارند دیگران نیز به کیش و آیین آن‌ها درآیند. مگر صرف دوستی و تمایل آن‌ها به این کار چه خطری را به همراه دارد؟ اینجا قرآن منشأ اصلی خطر را گوش‌زد

۱ بقره، ۱۹۳

۲ ممتحنه، ۱

۳ ممتحنه، ۲

می‌کند. آن‌ها وقتی دوست دارند تنها دوستی و تمایلشان نیست، بلکه برای نیل به این هدف می‌کوشند و از هر راهی جدیت می‌کنند.

همه این‌ها ایجاب می‌کند که روابط مسلمان با غیرمسلمان محتاطانه باشد و مسلمان از خطر غافل نماند و فراموش نکند که عضو یک جامعه توحیدی است و آن غیرمسلمان عضو یک پیکرو جزء یک اجتماع دیگر است، اما هیچ‌یک از آن‌ها ایجاب نمی‌کند که مسلمان با غیرمسلمان به کلی قطع ارتباط کند و روابط اجتماعی و اقتصادی و احیانا سیاسی نداشته باشد.

البته، همه مشروط است [به این] که منطبق با مصالح کلی جامعه اسلامی بوده باشد.^۱ حضرت آیت الله جوادی آملی در تفسیر شریف تسنیم درباره‌ی آیه‌ی کریمه ی «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألوکم خیلا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من أفواههم وما تخفی صدورهم أكبر قد بینا لکم الآیات ان کنتم تعقلون»^۲ می‌فرماید: «حکومت اسلامی باید رازهای محرمانه را در هیچ بخشی اعم از سیاسی و نظامی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و... با بطانه‌گیری بیگانگان، خواه اهل کتاب یا منافقان، فاش نکند. بر همین اساس، خداوند سبحان در این آیه مسلمانان را از دوستی و ارتباط نزدیک و صمیمی با بیگانگان برحذر داشته و خطر نادیده‌انگاشتن این اخطار را بیان کرده و برای تبیین نهی از دوستی نزدیک با غیرمسلمانان رذایل آنان را بدین شرح برمی‌شمارد:

(۱) همه توانایی‌ها و امکانات خودشان را در به فساد کشاندن نظام اجتماعی و سیاسی و اعتقادی و فرهنگی و اقتصادی مسلمانان به کار گرفته و از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند.

(۲) دوستدار و خواستار زحمت و ضرر مسلمانان هستند و می‌خواهند نظام و سازمان مسلمانان از درون به فساد کشیده شود.

(۳) کینه و عداوت از گفتار و رفتار و نوشتار و... آنان به‌خوبی مشهود است.

(۴) دشمنی و کینه‌توزی قلبی آنان بیش از آن اندازه‌ای است که در گفتارشان ظهور می‌کند.

بطانه‌گیری و آشنا ساختن کسی به اسرار نظام مشروط به ایمان و طمأنینه تام و ممنوع به احتمال خلاف است؛ زیرا در اتخاذ بطانه ایمان کامل و هوشیاری و کارشناسی معتبر است به طوری که آن بطانه به منزله جان خود انسان باشد؛ زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: غیر خودتان را بطانه قرار ندهید؛ یعنی آن شخص از لحاظ اطمینان تام باید به مثابه خود شما باشد.

خداوند سبحان نشانه‌های غیر خودی‌ای را که صلاحیت بطانه‌شدن ندارد کاملا برای مسلمانان معین و به‌خوبی روشن کرده که با چه کسی دوستی کنند (تولی) و از چه شخصی برائت بجویند (تبری) و در این باره عقل تحلیل‌گرو خرد کارشناس را محور قرار داده است «قد بینا لکم

۱ مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۳، ص ۲۵۸

۲ آل عمران، ۱۱۸

الآيات إن كنتم تعقلون» تا با هشیاری روان‌شناختی و تفتن و شمه‌شناسی نهفته‌های در روح را که به‌طور طبیعی در بدن و فلتات زبان و صفحات چهره ظاهر می‌شوند «قد بدت البغضاء من أفواههم» تجزیه و تحلیل کنند.

تذکر: آیات مورد بحث از هرگونه ارتباط درونی و پنهانی که به آگاهی دشمن از اسرار کلیدی امت اسلامی بینجامد و خلاصه از رابطه بطنه‌ای مسلمانان با نامسلمانان همچنین با هردولت و ملت به ظاهر مسلمان و به باطن غیرخودی که چنان اوصاف رذیله‌ای دارند نهی می‌کند نه مطلق رابطه با کافران. اصل در برقراری رابطه بین‌المللی با نظام‌های غیراسلامی، جواز است، مگر فرد یا گروهی استثنا شوند مانند آنان که درصدد ایذا و به بازی گرفتن مسلمانان‌اند؛ همان‌گونه که اصل در به کار گرفتن کافران در پست‌های کلیدی عدم جواز است و آنان نباید به پست‌های کلیدی گمارده شوند یا محرم اسرار نظام اسلامی به‌شمار آیند و در این مسئله تسامح روا نیست. غرض آن‌که از لحاظ حقوق اجتماعی، رابطه بین‌المللی با هرکس در هروضع و تا زمانی که کاری به مسلمانان نداشته باشند، ضمن هوشیاری، باید حسنه، حق‌پسند، انسانی، مسالمت‌آمیز و براساس بر و قسط باشد. البته، چون کافران دارای عنوان دشمنی با خدا هستند نه می‌توان ولایت و سرپرستی آنان را پذیرفت و نه می‌توان با آنان رابطه دوستی برقرار کرد.

شرایط اتخاذ بطنه

اهمیت حفظ راز حکومت اسلامی ایجاب کرد که عنوان مأخوذ در این مطلب بسیار جامع و کامل باشد. توضیح آن‌که برخی از کارها نه مشروط به ایمان است و نه ممنوع به کفرمانند برقراری رابطه عادلانه و مسالمت‌آمیز؛ زیرا همین که گروهی هرچند کافر در صدد ایذای مسلمانان نبوده و نیستند می‌توان با آنها ارتباط قسط محور برقرار کرد.

بعضی از کارها مشروط به ایمان و ممنوع به کفر است، مانند برقراری پیمان نکاح و عقد ازدواج و نظایر آن. برخی از کارها، گذشته از اشتراط به ایمان، مشروط به طمأنینه تام و ممنوع به احتمال خلاف است؛ مانند اتخاذ بطنه و آشنا ساختن کسی به اسرار نظام اسلامی؛ زیرا در اینجا ایمان کامل و هوشیاری و کارشناسی معتبر است، به طوری که آن بطنه به منزله جان خود انسان باشد؛ زیرا تعبیر قرآن حکیم این است: «غیر خودتان را بطنه قرار ندهید»؛ یعنی آن شخص از لحاظ اطمینان تام باید به‌مثابه خود شما باشد؛ نظیر پیام «و أنفسنا و أنفسکم» که پیوند عمیق کثرت در وحدت و وحدت در کثرت را آن‌چنان به‌همراه دارد که گویا کثرتی نیست، بلکه همه وحدت است.

نهی از بطنه‌گیری غیرخودی

قرآن حکیم که رهبری تأسیس نظام اسلامی و حکومت مردم‌سالار دینی را برعهده دارد عناصر محوری چنین جمهوریت الهی را کاملاً تبیین کرده است، که در ثنایای تفسیر تسنیم

مطرح شده و إن شاء الله می‌شود. از آیه «فتیى الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشى أن تصیبننا دائرة فعسى الله أن یأتی بالفتح أوأمرمن عنده فیصبحوا علی ما أسروا فی أنفسهم نادمین» برمی‌آید که عده‌ای از مزدوران داخلی شتابان به اربابان بیگانه خود گرایش دارند. اگر این گروه ذره‌ای از اسرار نظام دینی را آگاه گردند، فوراً آن را مخابره خواهند کرد؛ پس از بطانه‌گیری افراد به ظاهر مسلمان و به باطن غیرخودی باید پرهیز شود.

مؤمنان هوشیار که از آفت جهل سیاسی و نیز از اذیت جهالت اجتماعی مصون‌اند و از بطانه‌گیری غیرخودی می‌پرهیزند و به امثال دستور آیه مورد بحث مفتخرند، مورد تشویق و تکریم آیه «أم حسبتم أن تتركوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولألمؤمنین ولیجه والله خبیر بما تعملون» واقع می‌شوند؛ زیرا خداوند این گروه را در ردیف مجاهدان نستوه یاد کرد، چون اینان هم از هوش سیاسی بالا برخوردارند که خودی را از غیرخودی تشخیص می‌دهند و هم از ولیجه‌یابی و بطانه‌گیری غیرخودی اجتناب دارند.

نکته: از حضرت محمد در این باره رسیده است: «الأنصار شعار والناس دثار» یعنی انصار پاک و ایثارگرو امتحان داده لباس درونی و ولیجه و بطانه و محرم اسرارند و توده مردم مسلمان جامه بیرونی و ظاهره‌اند. همچنین، از آن حضرت رسیده است: «لا تستصیئوا بنار المشرکین» آنان را از اسرار خود آگاه نکنید، در همین راستاست.

خبر اول (الأنصار...) همانند خبر دوم صبغه انشایی دارد، گرچه به صورت اخبار است؛ یعنی «اتخذوا الأنصار شعاراً و ولیجه و بطانه». هم چنین، آن چه از امیرمؤمنان رسیده است: «إن للوالی خاصة و بطانه؛ أنتم الأنصار... و البطانة دون (یوم) الناس؛ شر و زرائك ... فلا یکون لک بطانه» ناظر به همین معناست.

شمه‌ای از ردایل دشمنان دین

در آیه مورد بحث و آیات بعدی، خدای سبحان پیش از لشکرکشی بیگانگان و وقوع جنگ مسلمانان را از ارتباط نزدیک و صمیمی با بیگانگان برحذر داشته و خطر نادیده‌انگاشتن این اخطار را بیان کرده و برای تبیین نهی از چنین دوستی‌ای با غیر مسلمانان ردایل آنان را برمی‌شمارد. برخی از این ردایل که هریک به تنهایی می‌تواند به نظام اسلامی آسیب برساند عبارت است از:

- ۱) آنان در به فساد کشاندن نظام اجتماعی و سیاسی و اعتقادی و اقتصادی و فرهنگی مسلمانان همه توانایی و امکانات خویش را به‌کار می‌گیرند: «لایألونکم خیالاً».
- ۲) آنان دوست دارند مسلمانان را در رنج و سختی و عذاب ببینند و می‌خواهند آنان از درون به فساد کشیده شوند: «ودوا ما عنتم».
- ۳) کینه و عداوت از گفتارشان به‌خوبی مشهود است: «قد بدت البغضاء من أفواههم».

آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَصْغَانَهُمْ» به قیامت اختصاصی ندارد و در دنیا نیز از گفتار افراد می‌توان با عنایت الهی به نهان آنها پی برد، چنان که رسول خداممکن بود با ارائه پروردگار نفاق منافقان را از گفتارشان بفهمد: «ولونشاء لأریناکهم فلعرفتهم بسیماهم ولتعرفتهم فی لحن القول». این بیان قرآنی هدایت است به این که اگر مؤمنان نیز هوشیار باشند، می‌توانند با ارائه الهی آثار کینه و عداوت را از سخن گفتن دشمنان دین و اهل نفاق بفهمند. منظور از «أفواه» تنها دهان و گفتار نیست و رفتار و نوشتار و امثال آن را نیز شامل

می‌شود، همان‌گونه که «قول» در آیه «ما یلفظ من قول إلا لدیه رقیب عتید» تنها به معنای گفتار نیست و همه کارها را دربرمی‌گیرد.

۴) دشمنی و کینه‌توزی قلبی آنان بیش از آن اندازه‌ای است که درگفتارشان ظهور می‌کند: «و ما تخفی صدورهم أكبر». برخی از ردایب آنان در دوآیه بعدی ذکر می‌شود.

نکته: براین اساس که علت حکم مخصص و معمم است اگر دولت یا ملتی به ظاهر مسلمان، ولی دارای این ردایب بودند اسرار امت اسلامی را نباید با آنان نیز در میان گذاشت؛ همچنین نباید مسئولیت‌های کلیدی به آنان سپرده شود تا به اسرار مسلمانان دسترسی نیابند. خلاصه این که مسلمانان باید آنان را نسبت به بطلان و راز کشور بیگانه بدانند و اسرار خود را از آنان مخفی دارند.»

حضرت شعیب پس از نصیحت‌های مستمر نسبت به قوم خود و عدم نتیجه‌گرفتن و آمدن عذاب الهی می‌گوید: چرا بر آن‌ها که اهل نافرمانی و استکبارند تأسف بخورم؟ «فأخذتهم الرجفة فأصبحوا فی دارهم جاثمین*الذین کذبوا شعیبا کأن لم یعنوا فیها الذین کذبوا شعیبا کانوا هم الخاسرین» فتولی عنهم وقال یا قوم لقد أبلغکم رسالات ربی و نصح لکم فکیف آسی علی قوم کافرین»^۲ «زلزله گریبان ایشان را بگرفت و در خانه‌های خویش بی‌جان شده و به‌زاند درآمدند. گویی کسانی که شعیب را تکذیب کردند هرگز در آن دیار نبودند و کسانی که شعیب را تکذیب می‌کردند خود مردمی زیانکار بودند. آنگاه از آنان روبرو تافته و گفت: ای قوم! من پیغام‌های پروردگار خویش را به شما رساندم و نصیحتتان کردم، چگونه برای گروهی که کفر می‌ورزند اندوه‌گین شوم؟» منطق قرآن در مبارزه با استکبار منطق «برد. باخت» به نفع اهل ایمان است نه منطق «برد. برد».

کسی که در مقابل حق تسلیم نمی‌شود و عناد می‌ورزد و مانع گسترش دین خدا می‌شود باید از بین برود و سرکوب شود، نه آن‌که به او امتیاز داد. خوی استکبار خوی زورگویی و له‌کردن

۱ تفسیر تسنیم، ج ۱۵، ص ۴۲۴-۴۳۳ (با تلخیص)
۲ اعراف، ۹۱-۹۳

و زیرپا گذاشتن طرف مقابل است تا تسلیمش شود. آن‌ها به شعیب گفتند: «قال الماد الذین استکبروا من قومه لنخرجنک یا شعیب و الذین آمنوا معا من قریتنا أو لتعودن فی ملتنا قال او لوکا کارهین»^۱ «بزرگان قوم وی که گردن‌کشی می‌کردند گفتند: ای شعیب! ما تو را با کسانی که به تو ایمان آورده‌اند از آبادی خود بیرون می‌کنیم، مگر این‌که به آیین ما بازگردید. گفت: [به آیین شما بازگردیم] هرچند از آن نفرت داشته باشیم؟» علامه طباطبایی در توضیح آیه کریمه می‌فرماید: «شعیب به وظیفه ارشاد و راهنمایی خود قیام نمود، ولیکن قوم او استکبار نموده به دستوراتش گردن نهادند و در عوض او و گروندگان به او را تهدید نموده و گفتند: باید از دین توحید دست بردارید وگرنه از شهر و دیارتان اخراج خواهیم کرد؛ و از آن جایی که تهدید خود را به‌طور قطع خاطر نشان شعیب کردند، چنان که از لام و نون تاکید در دو جمله «لنخرجنک» و «او لتعودن» برمی‌آید، شعیب ترسید و از خدای تعالی فتح و پیروزی و نجات از این گرفتاری را طلب نمود و گفت: «ربنا افتح بیننا ...».

«قال أولوکننا کارهین قد افترینا علی الله کذبا إن عدنا فی ملتکم ...» شعیب (ع) در آیه شریفه از ارتداد و اعراض از دین توحید اظهار کراهت نموده و با جمله «قد افترینا علی الله کذبا» و سایر جملات بعدی کراهت خود را توجیه نموده، فهمانید در صورتی که او و قومش مجبور به اختیار یکی از دو شق ارتداد و یا تبعید شوند جز شق دوم را اختیار نخواهند کرد.^۲

«نرمش قهرمانانه» در بیان رهبر معظم نیز به معنای استفاده از روش‌های متنوع برای پیروزی بر حریف و پیاده‌سازی درست «برد. باخت» به نفع نظام اسلامی است: «ما تعبیر» نرمش قهرمانانه» را به کار بردیم؛ عده‌ای آن را به معنی دست برداشتن از آرمان‌ها و هدف‌های نظام اسلامی معنا کردند، بعضی از دشمنان هم همین را مستمسکی قرار دادند برای این‌که نظام اسلامی را به عقب‌نشینی از اصول خودش متهم کنند؛ این‌ها خلاف بود، این‌ها بدفهمی است. نرمش قهرمانانه به معنای مانور هنرمندانه برای دست‌یافتن به مقصود است؛ به معنای این است که سالک راه خدا در هر نوع سلوکی به سمت آرمان‌های گوناگون و متنوع اسلامی که حرکت می‌کند، به هر شکلی و به هر نحوی هست، باید از شیوه‌های متنوع استفاده کند برای رسیدن به مقصود. «و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال أو متحیرا الی فنه فقد باء بغضب من الله» هرگونه حرکتی، چه حرکت به جلوچه حرکت به عقب، مثل میدان رزم نظامی باید به دنبال رسیدن به اهداف از پیش تعیین‌شده باشد. اهدافی وجود دارد؛ نظام اسلامی در هر مرحله‌ای یکی از این اهداف را دنبال می‌کند، برای پیشرفت، برای رسیدن به نقطه‌ی تعالی و اوج، برای ایجاد تمدن عظیم اسلامی؛ باید سعی کند به این هدف در این مرحله برسد. البته،

مرحله‌گذاری است، قطعه قطعه است. راهنمایان و هادیان و متفکران و مسئولان مربوط این قطعات را معین می‌کنند، هدف‌گذاری می‌کنند، حرکت جمعی آغاز می‌شود. همه باید تلاش کنند که هر حرکتی در هر مرحله‌ای به اهداف خودش برسد. این آن نظام صحیح حرکت منطقی [است]. این را همی فعالان عرصه‌ی سیاست و مدیریت کلان کشور باید همواره به یاد داشته باشند؛ آحاد مردم، شما عزیزان بسیجی فعالان عرصه‌ی بسیج هم باید این را همواره به یاد داشته باشید. خب، این که ما می‌گوییم می‌خواهیم حرکت کنیم، پیش برویم، آیا به معنای جنگ‌طلبی نظام اسلامی است؟ آیا به معنای این است که نظام اسلامی قصد دارد با همه‌ی ملت‌ها، با همه‌ی کشورهای عالم چالش داشته باشد؟ که گاهی شنیده می‌شود دشمنان ملت ایران، از جمله از دهان نحس نجس سگ‌ها منطقه در رژیم صهیونیستی، چانه می‌جانبند که ایران تهدید همه‌ی جهان است؛ نه، این سخن دشمن و درست نقطه‌ی مقابل ممشای اسلامی است. تهدید همه‌ی جهان، آن نیروهای شورش‌آفرینی هستند که جز شرارت از خودشان نشان نداده‌اند؛ از جمله همین رژیم جعلی اسرائیل و بعضی از پشتیبانان او. نظام اسلامی درسی که از قرآن گرفته است، درسی که از پیامبر اسلام گرفته است، درسی که از امیرالمؤمنین گرفته است، درس دیگری است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»؛ عدالت، احسان، نیکی‌کردن. امیرالمؤمنین فرمودند به همه نیکی کنید، چون «اما اخ لک فی دینک او شبیه لک فی خلقک»، یا برادر اسلامی تو است، یا به هر حال انسان است؛ منطقی اسلام این است. ما می‌خواهیم به همه‌ی انسان‌ها خدمت کنیم، محبت کنیم؛ ما می‌خواهیم با همه‌ی انسان‌ها، با همه‌ی ملت‌ها، روابط دوستانه و محبت‌آمیز داشته باشیم؛ ما حتی با ملت آمریکا هم با این که دولت آمریکا دولت مستکبر و دشمن و بدخواه و کینه‌ورز نسبت به ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی است هیچ دشمنی نداریم؛ آنها هم مثل بقیه‌ی ملت‌ها هستند.

آن چه نقطه‌ی مقابل نظام اسلامی است «استکبار» است. جهت‌گیری خصومت‌های نظام اسلامی با نظام استکبار است؛ ما با استکبار مخالفیم، ما با استکبار مبارزه می‌کنیم. استکبار یک واژه‌ی قرآنی است که در قرآن درباره‌ی امثال فرعون و گروه‌های بدخواه و معارض حق و حقیقت به کار رفته است. استکبار در گذشته هم بوده است، تا امروز هم وجود دارد. استخوان‌بندی استکبار در همه‌ی دوره‌ها یکی است؛ البته شیوه‌ها و خصوصیات و روش‌ها در هر زمانی تفاوت می‌کند. امروز هم نظام استکباری وجود دارد؛ رأس استکبار هم در دنیا دولت ایالات متحده‌ی آمریکا است. استکبار را باید بشناسیم، خصوصیات استکبار را باید بدانیم، عملکرد و جهت‌گیری استکبار را باید بدانیم تا بتوانیم خردمندانه رفتار خودمان را در مقابل او تنظیم کنیم. ما با برخورد غیرخردمندانه در همه‌ی عرصه‌ها مخالفیم. ما معتقدیم در همه‌ی عرصه‌ها، در همه‌ی برنامه‌ریزی‌ها، در همه‌ی جهت‌گیری‌های جمعی و فردی باید با درایت و حکمت عمل کرد. اگر

صحنه را شناسیم، اگر دوست را شناسیم، دشمن را شناسیم، اگر امروز نظام سلطه را شناسیم، استکبار را شناسیم، چطور می‌توانیم با حکمت و درایت حرکت کنیم؟ چطور می‌توانیم درست برنامه‌ریزی کنیم؟ لذا باید بشناسیم.^۱

مطالعه سخنان مقام معظم رهبری و این‌که این سخنان در چه موقعیت و شرایطی ایراد شده است، یکی از روشهای بالابردن تحلیل سیاسی است. دستیابی به منظومه اندیشه مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) بیمه‌کننده فکرو تحلیل سیاسی است.

در هر صورت، در تربیت، مربی باید به گونه‌ای عمل کند که متربی فردی مسلکی و مسئولیت‌پذیر و دارای جاذبه و دافعه و اهل تولی و تبری تربیت شود و لازمه آن بصیرت‌داشتن خود مربی و تشخیص مواقع حساس در انقلاب و جهان و چگونگی برخورد در این مسائل است.

۱۶ اصل جذابیت

انسان زیبادوست خلق شده است و هرچیزی که این نیاز فطری او را برطرف کند برای او لذت‌بخش است. برکارهای تربیتی باید اصل جذابیت حاکم باشد و اگر مربی دقیق و مبنایی حرکت نماید حتی تنبیه او نیز دارای جذابیت خواهد بود. البته، این بدان معنا نیست که متربی باید از هر حرکت مربی خوشحال شود، بلکه سمت و سوی حرکات او باید در برابراهداف در نظر گرفته شده از کشش و جذابیت برخوردار باشد.

جذبه‌ها گاهی جذبه‌های مادی و گاهی جذبه‌های معنوی است. اردورفتن و ورزش کردن یک نوع نشاط مادی برای انسان به وجود می‌آورد، اما عبادت و خدمت به خلق خدا برای برخی انسان‌ها نشاط درونی به وجود می‌آورد.

نوآوری‌ها در کار و خلاقیت، برای جذابیت، حرف اول را می‌زند. در امر تربیت، اگر مربی مرتب از روش‌های جدید و مثال‌های گوناگون و ابزار متنوع و قصه‌های مختلف استفاده نماید، اثرگذاری کار او به مراتب بیشتر خواهد شد. گاهی یک بالارفتن از کوه درس‌های متعدد به انسان می‌دهد که اگر مربی حاذق باشد از آن در راستای رشد فرد استفاده می‌نماید. در روایات یکی از ویژگی‌های مؤمن «نشاط در هدایت» ذکر شده است.^۲

نشاط آنقدر مهم است که در روایت آمده اگر انسان در حالت بی‌نشاطی است از نوافل و مستحبات خودداری کند. حضرت امیری فرمودند: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَإِدْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمَلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ»^۳ «برای قلوب، روکردن و پشت کردن هست. پس، هرگاه در حال نشاط هستید آن‌ها را به نوافل و مستحبات وادار کنید و اگر در حال

۱ بیانات در دیدار فرماندهان بسیج سراسر کشور، ۲۹ / ۸ / ۹۲

۲ رک کافی، ج ۲، باب المؤمن، حدیث ۴

۳ غرر الحکم، ج ۲۵۷، ص ۲۴۲

پشت کردن و بی‌حالی هستید به واجبات اکتفا نمایید».

یکی از چیزهایی که بهجت و نشاط را فراهم می‌آورد «ایمان» است. شهید مطهری می‌فرماید: «اولین اثر ایمان مذهبی از نظر بهجت‌زایی و انبساط آفرینی «خوش‌بینی» است؛ خوش‌بینی به جهان و خلقت و هستی. ... دومین اثر ایمان مذهبی از نظر بهجت‌زایی و انبساط آفرینی «روشن‌دلی» است. انسان همین که به حکم ایمان مذهبی جهان را به نور حق و حقیقت روشن دید، همین روشن‌بینی فضای روح او را روشن می‌کند و در حکم چراغی می‌گردد که در درونش روشن شده باشد... سومین اثر ایمان مذهبی از نظر تولید بهجت و انبساط امیدواری به نتیجه خوب تلاش خوب است.»^۱ در ادامه می‌گوید: «یکی دیگر از آثار ایمان مذهبی از جنبه انبساط بخشی، برخورداری بیشتر از یک سلسله لذت‌هاست که «لذت معنوی» نامیده می‌شود. انسان دوگونه لذت دارد. یک نوع لذت‌هایی است که به یکی از حواس انسان تعلق دارد که بر اثر برقراری نوعی ارتباط میان یک عضو از اعضا با یکی از مواد خارجی حاصل می‌شود، مانند لذتی که از راه دیدن و گوش از راه شنیدن و دهان از راه چشیدن و لامسه از راه تماس می‌برد؛ نوع دیگر لذت‌هایی است که با عمق روح و وجدان آدمی مربوط است و به هیچ عضو خاص مربوط نیست و تحت تأثیر برقراری رابطه با یک ماده بیرونی حاصل نمی‌شود، مانند لذتی که انسان از احسان و خدمت یا از محبوبیت و احترام و یا از موفقیت خود یا موفقیت فرزند خود می‌برد که نه به عضو خاصی تعلق دارد و نه تحت تأثیر مستقیم یک عامل مادی خارجی است. لذات معنوی از لذات مادی هم قوی‌تر است و هم دیرپاتر.»^۲

مقام معظم رهبری می‌فرماید: «از این جایی که انقلاب شروع کرد تا آنجایی که باید ملت ایران برسد راه طولانی است. این راه طولانی پراز چالش‌های گوناگون است؛ همت می‌خواهد، نیرو می‌خواهد، نشاط می‌خواهد، ابتکار می‌خواهد، تراکم عظیم نیروها را می‌طلبد. این‌ها باید به وسیله جوان‌ها، روحیه جوان، نشاط جوانی تأمین شود.

معمولاً، دوران دفاع مقدس را به یاد می‌آورند که درست هم هست. انسان در دوران دفاع مقدس گاهی آنقدر داوطلبان جوان را می‌دید که چشم انسان از کثرت جمعیت سیاهی می‌رفت و از شور و شوقی که این‌ها داشتند برای این‌که به خطوط مقدم دفاعی بروند و از استقلال کشور در مقابل تهاجم نظامی دفاع کنند.

اما من می‌خواهم عرض کنم که قضایای دیگرما و چالش‌های فراوان ظریف دیگری که داشتیم کم‌تر از دوران دفاع مقدس نیست. ملت ایران پرچم حاکمیت معنویت و دین را بر زندگی بشری برافراشته و دردست گرفته است. این خیلی مهم است. درست است که امروز انسان‌ها در همه

۱ مجموعه آثار، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷ (کتاب انسان و ایمان)
۲ همان، ص ۴۹

نقاط دنیا تقریباً، به‌خصوص در همین کشورهای غربی و مادی، از مادیت دل‌زده شده‌اند؛ دلشان برای یک معنویت که درست هم آن معنویت را نمی‌شناسند پرمی‌زند و جوان‌ها سردرگم دنبال چیزی ورای این ظواهر مادی و این لذات مادی هستند که برای آنها عادی شده است. دنبال معنویت‌اند، اما قدرت‌های اداره‌کننده‌ی عالم، مدیریت‌های اقتصادی دنیا؛ یعنی همین غارتگران، چپاولگران، یعنی همین که شما به آن استکبار جهانی می‌گویید، نمی‌گذارند ملت‌ها به سمت معنویت راه پیدا کنند. شوق هست، اما مانع هم هست. در چنین دنیایی، جمهوری اسلامی؛ یعنی یک ملت، یک کشور بزرگ در یک نقطه‌ی حساس با این همه جوان، با این ثروت‌های مادی و معنوی که درس هست و همه هم می‌دانند، پرچم معنویت را در دست گرفته، می‌گوید من می‌خواهم انسان‌ها را در سایه معنویت به سعادت، به خوشبختی، به رفاه، به امنیت، به پیشرفت علمی و به استقلال برسانم و ثابت کرده که این شدنی است. این یک هم‌اوردطلبی بزرگ نسبت به استکبار جهانی است و فلسفه‌های آنها را باطل می‌کند، روش‌های آنها را یکسره زیر سؤال می‌برد.

اگر این ملت بتواند خودش را به قله‌های پیشرفت و علم و ترقی برساند، یک دروازه‌ی عظیمی جلوی راه ملت‌ها برای رفتن به سمت معنویت باز می‌شود. لذا، کارشکنی می‌کنند؛ مخالفت می‌کنند؛ تبلیغات سوء می‌کنند؛ تحقیر می‌کنند؛ از فشارهای سیاسی و اقتصادی استفاده می‌کنند، برای این‌که این ملت نتواند به این مقصود برسد، اما عزم ما و عزم این ملت عزم راسخی است و راه را ادامه می‌دهد؛ اینجاست که نقش نیروی جوان خودش را نشان می‌دهد. جوان مؤمن، جوان لبریزازامید، جوان دارای اعتماد به نفس، جوانی که به ابتکارات و استعدادها و خلاقیت خود اعتقاد دارد، با نشاط جوانی و نیروی جوانی می‌تواند در بلندکردن این بار عظیم و پیش‌بردن این گردونه‌ی عظیم نقش ایفا کند.^۱

در هر صورت، در امر تربیت نباید از مقوله جذابیت و نشاط‌آفرینی غفلت نمود. یکی از راه‌های ایجاد نشاط «تشویق» است که اگر درست و به‌اندازه و به‌جا به کار برده شود آثار مثبتی برجای خواهد گذاشت. همراهی با همسالان نیز در جذابیت تربیت مؤثر است.

۱۷) اصل ولایت‌مداری
انسان موجودی اجتماعی است و مسیر کمال او از درون اجتماع می‌گذرد. در این صورت، تعاملات اجتماعی باید در چارچوب و نظام خاصی تعریف گردد. به عبارت دیگر، نظام اجتماعی زندگی انسان باید به گونه‌ای باشد که هدایت او را به سوی کمال حقیقی تضمین کند. این نظام در اسلام به عنوان نظام ولایتی طراحی شده است که در رأس آن پروردگار متعال و در طول ولایت او ولایت اولیای معصوم

و سپس ولایت علمای ربانی قرار دارد. ولایت اولیای الهی تجلی ولایت خداوند است. در زمان معصوم، تحقق ولایت به عنوان به دست گرفتن حاکمیت بر مردم توسط انسان معصوم صورت می‌گیرد و در زمان غیبت ظاهری معصوم تحقق ولایت توسط فقیه عادل انجام می‌پذیرد. لذا، ولایت معصوم تجلی ولایت خداوند و ولایت فقیه جلوه‌ای از ولایت معصوم است که به اندازه توان و علم و تقوای فقیه تحقق می‌یابد. فعلیت یافتن این ولایت و حاکمیت منوط به پذیرش آن توسط مردم است و با قبول مردم آثار و برکات حاکمیت توحید بروز و ظهور پیدا خواهد کرد. این پذیرش و اطاعت‌پذیری تحت عنوان ولایت‌مداری قرار می‌گیرد.

بنابراین، تربیت اسلامی که یک تربیت همه‌جانبه است باید فرد را به گونه‌ای تعالی بخشد که در عرصه جامعه مطیع امرولی خود باشد تا هم از رشد موزون اجتماع دینی بهره‌مند گردد و هم از انحرافات اجتماعی و حیل‌های دشمنان دین مصون بماند.

اگر قرار باشد در جامعه اسلامی هرکسی ساز خودش را بزند، اجتماع مؤمنین آسیب‌پذیر می‌شود و در این حالت تک تک افراد ضربه‌پذیر خواهند شد. این عقل است که حکم می‌کند باید از رهبر جامعه دینی اطاعت نمود و آیات و روایات هم آن را تأکید می‌کند: «أطیعوا الله وأطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم»^۱ این‌که در آیه شریفه دوبار «اطیعوا» ذکر شده است نشان می‌دهد که اطاعت دوم غیر از اطاعت اول است و جنس آن‌ها با هم تفاوت دارد. اطاعت اول همان اطاعت از احکام الهی است که رسول اکرمی موظف است آن را به مردم ابلاغ نماید. اما اطاعت دوم به اطاعت شخص رسول اکرم نه از آن جهت که صرفاً مبلغ احکام است، بلکه از آن جهت که حاکم جامعه است برمی‌گردد. در این اطاعت، اولی الامر نیز با رسول اکرم مشترک هستند؛ یعنی اطاعت از آن‌ها نیز واجب است^۲ و چون اطاعت دوم به فرمان خداوند است لذا اطاعت دوم در طول اطاعت اول و هم‌سوی با آن است و این نشان می‌دهد که هرکسی نمی‌تواند اولی الامر باشد، بلکه کسانی اولی الامر هستند که از هر جهت می‌توانند همانند رسول اکرم باشند و آن‌ها ائمه اطهار هستند.^۳

در هر صورت، اطاعت‌پذیری از هر جمع و تشکلی، کوچک یا بزرگ، حکم عقل است تا امور نظام یابد؛ هرچند حاکم فردی کافر باشد چه رسد به این‌که آن فرد عالمی عادل باشد.

حضرت امیرا (ع) فرمودند: «فإن الناس لا یصلحهم إلا إمام برأو فاجره»^۴ «پس همانا مردم را اصلاح نمی‌کند مگر امامی نیکوکاری بدکار» و در جواب خوارج که شعار «لا حکم الا لله» می‌دادند

۱ نساء، ۵۹

۲ به اصطلاح علمی، امر به اطاعت اول «ارشادی و امر به اطاعت دوم «مولوی است.

۳ رک: تفسیر المیزان، ج ۴، ذیل آیه مذکور.

۴ الفارات، ج ۲، ص ۴۳۸ (طبع قدیم)

می‌فرمایند: «و إنه لا بد للناس من أمير بر أو فاجر»^۱ مردم ناگزیرند که امیر و حاکمی داشته باشند چه امیرنیکوکار و چه بدکار».

هرچند رهبرجامعه اسلامی با مردم همراهی می‌کند تا آن‌ها بتوانند پا به پای او حرکت کنند و عقب نیفتند، اما در هر صورت باید آن‌ها از اطاعت رهبر سرباز نزنند و او را به دنبال خواسته‌های خود نکشاند. حضرت زهرا فرمودند: «قال رسول الله: مثل الإمام مثل الكعبة إذ تونی و لا تأتي»^۲ «آقا رسول الله (ص) فرمودند: مثل امام مثل کعبه معظمه است که مردم باید نزد او بیایند نه آن‌که او نزد آن‌ها برود».

پس، درامر تربیت مربی باید متری را در فضای اجتماع مسلمین و مطیع اوامر رهبر تربیت نماید و این اقتضای کار جمعی است، بلکه در هر جمع سالمی باید یاد بگیرد که از مسئول بالاتر تا آن‌جا که خلاف او امر الهی دستور نمی‌دهد اطاعت نماید.

تربیت فردمحور و انزواگرا بسیار آسیب‌پذیر است و نوعاً در فتنه‌ها که بصیرت باید به کار آید، متری قدرت تشخیص نخواهد داشت و مورد هجوم شبهات دشمنان قرار خواهد گرفت.

البته، هرچه این اطاعت‌پذیری از روی عقل و تفکر باشد قوی‌تر و پایدارتر خواهد بود و او را در رسیدن به ریشه تدبیرها و تصمیم‌ها کمک می‌کند و بهترین نوع اطاعت‌پذیری همین است. افرادی که اطاعت‌پذیر نیستند در مواقع حساس به‌جای آن‌که یاور دین باشند به دین و نیروهای مؤمن ضربه می‌زنند. در قضیه جنگ صفین که معاویه حيله کرد و دستور داد قرآن‌ها را برنیزه زند که قرآن بین ما حاکم باشد و ما هم مسلمان هستیم، خوارج به تردید افتادند و در لشکر امیرالمؤمنین بنای مخالفت گذاشتند و هرچه حضرت دستور ادامه جنگ داد آن‌ها نپذیرفتند تا جایی که مالک اشتر تا دم خیمه معاویه رسید، ولی مجبور شد برای حفظ جان حضرت برگردد.^۳

بله، ما نیازمند شیعیان و پیروانی تنوری هستیم که از روی اعتقاد عمیق و معرفتی ژرف اطاعت مولای خود کنند. راوی می‌گوید: «من نزد مولایم امام صادق بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر حضرت سلام کرد و نشست. پس، به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! شما دارای رأفت و رحمت و اهل بیت امامت هستید؛ پس چه شده که از حق مسلم خود صرف نظر کرده‌اید؟ و شما دارای صد هزار شیعه هستید که حاضر هستند پیش روی شما با شمشیر بجنگند. حضرت فرمودند: ای خراسانی بنشین! خدا تو را حفظ کند. پس، امام به خادم خود گفتند که تنور را روشن کند تا جایی که شعله آن داغ و قرمز شد. بعد به خراسانی فرمودند: بلند شوو در این آتش بنشین! خراسانی گفت: ای پسر رسول خدا! ای مولای من! مرا به آتش نسوزان

۱ نهج البلاغه، نامه ۴۰

۲ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳

۳ رک: فروغ ولایت (آیت الله سبحانی)، فصل ۱۹، ص ۶۴۷-۶۳۹.

و از من بگذر که خدا از تو بگذرد. حضرت هم از او گذشتند. در این میان، هارون مکی وارد شد و کفشش دستش بود و به حضرت سلام کرد. حضرت به او فرمودند که کفشت را بگذار و در تنور وارد شوو بنشین. او هم چنین کرد. حضرت رو به خراسانی کردند و با او شروع کردند درباره خراسان گفتگو کردن در حالی که از سهل نسبت به اوضاع آن جا آگاه‌تر بودند. حضرت به او فرمودند: بلند شوو داخل تنور را بنگر. او هم چنین کرد و دید که هارون چهار زانودر آتش نشسته است. بعد از آن، بیرون آمد و سلام کرد. حضرت گفتند: چند تا مثل این، در خراسان سراغ داری؟ سهل گفت: یکی هم پیدا نمی‌شود! حضرت فرمودند: پس، ما تا پنج تا از این‌ها پیدا نشود قیام نخواهیم کرد و ما خودمان آگاهیم که در چه زمانی قیام کنیم.»^۱

مظهر تمام‌نمای ولایت‌مداری حضرت زهرای اطهرست که با تمام وجود از ولی خود دفاع کرد و همه چیز خود را فدا نمود. وقتی امام و ولی مظلوم خویش را درب مسجد مدینه تنها دید عرض کرد: «روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوفاء یا اباالحسن! ان کنت فی خیرکنت معک و ان کنت فی شرکنت معک» «علی جان، جانم فدای جان توو جان و روح من سپر بلای جان تو، یا ابا الحسن! همواره با تو خواهم بود، اگر تو در خیر و نیکی به سرمیبری با تو خواهم بود و اگر در سختی و بلاها گرفتار شدی باز هم با تو خواهم بود.»^۲ این است که حضرت بقیه‌الله اعظم درباره‌ی مادرشان می‌فرمایند: «و فی ابنة رسول الله لی أسوة حسنة»^۳ «برای من در دختر رسول خدا الگوی نیکویی است».

جالب است که این جمله حضرت زهرا عین جمله‌ای است که امیرالمومنین در لیل‌المبیت و مسئله خوابیدن جای حضرت محمد به مولای خود رسول اکرم بیان کردند: «... یا رسول‌الله رضیت أن یکون روحی لروحک و فداء بن رضیت أن یکون روحی و نفی فداء لاح لا أو قریب أو... وهل أحب الحياة إلا لخدمتك و التصرف بین أمر و نهیک و لمحبة أولیانک و نصرة أصفیائک و مجاهدة أعدائک لولا ذلك لما أحببت أن أعیش فی هذه الدنيا ساعة واحدة»^۴ «ای رسول خدا! خشنود می‌شوم که روحم نهبان روح شما شود و جانم فدای جان شما گردد، بلکه راضیم که فدای برادر شما یا یکی از نزدیکان شما یا... گردم. و آیا من زندگانی دنیا را برای غیر خدمت شما می‌خواهم و این که در تکاپوی انجام دستورات شما باشم و به دوستانان محبت ورزم و برگزیدگانتان را یاری کنم و با دشمنانتان بجنگم؟ اگر غیر این باشد زندگی کردن در دنیا را لحظه‌ای دوست ندارم».

به تعبیریکی از نویسندگان معاصر: «شب عاشورا که امام بیعت را از آنان برمی‌دارد که جان

۱ بحارالانوار، ج ۴۷، حدیث ۱۷۲، ص ۱۲۴-۱۲۳ (ن).

۲ فرهنگ سخنان فاطمه زهرا، محمد دشتی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲

۳ الغیبة (للطوسی)، کتاب الغیبة للحجة، النص، ص ۲۸۶

۴ بحارالانوار، ج ۱۹، باب ۶، الهجرة و مبادیها و مبیت علی علیه السلام علی فراش النبی، ص ۸۱

خویش را نجات دهند، یکایک برخاسته، اعلام فداکاری می‌کنند و می‌گویند: زندگی پس از تورا نمی‌خواهیم و خود را فدای تومی‌کنیم. وقتی مسلم بن عوسجه بر زمین می‌افتد، در آخرین لحظات به حبیب بن مظاهروصیت می‌کند که تا زنده‌ای مبدا دست از یاری حسین برداری، جانت را فدای اوکن. برخی از یاران امام حسین هنگام نماز ظهرجان خویش را سپرتیرهای دشمن می‌کنند و امام نماز می‌خواند. عباس با لب تشنه وارد فرات می‌شود و چون می‌خواهد آب بنوشد یاد لب‌های تشنه حسین و اطفال افتاده، آب نمی‌نوشد و به خویش نهیب می‌زند که آیا آب بنوشی در حالی که حسین تشنه و درآستانه مرگ است؟

آب، شرمنده ایثار علمدارتو شد

که چرا تشنه از او این‌همه بی‌تاب گذشت

حضرت زینب برای نجات جان امام سجاد خویش را به خیمه آتش‌گرفته می‌زند. وقتی هم که در مجلس یزید فرمان می‌دهند امام سجاد را بکشند، حضرت زینب جان خویش را سپریلا قرار می‌دهد و ده‌ها صحنه دیگرکه هرکدام زیباتر از دیگری الفبای ایثار را به آزادگان می‌آموزد. این‌که کسی حاضر باشد جان خویش را فدای جان دیگری و فدای مکتب کند نشانه ایمان والا به آخرت و بهشت و پاداش الهی است. امام حسین نیز در آغاز حرکت به کربلا فرمود هرکه آماده است جان خویش را در راه ما نثار و ایثار کند با ما حرکت کند: «من کان باذلا فینا مهجته ... فلیرحل معنا ...». همین فرهنگ بود که نوجوانی چون حضرت قاسم را وامی‌داشت که روز عاشورا خطاب به امام حسین بگوید: «روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء؛ جانم

فدای جانت ...»

به گفته یکی دیگر از نویسندگان: «وجود رابطه محکم و قوی میان مسلمین و رسول خدا یکی از عناصر اقتدار مسلمین در جریان صلح حدیبیه بود. رابطه عاطفی شدید میان پیامبر و امت و اطاعت جانانه آنان از آن حضرت که توسط نمایندگان قریش برای مشرکین گزارش می‌شد، سهم مهمی در افزایش اقتدار مسلمین و ایجاد رعب در دل مشرکین داشت. اگر رسول خدا از موقعیت متزلزلی برخوردار می‌بود و سخن ایشان مورد بی‌مهری قرار می‌گرفت و از هرسونغمه مخالفت سرداد می‌شد و هرکس ساز خود را کوک می‌کرد و ... آیا پیامبر اکرم می‌توانستند به راحتی حرکت‌های خود را انجام دهند و این فتح‌المبین سیاسی را خلق کنند؟ بدون شک چنین نمی‌بود. اتحاد مسلمین و وحدت کلمه آنان و اطاعت خالصانه و مردانه آنان از رسول خدا سهم بسیار مهمی در اقتدار مسلمین و برهم زدن موازنه قدرت به نفع اسلام داشت. یکی از نمایندگان قریش پس از بازگشت با شگفتی تمام مشاهدات خود را از وضعیت مسلمین این‌گونه بازگویی‌کند: «ای مردم! من پادشاهان زیادی مثل کسری و مرقل و نجاشی را دیده‌ام.

به خدا سوگند فرمان هیچ پادشاهی را نافذتر از فرمان محمد در میان اصحابش ندیدم و یارانش هرگز نگاه تند به وی نمی‌کنند و صدای خود را نزد وی بلند نمی‌کنند و تا به امری اشاره کند فوراً آن را انجام می‌دهند و هنگامی که وضومی‌گیرد برای تبرک‌جویی از آب وضوی وی هجوم می‌آورند. ای مردم! بدانید که اگر طالب شمشیر هستی، آنان آماده‌اند تا نثاران کنند. مردانی را دیدم که اگر رهبرشان در خطرافتد از انجام هیچ اقدامی ابا ندارند و زنانی را دیدم که محال است تسلیم شما شوند». آنچه مشرکین را به خضوع در برابر مسلمین واداشت و آنان را به پذیرش شرایط رسول خدا مجبور ساخت همین روحیه اطاعت‌پذیری است. اطاعت از ولی‌امریکی از عناصر اقتدار مسلمین است که دشمن را به شدت مأیوس ساخته و به تسلیم وامی‌دارد.^۱ در هر صورت، متربی باید در مسائل اجتماعی و تشکیلاتی در حدود شرع و عقل اطاعت‌پذیرتربیت شود.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) می‌فرماید: «در روایت دارد که در هر سفری که پیامبر اکرم سه نفر را می‌فرستادند، یکی را برآن دو نفر دیگر امیر می‌کردند؛ «فلیؤمروا احدهم» امیر قرار می‌داد، یعنی چه؟ یعنی هرچه او گفت امرش برای این‌ها واجب‌الاطاعه است. فرق اسلام با غیراسلام این است که در غیراسلام در بساط طاغوت آن کسی که امیر شد اگر وقت غذا رسید می‌گوید چربترش را جلوی من بگذارید! وقت غذا پختن هم که می‌شود می‌گوید من امیرم پس شما چه کاره‌اید، بروید ظرف‌ها را بشوید، غذا را هم خودتان درست کنید! در اسلام، این‌طور نیست. امیر و غیرامیر غذا را با هم می‌خورند؛ گرسنگی هم باشد با هم می‌کشند؛ کار هم باشد با هم تقسیم می‌کنند، اما هرچه او گفت باید آنها عمل کنند. اطاعت از دستور فرمانده واجب است؛ حکم عقل و شرع و تجربه است.»^۲

کسانی که اطاعت‌پذیر نیستند معمولاً حضورشان در جمع مخرب و آسیب‌زاست. اگرچنین فردی اصلاح نشود باید او را از جمع جدا کرد. تشویق فرد مطیع، تنبیه فرد خاطی است. حضرت امیر می‌فرماید: «از جرالمسیء بثواب المحسن»^۳ «گناهکار را به واسطه تشویق نیکوکار تنبیه کن».

البته، اطاعت باید بر اساس یک مبنای درست عقلانی باشد و لذا اصل عقلانیت بر این اصل حاکم است. به عبارت بهتر، فرمان‌برداری باید به حکم عقل برای متربی جا بیفتد و در اونهادینه شود. بنابراین، عقل و شرع، محدود و تعیین‌کننده حدود فرمان‌پذیری خواهند بود. معنای این حرف این است که نباید چیزی را بدون اقتناع به متربی تحمیل کرد، بلکه باید صبرکرد خودش به نتیجه مطلوب برسد؛ و در اینجا ضرورت توجه به سایر اصول پیش گفته (مثل تدریج

۱ مقاله «تفاوت راه از صلح حدیبیه تا مذاکره با آمریکا از عباس پسندیده، سایت دفتر آقا، به نقل از

روزنامه کیهان ۱۳۸۱/۳/۱۲

۲ بیانات در دیدار فرماندهان سپاه، ۱۳۶۹/۶/۲۹

۳ نهج البلاغه، حکمت ۱۷۹

واستمرار و... خود را نشان می‌دهد.

بنابراین، نیروهای ولایی چند دسته هستند: (۱) کسانی که کاملاً مقام ولی و ولایت را می‌شناسند؛ به او اعتقاد کامل دارند؛ عمق نظر و امر او را درک می‌کنند و با تمام وجود از آن پیروی می‌کنند. چقدر این افراد کم‌اند! (۲) کسانی که اهل اطاعت از ولی هستند و به او اعتقاد دارند، اما در جایی که ولی نظری ندهد یا به اشاره نظر دهد اهل تشخیص نیستند و گاهی به خطا از خود حرکتی نشان می‌دهند که نتیجه آن ضربه به ولی است نه کمک به او. ولایت‌مداران از این دسته زیادند. (۳) کسانی که خط ثابت ندارند و فکر می‌کنند، ولی امر خطا می‌کند و با اعتماد بر نظر خود می‌خواهند به ولی کمک کنند، اما غالباً برای او موضوع‌سازی می‌کنند و کارهایی براو تحمیل می‌کنند که باعث کندشدن رهبری و جهت دهی او می‌شوند. برخی صاحبان نفوذ و خواص صاحب‌منصب از این دسته‌اند. (۴) کسانی که زود تحت تأثیر قرار می‌گیرند و هرچند مطیع رهبرند، اما در سختی‌ها تاب تحمل ندارند. نظرولی را هر جور برای آن‌ها توضیح دهند می‌پذیرند و از خود هیچ تشخیصی ندارند. این گروه نیز در برخی گرده‌های حوادث بارسنگینی خواهند بود. این‌ها همان عوام ساده‌اندیش و کم‌توانند که باید به شدت از آن‌ها مراقبت کرد و الا آلت دست دشمن خواهند شد. تعداد این گروه نیز کم نیست.

گروه اول اهل بصیرت‌اند و یاوران حقیقی ولی؛ همانها که امیرالمؤمنین با سوز از آن‌ها یاد می‌کنند: «این إخوانی الذین ركبوا الطريق ومضوا علی الحق این عمار واین ابن التیهان و این ذوالشهادتین و این نظراًؤهم من إخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیة و أبرد به وسهم إلی الفجرة قال ثم ضرب بیده [إلی] علی لحيته الشریفة الکریمة فأطال البكاء ثم قال ع [أوه] أوه علی إخوانی الذین تلووا القرآن فأحکموه و تدبروا الفرض فأقاموه أحيوا السنة وأماتوا البدعة دعوا للجهاد فأجابوا و وثقوا بالقائد فاتبعوه»^۱ «کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند و با حق درگذشته‌اند؟ کجاست عمار؟»^۲ و کجاست پسر تیهان [مالک بن تیهان انصاری]؟^۳ و کجاست ذوالشهادتین، [خزیمه بن ثابت]؟ و کجا ایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟ پس دست به ریش مبارک گرفت و زمانی طولانی گریست و فرمود: دریغ! از برادرانم که قرآن را خواندند و بر اساس آن قضاوت کردند، در واجبات الهی اندیشه کرده و آن‌ها را برپا داشتند، سنت‌های الهی را زنده و بدعت‌ها را نابود

۱ نهج البلاغه (للصیحی صالح)، خطبه ۱۸۲، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۲ عمار فرزند یاسر از نخستین مسلمانان بود، که در تمام نبردها شرکت داشت. پیامبر فرمودند: توبه دست شقی‌ترین قوم کشته‌خواهی شد. عمار در جنگ صفین در رکاب امام علی جنگید تا به دست شامیان به شهادت رسید.

۳ مالک بن تتهان از بزرگان بود، در جنگ بدر شرکت داشت و در صفین به شهادت رسید.

۴ خزیمه بن ثابت انصاری که پیامبر او را لقب ذوالشهادتین داد. شهادت او به جای شهادت دو نفر به حساب می‌آمد.

کردند، دعوت جهاد را پذیرفته و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی کردند.^۱ گروه دوم هرچند یاوران خوبی هستند، اما در پیچ و خم امور گاهی عقب می‌مانند و قدرت تشخیص ندارند. بالابردن سطح دید آن‌ها خیلی کمک می‌کند تا پخته و در حوادث آبدیده شوند. گروه سوم را باید خیلی مراقب بود و هیچ‌گاه نباید به آن‌ها اعتماد نمود و در صورت لزوم باید با احتیاط به ایشان پست داد. از طرف دیگر، نباید به آن‌ها اهمیت داد تا در جامعه مورد توجه خاص قرار گیرند. گروه چهارم از یک جهت خیلی مهم هستند؛ زیرا اگر آن‌ها مراقبت نشود سپاهی لشکر دشمن خواهند شد. تربیت ما باید ولایت‌مدارانی از نوع دسته‌اول تربیت نماید و تربیت این چنینی محتاج مربیان این چنینی است.

۱۸ اصل حق‌مداری

در اسلام مسأله‌ی حق‌گرایی و حق‌محوری بسیار مورد توجه و تأکید قرار گرفته است و به باطل و با انواع آن به شدت حمله شده است. «حق» محور عالم است و خداوند، عالم را براساس حق آفریده است. دین نیز براساس حق تنظیم و تشریح شده است. در تربیت، مربی نباید ذره‌ای از حق تجاوز کند. فقط از طریق حق باید جریان تربیت را پیش برد و از هیچ وسیله باطلی برای رسیدن به اهداف تربیت استفاده نکند. مثلاً، نمی‌توان از دروغ استفاده نمود تا فرد مطلبی را باور کند. مربی نیز باید براساس حق عمل کند و با متربی خود صادق باشد. در هر صورت، دو طرف نباید از دایره حق خارج شوند. در گفتن، در تصمیم‌گرفتن، در قضاوت‌کردن، در برخورد کردن، در همه چیز باید معیار، «حق» باشد. کسی که به وسیله باطل می‌خواهد به منزل حق برسد هیچ‌گاه نخواهد رسید.

در صدر اسلام، در جریان شورای شش نفره، که قرار بود بعد از خلیفه دوم خلافت را تعیین تکلیف کنند، وقتی نتیجه به رأی عبدالرحمن بن عوف گره خورد، او رو کرد به حضرت امیر که حاضری به این شرط با تویعت کنم که براساس کتاب خدا و سنت رسول اکرم و سیره دو خلیفه قبلی عمل کنی؟ حضرت فرمودند: براساس کتاب خدا و سنت رسول اکرم و تشخیص خودم عمل خواهم نمود. یعنی سیره دو خلیفه را قبول ندارم. لذا، همین پیشنهاد به عثمان داده شد و او پذیرفت و البته به هیچ‌کدام از سه شرط عمل نکرد. در هر صورت، حضرت حاضر نشد با یک دروغ (هرچند به ظاهر مصلحتی) حکومت را که حق مسلم او بود به چنگ آورد و نپذیرفت بنای حکومتش براساس باطل شکل بگیرد و با این دروغ، سیره دو خلیفه قبلی را تأیید نماید. مقام معظم رهبری در این خصوص می‌فرماید: «در شورای شش نفره‌ی بعد از درگذشت خلیفه‌ی دوم، امیرالمؤمنین را دعوت کردند. قهر نکرد وارد شد. بگوید آقا من با این‌هایی که شما

۱ نهج البلاغه، ترجمه دشتی، ص ۳۵۱، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش

می‌گویید هم‌ردیف نیستیم، طلحه و زبیر کجا، عبدالرحمن بن عوف کجا، عثمان کجا، من کجا، من نمی‌آیم با این‌ها. نه‌خیر. شش نفر را به عنوان شورا گذاشتند آن‌جا که این شش نفر بعد از عمر، طبق وصیت عمر، در بین خودشان یک نفر را به عنوان خلیفه انتخاب کنند. رفت، قبول کرد. در بین این شش نفرشان او برای خلافت از همه بیشتر بود و عبدالرحمن بن عوف که رأی‌اش تعیین‌کننده بود در آن شش نفر. یعنی امیرالمؤمنین دو رأی داشت خودش و زبیر؛ عثمان هم دو رأی داشت خودش و طلحه، عبدالرحمن بن عوف هم دو رأی داشت خودش و سعد بن ابی وقاص؛ رأی عبدالرحمن بن عوف در این شورای شش نفره تعیین‌کننده بود. اگر با امیرالمؤمنین بیعت می‌کرد، او خلیفه می‌شد. اگر با عثمان بیعت می‌کرد، او خلیفه می‌شد. اول رو کرد به امیرالمؤمنین و به او پیشنهاد کرد که با کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین یعنی دو خلیفه‌ی قبلی حضرت حرکت کنند. فرمودند نه؛ من کتاب خدا و سنت پیغمبر. سیره شیخین را من کاری ندارم. من اجتهاد خودم را عمل می‌کنم و به اجتهاد آنها کاری ندارم. می‌توانستند با کوچک‌ترین اغمازی از آن‌چه که صحیح و حق می‌دانستند حکومت را به دست بگیرند و قدرت را قبضه بکنند. امیرالمؤمنین به این فکر یک لحظه هم نیفتاد و حکومت را از دست داد و قدرت را از دست داد. این‌جا هم ایثار کرد. این‌جا هم خود و منیت را مطلقاً مطرح نکرد و زیرپا له کرد این‌گونه چیزها را، اگرچه این احساسات شاید در امیرالمؤمنین اصلاً از اول بروز نمی‌کرد.»^۱

آیت الله مطهری بحث بسیار خوبی در کتاب «سیری در سیره نبوی» دارد که کیفیت استخدام وسیله را برای رسیدن به هدف مقدس و حق بررسی می‌کنند.^۲ همین سؤال را مطرح می‌کنند که آیا برای رسیدن به یک هدف مقدس می‌توان از وسیله نامشروع و باطل استفاده کرد؟ توضیح می‌دهند که انبیای الهی هیچ‌گاه از وسیله ضد ارزش و باطل برای رسیدن به اهداف حق خودشان استفاده نمی‌کردند. به اصطلاح، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. در یک‌جا می‌گویند: «برای حق باید از حق استفاده کرد. معنی این حرف این است: اگر من بدانم چنان چه یک حرف ناحق و نادرست، یک دروغ بگویم یا یک حدیث ضعیف، حدیثی که خودم می‌دانم دروغ است، برای شما بخوانم همین امشب همه گنهکاران شما توبه می‌کنند و همه شما نماز شب‌خوان می‌شوید، اما اسلام به من چنین کاری را اجازه نمی‌دهد. آیا اسلام اجازه می‌دهد ما دروغ بگویم که مردم برای امام حسین اشک بریزند؟ آن که می‌شنود که نمی‌داند دروغ است، اشک ریختن برای حسین هم که شک ندارد اجروثواب دارد، آیا اسلام اجازه می‌دهد؟ ابدًا. اسلام نیازی به این دروغ‌ها ندارد. حق را با باطل آمیختن، حق را از میان می‌برد.

۱ بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، ۸ / ۲ / ۶۸.

۲ سیری در سیره نبوی، ص ۱۰۵ تا ۱۲۸

وقتی انسان حق را ضمیمه باطل کرد، حق دیگر نمی‌ایستد خودش می‌رود. حق، تاب این‌که همراه باطل باقی بماند ندارد.^۱

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) درباره روش‌ها می‌فرمایند: «در اسلام، روش‌ها بسیار مهم‌اند؛ روش‌ها مثل ارزش‌ها هستند. در اسلام، همچنان که ارزش‌ها بسیار اهمیت دارند، روش‌ها هم اهمیت دارند و ارزش‌ها باید در روش‌ها هم خودشان را نشان دهند. امروز اگر می‌خواهیم حکومت ما به معنای حقیقی کلمه اسلامی باشد، بدون ملاحظه باید در همین راه حرکت کنیم. مسئولان بخش‌های مختلف، قوای سه‌گانه، مدیران میانی، همه و همه باید سعی‌شان این باشد که برای کارها و پیشبرد اهدافشان از روش سالم و اخلاقی استفاده کنند. استفاده از این روش ممکن است در جایی ناکامی‌ها و دردسرهایی را هم به لحاظ کسب قدرت به وجود آورد، اما در عین حال این متعین است که از نظر اسلام و از نظر امیرالمؤمنین تشبث به روش‌های غیر اخلاقی به هیچ‌وجه صحیح نیست. راه علی این است و ما باید این‌گونه حرکت کنیم.»^۲

یک نکته باید توجه شود و آن این‌که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند و برای اهداف مقدس باید از وسایل مشروع استفاده نمود، این درست است اما گاهی ما مکلف به نتیجه‌ای هستیم که اصل تکلیف بر ما مسلم است و این نتیجه واجب، با وسیله دیگر که کم اهمیت‌تر است، تزامم پیدا کرده است؛ در این صورت ما موظفیم از این وسیله استفاده کنیم. مثلاً نجات جان یک انسان مؤمن واجب شرعی است و از طرف دیگر، غضب کردن زمین شخصی که راضی نیست پا به زمین او بگذاریم حرام است. به صورت اتفاقی نجات یک مؤمن در آن طرف زمین، مستلزم عبور از زمین غصبی این شخص است. در این صورت، وجوب نجات مؤمن با حرام بودن غضب زمین تزامم پیدا کرده است و ما موظفیم از این زمین عبور کنیم و فرد مؤمن را از مرگ نجات دهیم. مثل همین است در جایی که پزشک مرد برای معالجه زن نامحرم (که غیر از این پزشک، پزشک زن وجود ندارد) مجبور است به بدن او دست بزند یا به او نگاه کند. این موارد همه از مصادیق تزامم است که انسان باید اهم را بگیرد و به آن عمل کند. اما فرق این مصادیق با مسئله قبلی که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند چیست؟ در آن‌جا هدفی که از طریق این وسیله نامشروع یا باطل قرار بود به دست آید معلوم نیست که تکلیف اهمی باشد و ما در اصل تکلیف با این اقتضائات و شرایط شک داریم. پس، وظیفه‌ای نسبت به آن نداریم. در مثال‌های بالا، تکلیف ما کاملاً مشخص و معین است، اما انجام آن به مانعی برخورد کرده است که از جهت اهمیت به اندازه آن وظیفه ما نیست. بنابراین، ناگزیریم آن را انجام دهیم. تشخیص

۱ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۱۰

۲ بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۹/۱۲/۲۶

وظیفه، بسیار مهم است. کسانی که در این مسیر گام برمی‌دارند اگر خودشان صاحب‌نظرند که باید براساس نظر خودشان عمل کنند، در غیراین صورت اشخاص باید با اهل تشخیص مشورت کنند.

گاهی ما برای رفتن یک اردو به دروغ متوسل می‌شویم یا فاکتورسازی می‌کنیم آیا این هدف (اردورفتن) وسیله را توجیه می‌کند؟ هرگز توجیه نمی‌کند، چون اردورفتن واجب نیست و کار فرهنگی منحصر در اردورفتن یا فلان برنامه معین نیست که لازمه‌اش دروغ گفتن باشد و ما باید از این دروغ صرف‌نظر کنیم. لذا، کسانی که در مسائل تشکیلاتی کار می‌کنند یا در امور تربیتی فعالیت می‌کنند باید خیلی مراقبت کنند در دام شیطان و هوای نفس و توجیحات غیردرست نیفتند.

گاهی مربی برای توجه‌دادن متربی به دروغ متوسل می‌شود یا برای آن‌که او را از فرد ناسالمی جدا کند به آن شخص تهمتی می‌زند که به هیچ‌وجه حقیقت ندارد. این تربیت‌ها نه تنها جواب نمی‌دهد، بلکه اثرات معکوس دارد. پس، مربی نباید ذره‌ای از راه حق و حرف حق و قضاوت حق و برخورد حق تخطی نماید والا تربیت به ضد خودش تبدیل می‌شود. یکی از مصادیق حق‌گرایی مربی این است که هرگاه در امری خطا کرد، به اشتباه خود تصریح نماید که فلان حرف یا فلان کار اشتباه بوده است و اگر چیزی را نمی‌داند تصریح کند نمی‌داند تا متربی به اشتباه و خطا دچار نگردد. از طرف دیگر، انسان هرگاه به حق رسید نباید نسبت به آن شک کند؛ هرچند در مقام تدبیر یا رفع خصومت سکوت کند. امام کاظم به هشام فرمودند: «ای هشام! اگر در دست تو گردویی بود و مردم گفتند آن چه در دست توست گوهراست این گفته مردم به توسودی نمی‌رساند (آن گردو را گوهرنمی‌کند) در حالی که می‌دانی آن چیز گردوست و اگر در دست تو گوهر بود و مردم گفتند آن گردوست به تو ضرری نمی‌رسد در حالی که می‌دانی آن چیز گوهراست.»

گاهی هم باید حق را ابراز کرد و بر آن اصرار نمود: «یا اهل‌الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتُمون الحق و أنتم تعلمون»^۲ «ای اهل کتاب! چرا برحق لباس باطل می‌پوشانید و حق را مخفی می‌کنید در حالی که عالم به آن هستید؟» لذا، انسان مؤمن باید در بروز و ظهور انحرافات، داد بزند و حق را تبیین کند و جلوی باطل را بگیرد. متربی باید این‌گونه تربیت شود که در مقابل باطل سکوت نکند. نقل شده در یکی از راهپیمایی‌ها در ابتدای انقلاب که شهید مطهری سوار بر پشت وانت بودند و جمعیت را هدایت می‌کردند از دور مشاهده می‌کنند که عده‌ای از منافقین با پلاکارد و پرچمی در جمعیت هستند و بر روی آن شعارهایی است که

۱ تحف العقول (ترجمه جنتی)، ص ۶۱۵

۲ آل عمران، ۷۱

محتوای فکر آن‌ها را می‌رساند و آن‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که در انقلاب اسلامی شرکت داشته‌اند و شریک هستند. شهید مطهری به راننده می‌گوید به آن‌ها نزدیک شود. وقتی ایشان به آن‌ها می‌رسند، پرچم آن‌ها را گرفته و آن را جمع می‌کنند تا مبادا برای کسانی این شبهه مطرح شود که آن‌ها هم در انقلاب نقش آفرین هستند.

مقام معظم رهبری در مصاحبه‌ای به تجلیل از بصیرت و قدرت شناخت شهید مطهری می‌پردازد و می‌فرماید: «تا سال ۴۹ و ۵۰ خیلی مسائل انحرافی در محیط مبارزه به چشم نمی‌خورد. وقتی که منافقین دستشان را رو کردند و نوشته‌های ایدئولوژیک آنها کم کم پخش شد، آقای مطهری بیش از همه حساسیت نشان داد چون من به یاد دارم که در سال ۵۱ تلاش فراوانی شد که امام را وارد کنند که این حرکت جوانها را تایید کنند که به نام «مجاهدین» و بودند اما امام سخت ابا کردند و یک بار کتابهای مجاهدین را خوانده بودند و گفته بودند اینها همان حرف‌های لنین واران است، پس حرف‌های شما کدام است؟ مرحوم مطهری در معرفی اینها به امام نقش داشتند و خودشان آنقدر حساسیت نشان دادند تا عملاً کنار کشیدند و آنوقت مجاهدین ایشان را متهم کردند به اینکه سازش‌کارند و اهل مبارزه نیستند و حال اینکه کنار کشیدن ایشان حساسیت ایشان را نشان می‌داد و مؤثرو مفید هم واقع شد و ایشان در آن موقع کار ایدئولوژیکشان را زیاد کردند. و اثرش این بود که در سه چهار سال بعد حقانیت حرکت ایشان روشن شد و حرکت صحیح اسلامی دوباره از سال ۵۴ رو به رشد رفت و کم کم خط امام تبلور یافت.»^۱

نکته دیگر در مسئله حق‌گرایی مسئله اکثریت است. وقتی ملاک حق شد، فرقی نمی‌کند که جمعیت طرفدار آن کم باشد یا زیاد. البته، غالباً در تاریخ، حق به دلیل سختی آن و تلخ بودن آن نزد اکثر مردم، دارای طرفداران کمی بوده است و قرآن اکثریت^۲ را به این دلیل نقد می‌کند: «لقد جئناکم بالحق و لکن اکثرکم للحق کارهون»^۳ «ما برای شما حق را آوردیم، ولی اکثر شما از حق بیزارید» و «و إن تطلع أكثرمن فی الأرض یضلوك عن سبیل الله»^۴ «و اگر از اکثر کسانی که در زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف خواهند کرد».

بنابراین، اکثریت، معیاری برای حق نیست، بلکه اگر گزینه‌های دارای ملاکی وجود داشته باشد، برای آن‌ها که مقبولیت در استواری کارهای اجتماعی مؤثر است، انتخاب بهترین را به رأی اکثریت واگذار می‌کنند تا جنبه مشارکت و همکاری بالا رود. پس اکثریت، ملاک مقبولیت است نه ملاک حق بودن.

۱ سایت سازمان بسیج دانشجویی؛ ۱۳/۲/۹۴: به نقل از مطهری از نگاه دیگران

۲ در آیات بسیاری، اکثریت به بی‌علمی و بی‌عقلی توصیف شده‌اند.

۳ زخرف، ۷۸

۴ انعام، ۱۱۶

مردی از صحابه حضرت علی در جریان جنگ جمل دچار تردید شد که از یک طرف امیرالمؤمنین در جنگ حضور دارند و از طرف دیگر عایشه و طلحه و زبیر. نزد حضرت رفت و عرض کرد آیا ممکن است زبیرو طلحه و عایشه بر باطل باشند؟ حضرت فرمودند: «انک لملبوس علیک، ان الحق و الباطل لا یعرفان بأقدار الرجال، إعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف اهله»^۱ «توفردی هستی که حق برایت پوشیده مانده، همانا حق و باطل را که با اشخاص نمی‌سنجند و با آن‌ها اندازه‌گیری نمی‌کنند، بلکه حق را بشناس (معیار قرار بده) آنگاه اهل حق را خواهی شناخت و باطل را بشناس و آنگاه اهل آن را نیز خواهی شناخت».

این جمله از کم‌نظیرترین جملاتی است که یک انسان به زبان آورده است و بهترین ملاک را به دست بشریت داده است تا چگونه اشخاص را وزن کنند. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در برخورد با انتقاد یک دانشجو این‌گونه می‌فرماید: «چون شما در صحبت‌هایتان سؤالی مطرح نکردید، قاعدتا جوابی ندارد؛ لیکن در آن عبارتی که از امیرالمؤمنین نقل کردید که بسیار هم عبارت خوبی است «اقدار الرجال» معنایش «قدر قدرت» نیست، بلکه «به اندازه‌های مردان» است.

شخصی را شما در نظر بگیرید؛ «قدر»ی برایش فرض کنید و سخن او را حق بدانید؛ یعنی یک پیش‌داوری درباره‌ی او نکنید و بعد بگویید سخنش به‌خاطر این حق است. شخص دیگری را در نظر بگیرید؛ در ذهن خودتان اندازه‌ای برایش معین کنید و هرچه او بگوید سخنش را باطل بدانید، معنای «اقدار الرجال» این است. ملاک و معیار هم باید همین باشد. اگرچه شما در مقدمه‌ی خود اظهار سوز و گداز کرده‌اید، حرف‌ها آنقدرها سوز و گداز ندارد. دردهای عمیق‌تر از این‌ها در جامعه وجود دارد منتها حالا جناب‌عالی لازم دانستید که این مقدار را بیان کنید و بعضیش هم البته بله، واقعا حرف‌های درستی است. من فقط نکته‌ای که به شما عرض می‌کنم این است که در وجود شما به عنوان یک جوان، شاید یک نقطه‌ی قوت و یک نقطه‌ی ضعف هست. نقطه‌ی ضعف این است که این حوادث را ندیده‌اید. غالبا با حوادث این‌چنینی برای بار اول که مواجه می‌شوید برایتان عجیب و باورنکردنی و احیانا دهشتناک است و موجب سراسیمگی شما می‌شود، لیکن ان‌شاءالله چند سالی که بر عمرتان افزوده شود و با این مسائل برخورد کنید خواهید دید که نه، در هر جامعه‌ای آدم‌های بد و آدم‌های خوب هستند.

در بین مسئولان کشور و در بین مردم عادی، همه‌گونه آدمی هست. از لحاظ اخلاق، مردم یک دست نیستند. کسانی هم واقعا در دور و بر شما و با شما هستند که این‌ها همان‌طور که شما را از دروغ زهی کردند خودشان هم از دروغ‌گفتن می‌پرهیزند. آنها را هم باید دید که جلوه‌های

۱ روضه الواعظین، ص ۳۱. شهید مطهری این داستان را در کتاب جاذبه و دافعه ص ۱۱۹ و ۱۲۰ نقل کرده است.

روشن زندگی و جامعه‌اند و بقیه‌ی چیزها هم همین‌طور است.

بله، کسان نابابی هم هستند؛ منتها وقتی که انسان افراد ناباب را در جامعه می‌بیند باید دوکار بکند که این مربوط به نقطه‌ی قوت شماسست که جوانی است. نشاط و شور و نیرو و توان هرکاری که انسان اراده بکند، این‌جا جایش است. بنابراین، شما باید دو کار انجام دهید: یکی این‌که اول بین خودتان و خدا صمیمانه به خودتان برگردید نه از روی تظاهریا برای این‌که کس دیگری این‌طورگمان کند خودتان را یک ارزیابی بکنید و ببینید این عیب آیا در شما هست یا نیست و اگر هست جدا تصمیم بگیرید برطرف کنید، ولو یک‌باره هم نشود تدریجا سعی کنید. از بدترین و نکوهیده‌ترین خصوصیتی که در دیگران دیدید و در خودتان هم سراغ کردید یک فهرست تهیه کنید و فقط هم خودتان بدانید؛ هرچند وقت یک‌بارهم سعی کنید یکی از آنها را در خودتان پاک کنید. شما که جوان هستید این کار را خیلی خوب و راحت می‌توانید بکنید. من شخصیت‌های خودساخته‌ای را می‌شناسم که این‌ها واقعا این کار را می‌کردند؛ نقاط ضعف داشتند چه نقاط ضعف اخلاقی چه نقاط ضعف رفتاری و شخصیتی این‌ها را یادداشت می‌کردند. در روانشناسی می‌گویند آدم خجالتی اگر می‌خواهد خجالت خودش را برطرف کند چه کار بکند. خصوصیات اخلاقی هم همین‌طور است؛ یعنی همان چیزهایی که بودنش شما یا هرانسان سالمی را رنج می‌دهد.

کار دوم این‌که سعی کنید جامعه را به سمت مخالف آن پیش ببرید. خود شما واقعا از حرف‌زدن چقدرگله می‌کنید. گفتن در جاهایی کاربرد دارد. انسان باید بگوید تا ذهن طرف را روشن کند و احقاق حقی بکند و الا هی گفتن و هی گفتن و برف انبارکردن و در گفتن‌ها دقت نکردن که کدام مطلب دقیق نیست، کامل نیست، جامع و مانع نیست کاری از پیش نمی‌برد. این کار شماسست؛ یعنی آن هرنجوانی شما این‌جا باید نشان داده شود که به محض این‌که چیزبدی را مشاهده کردید آن دو عمل به خودی خود انجام گیرد: اول سالم‌کردن محیط خود و دوم ان‌شاءالله کوشش‌کردن برای سالم‌سازی محیط و اجتماع. به هر حال، شما الحمدلله قلمتان خوب است، ذوقتان هم خوب است. ان‌شاءالله که بیشتراز این‌ها هم پیش خواهید رفت. «متربی باید جرئت پذیرش اشتباه خود را داشته باشد و به‌هیچ‌وجه از حق اغماض نکند. انتقادات وارد بر خود را بی‌دلیل توجیه نکند. یکی از برکات این روحیه این است که مربی بیش از اندازه در نظرمتربی بزرگ جلوه نکند و از مریدبازی جلوگیری شود. همواره بین حق و هوای نفس جنگ و منازعه برقرار است. لذا، مراقبت بسیار لازم است و این مراقبت در بزرگان سخت‌تر و حساس‌تر است: «و هل أتاک نبأ الخصم إذ تسوروا المحراب (۲۱) إذ دخلوا علی داود ففرع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم نغجتک الی عاچه و إن کثیرا من

الخطاء لیبغی بعضهم علی بعض إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات وقلیل ما هم وطن داود أنما فتاه فاستغفرربه و خو راکعا و أناب (۲۴)». «وقتی [به‌طور ناگهانی] برداوود درآمدند و او از آنان به‌هراس افتاد گفتند: «مترس، [ما] دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بردیگری تجاوز کرده؛ پس میان ما به حق داوری کن و از حق دورمشوو ما را به راه راست راهبر باش». «این [شخص] برادر من است. او را ۹۹ میش و مرا ۱ میش است و می‌گویند آن را به من بسپارو در سخنوری بر من غالب آمده است». [داوود] گفت: «قطعا او در مطالبه‌ی میش تو، [اضافه] بر میش‌های خودش، بر توستم کرده و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدیگرستم روا می‌دارند به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و این‌ها بس اندک‌اند؛ و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم. پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رودرافتاد و توبه کرد».

۱۹ اصل اخلاق‌مداری

در همه حالات مربی، باید اخلاق حاکم باشد. منش و روش او باید بر اساس اصول اخلاق باشد و او مودب به آداب اجتماعی باشد. مربی نیز بر همین منوال باید تربیت گردد. هیچ‌کدام از رفتارها نباید از چارچوب اخلاق بیرون باشد. مربی باید فضایل اخلاقی را در خود نهادینه کند و از رذایل اخلاقی دوری نماید. یکی از اصلی‌ترین نقاط مثبت رسول اکرم تخلق او به همه اخلاق انسانی است: «وإنک لعلی خلق عظیم»^۲ «همانا تو بر اخلاق و منش بزرگی هستی» و در هدایت انسان‌ها هیچ‌گاه از این منش اخلاقی خارج نگردید. او را ندیدند که در کلام کسی وارد شود و کلام را قطع کند یا سخن زشتی بر زبان خویش جاری نماید و پیروان ایشان نیز بر همین سیره بوده‌اند و اخلاق در وجود آنها نهادینه شده بود.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) درباره برخی ویژگی‌های رسول اکرم می‌فرماید: «به‌طور خلاصه اخلاق پیامبر را به «اخلاق شخصی» و «اخلاق حکومتی» تقسیم می‌کنیم. به عنوان یک انسان، خلقیات او و به عنوان یک حاکم، خصوصیات و خلقیات و رفتار او. البته، این‌ها گوشه‌ای از آن چیزهایی است که در وجود ان بزرگوار بود. چندین برابر این خصوصیات برجسته و زیبا در او وجود داشت که من بعضی از آنها را عرض می‌کنم. آن بزرگوار، امین و راستگو و صبور و بردبار بودند. جوانمرد بودند؛ از ستم دیدگان در همه‌ی شرایط دفاع می‌کردند. درست‌کردار بودند؛ رفتارشان با مردم بر مبنای صدق و صفا و درستی بود. خوش‌سخن بودند؛ تلخ‌زبان و گزنده‌گون نبودند. پاک دامن بودند؛ در آن محیط فاسد اخلاقی عربستان قبل از اسلام، در دوره جوانی به عفت و حیا معروف بودند و پاک دامنی ایشان را همه قبول داشتند و آلوده

نشدند. اهل نظافت و تمیزی ظاهر بودند؛ لباس و سرو صورت نظیف و رفتار با نظافت. شجاع بودند؛ هیچ جبهه‌ی عظیمی از دشمن ایشان را متزلزل و ترسان نمی‌کرد. صریح بودند؛ سخن خود را با صراحت و صدق بیان می‌کردند. در زندگی زهد و پارسایی پیشه ایشان بود. بخشنده بودند؛ هم بخشنده مال هم بخشنده انتقام؛ یعنی انتقام نمی‌گرفتند و گذشت و اغماض می‌کردند. بسیار باادب بودند؛ هرگز پای خود را پیش کسی دراز نکردند، هرگز به کسی اهانت نکردند. بسیار باحیا و مهربان و پرگذشت و فروتن و اهل عبادت بودند. در تمام زندگی آن بزرگوار، از دوران نوجوانی تا هنگام وفات در شصت و سه سالگی، این خصوصیات را در وجود آن حضرت می‌شد دید.

من بعضی از این خصوصیات را مقداری باز می‌کنم: امین بودن و امانتداری ایشان چنان بود که در دوران جاهلیت حضرت را به لقب «امین» نامگذاری کرده بودند و مردم هرامانتی را که برایشان بسیار اهمیت داشت دست ایشان می‌سپردند و خاطر جمع بودند که این امانت به آنها سالم برخواهد گشت؛ حتی بعد از آن که دعوت اسلام شروع شد و آتش دشمنی و نقار با قریش بالا گرفت در همان احوال هم باز همان دشمنان اگر می‌خواستند چیزی را درجایی امانت بگذارند می‌آمدند و به پیامبر می‌دادند! لذا، شما شنیده‌اید که وقتی پیامبر اکرم به مدینه هجرت کردند امیرالمؤمنین را در مکه گذاشتند تا امانت‌های مردم را به آنها برگرداند. معلوم می‌شود که در همان اوقات هم مبالغی امانت پیش آن بزرگوار بوده است؛ نه امانت مسلمانان، بلکه امانت کفار و همان کسانی که با او دشمنی می‌کردند!

بردباری او به این اندازه بود که چیزهایی که دیگران از شنیدنش بی‌تاب می‌شدند در آن بزرگوار بی‌تابی به وجود نمی‌آورد. گاهی دشمنان آن بزرگوار در مکه رفتارهایی با ایشان می‌کردند که وقتی جناب ابی طالب در یک مورد شنید به قدری خشمگین شد که شمشیرش را کشید و با خدمتکار خود به آنجا رفت و همان جسارتی را که آنها با پیامبر کرده بودند با یکایکشان انجام داد و گفت هر کدام اعتراض کنید گردنتان را می‌زنم، اما پیامبر همین منظره را با بردباری تحمل کرده بود. در یک مورد دیگر، با ابی جهل گفتگو شد و ابی جهل اهانت سختی به پیامبر کرد، اما آن حضرت سکوت پیشه نمودند و بردباری نشان دادند. یک نفر رفت به حمزه خبر داد که ابی جهل این‌طور با برادرزاده تو رفتار کرد؛ حمزه بی‌تاب شد و رفت با کمان بر سر ابی جهل زد و سراورا خونین کرد. بعد هم آمد و تحت تأثیر این حادثه اسلام آورد. بعد از اسلام، گاهی مسلمانان سرقضیه‌ای، از روی غفلت و یا جهالت، جمله اهانت آمیزی به پیامبر می‌گفتند؛ حتی یک وقت یک نفر از همسران پیامبر جناب زینب بنت جحش که یکی از امهات مؤمنین است به پیامبر عرض کرد که تو پیامبری، اما عدالت نمی‌کنی! پیامبر لبخندی زد و سکوت کرد. او توقع زنانه‌ای داشت که پیامبر آن را برآورده نکرده بود، که بعدا ممکن است به آن اشاره کنم.

گاهی بعضی افراد به مسجد می‌آمدند، پاهای خودشان را دراز می‌کردند و به پیامبر می‌گفتند ناخن‌های ما را بگیر چون ناخن‌گرفتن وارد شده بود پیامبر هم با بردباری تمام این جسارت و بی‌ادبی را تحمل می‌کردند.

جوآنمردی ایشان طوری بود که دشمنان شخصی خود را مورد عفو و اغماض قرار می‌دادند. اگر در جایی ستم‌یده‌ای بود، تا وقتی به کمک او نمی‌شتافتند دست برنمی‌داشتند.

در جاهلیت، پیمانی به نام «حلف الفضول» پیمان زیادی، غیر از پیمان‌هایی که مردم مکه بین خودشان داشتند وجود داشت که پیامبردرآن شریک بود. یک نفر غریب وارد مکه شد و جنسش را فروخت. کسی که جنس را خریده بود «عاص بن وائل» نام داشت که مرد گردن‌کلفت قلدری از اشراف مکه بود. جنس را که خرید پولش را نداد. آن مرد غریب به هرکس مراجعه کرد نتوانست کمکی دریافت کند. لذا، بالای کوه ابوقبیس رفت و فریاد زد: ای اولاد فهر! به من ظلم شده است. پیامبر و عمویش زبیر بن عبدالمطلب آن فریاد را شنیدند؛ لذا دورهم جمع شدند و تصمیم گرفتند که از حق او دفاع کنند. بلند شدند پیش عاص بن وائل رفتند و گفتند پولش را بده؛ او هم ترسید و مجبور شد پولش را بدهد. این پیمان بین این‌ها برقرار ماند و تصمیم گرفتند هر بیگانه‌ای وارد مکه شد و مکی‌ها به او ظلم کردند که غالباً هم به بیگانه‌ها و غیرمکی‌ها ظلم می‌کردند این‌ها از او دفاع کنند. بعد از اسلام، سال‌ها گذشته بود، پیامبر می‌فرمود که من هنوز هم خود را به آن پیمان متعهد می‌دانم. بارها با دشمنان مغلوب خود رفتاری کرد که برای آنها قابل فهم نبود. در سال هشتم هجری، وقتی که پیامبر مکه را با آن عظمت و شکوه فتح کرد فرمودند: «الیوم یوم المرحمه»؛ امروز روز گذشت و بخشش است؛ لذا انتقام نگرفت. این، جوآنمردی آن بزرگوار بود.^۱

آیت الله علامه حسینی طهرانی درباره علامه طباطبایی می‌نویسد: «این مرد جهانی از عظمت بود. عیناً مانند یک بچه طلبه در کنار صحن مدرسه روی زمین می‌نشست و نزدیک به غروب در مدرسه فیضیه می‌آمد و چون نماز برپا می‌شد مانند سایر طلاب نماز را به جماعت مرحوم آیت‌الله آقای حاج سید محمد تقی خوانساری می‌خواند. آنقدر متواضع و مودب و در حفظ آداب سعی بلیغ داشت که من کرارا خدمتشان عرض کردم آخرین درجه از ادب شما وملاحظات شما ما را بی‌ادب می‌کند! شما را به خدا فکری به حال ما کنید! از قریب چهار سال پیش تا به حال دیده نشد که ایشان در مجلسی به متکا و بالش تکیه زنند، بلکه پیوسته در مقابل واردین، مودب، قدری جلوتر از دیوار می‌نشستند و زیر دست میهمان وارد. من شاگرد ایشان بودم و بسیار به منزل ایشان می‌رفتم و به مراعات ادب می‌خواستم پایین‌تر از ایشان بنشینم؛ ایدا

ممکن نبود. ایشان برمی‌خواستند و می‌گفتند: بنابراین ما باید در درگاه بنشینیم!...»^۱
در جای دیگری گویند: «من یک روز به ایشان عطر تعارف کردم. ایشان عطرا به دست گرفته و تأملی کردند و گفتند: دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده‌اند و من تا به حال عطرنزدهام و تا همین زمان اخیر نیز هروقت بنده به ایشان عطری داده‌ام در آن را می‌بستند و در جیبشان می‌گذاردند و من ندیدم که ایشان استعمال عطر کنند با این‌که از زمان رحلت استادشان سی و شش سال است که می‌گذرد.»^۲

حضرت علی در خطبه‌ای به همام درباره متقین می‌فرماید: «متقین در دنیا دارای فضیلت‌های برترند. سخنانشان راست، پوشش آنان میانه‌روی و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است، چشمان خود را بر آن چه خدا حرام کرده می‌پوشانند و گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند و در روزگار سختی و گشایش حالشان یکسان است و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرموده روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت از شوق دیدار بهشت و از ترس عذاب جهنم. خدا در جانشان بزرگ و دیگران در چشمشان کوچک مقدارند ... دل‌های آن‌ها اندوهگین و مردم از آزارشان در امان، جسم‌هایشان لاغرو درخواست‌هایشان اندک است و خود عقیف و پاکدامن‌اند. در روزگار کوتاه دنیا صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند، تجارتی پرسود که پروردگارشان فراهم آورد. دنیا می‌خواست آن‌ها را بفریبد، اما عزم دنیا نکردند و چون می‌خواست آن‌ها را اسیر خود گرداند با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند.»^۳

مربی باید اخلاق را در خود نهادینه کرده باشد و هیچ‌کدام از برخوردهای تربیتی و غیر آن نباید از حدود مسائل اخلاقی خارج شود. هردستوری که به مرتبی می‌دهد نیز نباید با اخلاق ناسازگار باشد. مثلاً، هیچ دستوری از دستوراتش نباید نتیجه‌اش بی‌احترامی به بزرگ‌تره و بی‌پدر و مادر باشد. امام سجادی در دعای مکارم الاخلاق می‌فرماید: «الهی هب لی معالی الاخلاق»^۴ «خدایا به من برترین اخلاق‌ها را عنایت بفرما». برترین اخلاق، جامع‌ترین و کاملترین اخلاق است، که هیچ فضیلتی مانع فضیلت دیگر نشود.

مقام عظمای ولایت امام خاتمه‌ای (مدظله العالی) در جای دیگر می‌فرماید: «انسان‌ها باید به اخلاق حسنه تخلق پیدا کنند که البته تخلق به اخلاق حسنه هم موجب تعالی و تکامل معنوی و روحی و معرفت برتر است و آن از مراحل انسان کامل است. ما هم خیلی نمی‌توانیم حتی درست درک کنیم. همین‌قدر انسان از اهلش و از بزرگان چیزهایی شنیده است. مرحله‌ای که

۱ مهرتابان (یادنامه علامه طباطبایی)، ص ۸۱ و ۸۲

۲ همان، ص ۲۴

۳ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳

۴ دعای بیستم صحیفه سجادیه

حالا به ما ارتباط پیدا می‌کند مرحله اخلاق است؛ اخلاق، اخلاق. شما ببینید این راست است که پیغمبر فرمودند: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». این حدیث از طرق فریقین فرق اسلامی نقل شده است؛ شیعه و سنی نقل کرده‌اند. این «انما» خیلی معنا دارد. یعنی اساسا بعثت من برای این است، هدف این است، بقیه مقدمه است. «لاتمم مکارم الاخلاق»؛ تا این‌که مکارم اخلاق در میان بشروافراد جامعه در میان انسان‌ها و این امت کامل شود، رشد پیدا کند و همه از آن برخوردار شوند و انسان شویم. باید انسان شویم. باید اخلاق انسانی را در خودمان تقویت و تکمیل کنیم. این آن قدم بعدی و خیلی مهم است. اگر در جامعه‌ای که متعلق به اسلام است، در نظامی که ارکان آن ارکان اسلامی است، ما از اخلاق الهی دور بمانیم و دنبال هوس‌ها و خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها برویم و هرکس تلاش کند برای این که بیشتر به دست بیاورد، بهتر بخورد و بهتر زندگی کند؛ از دست این و آن بقاپد و اگر لازم شد بیش از حق خود استفاده و تصرف کند، نه گذشتی باشد و نه ایثاری، این چه حکومتی خواهد بود؟! چه اسلامی و چه جامعه اسلامی‌ای خواهد بود؟! این آن اساس قضیه است. «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». عزیزان من! بدانید که دنیا امروز به این احتیاج دارد. متأسفانه دنیای مادی از این خصوصیت به کلی محروم است! و اما اخلاق الهی و مکارم اخلاق در شرع مقدس اسلام توضیح و تفصیل داده شده است؛ چه آن چیزهایی که مربوط به خود انسان است، مثل صبر و شکر و اخلاص و قناعت، چه آنها که در رابطه با انسان‌های دیگر است، مثل گذشت و تواضع و ایثار و تکریم انسان‌ها و چه چیزهایی که در رابطه با مجموعه جامعه‌ی اسلامی است. اخلاق اسلامی دامنه وسیعی دارد. این‌ها همان چیزهایی است که بیشترین تلاش همه انبیا و اولیا و بزرگان ادیان الهی و در اسلام تلاش نبی مکرم اسلام و ائمه و بزرگان، برای آن بوده است که این‌ها به وجود آید.»^۱

بخش دوم : اصول اختصاصی

مقصود از این اصول، اصولی است که مربوط به مربی بیرونی است. در اصول پیشین گفته شد گاهی مربی در مقام تربیت خود برمی‌آید و به آن اصول از آن جهت که مربی خود است احتیاج دارد، اما این اصول مختص به جایی است که مربی با مربی غیریت دارند و مربی بیرونی ناظر به تربیت مربی است.

۲۰ اصل تقدم خودسازی بردیگرسازی

مربی باید به صورت دائم از نفس خود مراقبت نماید و از هر چه او را از راه حق منحرف کند یا زمینه گناه را برای او فراهم نماید دوری کند. این مراقبت اهم وظایف اوست و بر تربیت دیگران تقدم دارد. حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید: «من نصب نفسه للناس إماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره» «کسی که خودش را امام و پیشوای مردم قرار می‌دهد باید قبل از پرداختن به تعلیم (تأدیب) دیگران به تعلیم (تأدیب) خودش بپردازد». به تعبیر دیگر، تربیت دیگران باید در راستای تربیت خود باشد نه منافی آن. گاهی انسان برای تربیت دیگران تجسس می‌کند و همین باعث سوءظن نسبت به دیگران می‌شود و حرام است و همین زمینه سقوط او را فراهم می‌کند. مواردی از این دست زمینه‌ی سقوط فرد را فراهم می‌کند و نه تنها آن خدمت تربیتی یا فرهنگی ثمربخش نیست، بلکه اثر معکوس خواهد داشت و فضای اخلاقی و تربیتی را به ضد آن تبدیل می‌کند و زمینه ساز گمان بد به دیگران می‌گردد.

قرآن می‌فرماید: «علیکم أنفسکم لا یضرکم من ضل إذا اهتدیتم» «بر شما باد مراقبت از خودتان که اگر کسی گمراه شود، در صورتی که شما هدایت شوید، به شما ضرری نخواهد رسید». پس دایره دگرسازی باید در دایره خودسازی تعریف شود. نباید دگرسازی موجب غفلت مربی گردد. یکی از لغزشگاه‌های مربیان محبت‌های افراطی به متریبان است به طوری که جدانشدن از آن‌ها برای مربی بسیار مشکل خواهد بود. این مسئله به واقع‌بینی و حق‌گرایی مربی ضربه می‌زند و جریان تربیت را با بحران مواجه می‌کند. در این حالت، هدف از تربیت علاقه به سرنوشت مربی نخواهد بود، بلکه علایق شخصی مربی، افسار تربیت را به دست خواهد گرفت. یکی دیگر از آفات مربی‌گری غرور و تکبر او در مقابل مربی است. مربی نباید فکر کند که تربیت به دست اوست، بلکه او به توفیق الهی زمینه‌ساز تربیت پروردگار شده است و اگر خود را ندید دیگر جایی برای تکبر باقی نخواهد ماند. پیامبر می‌فرماید: «إن أفضل الناس عبدا من

تواضع عن رفعة^۱ «برترین بندگان در مردم کسی است که در مقام رفیع تواضع کند». از دیگر آفات مربی‌گری جمع‌کردن مریدانی برای خود است. برخی دوست دارند که مشهور شوند و عده‌ای در خدمت آن‌ها باشند و دیگران نیز آن را ببینند؛ یعنی عزت را در این چیزها می‌بینند. از بزرگ‌ترین دام‌های شیطان برای مربی همین مسئله است، از این‌که افرادی دور او را بگیرند خوشش بیاید و آن را وسیله کسب شهرت کند یا آن‌ها را به خدمت بگیرد تا کارهای او را به‌عهده بگیرند و به این صورت بار سنگینی بردوش دیگران باشد. پس دیگران وسیله دنیای او شده‌اند نه او وسیله ارتقای معنوی آن‌ها. در روایتی از امام صادق آمده است: «در کسب معیشت خود تنبلی نکن تا سبب شود که بار سنگین تو بردوش غیرتو قرار گیرد.»^۲

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در کرمانشاه می‌فرماید: «همچنین یاد کنیم از مرحوم آقای نجومی (رضوان الله علیه)؛ عالم، فاضل، درس‌خوانده، زحمت‌کشیده، در عین حال یک قله‌ی هنری و به حقیقت یک هنرمند. بعد از انقلاب، قبل از دوره‌ی ریاست جمهوری، من یکی از سفرهایی که به کرمانشاه آمدم منزل ایشان رفتم و کارهای هنری‌اش را از نزدیک دیدم. بعد هم پس از رحلت امام ایشان یکی از کارهایش را برای من فرستاده بود. من از ایشان درخواست کردم که این حدیث شریف را من نصب نفسه للناس اماما فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره» برای من بنویسید تا جلوی چشم من باشد؛ فراموش نکنیم وظیفه‌ی تعلیم خودمان را. ایشان با خط بسیار زیبایی نوشتند، من هم تابلو کردم و توی اتاق جلوی چشم من است. اگر این تعلیم انجام گرفت، تعلیم غیر، آسان خواهد شد؛ مشکل کار ما این است. عزیزان من! برادران من! فرزندان من! جوانان! طلاب دختر و پسر! اگر می‌خواهید مثل بوته‌ی گلی عطر شما فضا را معطر کند اگر می‌خواهید معنویت مثل چشمه‌ای از شما سرازیر شود و بدون اجبار و اکراه تشنگان بنوشند و به سوی آن بشتابند راهش این است: «فلیبدأ بتعلیم نفسه». این آیه‌ی شریفه‌ای که تلاوت کردند: «انما یخشی الله من عباده العلماء» خشیت را یکی از خصوصیات علما قرار داده است. خب، علما خیلی خصوصیات دارند، اما خشیت را انتخاب کرده است. بعد از ذکر آیات الهی در کوه و دشت و صحرا و باغ و راغ که در آیات هست می‌فرماید: «انما یخشی الله من عباده العلماء». خاصیت علم همین است که انسان را مشمول این نعمت بزرگ می‌کند، خشیت الهی بردل انسان سایه می‌افکند؛ این را باید به دست بیاوریم. شما جوان‌ها آسان‌تر از من می‌توانید این کار را انجام بدهید. اگر کسی در دوران جوانی کاری کرده باشد، به سن ما که رسیدید به دردش می‌خورد والا کارش سخت است. خشیت را امروز در خودتان ایجاد کنید، خشوع در مقابل خدا را امروز برای خودتان فراهم کنید، باب تضرع

۱ بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۷۹ (ن).

۲ وسائل، ج ۱۸، باب ۱۸، ج ۳، ص ۳۷

الی الله را امروز بازکنید، نوافل را که مقرب الی الله هستند از امروز شروع کنید؛ این‌ها به دردتان می‌خورد. این عمر تمام خواهد شد؛ بعضیها به پیری میرسند و بعضی نمی‌رسند. این را هم شما بدانید که فاصله‌ی بین بیست سالگی و سی‌سالگی تا هفتادسالگی و بعد از هفتادسالگی که ما هستیم فاصله‌ی کمی است؛ مثل برق می‌گذرد. انسان در بیست سی سالگی خیال می‌کند که حالا او، کی تا هفتادسالگی؟ نه، مثل برق می‌گذرد؛ بعد هم رفتن است.

اگر بناست در این فاصله‌ی کوتاه، در این فرصت اندک، حظی ببریم، کاری بکنیم، توشه‌ای فراهم کنیم، مایه‌اش را باید در جوانی فراهم کنید. من توصیه‌ی به خشوع و ذکر و تقوا و سعی برای تقرب الی الله را برای طلاب واجب‌تر می‌دانم تا توصیه به علم، که مایه‌ی اصلی کارشان علم است. اگر علم باشد تقوا نباشد، این علم می‌شود بی‌فایده و حتی‌گاهی هم مضر. عالمانی داشتیم چه علم دینی چه علم غیردینی که نه فقط از این علم بهره‌ای نبردند و بهره‌ای نرساندند، بلکه وزر و وبال شدند. این روح معنویت در کالبد علم و عالم لازم است». در جای دیگر تذکرمی‌دهند: «هرکس که بخواهد در محیط زندگی مردم منش عدالت شود، اول باید درون خود تقوای الهی را رعایت کند.

تقوا به همان معنایی که در ابتدای خطبه عرض کردم یعنی مراقبت برای خطانکردن. البته، معنای این حرف آن نیست که انسان خطا نخواهد کرد؛ خیر. بالاخره هر انسان غیرمعصومی دچار خطا می‌شود، اما این مراقبت یک صراط مستقیم و یک راه نجات است و از غرق شدن انسان جلوگیری می‌کند و به انسان قدرت می‌بخشد. انسانی که مراقب خود نیست و در عمل و کلام و زندگی شخصی خود دچار بی‌عدالتی و بی‌تقوایی است، نمی‌تواند در محیط جامعه منش عدالت اجتماعی باشد. این‌جاست که امیرالمؤمنین درس همیشگی خودش را به همه‌ی کسانی که در امور سیاسی جامعه خود نقشی دارند بیان کرده‌اند: «من نصب نفسه للناس اماما فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»؛ هرکس که خود را در معرض ریاست و امامت و پیشوایی جامعه می‌گذارد در هر محدوده‌ای اول باید شروع به تأدیب و تربیت خود کند بعد شروع به تربیت مردم کند. یعنی اول خودش را اصلاح کند بعد به سراغ دیگران برود. می‌فرمایند: «ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه»؛ اگر می‌خواهد دیگران را تربیت کند باید با سیره و روش و رفتار خود تربیت کند نه فقط با زبان خود. به زبان بسیار چیزها می‌شود گفت، اما آن چیزی که می‌تواند انسان‌ها را به راه خدا هدایت کند سیره و عمل کسی است که در محدوده‌ای چه در آفاق یک جامعه و چه در محدوده‌های کوچکتر او را به عنوان پیشوا و معلم و کسی که مردم بناست از او پیروی کنند، منصوب کنند. بعد می‌فرماید: «و معلم نفسه ومؤدبها احق بالأجلال من معلم الناس ومؤدبهم»؛ کسی که خود را تعلیم می‌دهد و تأدیب می‌کند

بیشتر مستحق اجلال و تکریم است از آن کسی که می‌خواهد دیگران را تأدیب کند، در حالی که خودش را تأدیب نکرده است.

این، منطق و درس امیرالمؤمنین است. حکومت فقط فرمان‌روایی نیست. حکومت نفوذ در دل‌ها و مقبولیت در ذهن‌هاست. کسی که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد یا خود را قرار می‌دهد، اول باید در درون خود به صورت دائمی مشغول تأدیب باشد، خود را هدایت کند، به خود تذکر دهد و خود را موعظه نماید.

امیرالمؤمنین درباره‌ی کسی که سزاوار امارت بر مردم یا به دست گرفتن بخشی از کارهای مردم است، که البته این از موضع ریاست یک کشور شروع می‌شود و تا مدیریت‌های پایین‌تر و کوچک‌تر ادامه پیدا می‌کند، می‌فرماید: «فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه»؛ اولین قدم او در راه عدالت این است که هوی و هوس را از خودش دور کند. «یصف الحق ویعمل به»؛ حق را بر زبان جاری و توصیف کند و نیز به آن عمل نماید. به همین خاطر است که در اسلام قدرت با اخلاق پیوسته است و قدرت عاری از اخلاق یک قدرت ظالمانه و غاصبانه است. روشهایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته می‌شود باید روش‌های اخلاقی باشد. در اسلام، کسب قدرت به هر قیمتی وجود ندارد. این‌طور نیست که کسی یا جمعی حق داشته باشند به هر روش و وسیله‌ای متشبث شوند برای این که قدرت را به دست آورند، همان‌گونه که امروز در بسیاری از مناطق دنیا رایج است. نه، قدرتی که از این راه به دست آید و یا حفظ شود قدرت نامشروع و ظالمانه است.^۱

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) می‌فرماید: «امروز در جامعه‌ی ما یکی از تلاش‌های اساسی باید تغییر اخلاق باشد. هر کدام از ما همین من و شما که این‌جا روبه‌روی هم نشسته‌ایم، تک تک من و شما خودمان را موظف بدانیم که اخلاق یک نفر را عوض کنیم و از بدی به سمت خوبی بکشانیم. آن یک نفر هم خود ما هستیم. «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة». همه‌ی شما مسئول هستید و اولین مسئولیت نسبت به شخص خود شماست. بر خودمان نظارت کنیم. خودمان را از فساد اخلاق، از پستی، از دروغ‌گویی، از بدخواهی، از بددلی، از کینه‌ورزی، از بیرحمی، از تعرض به حقوق دیگران، از جفا در حق دیگران، از بی‌اعتنایی به حال مردم محتاج توجه و مراقبت، و بقیه‌ی اخلاقیات فاسد دور نگه داریم. همه انبیا و اولیا آمدند تا اخلاق انسان‌ها را عوض کنند. منتها عوض کردن اخلاق انسان‌ها به صورت موعظه و نصیحت و در یک نظام غلط طاغوتی به‌کندی صورت می‌گیرد، اما در نظامی که بر اساس ارزش‌های الهی به وجود آمده باشد تغییر اخلاق مردم به سهولت انجام می‌گیرد. کما این‌که ما در مقابل خودمان

این را مشاهده می‌کنیم و مشاهده کردیم^۱. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در جایی دیگر می‌فرماید: «امروز در میدان‌های مختلف، همان ایمان و شهادت لازم است، اما بدون این عناصر هم ممکن است کسانی در کسوت بسیجی ظاهر بشوند؛ این را بایست مراقبت بکنید. از خودمان مراقبت کنیم در درجه‌ی اول و از محیط بسیج مراقبت بکنیم در درجه‌ی بعد؛ این کار یکایک آحاد بسیج است. عیار روحیه‌ی بسیجی در مجموعه‌ی بسیج، از جمله در این مجموعه‌های «صالحین» که شما تصدی آنها را برعهده گرفته‌اید و آنها را مدیریت می‌کنید، باید بالا برود؛ خلوص را باید تضمین کنیم و در مجموعه‌ی کارها تضمین کنید. این یک قدری سخت است.

یک علت این‌که جهاد در میدان مقابله‌ی با نفس و مسائل معنوی «اکبر» نامیده شده است همین سخت‌تر بودن کار است. در جنگ نظامی با دشمن، انسان راحت می‌تواند آن میزان خلوص خود را و میزان خلوص دیگران را اندازه‌گیری بکند، اما این جا نه. این جا هم خود انسان دچار اشتباه می‌شود، هم دیگران در شناخت انسان دچار اشتباه می‌شوند.

یک نکته‌ی دیگر این است که از آنها نسبت به خودمان پرهیز کنیم. آفت غرور و آفت تظاهر و ریاکاری، این آفات، آفات مهلکی است. چنان‌چه موفقیتی به دست می‌آوریم خدا را شاکر باشیم، از خدا بدانیم، برای ادامه‌ی آن از خدا کمک بخواهیم؛ این هم یک مسأله‌ی اساسی است که دچار غرور نشویم، دچار اعتماد به نفس زیادی نشویم، از خودمان ندانیم، توکل به خدای متعال بکنیم. حقیقت قضیه هم همین است.

حول و قوه‌ی جزآن چه که در اختیار خالق ذوالجلال است، وجود ندارد. کار اوست؛ توفیق ما، انتخاب ما، توانایی‌های ما، شوق ما، ایمان و عشقی که در دل ما هست همه صنع دست پروردگار است. این را بدانیم و شاکر باشیم و تزاید او را از خدای متعال طلب کنیم. این هم یک مسأله است.^۲

برای ورود به مربیگری، مراقبت و تلاش برای خودسازی لازم است ولی نباید به بهانه‌ی مهذب‌نبودن از این مسئولیت شانه خالی کرد؛ بلکه ما موظف به خودسازی هستیم.

در هرانسان، ظاهر تراوش باطن است و «از کوزه همان برون تراود که در اوست». لذا اقتضای انسانیت و فطرت همین تطابق ظاهر با باطن است. هرچند باطن به دلیل عمق و پیچیدگی آن می‌تواند خیلی بهتر از ظاهر در انسان‌های صالح و یا خیلی بدتر از ظاهر در انسان‌های ناصالح باشد. امام

۲۱ اصل همراهی ظاهر و باطن

۱ بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم، ۲۳ / ۴ / ۱۳۷۲

۲ بیانات در دیدار جمعی از بسیجیان و فعالان طرح «صالحین»، ۱۳۹۱/۹/۱

صادقی از رسول اکرم می‌فرماید: « نية المؤمن خير من عمله و نية الكافر شومن عمله »^۱ « نیت مؤمن از عمل او برتر و نیت کافراز عمل او بدتر است ». نیت بیان‌کننده‌ی حقیقت روح هرکسی است.

اما نفاق بدترین نوع فساد روح است که فردی تظاهربه صفت ممدوحی کند درحالی که در او نیست. خداوند می‌فرماید: « و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر ما هم بمؤمنين يخادعون الله و الذين آمنوا و ما يخدعون إلا أنفسهم و ما يشعرون * فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب أليم بما كانوا يكذبون »^۲ « و از مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا و روز جزا ایمان آورده‌ایم درحالی که ایمان نیاورده‌اند. فکرمی‌کنند خدا و مؤمنان را گول زده‌اند در حالی که جز خودشان را گول زده‌اند، ولی خودشان هم نمی‌فهمند. در قلب این‌ها مرض و بیماری است. پس خدا هم بر بیماریشان افزود و برای آن‌ها به دلیل آن چه دروغ می‌گویند عذاب دردناکی است ». درسوره‌ی منافقون هم می‌فرماید: « إذا جاء المنافقون قالوا نشهد إنك لرسول الله و الله يعلم إنك لرسوله و الله يشهد إن المنافقين لكاذبون »^۳ « اگر منافقان نزد تومی‌آیند می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که تورا رسول خدا هستی و خدا هم می‌داند که تورا رسول او هستی، ولی خدا شهادت می‌دهد که تحقیقا منافقان دروغ می‌گویند ». درقرآن کریم، به‌شدت با این مرض بزرگ (نفاق) مبارزه شده است و در جاهای مختلف از کار زشت آن‌ها پرده‌برداری کرده است.

حضرت علی می‌فرماید: « نفاق و دورویی عیب اخلاق است »^۴ و در جای دیگر فرمودند: « آشکارترین مردم در نفاق کسی است که دستور به اطاعت خدا می‌دهد، ولی خود عمل نمی‌کند و دیگران را از نافرمانی باز می‌دارد، ولی خود عمل می‌کند. »^۵ این صفت زشت، زمانی بدتر می‌شود که فرد مربی این ویژگی را دارا باشد که به ظاهر در مقام اصلاح است، ولی خودش از درون فاسد است. دیگران را توصیه به اموری می‌کند که خودش اهل آن نیست. حرفی که از دل و درون می‌جوشد به دل می‌نشیند و اثرگذار است، ولی آن چه که از درون نجوشد از زبان تجاوز نمی‌کند. چگونه از چنین فردی انتظار اصلاح و تربیت را می‌توان داشت؟ حرف مربی باید از اعتقاد و دل او بروز کند تا منشا تحول در دیگران شود. مربی باید کم‌تر حرف بزند و بیشتر عمل کند و به عمل خود هم اعتقاد داشته باشد. هرگونه عمل و بیان او باید مبتنی بر اندیشه‌ای صحیح و ضمیری پاک باشد و هر چه را که اعتقاد ندارد یا نمی‌تواند عمل کند بیان

۱ کافی، ج ۲، باب النبه، ص ۸۴ (ط - اسلامیة)

۲ بقره، ۸-۱۰

۳ منافقون، ۱

۴ غرر الحکم، باب نفاق

۵ همان، حدیث ۱۵۰۱۳

نکند و گاهی لازم است صادقانه بر ضعف خود اعتراف کند یا تصریح کند آن چه می‌گویم خودم هم اهل عمل به آن نیستم و تلاش می‌کنم آن را عملی نمایم.

حضرت امام در توضیح نفاق می‌فرمایند: «... حضرت صادق فرمودند: کسی که دیدار کند مسلمانان را به دور و دوزبان، بیاید روز قیامت و حال این‌که از برای اوست دوزبان آتشی. شرح: معنی «دورویی» بین مسلمانان آن است که انسان ظاهر حال و صورت ظاهرش را به آنها طوری نمایش دهد که باطن قلب و سریره‌اش به خلاف اوست. مثلاً، در ظاهر نمایش دهد که من از اهل مودت و محبت شما هستم و با شما صمیمیت و خلوص دارم و در باطن به خلاف آن باشد و در نزد آنها معامله دوستی و محبت کند و در غیاب آنها غیر آن باشد. و معنی «دوزبانی» آن است که با هرکس ملاقات کند از او تعریف کند و مدح نماید یا اظهار دوستی و چاپلوسی کند و در غیاب او به تکذیب او و غیبتش قیام کند. بنا براین تفسیر، صفت اول نفاق عملی است و صفت دوم نفاق قولی است. و شاید که حدیث شریف اشاره باشد به صفت زشت نفاق، و چون این دو صفت از اظهر صفات و اخص خواص منافقان است به ذکر آنها به خصوص پرداخته است و نفاق یکی از رذایل نفسانیه و ملکات خبیثه است که این‌ها آثار آن است و از برای آن درجات و مراتبی است.^۱ مربی باید خیلی در درون خود به خداوند تکیه کند و خدا خدا نماید. خیلی باید به اهل بیت و اولیای الهی توسل کند تا لغزش پیدا نکند. از درون باید به حق وصل شود تا بتواند مجرای فیض الهی گردد و دل‌ها را منقلب کند. عمل مربی باید برگفتار او و باطن او بر ظاهر او تقدم داشته باشد.

۲۲) اصل رفق و مدارا

انسان‌ها بسیار با هم متفاوت هستند و بسیاری از عوامل در این تفاوت نقش دارند. شرایط محیطی، وراثتی، خانوادگی و اجتماعی در تفاوت‌ها دخالت دارند. بنابر تفاوت‌ها، ظرفیت افراد گوناگون است و در تربیت باید به این مسأله‌ی اساسی توجه ویژه‌ای گردد و الا نتیجه‌ی عکس گرفته خواهد شد. عبدالعزیز قراطیسی می‌گوید: امام صادقی به من فرمودند: «ای عبدالعزیز! همانا درجات ایمان ده درجه است هم چون نردبان که باید پله پله از آن بالا رفت. پس، نباید کسی که در پله‌ی دوم است به کسی که پله‌ی اول است بگوید توهیج چیزی نیست تا برسد به پله دهم. پس نباید کسی که پایین‌تر از توست بیندازی و الا کسی که بالاتر از توست تو را خواهد انداخت و اگر دیدی کسی پایین‌تر از توست باید او را با مدارا بالا بکشی و چیزی را که تحمل آن را ندارد بر او تحمیل نکنی و الا او را خواهی شکست. پس، کسی که مؤمنی را بشکند جبران

۱ شرح چهل حدیث، ص ۱۵۶

او بر عهده‌اش خواهد بود.»^۱

حال که ظرفیت‌ها گوناگون است ابتدا باید ظرفیت‌شناسی نمود. برای شناخت ظرفیت متربی باید با او گفتگو نمود و مقداری از اطلاعات عمومی او را به دست آورد و با مسئولیت‌دادن به او و ارزیابی عملکردش شناخت نسبی پیدا کرد. سپس متناسب با توانش او را راهنمایی نمود و در این مسیر، همان‌طور که در روایت مذکور آمده است، باید با او مدارا نمود و از اصل استمرار و تدریج و سهل‌گیری استفاده کرد. تکالیف او باید با توانش تناسب داشته باشد. اگر مربی بتواند خود را جای متربی ببیند، درکمک کردن به او بسیار مؤثر است.

یکی از راه‌های شناخت متربی همسفری با اوست که غالباً در شکل اردو محقق می‌شود. افراد در سفر، خود را بیشتر بروز و ظهور می‌دهند و به اصطلاح در مدت طولانی نمی‌توانند ظاهر‌نمایی کنند و در این صورت راحت‌تر و واقع‌بینانه‌تر می‌توان به آن‌ها یاری رساند و مشورت داد. اگر مربی در این مسأله دقت نکند، ممکن است حرف یا عملش منجر به ظرفیت‌سوزی شود. امام صادق می‌فرماید: «روزی نزد امام سجاد ذکری از تقیه به‌میان آمد. ایشان فرمودند: به خدا قسم! اگر ابوذر آن چه را در قلب سلمان است می‌دانست هر آینه او را می‌کشت در حالی که رسول خدایین آن‌ها برادری ایجاد کرده بود. حال شما بنگرید وضع بقیه‌ی مردم چیست! همانا علم علما سخت و سنگین است و آن را غیر از پیامبر فرستاده‌شده یا فرشته‌ی مقرب یا بنده‌ی مؤمنی که خداوند قلبش را به نورایمان امتحان کرده است تحمل نخواهد کرد و همانا سلمان از علما و از ما اهل بیت شده بود؛ لذا او را به علما نسبت دادم.»^۲

این اصل بسیار مهم است و یکی از لغزش‌گاه‌های مربیان است که یا درد را درست تشخیص نمی‌دهند و یا درمان را. هم باید ظرفیت او را بتوان تشخیص داد و هم این‌که باید دانست این ظرف، اقتضای چه بیان یا چه برخوردی را دارد؟!

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) درباره ظرفیت جوان ایرانی می‌گویند: «ظرفیت من و شما خیلی بیش از این‌هاست عزیزان من! یک وقت هست انسان یک کاری که برخلاف ظرفیت کسی است به او پیشنهاد می‌کند. خوب، این عقلایی نیست، اما شما یک وقت به اندام یک جوانی نگاه می‌کنید، وقتی به عضلات او نگاه می‌کنید، می‌بینید او می‌تواند یک کشتی‌گیر درجه‌یک باشد، می‌تواند یک ژیمناست درجه‌یک باشد، می‌تواند در فلان رشته‌ی ورزشی بشود درجه‌یک، می‌تواند ستاره‌ی این کار بشود؛ می‌گویید آقا برو تلاش کن. این فرق می‌کند با آن آدم ضعیفی که بیست‌سال هم ورزش بکند نمی‌تواند یک کشتی‌گیر خوب بشود. ملت ایران مثل همان جوان با استعداد خوش‌اندام دارای ظرفیتی است که چنان چه تلاش

۱ کافی، ج ۲، ص ۴۵، (باب درجات الایمان)

۲ کافی، ج ۲، ص ۳۲۲ (ط - دارالحدیث) باب حدیث صعب، حدیث ۱۰۵۴

لازم را بکند می‌رسد به آن قله، می‌شود ستاره. ملت ایران اینجوری است، این را نشان هم داده. این‌ها ادعا نیست، شعار نیست، این‌ها واقعیت‌هایی است که از لحاظ مطالعات برای ما روشن بود، تجربه‌ی این سی‌سال هم برای ما آن را مثل روز واضح کرد.»^۱

شهید مطهری در تحلیل زیبایی نقش شرور و بلایا را در تربیت انسان‌ها بیان می‌کنند: «قرآن به آب باران که از بالا می‌ریزد و تدریجا سیل تشکیل می‌دهد و آب در بسترنهرها و جوی‌ها و رودخانه‌های مختلف قرار می‌گیرد مثل می‌زند؛ می‌فرماید: «انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها»^۲ «خدا از آسمان آبی فرود آورد و هررودخانه‌ای به قدر ظرفیت خودش سیلان یافت»؛ یعنی رحمت پروردگاریچ موجود مستعدی را محروم نمی‌سازد، ولی استعداد و ظرفیت موجودات هم یکسان نیست. استعدادها مختلف است، هر ظرفی به قدری که گنجایش دارد از رحمت خدا لبریز می‌گردد.... گذشته از این‌که بدی‌ها در جلوه‌دادن به زیبایی‌ها و در پدیدآوردن یک مجموعه عالی رل مهمی دارند، مطلب اساسی دیگری در رابطه بدی و خوبی نیز وجود دارد. بین آن چه ما به عنوان مصیبت و بدی می‌خوانیم و آن چه به نام کمال و سعادت می‌شناسیم رابطه علی و معلولی وجود دارد. بدی‌ها مادر خوبی‌ها و زاینده آن‌ها هستند. این سومین اثر مفید بدی‌ها است.

نخستین اثر این بود که وجود بدی‌ها و زشتی‌ها در پدیدآوردن مجموعه‌ی زیبای جهان ضروری است. اثر دوم این بود که حتی زیبایی‌ها جلوه خود را از زشتی‌ها دریافت می‌کنند و اگر زشتی و بدی وجود نمی‌داشت زیبایی و خوبی نیز مفهوم نداشت؛ به این معنی که زیبایی زیبا در احساس، رهین وجود زشتی زشت‌ها و پدیدآمدن مقایسه بین آن‌ها است.

اکنون سومین اثر بدی‌ها و بدبختی‌ها را تحت این عنوان شرح می‌دهیم که زشتی‌ها مقدمه‌ی وجود زیبایی‌ها و آفریننده و پدیدآورنده‌ی آن‌ها هستند. در شکم گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها، نیکبختی‌ها و سعادت‌ها نهفته است. هم‌چنان که گاهی هم دردرون سعادت‌ها، بدبختی‌ها تکوین می‌یابند و این فرمول این جهان است: «یولج الليل فی النهار ویولج النهار فی الليل»^۳ «خدا شب را در شکم روز فرو می‌برد و روز را در شکم شب». ضرب المثل معروفی که می‌گوید: «پایان شب سیه سپید است» تلازم قطعی بین تحمل رنج و نیل به سعادت را بیان می‌کند. گویی سپیدی‌ها از سیاهی‌ها زاییده می‌شوند، هم‌چنان که سفیدی‌ها نیز در شرایط انحرافی سیاهی تولید می‌کنند. قرآن کریم برای بیان تلازم سختی‌ها و آسایش‌ها می‌فرماید: «فان مع العسر يسرا، ان مع العسر يسرا» «پس حتما با سختی آسانی‌ای است، حتما با سختی آسانی‌ای است».

۱ بیانات در دیدار کارگران نمونه سراسر کشور، ۱۳۸۹/۲/۸

۲ رعد، ۱۷

۳ حدید، ۶

قرآن نمی‌فرماید که بعد از سختی آسانی‌ای است، تعبیر قرآن این است که با سختی آسانی‌ای است؛ یعنی آسانی در شکم سختی و همراه آن است و به قول مولوی: «ضد اندر ضد پنهان مندرج».

زندگی در مردن و در محنت است آب حیوان در درون ظلمت است

این جا نکته‌ی لطیفی هست که فهم آن به نقل تمام آیات این سوره بستگی دارد: «بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک و رفعنا لک ذکرک فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب». روی سخن با شخص پیغمبر اکرم است. این سوره، خاص آن حضرت است: «به نام خدای رحمان رحیم». آیا به توسعه‌ی صدر ندادیم؟ باری که پشت تورا خم کرده بود از دوشت برگرفتیم، آوازه‌ات را بلند ساختیم؛ پس حتما با سختی آسانی‌ای همراه است، حتما با سختی آسانی‌ای قرین است. پس، زمانی که آسوده شدی به کوشش پرداز و به سوی پروردگار خویشتن متوجه شو. این سوره با لحنی پر از عطوفت، خاطر شریف رسول اکرم را که گویی از ناملایمات آروده گشته بود نوازش می‌دهد، گوشزد می‌کند که چگونه خدا بار سنگین وی را از دوشش برداشته و سختیش را مبدل به آسانی کرده است، آن گاه به شیوه‌ی علوم تجربی از یک جریان واقع شده و مشهود استنتاج کرده می‌گوید: «پس، با سختی آسانی‌ای هست» یعنی از این‌که در گذشته باری بردوش تو بود و ما آن را برداشتیم و نامت را بلند ساختیم و به تو بردباری و قدرت تحمل دادیم چنین نتیجه بگیر که «حتما با هر سختی آسانی‌ای هست». سپس برای تثبیت نتیجه و اطمینان دادن به قطع نبودن آن تکرار می‌کند که آری «با سختی آسانی‌ای هست». نکته جالب این است که بعد از نتیجه‌گرفتن این فرمول کلی، خط مشی آینده را نیز بر همین اساس تعیین می‌فرماید و می‌گوید: «پس وقتی فراغت یافتی به کوشش پرداز». یعنی چون آسانی در شکم تعب و رنج قرار داده شده است، پس هروقت فراغت یافتی خود را مجدداً به زحمت بینداز و کوشش را از سر بگیر. این خصوصیت، مربوط به موجودات زنده بالخاص انسان است که سختی‌ها و گرفتاری‌ها مقدمه‌ی کمال‌ها و پیشرفت‌هاست. ضربه‌ها جمادات را نابود می‌سازد و از قدرت آنان می‌کاهد، ولی موجودات زنده را تحریک می‌کند و نیرومند می‌سازد. «بس زیادت‌ها که اندر نقص‌ها است».

مصیبت‌ها و شداید برای تکامل بشر ضرورت دارند. اگر محنت‌ها و رنج‌ها نباشد بشر تباه می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: «لقد خلقنا الانسان فی کبد»^۱ «همانا انسان را در رنج و سختی آفرینش داده‌ایم».

آدمی باید مشقت‌ها تحمل کند و سختی‌ها بکشد تا هستی لایق خود را بیابد. تضاد و

کشمکش، شلاق تکامل است. موجودات زنده با این شلاق راه خود را به سوی کمال می‌پیمایند. این قانون در جهان نباتات و حیوانات و بالاخص انسان، صادق است. امیرالمؤمنین در یکی از نامه‌های خود که به عثمان بن حنیف، فرمان دارخویش در بصره، نوشته‌اند این قانون بیولوژیک را گوشزد می‌کنند که در ناز و نعمت زیستن و از سختی‌ها دوری‌گزیدن موجب ضعف و ناتوانی می‌گردد و برعکس زندگی کردن در شرایط دشوار و ناهموار آدمی را نیرومند و چابک می‌سازد و جوهر هستی او را آبدیده و توانا می‌گرداند. این پیشوای بزرگ در این نامه، فرماندار خود را نکوهش می‌کند که چرا در مجالس شب‌نشینی اشراف شرکت کرده و در محفلی که بینوایان را در خود نپذیرفته و تنها ثروتمندان را در خود جای داده است گام نهاده است؛ و به همین مناسبت زندگی ساده‌ی خویش را شرح می‌دهد و از پیروان خود و مخصوصا اعضای دولت خود می‌خواهد که به شیوه‌ی او تأسی جویند. آن‌گاه برای این‌که راه بهانه‌جویی را ببندد توضیح می‌دهد که شرایط ناهموار و تغذیه‌ی ساده از نیروی انسان نمی‌کاهد و قدرت را تضعیف نمی‌کند.

درختان بیابانی که از مراقبت و رسیدگی مرتب باغبان محروم‌اند چوب محکم‌تر و دوام بیشتری دارند؛ برعکس درختان باغستان‌ها که دائما مراقبت شده‌اند و باغبان به آن‌ها رسیدگی کرده است نازک‌پوست‌تر و بی‌دوام‌ترند: «الوان الشجرة البریه اصلب عودا، و الروائع الخضره ارق جلودا، والنباتات البدویة اقوی و قودا و ابطأ خمودا»^۱

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابین»^۲ «حتما شما را با اندکی از ترس و گرسنگی و آفت در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها می‌آزماییم و مردان صبور و با استقامت را مژده بده»؛ یعنی بلاها و گرفتاری‌ها برای کسانی که مقاومت می‌کنند و ایستادگی نشان می‌دهند سودمند است و اثرات نیکی در آنان به‌وجود می‌آورد، لذا در چنین وضعی باید به آنان مژده داد.

خدا برای تربیت و پرورش جان انسان‌ها دو برنامه‌ی تشریحی و تکوینی دارد و در هر برنامه شداید و سختی‌ها را گنجانیده است. در برنامه‌ی تشریحی، عبادات را فرض کرده و در برنامه تکوینی، مصائب را در سرراه بشر قرار داده است. روزه، حج، جهاد، انفاق و نماز شدایدی است که با تکلیف ایجاد گردیده و صبر و استقامت در انجام آن‌ها موجب تکمیل نفوس و پرورش استعدادهای عالی انسانی است.^۳ گرسنگی، ترس و تلفات مالی و جانی شدایدی است که

۱ نهج البلاغه، نامه ۴۵

۲ بقره، ۱۵۵

۳ این مطلب با نفی حرج و دشواری در دین که جزء مطالب مسلم و قطعی است منافات ندارد؛ زیرا مقصود از نفی حرج این نیست که در دین تمرین و تکلیف وجود ندارد، بلکه مقصود این است که در دین دستورهایی که مانع پیشرفت انسان باشد و مزاحم فعالیت صحیح باشد وجود ندارد. قوانین

در تکوین پدید آورده شده است و به‌طور قهری انسان را دربر می‌گیرد. بلا برای اولیا از این رو است که وقتی خدا نسبت به بنده‌ای از بندگانش لطف مخصوصی دارد او را گرفتار سختی‌ها می‌کند. جمله‌ی معروف «البلاء للولاء» مبتنی بر همین اصل است. در حدیثی از امام باقری آمده است: «ان الله عزوجل لیتعاهد المؤمن بالبلاء كما یتعاهد الرجل اهله بالهدية من الغيبة» «خدا از بنده‌ی مؤمنش تفقد می‌کند و برای او بلاها را اهداء می‌نماید؛ همان طوری که مرد در سفر برای خانواده خودش هدیه‌ای می‌فرستد».

در حدیث دیگر از حضرت امام صادق آمده است: «ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا» «خدا زمانی که بنده‌ای را دوست بدارد او را در دریای شداید غوطه‌ور می‌سازد»؛ یعنی هم چون مربی شنا که شاگرد تازه‌کار خود را وارد آب می‌کند تا تلاش کند و دست و پا بزند و در نتیجه ورزیده شود و شناگری را یاد بگیرد، خدا هم بندگانی را که دوست می‌دارد و می‌خواهد به کمال برساند در بلاها غوطه‌ور می‌سازد. انسان اگر یک عمر در باره‌ی شنا کتاب بخواند تا در آب نرود شناگر نمی‌شود، زمانی شناگری را می‌آموزد که عملاً در آب قرار گیرد و مبارزه با غرق شدن را تمرین کند و احیانا خود را با خطر غرق شدن در صورت دیرجنبیدن مواجه ببیند. انسان باید در دنیا شداید ببیند تا خروج از شداید را یاد بگیرد، باید سختی‌ها ببیند تا پخته و کامل گردد. درباره‌ی بعضی از پرندگان نوشته‌اند که وقتی بچه‌اش پرو بال درمی‌آورد برای آن‌که پرواز کردن را به او یاد بدهد او را از آشیانه بیرون می‌آورد و براوج فضا بالا می‌برد و در وسط آسمان رها می‌سازد. بچه‌ی حیوان قهرا به تلاش می‌افتد و حرکت‌های نامنظم کرده پروبال می‌زند تا وقتی که خسته می‌شود و نزدیک است سقوط کند. در این وقت، مادر مهربان او را می‌گیرد و روی بال خود نگه می‌دارد تا خستگی‌اش رفع شود؛ همین که اندکی آسایش یافت بار دیگر او را در فضا رها می‌کند و به تلاش وادار می‌نماید تا وقتی که خسته می‌شود و او را می‌گیرد. این عمل را آن قدر تکرار می‌کند تا بچه‌اش پرواز کردن را یاد بگیرد. پیغمبر اکرم به خانه‌ی یکی از مسلمانان دعوت شدند. وقتی وارد منزل او شدند مرغی را دیدند که در بالای دیوار تخم کرد و تخم مرغ نیفتاد یا افتاد و نشکست.

رسول اکرم در شگفت شدند. صاحب خانه گفت: آیا تعجب فرمودید؟ قسم به خدایی که تورا به پیامبری برانگیخته است به من هرگز آسیبی نرسیده است. رسول اکرم برخاستند و از خانه آن مرد رفتند و گفتند کسی که هرگز مصیبتی نبیند مورد لطف خدا نیست.

از حضرت صادق روایت شده است: «ان اشد الناس بلاء الانبياء، ثم الذين يلونهم، ثم الامثل فالامثل» «پرگفتارترین مردم، انبیا هستند؛ در درجه‌ی بعد کسانی که از حیث فضیلت بعد از ایشان قرار دارند و سپس هرکس که با فضیلت‌تراست به ترتیب از بالا به پایین».

در کتب حدیث، بابی اختصاص یافته است به شدت ابتلاء امیرالمومنین و امامان از فرزندان او. بلا برای دوستان خدا لطفی است که سیمای قهردارد، آن‌چنان که نعمت‌ها و عافیت‌ها برای گمراهان و کسانی که مورد بی‌مهری پروردگار قرار می‌گیرند ممکن است عذاب‌هایی باشند، اما به صورت نعمت و قهرهایی به قیافه‌ی لطف.

سختی و گرفتاری هم تربیت‌کننده‌ی فرد و هم بیدارکننده ملت‌هاست. سختی، بیدارسازنده و هوشیارکننده‌ی انسان‌های خفته و تحریک‌کننده‌ی عزم‌ها و اراده‌هاست.

شاید هم چون صیقلی که به آهن و فولاد می‌دهند هرچه بیشتر با روان آدمی تماس گیرد او را مصمم‌تر و فعال‌تر و برنده‌تر می‌کند؛ زیرا خاصیت حیات این است که در برابر سختی مقاومت کند و به‌طور خودآگاه و یا ناخودآگاه آماده‌ی مقابله با آن گردد. سختی همچون کیمیا خاصیت قلب ماهیت‌کردن دارد؛ جان و روان آدمی را عوض می‌کند.

اکسیرحیات دو چیز است؛ عشق و بلاء. این دو، نبوغ می‌آفرینند و از مواد افسرده و بی‌فروغ گوهرهایی تابناک و درخشان به وجود می‌آورند.

همه عمر تلخی کشیده است سعدی

که نامش برآمد به شیرین زبانی^۱

در هر صورت، مربی باید در عین رعایت حال و ظرفیت متربی به توسعه وجودی او کمک نماید و در این راه مصائب و گرفتاری‌ها نقش بی‌بدیلی دارند. به عبارت دیگر، مصائب هم تهدیدند و هم فرصت؛ تا نقش مربی چگونه باشد؟!

۲۳) اصل نظارت

پیش از این گفتیم که ما قائل به تربیت «متربی‌محور» هستیم و باید خود متربی از خود مراقبت نماید، اما چون در تربیت محل بحث ما مربی نیز یکی از تأثیرگذاران اصلی است باید مربی نیز از وی مراقبت لازم را بنماید و به‌طور مستمر بر او نظارت داشته باشد تا هر جا نیاز به کمک بود به او کمک نماید.

گاهی متربی تندروی می‌کند و گاهی کندروی، گاهی در دام دوست منحرفی می‌افتد و گاهی در پرتگاه‌های هوای نفس، تصمیمات عجولانه می‌گیرد و گاهی در خودسازی از حرکت باز می‌ایستد، گاهی دچار شک و شبهه می‌شود و گاهی اسیر یک انحراف عقیدتی، گاهی در امور زندگی وامانده می‌شود و...؛ در همه‌ی موارد بسیار محتاج مشورت با یک خردمند باتجربه است. گاهی به‌طور کلی قدرت تشخیص را از دست می‌دهد و یا تشخیص اشتباه می‌دهد. در این موارد، مربی باید هم چون مادری دلسوز و عاقل، کنار او قرار گیرد و او را از راهنمایی‌ها و مشورت‌های خویش بهره‌مند سازد. او باید تکیه‌گاهی امین باشد تا بتوان به او تکیه کرد.

۱ مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۷۲ (با تلخیص)

حضرت علی می‌فرماید: «هرگاه آتش جنگ شعله می‌کشید ما به رسول خدا پناه می‌بردیم که در آن لحظه کسی از ما همانند پیامبر به دشمن نزدیک‌تر نبود.»^۱ مربی جابرو جبران‌کننده و پوشاننده است؛ دوست مهربانی است که در ظرف خرد و عاطفه دوست خود را کمک می‌کند و حضور او همیشه دلگرمی ایجاد می‌کند.

این نظارت هم به وسیله‌ی مشورت‌های مستمر توسط مربی محقق می‌شود و هم با مسئولیت‌دادن در فعالیت‌های جمعی میزان توانایی‌ها و نقاط قوت و ضعف وی هویدا می‌شود و در این صورت می‌توان به وی کمک کرد تا بر موانع و مشکلاتش فائق آید. تربیت بدون مراقبت و نظارت غالباً بی‌اثر خواهد بود و موجب اتلاف وقت و عمر می‌گردد. اگر راهکارهای ارائه‌شده از سوی مربی مرتباً ارزیابی و بازخوردگیری نشود، ارائه راه‌حل‌های بعدی دچار بحران می‌شود و نمی‌توان به ثبات نسبی دست یافت.

امرتربیت یک امر انسانی است و چون وابسته به تجربه و توان افراد و هم چنین شرایط محیطی است، لذا حتماً باید مرتب ارزیابی شود و سپس راهکار بعدی عرضه گردد. گاهی راهکار بعدی متوقف بر وضعیت‌سنجی راهکار قبلی است. این مراقبت همانند مراقبت طبیب از بیمار خود است. او نمی‌تواند در ابتدا هردارویی را تجویز نماید؛ تجویز بسیاری از داروها منوط به حال بیمار است و اگر بدون رعایت حال او دارو بدهد یا اثر داروهای دیگر را خنثی می‌کند یا شرایط بیماری را سخت‌تر می‌کند. هرچه این بیماری سخت‌تر باشد، مراقبت‌ها باید شدیدتر و بازخوردگیری از حال بیمار باید دقیق‌تر و در فواصل کوتاه‌تر انجام پذیرد. این وضع بدن مادی است که به مراتب از پیچیدگی کم‌تری نسبت به روح برخوردار است. لذا، مراقبت‌های روحی به مراتب قوی‌تر است و تجویز درمان نیز با حساسیت بیشتری همراه خواهد بود.

حضرت امام در خطابی به مسئولین دانشگاه‌ها می‌فرماید: «... دبیران و معلمان و به‌طور کلی استادان، سخت از دانش‌آموزان مواظبت نمایند تا گروهک‌های چپی روسی و آمریکایی و منافقین آمریکایی آنان را فریب ندهند. فرزندان عزیزم خود از یکدیگر به بهترین وجه مراقبت نمایند و در صورتی که مشاهده کردند بعضی از دشمنانشان در لباس دوست و هم‌شاگردی می‌خواهند آنان را جذب گروه خود کنند به مقامات مسئول معرفی نمایند و سعی کنند این کار خود را به صورتی مخفی انجام دهند. فرزندان عزیزم! شما خوب می‌دانید که مقدرات جمهوری اسلامی در آینده به شما سپرده می‌شود. از خود و دوستان کاملاً مراقبت نمایید تا در ابعاد مختلف، چه بعد اعتقادی و چه ابعاد دیگر، صراط مستقیم را ببیمایید؛ زیرا گرایش به یکی از مکتب‌های انحرافی و نیز وابستگی فکری و عملی به غرب و شرق اگرچه بسیار کوچک نه‌تنها خودتان را نابود می‌کند، بلکه در صورت سهل‌انگاری ولودر درازمدت به دیگران

۱ نهج البلاغه (در بخش چند روایت): روایت ۹ قبل از حکمت ۲۶۰ (دشتی)

سرایت خواهد کرد و همه‌ی ما در پیشگاه خداوند متعال و نسل‌های آینده مسئول خواهیم بود. باید توجه داشته باشید که نفوذ منافقین و دیگر خرابکاران و افراد منحرف در دبیرستان‌ها و دیگر مراکز تعلیم و تربیت موجب تباهی اسلام است و مسئول آن، همه‌ی دست‌اندرکاران امور تربیتی خصوصا دبیران و معلمان و دانش آموزان حزب الهی هستند. همه می‌دانیم که سرنوشت یک کشور و یک ملت و یک نظام بعد از توده‌های مردم در دست طبقه‌ی تحصیل کرده است و هدف بزرگ استعمار نوبه دست‌گرفتن مراکز این قشراست. کشور ما در دهه‌های اخیر هرچه صدمه دیده و رنج کشیده است از دست خائنین این قشر بوده است.

وابستگی به شرق و غرب توسط غرب‌زدگان و شرق‌زدگان و به اصطلاح روشن فکران که از دانشگاه‌ها برخاسته‌اند، ولی چارچوب فکریشان در مدارس ابتدایی و متوسطه درست شده است، به فرهنگ و دین و کشورمان صدمه‌های بی‌شماری زده است؛ زیرا این افراد برای تکمیل وابستگی به شرق و غرب و اخیرا آمریکا هرکاری که توانسته‌اند به نفع آنان انجام دهند دادند. چون درس خوانده بودند با کوله‌بار غرب‌زدگی و شرق‌زدگی چون دزدانی که با چراغ آیند برای اربابان و کعبه‌های آمالشان گزیده‌ترکالاها را انتخاب کردند. گرچه ما مسئول آن چه در آن روزگاران بر ملتمان رفته است نیستیم، امروز رئیس‌جمهور و دولت و مجلس شورای اسلامی و تمامی متصدیان امور تربیتی در مقابل خداوند قادر و توده‌های ملت مستضعف مسئول هستیم. «کلکم راع و کلکم مسئول» و باید بدانیم که از مسئولیت‌های بسیار بزرگ، مسئولیت دینی و ملی است، مسئولیت در مقابل مستضعفان و مظلومان است، و بالاخره مسئولیت در پیشگاه خالق و خلق، آن هم در طول تاریخ آینده. مسامحه و سهل‌انگاری در تعلیم و تربیت خیانت به اسلام و جمهوری اسلامی و استقلال فرهنگی یک ملت و کشور است و باید از آن احتراز کرد. امروز دانش آموزان باید سعی کنند تاریخ انقلاب اسلامی‌مان را و نقش وحدت بین خودشان و دانشگاهیان را با روحانیون بیاموزند؛ زیرا اگر روحانیون شما را و شما روحانیون را بشناسید و با هم تفاهم کنید مطمئن باشید که جناح‌های غرب‌زده و شرق‌زده از منافقان و چپ‌گرایان و دیگر خرابکاران و منحرفان بر شما و کشور اسلامی‌تان طمع نخواهند کرد؛ و اگر هم طمع کنند با شکست قطعی مواجه خواهند شد

مادران و پدران متعهد از رفت و آمدهای فرزندانشان سخت مراقبت نمایند و آنان را زیر نظر بگیرند تا خدای ناکرده صید منافقان آمریکایی و منحرفان روسی نگردند و وضع درسی آنان را دنبال کنند؛ زیرا نقش مادران و پدران در حفظ فرزندانشان در سنین دبستان و دبیرستان بسیار مهم و ارزشمند است.

باید توجه داشته باشند که فرزندانشان در سنینی هستند که با یک شعار گمراه‌کننده فریب می‌خورند و خدای ناکرده به راهی قدم می‌گذارند که جلوگیری از آن از هیچ‌کس ساخته نیست.

مادران و پدران توجه داشته باشند که آنان از همه‌کس مؤثرترند برای نجات فرزندانشان از گرداب جهل و فساد. به همین جهت، دلسوزانه و متعهدانه با اساتید فرزندانشان در تماس باشند و آنان را در این مهم یاری دهند و از آنان یاری گیرند.

امیدوارم این نونهالان، استقلال فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی فردای ما را تامین کنند و ما را از شراب‌قدرت‌ها نجات دهند و پایه‌گذاران جهان سوم راستین گردانند.^۱ البته، نظارت نباید منجر به تجسس شود و یا زمینه طرح گناهان فرد را نزد مربی فراهم نماید. حضرت امام درباره لزوم پوشاندن عیوب دیگران می‌فرماید: «با حق تعالی به اخلاص و صدق معامله کند و ظاهر را به ستر طاعت و باطن را به ستر^۲ خوف و رهبت مزین نماید و متذکر عنایات حق شود که اسباب ستر عورات^۳ ظاهره و باطنه را مرحمت فرموده و راه توبه و انابه را به روی بندگان مفتوح فرموده که به ستر غفاریت و ستاریت حق خود را مستورکنند و عیوب خود را بیوشانند.

چنان چه حق تعالی ستار عیوب بندگان است ستاران را دوست دارد و از هتک ستور بیزار است. پس، سالک‌ها به حق تعالی ستار عیوب بندگان خداست و عمر خود را در کشف ستر مردم تلف نکند و چشم خود را از عورات و عیوب بندگان خدا بیوشد و هتک ستر کسی نکند و پرده‌ی ناموس احدی را ندرد؛ چنان چه خداوند ستار ستر عیوب او را، که از دیگران بزرگ‌تر و فضیلت‌تر است، فرموده؛ و بترسد از این‌که اگر پرده عیوب کسی را بدرد حق تعالی پرده ستاریت از بعضی اعمال و اخلاق او بردارد و در میان جمع او را رسوا و خوار نماید. و مسافر طریق آخرت مطالعه در عیوب و عورات خود، او را از عیوب دیگران مشغول می‌کند و تجسس اموری که به حال او فایده ندارد یا ضرر دارد نمی‌کند و عمل خود را راس المال تجارت دیگران قرار نمی‌دهد به واسطه غیبت و هتک ستر، و از عیوب و ذنوب خود هیچ‌گاه نسیان نمی‌کند، که نسیان گناهان از بزرگ‌ترین عقوبات حق است در دنیا که انسان را از جبران آنها بازمی‌دارد و از بزرگ‌ترین اسباب عقاب است در آخرت.

و تا بنده‌ی خدا به طاعت حق و مذاقه در احوال خود و مطالعه در معایب نفس مشغول است و از آن چه در دین خدا عار است برکنار است از آفات، دور و در دریای رحمت حق مستغرق و به گوهرهای حکمت فائز است؛ و اگر نسیان ذنوب خود کرد و از معایب خود غفلت ورزید و خودبین و خودخواه شد و اعتماد به حول و قوه خود کرد رستگاری نخواهد دید و به فلاح نایل نشود.^۴

۱ خطاب به رؤسای دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و فرهنگیان و دانشگاهیان، ۱۳۶۱/۷/۱

۲ پوشاندن

۳ پوشاندن زشتی‌ها

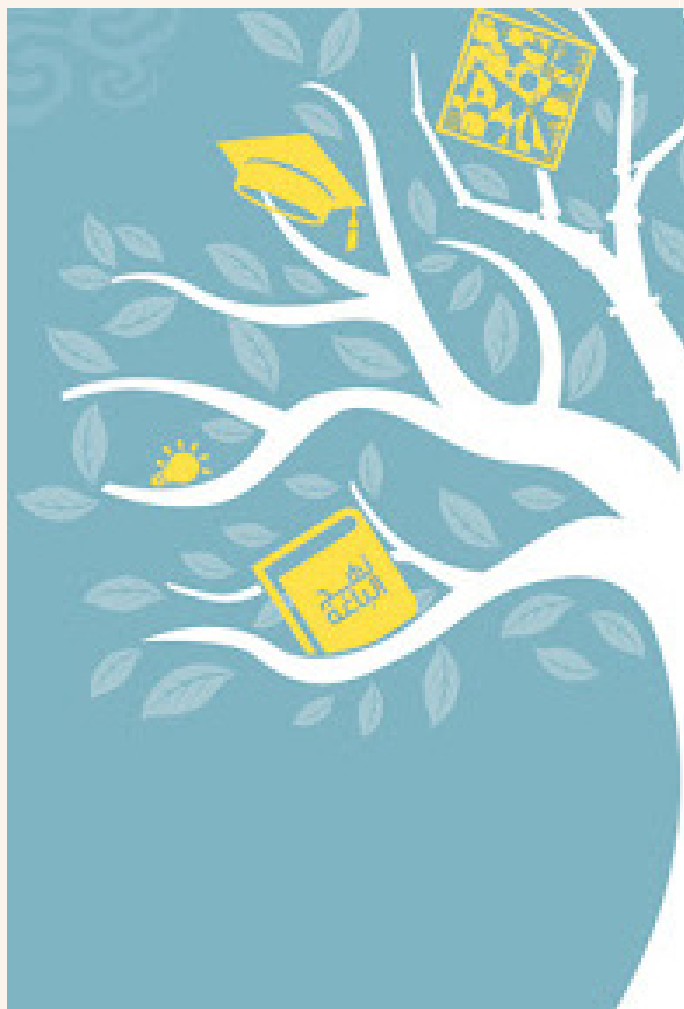
۴ سر الصلاة (معراج السالکین و صلاة العارفين)، متن، ص ۵۳

علامه طباطبایی در توضیح عبارت «و لا تجسسوا» در سوره حجرات می‌فرماید: «ولا تجسسوا کلمه تجسس با جیم به معنای پی‌گیری و تفحص از امور مردم است، اموری که مردم عنایت دارند پنهان بماند و تو آن‌ها را پی‌گیری کنی تا خبردار شوی. کلمه تجسس با حاء بی‌نقطه نیز همین معنا را می‌دهد؛ با این تفاوت که تجسس با جیم در شر استعمال می‌شود و تجسس با حاء در خیره‌کار می‌رود. به همین جهت، بعضی^۱ گفته‌اند معنای آیه این است که دنبال عیوب مسلمانان را نگیرید و در این مقام بر نیایید که اموری را که صاحبانش می‌خواهند پوشیده بماند تو آن‌ها را فاش سازی.»^۲

۱ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۷
۲ ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۸، ص ۴۸۴، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

فصل سوم:
روش‌های تربیت اسلامی





بخش اول : تعریف و تقسیم روش‌های تربیتی

موضوع تربیت از ضروری‌ترین و پیچیده‌ترین مسائلی است که ذهن اندیشمندان را در طول تاریخ بشری به خود معطوف کرده است. تربیت که همان « پرورش استعداد های نهفته ی انسانی » و به تعبیر دیگر به فعلیت رساندن هماهنگ تمام استعداد های بشری است، مورد توجه دین مبین اسلام و اولیای آن، بوده است و بلکه اصلی‌ترین هدف آن ها می‌باشد. قرآن که معجزه ی ختمیه ی خاتم پیامبران الهی (صلوات الله علیه وآله وعلیهم اجمعین) است، بزرگ‌ترین کتاب آسمانی برای هدایت و تربیت انسان می‌باشد.

هدف از تشکیل نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز تربیت انسان های موحد و رسیدن به حقیقت عبودیت است. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در دیدار جمعی از نخبگان فرمودند: « امام بزرگوار ما در یک حادثه‌ی مهم جنگی که خیلی از شماها آن وقت شاید متولد هم نشده بودید در قضیه‌ی یکی از عملیات ها که پیروزی‌ای به دست رزمندگان آمده بود، یک پیامی دادند. در آن پیام این نکته وجود داشت که فتح‌الفتوح انقلاب اسلامی، تربیت این جوان هاست. همه توقع داشتند که امام بگوید این پیروزی‌ای که شما به دست آوردید، فتح‌الفتوح است؛ از آن پیروزی ستایش کند؛ اما نه! از رزمندگان تشکر کردند، اما گفتند فتح‌الفتوح انقلاب ما تربیت این جوان هاست؛ که در آن شرایط دشواری که همه‌ی دنیا در مقابل ما با چهره‌ی دژم و سلاح آماده‌ی شلیک ایستاده بودند، این ها توانستند یک چنین پیروزی بزرگی را به دست آورند؛ عملیات طریق‌القدس بود. من همین را تکرار می‌کنم: فتح‌الفتوح انقلاب اسلامی این هاست.»^۱

در این راستا شجره ی طیبه ی بسیج که ریشه در انقلاب اسلامی دارد، یکی از پیش‌تازان عرصه ی تربیت اسلامی است و تاکنون گام های مؤثری برداشته است.

روش‌ها در واقع شیوه ی پیاده‌سازی اصول تربیت برای رسیدن به اهداف تربیتی است. روش‌ها همان بایدهای جزئی و معین هستند که تحقق بخش امر تربیت می‌باشند. مربیان و سرگروه ها برای آن که بتوانند متربی را رشد دهند و در رسیدن به کمال، او را یاری نمایند، ناگزیرند راه های عملیاتی متنوعی را در چارچوب اصول و قوانین حاکم بر تربیت، اجرا نمایند. این شیوه‌ها کاملاً اقتضایی‌اند و مربی و سرگروه، بنا بر موقعیت‌های تربیتی مختلف (اعم از موقعیت مکانی و زمانی تربیت، شرایط فردی و شخصی متربی، توانمندی‌های مربی و...)، می‌تواند از آن‌ها استفاده نماید.

روش ها در یک تقسیم بندی کلی به دودسته تقسیم می شوند. دسته ی اول، روش‌های فراساحتی (عام) و دسته ی دوم، روش های ساحتی (خاص).

۱ بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در ششمین همایش ملی نخبگان جوان ، ۱۳۹۱/۷/۱۲

برای آن که ملاک دسته بندی روشن گردد، باید درباره ی ساحت مورد نظر در اینجا، توضیحی ارائه گردد. حضرت علامه طباطبایی (قدس سره) در کتاب «آموزش دین» می فرماید: «نظریه این که دین، برنامه ی زندگی است، ناگزیر نسبت به آن چه که با زندگی ارتباط دارد، وظیفه ای برای انسان تشخیص داده و انجامش را از وی می خواهد. به طور کلی زندگی ما با سه امر ارتباط دارد:

۱) خدای متعال که ما آفریده ی او هستیم و حق نعمت او زهر حقی بزرگ ترو وظیفه شناسی نسبت به ساحت مقدس او زهر واجبی واجب تراست. ۲) خودمان ۳) هم نوعان خودمان که ناگزیریم با آنان زندگی کنیم و کار و کوشش خود را با همکاری و دست یاری ایشان انجام دهیم. بنابراین بر حسب دستور، ما سه وظیفه ی کلی داریم: ۱) وظیفه نسبت به خدا؛ نسبت به خود؛ نسبت به دیگران. ۲) سپس ایشان هر کدام را شرح می دهند و وظیفه ی انسان نسبت به خود را به پرداختن به روح و پرداختن به جسم تقسیم می کنند. درباره ی وظیفه نسبت به دیگران نیز، دیگران را این گونه می آورند: معلم و شاگرد، والدین، سالمندان، خویشاوندان، همسایگان، زبردستان و نیازمندان، عموم جامعه (برادران دینی) و... پس از دیدگاه علامه (قدس سره) سه ساحت باید مورد توجه و در دایره ی تربیت قرار گیرد.

بدین ترتیب، روش های ما نیز می توانند هر کدام اختصاص به یکی از این ساحت داشته باشد و می تواند اعم از هر کدام باشد. روش های اختصاصی را روش های ساحتی یا خاص می نامیم و روش های غیر اختصاصی را روش های عام یا فراساحتی نام گذاری می کنیم.

بخش دوم: روش های عام تربیتی

تربیت جوان در ساحت های مختلف، دارای شیوه ها و ساز و کارهای مشترک و عامی است که مربیان و سرگروه ها برای تربیت متربیان خود می توانند از این ساز و کارها و شیوه ها بهره گیرند. در این بخش هریک از این شیوه های عام، از زوایای مختلف و با ذکر بایدها و نبایدهایش تبیین می گردد. آن چه در اینجا حائز اهمیت است، این است که متناسب با محیط، شرایط مخاطب، زمان و...، بعضی از روش های زیر جواب می دهند و برخی ممکن است دارای کارایی لازم نباشد یا از کارایی کمتری برخوردار باشند. تشخیص این مسأله به تجربه ی متصدیان تربیتی برمی گردد و در بسیاری از موارد نیازمند مشورت با کارشناسان تربیتی و مربیان خبره می باشد. بله، تعدادی از این شیوه ها نیز، در هر شرایطی تأثیرگذار خواهد بود. و باز هم تأکید

۱ برخی شاگردان حضرت علامه، رابطه با طبیعت را نیز اضافه کرده اند و تربیتی (چهار ساحتی) قائل شده اند: از جمله حضرت آیت الله جوادی در کتاب «مفاتیح الحیاه». به نظر نگارنده حق با علامه است: چون ارتباط با طبیعت، خارج از وظیفه نسبت به خود با دیگران نخواهد بود.

۲ آموزش دین یا تعالیم اسلام: ص ۳۲۵: نشر جهان آرا: چاپ چهارم

می‌کنیم تمام روش‌ها باید براساس اصول تربیتی، به کارگیری شود. بعضی از انواع روش‌های عام در ذیل ارائه می‌گردد:

۱) چهره به چهره

۱-۱ تعریف و اهمیت

اهمیت روش چهره به چهره، انفرادی و ارتباط کلامی این است که مربی با مربی مشخص سخن می‌گوید، لذا می‌تواند در شخصیت وی تأثیرگذارتر باشد. سخنان و رفتار و حرکات مربی و سرگروه، مخصوصاً اگر همراه با رعایت آداب ارتباط با مخاطب و همراه با اخلاص مربی باشد، در جان مربی اثر می‌گذارد و او را متحول می‌سازد.

مقام معظم رهبری در سفارشی به مسئولین برای ارتباط با دانشجویان می‌فرمایند: «ومن به شما عرض بکنم؛ آن‌ها هم برای دانشجوها حرف‌های گفتنی زیادی دارند. هیچ چیزی جای این گفتگوی رودررو چهره به چهره را نمی‌گیرد؛ همانی که سنت قدیمی روحانیون ما بوده که بنشینند روی منبر، با مردم چهره به چهره حرف بزنند. در این کار، یک اثری هست.»^۱ یکی از مصادیق روشن و شیوای این روش، نشست مربی و مربی در حلقه و ارتباط و صحبت‌های دو طرفه ی مربی و مربی در جلسات غیرعمومی (خصوصی) است.

۱ - ۲ ابعاد و جوانب :

- تزیین کلام و خوب سخن گفتن (چه از جهت الفاظ و چه لحن گفتار)
- ایجاد فضای مناسب ارتباطی و توجه به ارتباط غیرکلامی (تن صدا، حالت چهره، ارتباط چشمی و ...)
- آراستگی ظاهر
- کسب مهارت خوب گوش کردن
- درک شرایط مخاطب و در نظر گرفتن نیاز او

۲) امر و نهی

۱ - ۲ تعریف و اهمیت

معنای امر به معروف و نهی از منکر، درخواست برای انجام امور خیر و واجبات و ترک امور منفی و محرّمات از سوی دیگران است. البته برای تأثیر بیشتر، امر به معروف و نهی از منکر، گاهی لازم است با عمل توأم گردد. امرورتربیتی، اگر بدون نظارت و کنترل انجام گیرند، ضمانتی بردرستی یا نادرستی آن‌ها وجود نخواهد داشت و نمی‌توان به ارزیابی آن‌ها پرداخت. امر به معروف و نهی از منکر در واقع یک

نوع نظارت عمومی برای انجام امور مختلف فردی و اجتماعی است. پس گاهی در مسائل تربیتی باید امرونی کرد تا تنته حاصل شود. البته امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد. مرتبه ی اول آن قلبی است که باید برای مرتبه ی محقق شود؛ یعنی از گناه متنفر باشد و به کارهای نیکو عشق بورزد و از آن ها لذت ببرد، هر چند خودش نتواند به نیکی ها عمل کند. مرتبه ی دوم لسانی و زبانی است که آثار و برکات فراوانی دارد. مرتبه ی سوم عملی است که برخی مراحل و مصادیق آن، از وظایف حاکمیت است، ولی بعضی دیگر عمومی است. مثلا گاهی فردی به فرد دیگر تعرض می کند و او را می زند؛ اگر می توانیم، باید دست ضارب را بگیریم تا از ظلمش دست بردارد.

حضرت امام در رساله ی خود درباره ی شرایط امر به معروف و نهی از منکر می نویسد: « چند چیز شرط است در واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر: اول: آن که کسی که می خواهد امر و نهی کند، بداند که آن چه شخص مکلف به جا نمی آورد، واجب است بجا آورد، و آن چه بجا می آورد، باید ترک کند. و بر کسی که معروف و منکر را نمی داند، واجب نیست. دوم: آن که احتمال بدهد امرونی او تأثیر می کند. پس اگر بداند اثر نمی کند، واجب نیست. سوم: آن که بداند شخص معصیت کار، بنا دارد که معصیت خود را تکرار کند. پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال صحیح بدهد که تکرار نمی کند، واجب نیست. چهارم: آن که در امرونی مفسده ای نباشد. پس اگر بداند یا گمان کند که اگر امر یا نهی کند، ضرر جانی یا عرضی و آبرویی یا مالی قابل توجه به او می رسد، واجب نیست. بلکه اگر احتمال صحیح بدهد که از آن، ترس ضررهای مذکور را پیدا کند، واجب نیست.

بلکه اگر برترسد که ضرری متوجه متعلقان او می شود، واجب نیست. بلکه با احتمال وقوع ضرر جانی یا عرضی و آبرویی یا مالی موجب حرج بر بعضی مؤمنین، واجب نمی شود. بلکه در بسیاری از موارد حرام است.» اما در بسیاری موارد احتمال تأثیر وجود دارد؛ هر چند به تعدد افراد آمرونی باشد؛ و نباید به این بهانه از مسولیت شانه خالی نمود.

گاهی امرونی، به منزله ی ارشاد جاهل و گاهی جهت جلوگیری از ارتکاب خلاف شرع است. و حداقل این فریضه، آن است که واجب و حرام الهی، در نگاه مردم، واجب و حرام بماند. به عبارت دیگر، حرمت و جایگاه او امر و نواهی خداوند متعال، حفظ شود.

در روایت می فرماید: « چگونه باشید آن گاه که زنان فاسد و جوانان فاسق گردند و شما هم امر به معروف و نهی از منکر ننمایید؟ گفتند: ای پیامبر خدا! چنین چیزی امکان دارد؟! فرمود: آری، بدتر از این هم ممکن است، چگونه باشید آن گاه که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟! گفتند: ای پیامبر خدا! مگر چنین چیزی می شود؟! فرمود: آری، از این بدتر نمی شود زمانی که

معروف را منکر و منکر را معروف بیندازید!»^۱

یکی از نیروهای شهید باکری در دفاع مقدس می گفت: «ایشان بسیار محبوب نیروها بود و در عین حال بسیار مقتدر. یک روز با عصبانیت آمد و دستور داد، مسئول تدارکات پیش او بیاید. همه دلهره داشتند که چه خطایی مرتکب شده است. وقتی مسئول تدارکات آمد، به او گفت: این چیه؟ و به کف دستش اشاره کرد. تدارکات چی با تعجب نگاهی کرد و جواب داد: یک حبه قند! باکری خشم آلود گفت: چرا در نگه داری از بیت المال دقت نمی کنی؟!»

یک جایی به متربی باید گفت نکن! و از این نهی کردن، نباید ابایی داشت؛ البته در بسیاری موارد باید با مدارا برخورد کرد. مقام عظمای ولایت امام خامنه ای (مدظله العالی) در توصیه‌ای می فرماید: «در خصوص امر به معروف و نهی از منکر حدیثی دیدم که از جمله چیزهایی که برای امر به معروف و ناهی از منکر ذکر می کند، «رفیق فیما یأمر و رفیق فیما ینهی»^۲ بود. آن جایی که جای رفق است که غالب جاها هم از این قبیل است انسان باید با «رفق» عمل کند؛ برای این که بتواند با محبت آن حقایق را در دل ها و در ذهن‌ها جا بدهد و جایگزین کند.»^۳ به عبارت دیگر، گاهی برای غفلت زدایی باید به شکل آمرانه و ناهیانانه برخورد کرد تا اثربخشی مترتب شود. در هر صورت در جریان تربیت، نباید از این روش الهی غفلت نمود.

۲ - ابعاد و جوانب

- توجه به شرایط و مراحل امر به معروف و نهی از منکر و رعایت آن.
- توجه به شرایط آمرین و ناهیان از جمله بصیرت و آگاهی، اراده و عزم، نیت خالص و قصد قربت، سعه صدر، نرم‌خویی و حسن خلق و...
- معرفی جایگزین حلال و مناسبی در کنار نهی‌ها

۲ - ۳ آسیب‌شناسی

- عامل نبودن گوینده
- عدم رعایت هریک از شرایط و مراحل امر به معروف و نهی از منکر

۳ (۳) عادت دادن

واژه «عادت» از ماده «عود» به معنای رجوع و بازگشت است. عادت دراصل به معنای بازگشت و تکرار است و به همین دلیل، عملی را که انسان بارها

۱ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول / ترجمه حسن زاده: حدیث ۱۲۱: ص ۸۵-قم، چاپ: اول، ۱۳۸۲ش

۲ خصال، ص ۱۰۹: (از امام صادق علیه السلام)؛ ترجمه: «در آنچه اهرمی کند، با مدارا می کند و در آنچه نهی می کند با دارا نهی می کند.»

۳ بیانات دردیدار جمعی از روحانیون؛ ۱۳۷۸/۱/۲۳

به تکرار آن خوگرفته، عادت می‌گویند. از این رو، برخی از کتب لغت به طور صریح عادت را به معنای اخلاق و رویه‌ی شخص معنا کرده‌اند که مطابق آن، کارهایی را انجام می‌دهد. البته هرچند عادت واژه‌ای عربی است، ولی در عربی معمولاً به جای آن از کلمه‌ی «دأب» استفاده می‌شود. در اصطلاح، عادت عبارت است از هر نوع رفتار یا خصلت ریشه‌دار و ملکه شده‌ی عصبی و روانی که در طی زندگی، کسب می‌شود.

عمل عادی عبارت از آن نوع رفتار اکتسابی است که به تدریج خاصیت ارادی آن ضعیف شده و به طور ناخودآگاه از انسان صادر می‌شود. بدین صورت یک عمل ارادی در اثر توجه و علاقه و با تکرار و تمرین در زمینه‌ی روحی و عصبی، آثاری را به وجود می‌آورد که در مراحل بعدی به طور خودکار انجام می‌شود. اگر ایجاد عادات توأم با آگاهی نباشد، احتمال دارد بی‌ثمر گردد و حتی ممکن است موجب عوارض و خطراتی باشد. لذا باید مربیان را از حسن و قبح عملشان آگاه ساخت. عادت در رفتار نیک باید از ملکه‌ی نفسانی نشأت بگیرد و زیرساخت آن ایمان و اعتقاد باشد. هم‌چنین با عادت‌های ناروا باید از ابتدا مبارزه کرد و گرنه تا پایان عمر خواهند ماند.

استاد شهید درباره‌ی نقش عادت می‌فرماید: «از نظر علمای تربیت قدیم، در این جهت شک و تردیدی نبود که قسمتی از اخلاقیات را باید در وجود بشر تکوین کرد و به اصطلاح علمای اخلاق، باید فضایل را، به صورت ملکات در انسان ایجاد نمود.

از نظر علمای قدیم آدم تربیت شده آدمی بود که آن چه فضیلت نامیده می‌شود، در او به صورت خوی و ملکه درآمده باشد و مادامی که یک فضیلت به صورت ملکه درنیامده باشد یا به طبیعت ثانوی انسان بدل نشده باشد، «حال» است نه فضیلت، زیرا امری زایل شدنی است؛ باید ملکه شود تا زوالش مشکل باشد.

علمای قدیم در تعریف عدالت می‌گفتند: عدالت ملکه تقوا و پرهیزکاری است؛ یعنی تقوا و پرهیزکاری برای انسان، ملکه شده باشد؛ و حتی می‌گفتند انسان، آن وقت دارای اخلاق فاضله است که در عالم خواب هم ضد آن اخلاق از او صادر نشود (مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری می‌گفتند: من حتی اگر در خواب هم زن نامحرم ببینم، چشم‌هایم را می‌بندم)، مثلاً آنقدر راست‌گوباشد که حتی در عالم خواب هم دروغ نگوید.

و براین اساس است که اهتمام زیادی می‌شود که تربیت در سنین کودکی صورت گیرد. اصلاً گفته می‌شود تربیت، فن تشکیل عادت است. روحیه‌ی انسان، در ابتدا، حکم ماده‌ی شل و قابل انعقادی مثل گچ را دارد که ابتدا که آن را در آب می‌ریزند، شل است و بعد سفت می‌شود. وقتی این ماده شل است، آن را در هر قالبی بریزیم، به همان شکل در می‌آید. می‌توان آن را به صورت انسان درآورد یا به صورت خوک و یا خروس. در هر قالبی که بریزیم، همین که سرد شد، همان شکل را می‌گیرد و سفت می‌شود.

می‌گویند روح انسان در زمان کودکی حالت قابل انعطافی دارد و مانند همان ماده، شل است، و هرچه انسان بزرگ ترشود، قابلیت انعطاف آن کم ترمی‌شود. این که گفته‌اند: «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر» اختصاص به علم ندارد، بلکه باید گفته شود: التریبه فی الصغر کالنقش فی الحجر. البته علمای امروز هم به تربیت دوران کودکی بیشتر اهمیت می‌دهند.

بچه‌ای که در کودکی در دبستان است، از بچه‌ی دبستان و بچه‌ی دبستان از نوجوان دبیرستان و نوجوان دبیرستان از جوان دانشگاه، جنبه‌ی پذیرشش بیش تر است. انسان در سن پنجاه سالگی شخصیتش منعقد می‌شود.

البته مبالغه نباید کرد، انسان یک موجود قابل تغییر و قابل توبه و بازگشت است و ممکن است در سن صدسالگی هم خود را تغییر دهد. ولی شک نیست که حالات روحی کم کم ملکه می‌شود و برگرداندن آن‌ها دشوار می‌گردد.»

دوره‌ی جوانی، به دلیل توان و اراده‌ی قوی، بهترین زمان کسب فضائل اخلاقی و ایجاد ملکات نفسانی عالی انسانی است. اغلب بزرگان، موفقیت‌های خود را مدیون این دوره می‌دانند؛ که این مسأله یکی از فرصت‌های مربیان بسیج دانشجویی است و باید از آن به شایستگی بهره برد.

مثلاً انس با نماز و دعا، عادت به نماز شب، حیا نسبت به پروردگار، صداقت، پذیرش حرف حق، مشورت کردن، حفظ و رعایت ادب، خوب گوش دادن، تواضع، امانت داری، خوش قولی، نظم، حسن خلق، صبر و استقامت، منطقی سخن گفتن و بسیاری صفات برجسته را می‌توان در این دوره در وجود جوان نهادینه کرد. گاهی باید افراط‌ها را با تفریط به تعادل برگرداند و یا برعکس. نقش یک مصلح همیشه این گونه است و کار مربی نیز همین اصلاح‌گری است.

۳ - ۲ اهداف ناظر به شیوه‌ی تربیتی

- صرفه‌جویی در وقت و انرژی جسمی و فکری متربی در رفتارهای مطلوب و دینی
- افزایش تحمل و مقاومت شخص در برابر مشکلات
- ایجاد اخلاقیات و عادت‌های پسندیده و جلوگیری از شکل‌گیری اخلاقیات و عادت‌های ناپسند

۳ - ۳ تبیین ابعاد و جوانب

- مبارزه با عادات منفی
- سرعت عمل در مبارزه با عادات غلط زیان‌بار جدی
- صبر و حوصله برای ایجاد عادت‌های پسندیده مثل نظم و تسلط بر نفس

۴-۳ ملاحظات

- فرعی و مقدماتی بودن عادت دادن متربی^۱
- توجه به آگاهی دادن به متربی و تکیه برایمان و اعتقاد درونی در عمل
- توجه به نیت خالص و اراده ی آزاد
- کنترل ها و مراقبت ها برای پیشگیری از شکل گیری عادات نامطلوب
- توجه به ابزارهای ایجاد یا ترک عادت (مثل اعطای آگاهی، تشویق و تنبیه، وعظ، تذکر، هشدار، ملامت، قول و قرار، امر و نهی، سخت گیری، گذشت، واداشتن به تفکر و تأمل و...)
- تکیه به اصل تداوم در ایجاد عادت
- احتراز از عادات انفعالی و بدون فکرو تأمل

۴-۱ تعریف و اهمیت

محیط درمقابل وراثت، به عنوان عامل خارجی مؤثر در تکوین و تحول جسمی و روانی شخصیت است. محیط است که خارج از هویت فرد بر او تأثیر می گذارد و موجب تحول رفتاری او می شود، اعم از آن که این عوامل، محیط طبیعی و بیولوژیک باشد، یا عوامل اجتماعی چون خانواده، جمع دوستان، دانشگاه و نهادهای جامعه. لذا انسان، هم از جهت ظاهر و هم از جهت باطن خویش تحت تأثیر شرایط قرار دارد. برای زدودن پاره‌ای از حالات و رفتارهای نامطلوب و نیز برای ایجاد حالات و رفتارهای مطلوب در انسان، باید به اصلاح شرایط محیطی او پرداخت. ایجاد تغییر در موقعیت فرد یا موقعیت جمع، آثار تغییر رفتار و افکار و ارزش‌ها را به تدریج آشکار می‌سازد.

۴) اصلاح شرایط و محیط

۴-۲ تبیین ابعاد و جوانب

- زمینه سازی برای از بین بردن فضای ارتکاب گناه (مثل تعمیق معارف و...)
- تغییر موقعیت و تغییر روابط متربی با شرایط (تغییر تاکتیک‌ها)
- مبارزه ی متربی با محیط فساد (مثل همین فعالیت در بسیج)
- تقویت تقوا مثل ارتباط با اساتید اخلاق، روزه گرفتن، مطالعه ی کتب اخلاقی،
- حفظ حریم ها در فضای پایگاه)

۱ رفتار عادی باید به ملکه تبدیل گردد تا تربیت به معنای واقعی آن محقق شود.

۴ - ۳ آسیب شناسی

- ایجاد شرایط محیطی مصنوعی و آزمایشگاهی برای متربیان
- غفلت از تأثیرات محیطی و بیرونی بر روند تربیت متربیان

۵) ارزیابی

۵-۱- تعریف و اهمیت

ارزیابی فرایندی منظم و مستمر برای سنجش تغییرات به وجود آمده در رفتار متربی و ترغیب وی برای رسیدن به هدف‌های آموزشی و تربیتی و هدایت، جهت یادگیری، تدریس و... می‌باشد. در فرایند تربیت، خوب است که گاهی متربی مورد امتحان و آزمایش هم قرار گیرد. این روش می‌تواند بر تمام روش‌های دیگر حاکم باشد؛ چراکه ارزیابی شیوه‌ی پیاده‌سازی، اصل بسیار مهم نظارت است؛ به عبارت دیگر، یکی از ارکان کار تربیتی، اصل نظارت است که از مصادیق آن ارزیابی می‌باشد. ارزیابی ناظر به افعال گذشته و انجام شده است ولی نظارت، دائمی است و افعال در حال انجام را نیز شامل می‌شود. مربی باید به طور مرتب، در حال بررسی عملکرد خود در استفاده‌ی بهینه از روش‌های تربیتی باشد و از طرف دیگر با نقادی گذشته‌ی متربی، هدف گذاری تربیتی خود را پایه گذاری نماید. بررسی وضعیت خانوادگی، دوستان، تحصیل، توانمندی‌ها، علایق، میزان فهم و ظرفیت و استعداد‌های ویژه‌ی متربی، از جمله مواردی است که باید مورد توجه مربی واقع شود و در ارزیابی دائمی او قرار گیرد.

۵-۲ اهداف ناظر به شیوه‌ی تربیتی

- شناخت به‌ترو بیش تر نسبت به متربی
- شناخت میزان موفقیت خود مربی در امر تربیت و وسیله‌ای برای اصلاح روش تربیت متربی
- وسیله‌ای برای میزان تحقق هدف‌های تربیتی

۵-۳ ملاحظات

- انتخاب بهترین و کم‌خطاترین روش
- عدم انحصار ارزشیابی در پایان مراحل تربیتی
- تلاش برای تجربه آموخته‌ها
- ضرورت نگرش مثبت به متربی در امتحانات و ارزیابی‌ها (عدم بدبینی و پیش‌داوری)
- استفاده از تجسس غیرمشروع در شناخت متربی

۶) تشویق و تنبیه

۱-۶ تعریف و اهمیت

تشویق و تنبیه، به عنوان دوا برابری ضمانت اجرای تعلیم و تربیت و گسترش آن و سالم سازی فضای تربیتی و ایجاد انگیزه برای پرهیز از تخلفات، ضروری است. تشویق یا پاداش در مواردی به کار می‌رود که رفتاری دلخواه و مطلوب از متری سربزند و بخواهیم آن رفتار تقویت و تکرار شود و به صورت عادت درآید. اما تنبیه در مواردی است که رفتار متری ناپسند است و می‌خواهیم آن را، تضعیف یا خاموش کنیم. اگرچه تشویق و پاداش در ابتدایی ترین مراحل تربیت می‌تواند مؤثر و محرک واقع شود چنان که ایجاد بیم و هراس با کمیت و کیفیت مناسب در درون آنان مؤثر است ولی اگر مری، واقعا بخواهد انسان‌هایی بسازد که ارزش ذاتی را به خود حقایق بدهند، حتما باید علاقه به آن حقایق را در درون آنان به وجود آورد. برای این امر، علاوه بر توضیح و اثبات عظمت احساس تکلیف که تنها راه به فعلیت درآوردن وجدان با چهره‌های گوناگون آن است، لزوم تبعیت از حقیقت و امتیازات حیاتی آن، باید با سپری شدن تدریجی سالیان عمر، تعلیم داده شود. اگر خود انسان با عقل و وجدان و به وسیله مربیان، نتواند حقیقت را تشخیص بدهد، قطعاً حقیقت یا حقیقت‌هایی را برای او خواهند ساخت. بنابراین ضروری است مری، حقایق اصلی را که بشر در نهاد خود دارد، به متری ارائه دهد.

آنچه در اینجا بسیار مهم است، لزوم رعایت اصل عزت نفس و عدم مخدوش شدن شخصیت متری است. در روایت داریم: «من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره.»^۱ کسی که شخصیتش نزد خود تحقیر شود، از شراوایمن مباش. یعنی هر کار زشتی از او انتظار می‌رود.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) درباره‌ی اهمیت تشویق می‌فرماید: «گاهی من در بعضی از این نمایش‌ها می‌بینم یک کار ظریف کوچک مثلاً یک حرکت دست، یک حرکت چشم یا یک اخم معنایی خاص پیدا می‌کند. این، خاصیت آدم‌هایی است که جلوی چشم عده‌ی زیادی قرار گرفته‌اند. یک آدم معمولی ممکن است صد بار سرش را تکان بدهد، دستش را تکان بدهد، اما آن کسی که پشت تریبونی رفته و یک میلیون آدم نگاهش می‌کنند، اشاره‌ی چشمش یا اشاره‌ی دستش، معنایی دیگر پیدا می‌کند.

من یک وقت از آقای نوذری به وسیله‌ی یکی از مدیران سیما به خاطر حرکت خیلی زیبایی که ایشان کردند، تشکر کردم. ایشان چند نفر را که در مسابقه، خوب جواب داده بودند، تشویق خیلی خوبی کردند و من، واقعا دلم آرام گرفت. تشویق، یک کلمه حرف است و در حالت عادی، این قدر اهمیت ندارد. اما آن‌جا می‌بینید چقدر اهمیت پیدا می‌کند! گویی سیلاب‌های تشویق از تلویزیون به هرخانه‌ای، به سمت انسان‌های مستعد و توانا سرازیر می‌شود؛ آن

۱ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول ص ۴۸۳؛ قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ق.

هم به خاطر یک کلمه تشویق. ببینید این یک کلمه، چقدر قیمت پیدا می‌کند! ما باید مواظب کلمه‌هایمان باشیم. اگر همین کلمه را، بد به کار ببریم، یا به جای آن، کلمه‌ی بدی به کار ببریم، همان اندازه اثرکوبنده و شکننده خواهد داشت. این، مسئولیت‌ها را خیلی زیاد می‌کند.»^۱

۱-۱-۶ تعریف تنبیه

تنبیه در لغت، به معنای آگاه کردن و بیدار کردن است و در اصطلاح تربیتی، تنبیه عبارت است از آگاه ساختن فرد نسبت به نتایج نامطلوب کارهای زشت و غیراصولیش.

۲-۱-۶ تعریف تشویق

تشویق واژه‌ای است عربی، که از باب تفعیل و از ماده‌ی شوق، به معنای کشاندن نفس آدمی به سوی امری گرفته شده است. برخی نیز تشویق را به معنای به شوق درآوردن و ترغیب کردن به چیزی می‌دانند و این واژه را، کسی را در امری ستودن و به چیزی دلگرم کردن معنی کرده‌اند. مبنای اغلب گرایش‌ها و تلاش‌های انسان، حب ذات و خوددوستی می‌باشد، حب ذات انگیزه‌ی اصلی فعالیت‌های زندگی نوع بشر است. به درستی که وقتی آدمی ذات خویش را دوست دارد، آثار وجودی خویش را نیز دوست دارد، لذا همواره تشنه‌ی آن است که آثار وجودی او مورد تحسین و تقدیر قرار گیرد. تشویق یکی از ضروری‌ترین نیازهای روانی فرد و جامعه و از تمایلات فطری است، که تا پایان عمر در مرتبه‌ی باقی می‌ماند.

۲-۶ اهداف ناظر به شیوه‌ی تربیتی

۱-۲-۶ اهداف تنبیه

- متوجه کردن مرتبه‌ی به مورد قبول نبودن عملش و آشنایی با انتظارات مرتبه‌ی
- تضعیف و عدم تکرار رفتار ناپسند

۲-۲-۶ اهداف تشویق

- متوجه کردن مرتبه‌ی به مورد قبول بودن عملش و آشنایی با انتظارات مرتبه‌ی
- تقویت و تکرار رفتار مطلوب

۳-۶ تبیین ابعاد و جوانب

۱-۳-۶ انواع تشویق

- رفتاری (مانند نگاه همراه با لبخند، نشاط، هدیه دادن و...)
- گفتاری کلامی (تأیید رفتار مرتبه‌ی با کلمات و گفتار)

۲-۳-۶ انواع تنبیه

- رفتاری: مانند بی توجهی، محروم کردن او از اردو و سلب برخی مسئولیت‌ها
- گفتاری: مانند توبیخ کردن و....

۴-۶ ملاحظات

۴-۶-۱ ملاحظات مشترک

- توجه به شخصیت متربی
- متناسب بودن با کمیت و کیفیت و نوع رفتار متربی
- عدم پارتی‌بازی و تبعیض در تشویق و تنبیه
- رعایت شرایط سنی و جنسیتی متربی
- رعایت اصل تقدم تشویق بر تنبیه
- تعجیل در تشویق و تاخیر در تنبیه

۴-۶-۲ ملاحظات تشویق

- ضرورت انتقال از تشویق و پاداش به حقیقت‌گرایی
- جزئی و مشخص بودن مورد تشویق برای متربی
- تشویق نباید جنبه ی تبلیغی و تصنعی داشته باشد و باید در آن تشویق شوندگان مطرح باشند نه تشویق کنندگان.
- انگیزه‌ساز بودن تشویق
- عدم تجاوز از حد معقول و متناسب و اجتناب از ایجاد غرور در متربی
- غایت و هدف نشدن مشوق و تشویق
- تأمین روحی متربی و درونی کردن تشویق
- پیدا نکردن حالت باج‌دهی و رشوه
- عدم مقایسه ی متربی با متربیان دیگر و عدم تحقیر دیگران و ایجاد نشدن زمینه برای حسادت و کینه‌ورزی
- شایسته ی تشویق بودن کار متربی
- همیشگی نبودن تشویق و وابسته نکردن متربی به تشویق (عادت نکردن به تشویق)
- وفای عهد و عدم وعده‌ی دروغ در تشویق‌ها
- عادت ندادن متربیان به جایزه‌های گران بها و لوکس‌گرایی
- تشویق بی‌درنگ و پس از کار مورد نظر (عدم تعویق)
- عدم محدودیت تشویق به امور مادی

۴-۶-۳ ملاحظات تنبیه

- مشخص کردن مورد تخلف و دلیل تنبیه برای متربی (مثل راه ندادن به جلسه به
- دلیل بی‌نظمی و سروقت نیامدن یا گرفتن مسئولیت امور مالی به دلیل بی‌دقتی‌های مستمرو...)

- لزوم ثبات و وحدت روش مربیان در امر تنبیه
- عدم تنبیه در هنگام خشم
- توجه به تفاوت‌های فردی و سنی و شرایط جسمانی
- مخالفت با کاربرد متربی نه خود متربی (تذکر رفتار ناپسند نه تخریب شخصیت متربی)
- جست و جوی ریشه و علت تخلف قبل از تنبیه
- توجه به سهوی یا عمدی بودن عمل
- توجه دادن متربی به جبران تبعات خطای خویش
- اولویت‌دهی به تنبیه‌های غیر مستقیم
- اجتناب از اهماال و مسامحه در اجرای تنبیه
- عدم زیاده‌روی در تنبیه و توبیخ متربی
- موقتی و کوتاه مدت بودن تنبیه‌ها
- توجه به مراحل و مراتب تنبیه از آسان به سخت
- تنبیه پس از ابلاغ حکم و اتمام حجت
- برخورد محبت آمیز و شرم‌نازنده کردن خطا کار (تنبیه عملی)
- عدم طرد کامل متربی به خاطر برخی لغزش‌ها و مهلت دادن جهت جبران
- اصلاح تفکرات و تصورات اشتباه متربی راجع به امری خطا (گاهی با ارجاع به یک خبره و گاهی با معرفی یک کتاب و گاهی با برشمردن نتایج آن کار خطا و اقرار گرفتن از متربی و...)
- ذکر خوبی‌ها در کنار انتقادات
- پرهیز از سرزنش و تنبیه متربی در نزد دیگران به ویژه همسالان

۶-۵ آسیب‌شناسی

۶-۵-۱ آسیب‌های تنبیه

- ایجاد روحیه ی ظلم‌پذیری: عادت متربی به تسلیم بی‌چون و چرا مقابل زور
- تحقیر شخصیت و از بین رفتن اعتماد به نفس
- بی‌اعتمادی به مربیان
- ایجاد کینه و بدبینی نسبت به تنبیه کننده در متربی و برانگیختگی حالت سرکشی متربی
- دروغ‌گویی و کسب مهارت در انجام جرم (پنهانی و درونی شدن رفتار خطا در متربی)
- سخت‌گیری بیش از حد و تنبیه‌های شدید در برابر خطاهای کوچک
- تنبیه‌های گروهی برای اشتباهات فردی
- مقایسه ی نابجای متربی با دیگران

- تهدیدهای دروغین و لاف زدن در تنبیه
- واگذاری تنبیه به دیگر متربیان
- تبعیض در تنبیه و مواخذه ی مجرمان در خطاهای یکسان
- ۶- ۵- ۲ آسیب‌های تشویق
- تشویق‌های متوالی و مکرر
- تشویق بیرونی بدون توجه به انگیزه سازی درونی
- عدم رعایت تعادل در تشویق (چاپلوسی و غلو یا بی‌انصافی)

۷) تغافل

۷- ۱- تعریف و اهمیت

تغافل به معنای چشم‌پوشی کردن و خویشتن را به غفلت زدن است. به عبارت دیگر، تغافل یعنی این که شخصی چیزی را می‌داند و از آن آگاهی دارد، ولی از روی مصلحت، خود را غافل و بی‌خبر نشان می‌دهد و به گونه‌ای برخورد می‌کند که طرف مقابل تصور می‌کند که او از موضوع بی‌خبر است. بنابراین اصل صحت، عمل فرد مسلمان درست است و اگر احتمال نادرستی در آن رود، نباید به این‌گونه احتمال اعتنا کرد. آن گاه که راه‌های توجیه مربی سد شد و برای او یقین حاصل آمد که مرتبی خطا کرده است، زمان تغافل فرا می‌رسد.

تغافل علاوه بر آن که در تربیت ضروری است، یکی از اصول مهم اجتماعی زندگی آرام و خالی از دغدغه و وسیله‌ی سامان یافتن امور دنیایی جامعه‌ی انسانی به شمار می‌رود. حضرت امیر در سفارش به فرزندشان می‌فرمایند: «و اعلم یا بنی أن صلاح الدنيا بحذافرها فی کلماتین إصلاح أن المعایش ملء مکیال تلاه فطنه وتلته تغافل لأن الإنسان لا یتغافل إلا عن شیء قد عرفه وفطن له...» «فرزندم همانا سامان یافتن همه‌ی امور دنیا در دو کلمه خلاصه می‌شود: اصلاح و تأمین معاش زندگی که هم چون پیمان‌ه ی پری است که دو سوم آن به هوشمندی و یک سوم آن به چشم پوشی است، زیرا انسان تغافل نمی‌کند، مگر از چیزی که آن را می‌شناسد و آگاهی دارد.»

۷- ۲- اهداف ناظر به شیوه ی تربیتی

یکی از زمینه‌های انجام خلاف، آن است که انسان احساس کند، در جامعه، آبرو، کرامت و حیثیت اجتماعی ندارد، عذرش پذیرفته نمی‌شود و کسی به سخن او اعتنا نمی‌کند. در این صورت احساس حقارت و بی‌آبرویی او را به هر گناهی می‌کشاند و فرد از انجام کارهای ناپسند

۱ نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج: ۹؛ ص ۳۹- قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق.

به صورت علنی ابا نمی‌کند. لذا تغافل موجب می‌شود تا کرامت و شخصیت افراد شکسته نشود. دانشجویی که حرف زشتی ناخواسته از دهانش بیرون آمده یا گذشته‌ی خوبی نداشته و ما به طور اتفاقی از آن آگاه شده ایم یا ... ، در این موارد باید تغافل کرد.

۷ - ۳ تبیین ابعاد و جوانب

تغافل، در مواردی صادق است که فرد گمان می‌کند خطایش مخفی مانده است. تغافل و پوشاندن خطای دیگران تا جایی رواست که افراد خطاکار از آشکار شدن رفتارهای ناشایست خود احساس نگرانی نکنند .

پس اگر افراد برپوشاندن خطا و لغزش خود اصرار ندارند و چنان گستاخ شده اند که به صورت آشکار بدون هیچ هراسی از رسوایی در بین جمع به انجام کارهای ناشایست روی می‌آورند، استفاده از تغافل ناروا خواهد بود. نکته‌ی آخر این که تغافل در مورد خلاف‌های جزئی و فردی است؛ ولی در مسائل مهم، تغافل بزرگ‌ترین آسیب است.

۷ - ۴ آسیب‌شناسی

- غفلت به جای تغافل و تسامح، و عدم نظارت و مراقبت بر مرتبی
- تغافل با سوء نیت: ممکن است در مواردی حسن نیت نباشد، بلکه مقصود از تغافل، مچ‌گیری، دست انداختن و امثال آن باشد؛ از آن جمله: تغافل از روی حسادت، تغافل به جهت سودجویی، تغافل به نیت جاه‌طلبی و مرید جمع کردن....

۸ - ۱ تعریف و اهمیت

برای به فعلیت رسیدن قوا و استعدادهای مرتبی، نیاز به تقویت قوه‌ی بینش و دسترسی به آگاهی‌های صحیح است. هم باید آموزش داد و هم باید معارف مرتبی را توسعه داد. اگر آموزش نباشد، تربیت ممکن نیست؛

اگرچه از نظر رتبه، تزکیه و تربیت، بر تعلیم، مقدم است.

بنابراین هر «آموزشی» مستلزم آماده‌سازی ذهنی و هرتربیتی همراه با تعلیم و آموزش است. به عبارت دیگر، تعلیم، مقدمه‌ی تربیت یا بخشی از مراحل آن است. آن چه در آموزش بسیار کلیدی و مهم است، این است که آموزش باید تربیت محور و پژوهش محور باشد.

۸ - ۲ تبیین ابعاد و انواع

- خطابه و سخنرانی
- گفت‌وگو و مباحثه
- پرسش و پاسخ و هدایت آن
- داستان سرایی (به ویژه داستان‌های واقعی)

۸) آموزش و آگاهی بخشی

- آموزش به وسیله عمل
- طرح معما و سؤال
- آموزش نحوه ی تفکر، تدبر و مطالعه ی صحیح
- تشبیه معقول به محسوس و تمثیل در برخی مسائل
- بیان حکمت و آثار دستورات دینی در صورت لزوم
- آشنایی با افکار و آثار بزرگان از جمله استاد شهید مطهری
- ترویج فرهنگ کتابخوانی

۸ - ۳ ملاحظات

- توجه مربی به آداب و اخلاق تعلیم و حقوق مربی
- لزوم در نظر گرفتن ظرفیت و فهم مربی و باورپذیری مطلب برای مخاطب
- شناخت زمانه، شبهات و نیازهای فکری متربیان و توجه به ریشه ی شبهات
- استفاده از زبان مخاطب و اجتناب از تکلف در بیان
- استفاده از روش‌های تدریس فعال و مشارکتی
- زمینه سازی در مربی قبل از آموزش
- لزوم استعدادیابی با توجه به تفاوت‌های فردی متربیان
- توجه به پرورش خلاقیت
- استفاده از منابع کمک آموزشی در تدریس (مثل بسته‌های آموزشی، جزوات، کتاب خانه و...)

۸ - ۴ آسیب‌شناسی

- اکتفا به تعلیم صرف، در فرآیند تربیت
- بی‌توجهی به محتوای آموزشی متناسب با سن، جنس و فهم مخاطب
- عدم قدرت بیان و تفهیم مطالب از سوی مربی
- مفهوم نبودن مطالب منابع آموزشی
- بی‌توجهی به تحقیق و پژوهش در آموزش
- بحث‌های بیهوده و کسب علوم غیرمفید (علم لاینفع)
- ناهماهنگی و عدم وحدت رویه در مسائل آموزشی
- عدم اعطای استقلال به مربی در تفکر و پرورش قوه ی خلاقیت
- ارائه ی اطلاعات دستوری در کل مسیر آموزش و تاکید بر حفظ مطالب دینی به جای فهم آن‌ها
- بیان مطلب غیریقینی، سست و مورد تردید
- تقبیح پرسش‌گری و رواج اندیشیدن تعبدی
- طرح شبهات اعتقادی و بی‌پاسخ نهادن آن‌ها

۹) موعظه وتذکر

۱-۹ تعریف و اهمیت

توجه دادن به اطاعت خدا و بازداشتن از معصیت و گناه؛ خواه از راه بیم دادن و یا امیدوار کردن.

موعظه منعی است که با بیم دادن، همراه است. موعظه سخنی است که قلب را نرمی و رقت می‌بخشد و عواطف را تحریک می‌کند و موجب می‌شود که انسان از کجی و پلیدی دست کشد و به راستی و خوبی دل بندد. موعظه سخنی است که در انسان حالت بازدارندگی از بدی‌ها و گرایش به خوبی‌ها ایجاد می‌کند. قرآن می‌فرماید: «وذكر فإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ «و پند ده، که مؤمنان را پند» سود بخشد.

در موعظه، مربی می‌کوشد با استفاده از شیوه‌های روان‌شناختی، ضمن برانگیختن عواطف، مخاطب را به حقایق متوجه سازد. موعظه تذکرو توجه دادن مخاطب، به یافته‌های وجدانی فراموش شده‌ی خود است. موعظه، روح معنوی می‌طلبد و مربی از مطالب و موضوعاتی که مخاطب به آن ایمان و دل بستگی دارد، چون آیات قرآن، سخنان معصومین یا کلمات بزرگان اخلاق و حکیمان و شاعران مورد احترام مخاطب، استفاده می‌کند.

۲-۹ تبیین ابعاد و جوانب

توجه به انواع موعظه از حیث ابزار و محتوا (موعظه‌ی کلامی و موعظه‌ی عملی)
توجه به ارکان موعظه :

۱) موعظه‌کننده (عامل بودن مربی، تجلی شفقت و خیراندیشی موعظه‌گر در موعظه‌اش، اخلاق خوب، تواضع، صداقت و...)

۲) موعظه‌شونده (توجه به شرایط روحی و روانی متربی و میزان آمادگی او برای پذیرش موعظه، توجه به گرایش‌های درونی متربی برای تأثیر بیشتر موعظه و...)

۳) توجه به آداب و شیوه‌های موعظه (لحن مشفقانه و ملایم، همراهی، مدارا، نرمی و لطافت به همراه قاطعیت، فصاحت و بلاغت به جا و متناسب با مخاطب (به لسان قوم) حرف زدن، رعایت اعتدال در کمیت و کیفیت مواضع، تکریم شخصیت متربی هنگام موعظه و تکرار مواضع)

۳-۹ ملاحظات

- توجه به اهمیت فوق‌العاده‌ی یادآوری مرگ
- توجه به اهمیت یادآوری عظمت خداوند
- توجه به اهمیت یادآوری نعمت‌های الهی در حیات فردی و جمعی
- توجه به موعظه‌ی حسنه و عدم ایجاد لجاجت در متربی

۹-۴ آسیب‌شناسی

- تکیه ی صرف برنقش واعظ بیرونی
- عدم رعایت شرایط موعظه
- پرهیزمربی از تلقین منفی کردن به مربی واجتناب دادن مربی از تلقین منفی به خودش
- عامل نبودن واعظ

۱۰-۱ تبشیر و انذار

۱-۱۰ تعریف و اهمیت

۱-۱۰-۱ تعریف انذار:

انذار به معنای هشدار دادن و متوجه ساختن فرد در مورد نتیجه ی کارهاست. انذار یعنی آگاهانیدن کسی نسبت به امری که در آینده رخ می دهد و موجب عذاب او خواهد بود. براساس روش انذار، باید مربی با آگاهی مناسبی که از اعمال مربی و آثار مترتب بر آن دارد، او را نسبت به عواقب اعمال نامطلوبش آگاه کند و وی را از آن بر حذر دارد. مربی برای گوشزد نمودن وظایف مربی، افراد را به نتیجه ی کار نادرست خویش آگاه می کند و به آن ها هشدار می دهد و آن ها را از اعمال نادرست نهی می کند. گاهی این هشدار نسبت به نتایج کارها می تواند به صورت غیرمستقیم انجام گیرد و از روش غیرمستقیم استفاده شود.

۱-۱۰-۲ تعریف تبشیر:

تربیت، مستلزم تن دادن به تکالیف است و این امری نفسه، زایل کننده ی رغبت است. این تلخی را باید به طریقی کاست تا قبول تکالیف میسرتر شود. یکی از روش هایی که به این کار می آید، روش تبشیر است. تبشیر به معنای بشارت دادن به عطایایی است که پس از به دوش گرفتن تکالیف به فرد ارزانی خواهد شد. بشارت در وجود آدمی امید می آفریند و با کشش این امید، او را آماده ی قبول زحمت می کند.

۱-۱۰-۳ تفاوت تبشیر و انذار با تشویق و تنبیه

تبشیر و انذار و بیم و امید با اصول اعتقادی پیوند خورده و با عواطف آمیخته است و فراتر از تشویق و تنبیه است؛ هم چنین تبشیر پیش از عمل یا همراه عمل و تشویق پس از عمل ظهور می کند. از این رو تبشیر، ناظر به آینده و تشویق متوجه گذشته است. اثربخشی تشویق، از تبشیر سریع تر است.

۱۰-۲ تبیین ابعاد و جوانب

- مواجه کردن مربی با نتایج منطقی اعمال و رفتار (نتایج دنیوی و اخروی با تمام مراتب آن)
- ضرورت تعادل در تبشیر و انذار و ایجاد تساوی خوف و رجا در مخاطب

- لزوم توجه به تفاوت‌های فردی در تبشیر و انذار
- موارد تقدم تبشیر بر انذار و به عکس
- لزوم توجه به میزان معرفت و سطح ایمانی مرتبی
- تقدم رحمت و بشارت بر هشدار و انذار
- بازگذاشتن راه بازگشت برای مرتبی

۱ - ۳ آسیب‌شناسی

- ایجاد خوف از غیر خدا
- ایجاد نومی‌دی از رحمت الهی و فقدان رجا
- ایجاد رجا بی‌پشتوانه و دادن حس ایمنی از مکر و عذاب خداوند

۱۱) عبرت‌آموزی ۱۰- تعریف و اهمیت

اعتبار و عبرت حالتی است که انسان را از معرفت محسوس، به معرفت نامحسوس می‌رساند و از شناخت چیزی که دیده شده است، به شناخت چیزی که در گذشته رخ داده و دیده نشده است، می‌رساند. اگر فرد از صفت زشتی به نیکی عبور کرد، می‌گویند عبرت گرفت، برعکس تماشا کردن صرف. پس عبرت‌آموزی یعنی توجه به امور به همراه تأمل و درس گرفتن. حضرت امیرالمؤمنین ی می فرمایند: «ما اکثر العبرو اقل الاعتبار»^۱ «چقدر عبرت‌ها فراوانند و عبرت گرفتن کم!». و در وصیت به امام مجتبی می فرمایند: «پسرم! درست است که من به اندازه ی پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آن‌ها نظر افکندم، و در اخبارشان اندیشیدم، و در آثارشان سیر کردم تا آن جا که گویا یکی از آنان شده‌ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام، پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیانبارش شناسایی کردم...»^۲. عبرت‌گیری در تربیت بسیار مؤثر است؛ مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در دیدار جمعی از آزادگان، می‌فرمایند: «بعد دیگر قضیه، مسأله‌ی عبرت و سنت الهی است. بالاخره ما در دوران زندگی کوتاه دنیویمان، این چند ده سالی که در دنیا زندگی می‌کنیم، به صورت همیشگی مواجه با چالشیم. همیشه چالش با استکبار و آمریکا نیست. چالش‌های گوناگونی هست؛ لیکن دروضع انقلاب اسلامی، چالش‌های درونی، چالش با شیطان، چالش با نفس اماره و چالش با سلطه‌گران و انحصارطلبان و زیاده‌خواهان و استکبارهم هست. ما به عبرت و تأمل و تعمق در این سنت

۱ نهج البلاغه (للصباحی صالح): ص ۵۲۸ - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

۲ نهج البلاغه / ترجمه دشتی: ص ۵۲۳ - ایران : قم، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.

الهی احتیاج داریم. شاید آن روزی که اسیرجنگ تحمیلی ایرانی، جوان مسلمان در آن اردوگاه با آن وضعیت، یا در آن سلول با آن شکنجه‌ها زندگی می‌کرد، به حسب ظاهر دریچه‌ی امیدی به روی او باز نبود؛ شاید تصور می‌کرد که این وضعیت ممکن است سال‌های بیش‌تری طول بکشد یا سرانجامی جز مرگ و کشته شدن نداشته باشد. امروز واقعیت را نگاه کنید، ببینید چه اتفاقی افتاده است؛ آن‌ها کجایند، شما کجائید؟ این یک عبرت است؛ این نشانه‌ی درستی و راستی و صدق و وعده‌ی الهی است.

به وعده‌ی الهی ایمان بیاوریم؛ به راست بودن وعده‌های الهی باور و اعتقاد عمیق پیدا کنیم؛ گرمی فرماید: «ولینصرن الله من ینصره إن الله لقوی عزیزاً معنای این را درک کنیم.»^۱ درجای دیگری فرمایند: «درباره‌ی هفته‌ی دفاع مقدس که در آستانه‌ی آن هستیم لازم میدانم مطلبی را مطرح کنم و آن این است که اسلام پیروان خود را به عبرت گرفتن عادت می‌دهد. در قرآن آیات متعددی این نکته را متذکر می‌شوند: «ان فی ذلک لعبره»^۲ «فاعتبروا یا اولی الابصار»^۳ و... این یک درس زندگی است و فقط به معنای این نیست که انسان بتواند با این درس، معاش خود و حیات چند روزه را اصلاح کند و سامان بخشد. درس زندگی یعنی انسان بتواند با این درس هم حیات این نشئه و هم بالاتر از آن حیات نشئه‌ی بعد را آباد کند؛ چون اصل آن جاست. تا چشم برهم بزیند، همه چیز تمام شده است. مهم آن نشئه است که از لحظه‌ی وفات و خروج از این عالم تا قیام قیامت، انسان دچار آن است و زندگی توأم با سعادت یا شقاوت و خوشی یا ناخوشی را مشاهده می‌کند.

انسان برای خوشی یک لحظه‌ی این دنیا چقدر زحمت می‌کشد؟ باید برای خوشی ابد خیلی تلاش کند. همه‌ی این‌ها با «عبرت» قابل تأمین است و به همین خاطر در قرآن این همه تأکید شده است که عبرت بگیرید.

این جمله‌ی نهج البلاغه خیلی مهم است که: «ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات»^۴؛ هر که بتواند رنج‌ها و بلاها و حوادث و سختی‌ها را به چشم عبرت ببیند: «حزته التقوی عن تقم الشبهات»؛ آن قدر از بدی و زشتی و چیزهایی که انسان را دچار بدبختی و نابسامانی می‌کند، رویگردان می‌شود که حتی از شبهه‌های آن هم اجتناب خواهد کرد؛ چه رسد به خود آن.

این جنگ هشت ساله با مقدمات و مؤخراتش که تا امروز هم ادامه دارد، یکی از آن صحنه‌های

۱ حج / ۴۰: «و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است»

۲ بیانات در دیدار جمعی از آزادگان: ۱۳۹۱/۵/۲۵

۳ آل عمران، ۱۳؛ نور، ۴۴

۴ حشر، ۲

۵. نهج البلاغه / خطبه ۱۶

عبرت است. به این صحنه ی عبرت نگاه کنیم. قبل از انقلاب، زندگی مردم ایران هم خودش یک صحنه ی عبرت بود که آن صحنه امروز هم درنقاطی از دنیا وجود دارد: حکومت‌هایی فاسد، مردمی‌گرفتار، دنیا و آخرتی‌فنا شده، دستی‌گشاده ازسوی دشمنان و بدخواهان و لاشخورهای بین‌المللی درزندگی یک ملت و آفاقی بسته و تیره و تاربرای انسان‌هایی که درآن جا زندگی می‌کنند و نه دنیا دارند و نه آخرت! قبل از انقلاب وضعیت ما این گونه بود و امروز هم دردنیای بعضی ازکشورها این طورند. ازآن عبرت، ملت ایران خوب استفاده کردند. یکی ازاین استفاده‌ها، همان ایستادگی درمیدان جنگ هشت ساله بود.

امام بزرگوارما که تا همیشه نور و رحمت الهی برروح مطهر او در حال فیضان باشد مکرر درطول این سال‌ها می‌فرمود: «دشمن می‌خواهد ایران را به قهقرا برگرداند و همان جایی ببرد که ملت ما حرکت خود را آغاز کرده است و او را در همان حصارگذشته، نگه دارد و به منابع و معادن و خیرات و برکات و نیروهای انسانی کشور دست باز کند و برای خود و نوکرانش پول و لذت و ثروت جمع‌آوری کند و ملت ایران را در سیاه چال بدبختی‌هایی که زندگی می‌کرد، رها کند». مردم سخنان ارزشمند امام را باورکردند و جوانان هم حقیقت را فهمیدند؛ لذا حماسه ی آن هشت سال پدید آمد. امروز شما و همه ی مردم ایران و بلکه ملت‌های دیگر بایستی از آن حماسه درس بگیرید.

در این هشت سال خیلی کارها شد که هنوز عشری از اعشار تلاش‌های ده ساله ی جوانان و ملت ما و مادران و پدران و خیرخواهان این امت به سلک نگارش درنیامده است و هنوز از آن تلاش‌های بسیار، عده ای خبرنگارانند. من به جوانان امروز بخصوص نوجوانان مؤکدا توصیه می‌کنم کتاب‌هایی را که شرح و گزارش گوشه‌ای از جنگ هشت ساله است، قهربدانند و آن‌ها را بخوانند؛ زیرا حقایق زیادی در آن کتاب‌ها، بازگوشده است. همین خاطراتی که جوانان می‌نویسند و گزارش‌هایی که از آن روزها می‌دهند؛ خواندنی و عبرت‌آموز است.»^۱

۱۱ - ۲ تبیین ابعاد و جوانب

دعوت و هدایت به عبرت از تاریخ و جریانات تاریخی، مرگ و معاد، استفاده از صحنه‌ها و فرصت‌های زندگی، درس گرفتن از حیوانات، عبرت از خطاهای گذشته خود و دیگران و....

۱۱ - ۳ آسیب‌شناسی

- ارائه ی موارد نامناسب و غیراخلاقی برای عبرت‌گیری
- سطحی‌نگری و غفلت از نگاه عبرت‌آمیز داشتن به حوادث

۱۲ - ۱ تعریف و اهمیت

معرفی الگوهی

گریزه‌ی تقلید و همانندسازی، یکی از نیرومندترین و ریشه‌دارترین گرایش‌های انسانی است. کمال‌جویی فطری انسان، زمینه ساز الگوبرداری از الگوهی می‌شود. چون انسان ذاتاً کمال‌جو است و به هرکمال واقعی یا پنداری روی می‌آورد و خود را با الگوهی مورد نظر منطبق می‌سازد. این حالت از کودکی آغاز می‌شود و در مرحله‌ی نوجوانی و جوانی به اوج خود می‌رسد. هم‌چنین کنج‌کامی متربی، قهرمان‌پرستی، تمایل به ایمنی، مصون بودن از خطرات و رنج‌ها، میل به شناخته شدن، آرزوی تغییر و تحول، میل به شگفت آوردن، همانندی با بزرگان و از این قبیل گرایش‌های نیزعاملی مؤثر بر کارآمدی این روش می‌باشد.

لذا یکی از بهترین و کوتاه‌ترین روش‌های تربیت ارئه‌ی نمونه و تربیت عملی است. در این روش نمونه‌ای عینی و قابل تقلید در برابر متربی قرار می‌گیرد که در صورت مقبولیت، متربی تلاش می‌کند در همه چیز خود را همانند الگوهی مطلوب سازد. این روش به دلیل عینی و محسوس بودنش و نیز به سبب گرایش ذاتی انسان به الگوگیری، روشی بسیار مؤثر و سریع در تربیت است. خداوند متعال در سراسر قرآن کریم، این روش را به کار گرفته است و تأکید به الگوگیری دارد: «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة لمن کان یرجوا الله والیوم الآخر و ذکر الله کثیراً»^۱ حضرت علامه در توضیح آیه می‌فرماید: «کلمه» أسوه «به معنای اقتداء و پیروی است، و معنای» فی رسول الله «یعنی در مورد رسول خدا و اسوه در مورد رسول خدا، عبارت است از پیروی او، و اگر تعبیر کرد به» لکم فی رسول الله «شما در مورد رسول خدا تأسی دارید» که استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‌کند، برای این است که اشاره کند به این که این وظیفه، همیشه ثابت است و شما همیشه باید به آن جناب تأسی کنید. و معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا و ایمان آوردن شما، این است که به او تأسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش، و شما می‌بینید که او در راه خدا چه مشقت‌هایی تحمل می‌کند، و چگونه در جنگ‌ها حاضر شده، آن طور که باید جهاد می‌کند، شما نیز باید از او پیروی کنید.»^۲ الگوهی، شاخص‌های تربیت هستند و در زندگی افراد نقش بی‌بدیل دارند.

مقام عظمای ولایت امام خامنهای (مدظله العالی) در این مورد بسیار تأکید دارند و در مواضع مختلف بر الگوگیری از اولیا و شهدا سفارش می‌کنند: «یاد شهیدان نباید در جامعه‌ی ما از ذهنیت‌ها خارج شود. شهیدان را باید زنده نگه داشت. یاد شهیدان را باید گرمی بدارید و زنده نگه دارید؛ در همه‌ی استان‌های کشور این معنا وجود دارد. بیست و سه هزار شهید استان خراسان بزرگ

۱ احزاب، ۲۱

۲ طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۶: ص ۴۳۲، دفتر انتشارات اسلامی - قم، چاپ: پنجم، ۱۳۷۴.

شامل سه استان کنونی یکی از برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین رقم‌های افتخارآفرین است. نگذارید غبارهای فراموشی که عمداً گاهی این غبارها را می‌خواهند بر روی این خاطره‌های گرمی بپاشند و قرار بدهند روی این خاطره‌های گرمی را بگیرد؛ زنده نگه دارید. مسئولان هم بایستی این کار را بکنند؛ مسئولان بنیاد شهید هم موظفند؛ مسئولان دستگاه‌های دیگر دولتی و عمومی هم وظیفه دارند. خود خانواده‌ها هم در محیط‌هایی که شعاع نفوذ و سلطه‌ی آنهاست، این کار را انجام بدهند. از نام شهید و از افتخار به شهید هرگز غفلت نکنید.

تبلیغات عنادآمیز دشمنان سعی کرده‌اند که ارزش‌های شهید را به تدریج کم کنند و درموردی به ضد ارزش تبدیل کنند! این درکشور ما اتفاق افتاد؛ این سعی انجام گرفت؛ البته خنثی شد. اما عده‌ای این قدر وقاحت ورزیدند که نام شهدا و اصل شهادت را زیر سؤال ببرند. شما ببینید توطئه‌های دشمن تا کجا از لحاظ فرهنگی و سیاسی نفوذ می‌کند و چقدر من و شما باید هشیار باشیم که جلوی این توطئه‌ها را بگیریم.

معیار اسلامی، «شهید» را از زمره‌ی مردم معمولی بیرون می‌برد و درکنار اولیا و صدیقین قرار می‌دهد؛ آن یک نگاه والائی است که به عقل ما هم درست نمی‌گنجد. حتی با نگاه‌های مادی معمولی، شهید آن کسی است که جان خود را برای نجات شرف و استقلال ملتش فدا کرده. هیچ وجدان و شرفی، هیچ دل بیدار و غیربیماری می‌تواند این را انکار کند؟ درکشور ما، در ایران اسلامی ما در یک برهه‌ای از زمان سعی کردند این را انکار کنند. فرزندان شهدا به نام پدرانشان افتخار کنند. آن‌ها کسانی بودند که نه در راه تهاجم به یک کشور بیگانه و به یک همسایه، در راه مقابله‌ی با تهاجم یک دشمن، در راه حفظ میهن، حفظ استقلال، حفظ شرف ملی ایستادگی کردند. آن کسانی که در زمان حکومت شریبعثی، به ایران حمله کردند و می‌خواستند ایران یا لاقلاً قسمتی از ایران را مثل وضع فعلی عراق بکنند که اشغال گریباید داخل خانه و محله‌ی زندگی مردم و امکان تنفس را از پیرو جوان و مرد و زن بگیرد؛ به آنها اهانت کند، آن‌ها را تحقیر کند، پا روی گردن آن‌ها بگذارد؛ این کار را می‌خواستند با ملت ما بکنند.

ببینید امروز اشغال گران در عراق چه کار می‌کنند! جلوی جوان غیور عرب، مرد بیگانه همسروخواه را و با زرسی بدنی می‌کند! به یک مرد غیور از دیدن چنین منظره‌ای چه می‌گذرد؟ یک جوان غیرتمند عرب را در مقابل همسرش، در مقابل فرزندان‌ش روی زمین می‌خوابانند، لگد روی پشت و روی سرش می‌گذارند. به یک خانواده‌ی عزت مند و با شرف چه می‌گذرد در یک چنین وضعی؟ این‌ها می‌خواستند این کار را با ملت ایران بکنند. صدام و حزب بعث و پشتیبانان آمریکایی و شوروی و اروپایی او قصد داشتند با ملت ایران چنین معامله‌ی بکنند. و این جوان رزمنده‌ی ما نگذاشت. کدام افتخار از این بالاتر؟ جوان رزمنده‌ی ما رفت مثل کوه در مقابل تجاوز دشمن ایستاد. چه افتخاری با این افتخار برابری می‌کند؟ شما دختر همین

جوانی، پسرهمین جوانی، همسرهمین جوان بودی، پدر مادرهمین جوان هستی؛ افتخارکن. این یک مطلب، که یاد شهدا، افتخارات شهدا و عزت شهدا را همه باید نصب العین خودشان قرار بدهند؛ نگذارید فراموش بشود. شما غفلت کنید، نیروهای انقلاب غفلت کنند، نیروهای مؤمن غفلت کنند، نفوذی های دشمن از آن طرف وارد می شوند و چیزی هم طلبکاری شوند. «فاذا ذهب الخوف سلقوكم بالسنة حداد أشحه على الخيرا ولئک لم یؤمنوا فاحبط الله اعمالهم»؛ وقتی که روز خطر است، درلانه ها خریدند و نفسشان درنیامد. وقتی خطر برطرف شد؛ مردان خطرپذیر در مقابل خطرسینه سپر کردند و خطرا برطرف کردند، اینها از لانه هاشان بیرون می آیند؛ زبان های دراز، زبان های تیز، طلبکار هم می شوند! مگذارید دشمنان انقلاب، دشمنان امام، دشمنان خط جهاد و دشمنان خط ایمان بالله طلبکار بشوند.»^۲

۱۲ - ۲ تبیین ابعاد و جوانب

- الگوبودن خود مربی برای متربی (در صورت دارا بودن شرایط)
- عدم موضع گیری متربی در مقابل الگو (مربی یا غیر او) (به دلیل پذیرش اختیاری)
- معرفی و ارائه الگوی مناسب به متربی (تبیین سیره ی زندگی معصومین علیهم السلام)
- الگوسازی از زندگی و شخصیت آنان؛ معرفی علمای ربانی و بزرگان دینی
- الگوسازی از شهدا و زنده نگهداشتن یاد و خاطره ی آنها

۱۲ - ۳ ملاحظات

- توجه به الگوهای کامل
- تجلیل از خوبان
- تبیین ویژگی الگوهای شایسته برای متربی با تاکید اساسی بر معیارها؛ نه مصداقها
- تهیه ی شرح حالها و تبیین علت الگوشدن افراد
- تقویت تفکر انتقادی در متربی جهت اجتناب از «مطلق انگاری» شخصیت های غیر معصوم
- توجه به میزان رغبت و سطح فهم متربی
- لزوم ارائه ی الگو و قهرمان در زمینه های مختلف تربیتی

۱۲ - ۴ آسیب شناسی

- تحمیل در الگودادن به متربی بدون توجه به میل درونی و نیاز فطری او
- تعارض الگوها و ایجاد تحیر در متربی
- تقلید کورکورانه، بدون برهان و تحقیق پذیرفتن و دنبال کسی رفتن
- الگوسازی از سوی دشمن

۱ احزاب، ۱۹

۲ بیانات در دیدار خانواده های شهدا و ایثارگران خراسان: ۱۳۸۶/۲/۲۷

۱۳) معاشرت و هم نشینی با نیکان

۱۳ - ۱ - تعریف و اهمیت

هم نشین به کسی گویند که انسان با او محشوراست و پاره ای از وقت خود را با او می‌گذرانند و آنان دارای اشتراکاتی هستند که سبب به هم پیوستن آن‌ها شده است. تأثیرهم‌نشین برانسان، بی‌بدیل است. لذا در متون دینی به آن توجه ویژه شده است. راوی گوید: «شنیدم حضرت ابوالحسن به من فرمود: چرا می‌نگرم که تونزد عبد الرحمن بن یعقوب هستی؟ جعفری (راوی) عرض کرد: اودایی من است. حضرت فرمود: او درباره ی خدا، سخن ناهمواری گوید! خدا را (به صورت اجسام و اوصاف آن) توصیف می‌کند. پس یا با اوهم نشین شووما را واگذار یا با ما بنشین و او را ترک کن! عرض کردم: اوهرچه می‌خواهد بگوید، به من چه زبانی دارد وقتی که من نگویم آن چه را که اوگوید؟ ابوالحسن فرمود: آیا نمی‌ترسی از این که به او عذابی نازل گردد و هردوی شما را فراگیرد؟ آیا ندانی (داستان) آن کس را که خود از یاران موسی علیه‌السلام بود و پدرش از یاران فرعون؟ پس هنگامی که لشکرفرعون (درکنار دریا) به موسی رسید، (آن پسر) از موسی جدا شد که پدرش را پند دهد و به موسی ملحق سازد، و پدرش به راه خود (در لشکرفرعون) می‌رفت و این جوان با او (درباره مذهبش) ستیزه می‌کرد، تا این که هردو به کناری از دریا رسیدند و (همین که لشکرفرعون غرق شدند) آن دو نیزبا هم غرق شدند. خبر به موسی رسید، فرمود: او در رحمت خدا است ولی چون عذاب نازل گردد از آن که نزدیک گنه کار است، دفاعی نشود.»

۱۳ - ۲ - تبیین ابعاد و جوانب

- دوستی مربی با متربی
- دقت خود متربی در انتخاب دوستانش به عنوان الگوی عملی
- دوستی متربی با سایرین
- تذکروآگاه نمودن متربی به تأثیرات منفی مجالست و رفاقت با افراد ناصالح
- آموزش آداب دوستی
- مراقبت از معاشرت متربی با دیگران

۱۳ - ۳ - ملاحظات

- رعایت ملاحظات جنسیت متربی (رعایت ملاحظات خاص روابط عاطفی دختران بایکدیگر؛ اجتناب دادن متربیان از روابط دوستی و عاطفی باجنس مخالف)
هرچند بنا، بر بیان مختصر روش‌هاست، اما در این جا لازم است به دلیل اهمیت و ابتلای موضوع، نکاتی به اختصار درباره روابط واحد خواهران و برادران و معاشرت آنان با هم بیان گردد:

۱) اصل اولی در اسلام، عدم ارتباط نامحرمان به ویژه جوانان است. ارتباط آنان در برخی موارد حرام و در برخی دیگر کراهت دارد و در صورت لزوم، باید به حد ضرورت اکتفا نمود. نقل است که حضرت امیر به زن‌های جوان سلام نمی‌کردند و می‌فرمودند: «می‌ترسم صدای او برای من حالتی ایجاد کند از این جهت اجزرا در سلام کردن پائین بیاورد.»^۱

۲) در هرگونه ارتباط که ضرورت اقتضا می‌کند، این ارتباط هم باید طبق ضوابط شرعی (مثل احکام نگاه، عدم خلوت، عدم تلذذ، عدم ریبه^۲ و...) باشد و هم باید مبتنی بر حیا باشد. تعبیر قرآن کریم درباره ی دخترشعیب نبی در ملاقات با موسای جوان این گونه است: «فجاءته إحداهما تمشی علی استحياء»^۳ حضرت علامه در توضیح این فقره آیه می‌فرماید: «ضمیر در احدیهما یکی از آن دو»، به کلمه «امرأتین» برمی‌گردد، و اگر کلمه «استحياء» را نکره، بدون الف و لام آورد، برای رساندن عظمت آن حالت است، و مراد از اینکه راه رفتنش بر استحياء بوده، این است که: عفت و نجابت از طرز راه رفتنش پیدا بود.»^۴

۳) ما مکلف به وظیفه ی خود هستیم و این که تشکیلات سازمانی چنین و چنان رابطه ای را اقتضاء دارد، رافع یا واضع تکلیف ما نیست.

۴) موضوع شهوت و لغزش‌های نفس اماره، ربطی به ظرفیت، نوع مسئولیت، فضای مذهبی و خواهربرادری، اجتماعی بودن و نبودن، دانشجو بودن و عدم آن، متدین و لایبالی و امثال این‌ها ندارد؛ هرچند در شدت و ضعف آن مؤثر است. بلکه باید گفت: هر که متدین‌تر است، به نفسش بدگمان‌تر است. یوسف نبی که آن چنان سربلند از آزمایش الهی بیرون آمد، می‌گوید: «وما بر نفسی إن النفس لئاره بالسوء إلا ما رحم ربی إن زبیغفور رحیم»^۵ «و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند، زیرا پروردگاران آمرزنده ی مهربان است.»

۵) در بسیاری از موارد، ضرورت‌ها را خودمان رقم می‌زنیم و باید گفت: خودکرده را تدبیر نیست. چرا برنامه‌ها و فعالیت‌ها را باید به گونه ای طراحی کنیم که در محذور بیفتیم؟! اگر رابط بین خواهران و برادران را می‌توان از محارم (دو همسریا برادرخواهر) گذاشت، چرا چنین نکنیم؟ اگر محارمی درسیج نیست، حداقل رابط‌ها (دوطرف یا یک طرف) متأهل باشند. تا آن جا که مقدور است، برنامه‌ها جدا، رابطه‌ها به وسیله ی نامه نگاری و مکتوب صورت پذیرد. و...

۱ طبرسی، علی بن حسن، مشکاه الأنوار / ترجمه عطاردی؛ ص ۱۸۶ - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۴ ش.

۲ ترس افتادن در گناه

۳ قصص، ۲۵

۴ طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیرالمیزان، جلد ۱۶؛ ص ۳۵: دفتر انتشارات اسلامی - قم، چاپ:

پنجم، ۱۳۷۴.

۵ یوسف، ۵۳

۶) به هیچ وجه خود را در معرض اتهام قرار ندهیم؛ از جمله: جلسات شبانه، رابطه‌ی پیامکی، گفت‌وگوهای طولانی، روابط عادی و راحت (نشستن روبروی هم، شوخی، بانام کوچک یکدیگر را مخاطب قراردادن و...)، بیان خصوصیات طرف مقابل در جمع دوستان و... حضرت امیری می‌فرماید: «من وضع نفسه مواضع التهمه فلا یلومن من أساء به الظن» «کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار داد، نباید گمان برنده را نکوهش کند!».

۷) باید در تردیدها، بنا را باید بر احتیاط گذاشت. هر جا شک کردیم که خودمان ضربه‌ی اخلاقی می‌خوریم یا کار خراب می‌شود، اخلاق و تقوای ما مقدم است و تعطیل شدن کار در این حالت مهم نیست. خداوند مسبب الاسباب به گونه‌ی دیگری جبران خواهد کرد.

۱۴ - ۱ تعریف و اهمیت

۱۴) مشورت

مشاوره به معنای استخراج رای صحیح است. به این معنا که انسان وقتی خودش درباره‌ی کار یا مسأله‌ی ای اطلاع درست و نظر صحیحی ندارد، یا اطلاعاتش کافی و پخته نیست، به فرد پخته‌ی دیگر در آن مسأله، مراجعه کند و از او نظر درست و محکم را بخواهد. در مسیر تربیت نیز، مربی باید اهل مشورت دادن و مشورت‌پذیری باشد. پس هم مشورت کردن در رشد فرد (اعم از مربی یا متربی) مؤثر است و هم مشورت دادن، به ویژه برای مربی رکن اساسی در تربیت است. مشورت کردن با متربی نیز فواید زیادی دارد از جمله: ۱) تکریم شخصیت (۲) آموزش عملی شیوه‌ی مشورت کردن (۳) جلوگیری از غرور مربی (۴) بررسی مسأله از زاویه‌ی نگاه متربی که به مربی در مشورت دادن کمک می‌کند (۵) مشارکت دادن متربی در امور مختلف (۶) متربی را به تفکر واداشتن.

در وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین آمده است: «ولا مظاهرة أوثق من المشاورة»^۲ «هیچ پشتیبانی محکم‌تر از مشورت کردن نیست».

۱۴ - ۲ تبیین ابعاد و جوانب

لزوم اعتمادسازی در متربی و ایجاد احساس امنیت در مشورت کردن لزوم داشتن بایسته‌های یک مشاور مطلوب، از جمله: تقوا، خیرخواهی، عاقل و ژرف اندیش بودن، دارای دانش و تخصص و نظر بودن در موضوع مورد مشاوره، رازداری و امانت‌داری، صمیمی بودن، صاحب تجربه و پختگی بودن، ثبات شخصیت، خوش‌نام و مورد پذیرش متربی بودن. این‌ها از بایسته‌های یک مشاور مطلوب است و باید مشاور صفات منفی خصوصاً صفاتی چون بخل، ترس، حرص، دروغ‌گویی و لجاجت نداشته باشد.

۱ نهج البلاغه (للصباحی صالح): حکمت ۱۵۹؛ ص ۵۰۰ - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

برخی خواص مشورت کردن:

۱) تقویت عقل (به ویژه عقل عملی) ۲) پایین آوردن احتمال خطا ۳) آمادگی برای مقابله با خطرات احتمالی ۴) همراه کردن دیگران برای اقدام به عمل (درکارهای جمعی) ۵) عدم پشیمانی پس از عمل و اقدام در اغلب موارد ۶) حفظ شخصیت از متهم شدن به بی مبالائی و سهل انگاری

۱۴ - ۳ ملاحظات

- در اظهار نظر و توصیه‌های مشورتی نباید تنها علایق متربی را در نظر بگیرید، بلکه توجه به مصلحت وی از اولویت بیش تری برخوردار است. مشاور باید برای فرد، نقش خود را بیان کند و بگوید که به او کمک می‌کند تا او خودش مشکلش را حل کند و تفهیم گردد که در موارد لازم، مسائل و مشکلات خود را با مشاور در میان گذاشته و از نظریات و اطلاعات وی استفاده نماید و توجه داشته باشد که مسئولیت تصمیم‌گیری در مشاوره با خود اوست.

- از ارائه‌ی فکرنسجیده و از اظهار نظر بی‌موقع برای افراد خودرایی، بی‌عقل، متلون (بی ثبات) و لجوج خودداری کند.

- در صورتی که مربی از حل مشکل و ارائه‌ی نظر در مورد وی عاجز است، او را به صاحب نظر و متخصص قابل اعتماد ارجاع دهد.

- اسرار متربی را مگر در موارد خیلی خطرناک، آن هم در صورتی که در میان گذاشتن راز با افراد مورد نظریه رفع خطر کمک کند، نمی‌توان افشا کرد.

- گفتار و رفتار خود را تا سرحد درک او، تنزل دهد.

- متربی را تشویق کند تا با تفکر لازم معایب و نقایص خود را درک و نسبت به رفع آن‌ها اقدام نماید.

- گاهی برای رشد فرد باید چند راهکار به او ارائه داد تا خودش تصمیم نهایی را بگیرد.

- مشاور در اکثر موارد نباید در قبال گرفتاری متربی او را سرزنش کند، بلکه باید با بررسی راه‌های چاره، او را در حل مشکل کمک نماید.

۱۴ - ۴ آسیب‌شناسی

- اظهار نظر و مشاوره دادن مربی در اموری که تخصص ندارد.

- سوق دادن متربی به سوی اعتراف به گناهان در فرایند مشاوره (که حرام است).

- ارائه راهکارهای حرام و خلاف شرع (مثل استفاده از فیلم‌های غیر اخلاقی جهت رفع برخی از مشکلات جنسی و...)

۱۵) اصلاح ظاهر

۱۵ - ۱ تعریف و اهمیت

باطن و ظاهر آدمی، دو جلوه از واقعیت وجودی او را تشکیل می‌دهند و باطن و ظاهر آدمی، از تأثیر و تأثر متقابل بر یکدیگر برخوردارند. لذا از آن جا که نفس و بدن در هم تنیده‌اند، برای ایجاد دگرگونی‌های مورد نظر در نفس، باید تغییرات متناظر و متناسبی را در بدن فراهم آورد؛ چنان‌که برای ایجاد دگرگونی‌های مورد نظر در رفتار و حرکات و سکنتات بیرونی، باید تحولاتی در حالات باطنی نفس ایجاد کرد. هر یک از این دو جریان به تقویت و تحکیم دیگری منجر خواهد شد. به اصطلاح، جوارح (افعال اعضاء بیرونی) و جوارح (اعمال و قوای درونی) تأثیر مستقیم بر یکدیگر دارند.

۱۵ - ۲ تبیین ابعاد و جوانب

برای تحول آدمی، باید او را به اعمال ظاهری شرعی ترغیب کرد تا به تدریج، تغییر به باطن او سرایت کند. باید باطن متربی را از خلیات و اعتقادات فاسد تخلیه کرد تا در ظاهر نیز آراستگی پدید آید.

۱۵ - ۳ ملاحظات

- قدم مهم در تربیت: اصلاح ظاهر و پایبندی به شرع و شریعت
- توجه به تأثیر و تأثر متقابل باطن و ظاهر بر یکدیگر

۱۵ - ۴ آسیب شناسی

- ظاهر سازی منافقانه در متربی (در بسیج یک پوشش دارد و در بیرون نوع دیگر)
- فقط اکتفا به ظاهر

۱۶) مسئولیت دادن

۱۶ - ۱ تعریف و اهمیت

ایجاد شرایطی برای فرد، جهت پذیرش یک نقش اجتماعی در جمع، به گونه‌ای که پاسخ گوی برعهده گرفتن آن نقش باشد. برای مسئولیت دادن باید ابتدا زمینه‌ی مسئولیت‌پذیری را با تبیین اهداف و جایگاه شخص متربی در پیش برد آن اهداف فراهم نمود، سپس مسئولیت را به فرد واگذار کرد. تربیت بعد مسئولیت‌پذیری در متربی بسیار مهم است که با مسئولیت دادن همراه نظارت، آن را می‌توان تقویت کرد. مقام عظمای ولایت امام خامنه ای (مدظله العالی) درباره‌ی حس مسئولیت‌پذیری می‌فرمایند: «پاسخ گویی یک حقیقت اسلامی است؛ این همان مسئولیت است. مسئولیت، یعنی هرانسانی در هر مرتبه‌ای که هست، در درجه ی اول از خود سؤال کند، ببیند رفتار و گفتار و تصمیم گیری او تحت تأثیر چه بود؛ عاقلانه و براساس پرهیزگاری بود، یا خودخواهانه و برای شهوات و اغراض شخصی بود؟»

اگر انسان توانست وجدان خود را آرام کند و به ندای درون خود پاسخ گوید، خواهد توانست به دیگران هم پاسخ گو باشد: «إن السمع والبصر والفؤاد كل أولک کان عنه مسؤولاً». همین چشمی که شما دارید که می‌تواند ببیند، بشناسد و تشخیص دهد، همین گوشی که دارید که می‌تواند سخن حق را بشنود و به دل شما منتقل کند و جوارح شما را تحت تأثیر قرار دهد، همین قلبی که دارید که می‌تواند احساس کند، تصمیم بگیرد و راه را انتخاب کند (که از هویت واقعی انسان به «قلب» تعبیری شود)، وسیله‌ای است که خدای متعال شما را در مقابل این‌ها پاسخ‌گومی‌داند. همه‌ی ما باید جواب دهیم با چشم خود چه دیدیم؛ آیا دیدیم؟ آیا دقت کردیم؟ آیا خواستیم ببینیم؟ خواستیم بشنویم؟ خواستیم تصمیم بگیریم و عمل کنیم؟ این همان پاسخ‌گویی است. فرمود: «کلکم راع وکلکم مسؤول عن رعیتة»؛ همه‌ی شما مسئولید. البته کسی که حیطة‌ی وسیعی از زندگی انسان‌ها با قلم و زبان و تصمیم او تحت تأثیر قرار می‌گیرد، مسئولیتش به همان نسبت بیش‌تر است؛ لذا من گفتم مسئولان بلند پایه‌ی کشور، قوای سه‌گانه، از خود رهبری تا آحاد مأموران و مدیران، همه باید پاسخگو باشند؛ پاسخ‌گویی کار خود، پاسخ‌گویی تصمیم خود، پاسخ‌گویی سخنی که بر زبان آورده‌اند و تصمیمی که گرفته‌اند؛ این معنای پاسخ‌گویی است؛ این یک حقیقت اسلامی است و همه باید به آن پایبند باشیم.

هر انسان وقتی می‌خواهد حرفی بزند، اگر بداند در مقابل این حرف باید پاسخ‌گو باشد، یک‌طور حرف خواهد زد؛ اما اگر بداند مطلق‌العنان است و پاسخ‌گونیست، طور دیگری حرف خواهد زد. انسان وقتی می‌خواهد تصمیم بگیرد و عمل کند، اگر بداند در مقابل اقدام خود پاسخ‌گو خواهد بود، یک‌طور عمل می‌کند؛ اما اگر احساس کند نه، مطلق‌العنان است و از او سؤال نمی‌شود و او را به بازخواست نمی‌کشند، طور دیگری عمل می‌کند. ما مسئولان خیلی باید مراقب حرف زدن و تصمیم‌گیری خود باشیم.

مسئولیت به همین علت محترم است و به همین جهت است که مردم برای مسئول احترام قائلند؛ چون پشت سر کار و تصمیم‌گیری او، دنیایی از مسئولیت وجود دارد که او قبول می‌کند. اگر این شخص خود را مسئول دانست، واقعا شایسته‌ی این تکریم و احترام هم هست؛ اما اگر مسئول ندانست، همه چیز مشکل می‌شود.^۲

۱۶ - ۲ اهداف و آثار ناظر به شیوه‌ی تربیتی

- تکریم شخصیت متربی

- کاستن از فشار فعالیت‌ها با توزیع کار بین افراد

۱ اسراء، ۳۶

۲ بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم؛ ۱۳۸۳/۱/۲۶

- آموزش مدیریت در ضمن مسئولیت
- تقویت حس خدمت‌گزاری به دیگران
- رفع روحیه ی راحت طلبی و بی تفاوتی
- زمینه‌سازی جهت شناخت استعدادهای متربی
- فراهم کردن زمینه ی برعهده گرفتن مسئولیت های اجتماعی

۱۶ - ۳ آسیب‌شناسی

- عدم تناسب مسئولیت با توان و ظرفیت متربی
- برانگیختن حس حسادت
- ایجاد رقابت منفی
- زمینه‌سازی حس برتری جوئی بردیگران

۱۷ - ۱ تعریف و اهمیت (۱۷) استفاده از هنر

هنرو بهره‌گیری از ذوق و خلاقیت آدمی از چنان لطافت و نرمی ای برخوردار است که با استفاده از آن به راحتی می‌توان عالی‌ترین مقاصد را بیان نمود و البته تربیت با روش‌های هنری، متربیان را به طور غیرمستقیم به راه رشد و هدایت سوق می‌دهد. لذا طرح پیام‌های تربیتی در قالب هنری بر ماندگاری و اثرگذاری آن می‌افزاید. وهم چنین سرعت بالای انتقال پیام هنری، رسایی و گیرایی را در انتقال پیام به همراه دارد.

مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در دیدار هنرمندان می فرماید: «مسأله‌ی هنرو هنرمند، جزو مسأله‌ی است که هم ظریف است، هم به‌شدت حساس و دقیق است و مرزهای دشواری در این زمینه وجود دارد. اگر ما به این مرزها بی‌توجه باشیم، ممکن است خطا کنیم و برخلاف آن چه که شایسته است، عمل نماییم؛ البته این مربوط به ماست. سخن درباره مرزهایی که هنرمند باید رعایت کند، نیست؛ آن ماجرای دیگری است. ما که با مسأله‌ی هنرو هنرمند با این موضوع مهم در اداره کشور مواجهیم، باید مرزها را درست بشناسیم تا بتوانیم درست قضاوت کنیم و بر اساس قضاوت عمل نماییم. البته هر هنرمندی به تنهایی یک دنیا است و این خاصیت هنری است که در وجود اوست. اگر انسان فرصت می‌کرد تا غم‌گسارانه پای دل هنرمندان بنشیند، دنیای عجیب و زیبایی می‌دید؛ آمیخته‌ای از غم‌ها و شادی‌ها؛ آرزوها و نگرانی‌ها و آرمان‌ها؛ ولی متأسفانه این مجال وجود ندارد. یکی از دوستان از هنر به عنوان جواهر سفید تعبیر کردند. آری؛ هنر گوهر بسیار گرانبهائی است که ارزش و گران‌بهای آن فقط بدین جهت نیست که دل‌ها و چشم‌هایی را به خود جذب می‌کند خیلی از چیزهایی که

هنری نیست، ممکن است چشم‌ها و دل‌هایی را به خود جذب کند نه، این یک موهبت و عطیه‌ی الهی است. حقیقت هنر هنر نوع هنری یک عطیه‌ی الهی است. اگرچه بروز هنر در چگونگی تبیین است، اما این، همه حقیقت هنرنیست؛ پیش از تبیین، یک ادراک و احساس هنری وجود دارد و نکته‌ی اصلی آن جاست. بعد از آن که یک زیبایی، یک ظرافت و یک حقیقت ادراک شد، از آن هزار نکته باریک‌تر از موکه گاهی آدم‌های غیرهنرمند نمی‌توانند یک نکته‌اش را هم درک کنند، هنرمند با همان روح هنری و با آن چراغ هنر که در درون او برافروخته شده است، ظرایف و دقایق و حقایقی را ابراز می‌کند. این می‌شود هنرواقعی و حقیقی که ناشی از یک ادراک و یک بازتاب و یک تبیین است.

در واقع هنریک موهبت الهی و یک حقیقت بسیار فاخر است. به طور طبیعی کسی که این موهبت از سوی پروردگار مثل همه ثروت‌های دیگر به او داده شده است، باید بار مسئولیتی را هم برای خودش قابل‌باشد؛ یعنی داده‌های خدا همراه با انجام تکلیف‌هاست. این تکلیف‌ها لزوماً همه دینی و شرعی نیست؛ تکلیف‌هایی است که بسیاری از آن‌ها از دل انسان برمی‌خیزد.»

لذا مربی باید از جنبه‌ی هنری، در رساندن پیام‌های معرفتی و تربیتی استفاده‌ی لازم را ببرد. مثلاً حفظ سروده‌های شعرای اهل دل (حافظ، مولوی و...)، از ابزار خیلی مؤثر در انتقال مفاهیم دینی است.

۱۷ - ۲ اهداف و آثار ناظر به شیوه‌ی تربیتی

افزایش اثربخشی پیام‌های تربیتی

شادی و تحرک در امور تربیتی

۱۷ - ۳ تبیین ابعاد و جوانب

- بهره‌گیری از جاذبه‌های هنری مثل فیلم، کارتون، تئاتر، نقاشی، خط، معما، قصه، شعر، -

سرود، مداحی، خاطره، استفاده از ضرب‌المثل‌ها و... برای نشر معارف اسلامی

- استفاده از طنز (به معنای صحیح آن)

- توجه به نماد سازی اسلامی

- آشنایی و اجتناب دادن متریبان از استفاده و گرایش به نمادهای مکاتب انحرافی و ادیان

دیگر

۱۷ - ۴ آسیب‌شناسی

- استفاده‌ی نامشروع از انواع وسایل و روش‌های هنری (سینما، فیلم، موسیقی، شعر و...)

در راه منافع استکباری و غیرمشروع

- تقلید از هنرهای غربی در تبلیغات دینی (مثل مداحی)
- تبدیل شدن هنر به هدف اصلی

۱۸) تفریح

۱۸ - ۱ تعریف و اهمیت

تفریح، مورد نیاز جسم و روان جوان و وسیله‌ای برای سازندگی اوست. تفریح به معنای شادمانی کردن است که یکی از ضروریات زندگی انسان خصوصاً سنین جوانی به پایین است. مقام عظمای ولایت امام خامنه ای (مدظله العالی) در یکی از دیدارها می‌فرمایند: «اگر ورزش در زمینه‌ی جسم و روح فضای جدیدی در زندگی انسان باز می‌کند و توانایی و تندرستی و اراده‌ی قوی به کسانی که مخاطب شما هستند، می‌بخشد؛ تفریحات نیز تأثیراتی عمیق، مثبت و سازنده برای جامعه دارد. چرخ عظیم حرکت اجتماعی، جز با کمک و مدد همین عناصر معنوی نمی‌تواند به یک حرکت سالم ادامه دهد. این امور، در حکم روغن کاری ماشین هاست؛ که بدون آن، اصطکاک زیاد می‌شود و منجر به از بین رفتن سریع دستگاه می‌گردد... . راجع به موضوع تفریحات، چیزی که می‌توانم بگویم این است که موضوعی بسیار مهم و اساسی است. اگر چه در جامعه، خیلی‌ها هستند که ممکن است آن را جدی نگیرند و فکر کنند که یک زندگی جامد و خشک و بی‌انعطاف و بی‌لیخند، می‌تواند زندگی موفق‌تری باشد. اما چنین نیست.

اگر در زندگی تفریح سالم نباشد؛ اگر آن لبخند طبیعی که ناشی از نشاط است بر لب انسان ننشیند، زندگی بر خود انسان و بر معاشران او، جهنم خواهد شد. مادیات، مقدمه‌ی زندگی خوبند؛ و تفریح، عنصر اساسی زندگی خوب است.

فرض کنیم کسی درآمدهای مالی بسیار کلانی داشته باشد، اما در زندگی دل خوشی نداشته باشد. این، زندگی نیست که دارد! تفریح، از باب تفعیل است؛ یعنی فرح آوردن؛ یعنی ایجاد فرح. اگر فرح و شادمانی در انسانی نباشد، ولو خیلی هم درآمد داشته باشد؛ مقام بسیار عالی داشته باشد یا نفوذ اجتماعی داشته باشد، این اصلاً برای او زندگی نیست و حتی نمی‌شود با او زندگی کرد. شما همتان این است که آن فرح و شادمانی را به انسان‌ها ببخشید و مردم را از بالاترین مقام اجتماعی تا مردم عادی کوچه و بازار؛ از فقیر و غنی و قشرهای مختلف شادمان کنید. این امر بسیار مهمی است. زندگی، باید شادمانه باشد و شادمانه بگذرد. آن کسی که مخاطب نمایش طنزگونه یا به هر حال کار تفریحی است، خودش هم احساس نمی‌کند این کاری جدی است. شاید مجری هم در مواقعی احساس نکند....

تفریح، یک کار اسلامی است. من قبول ندارم کسی چهره‌ی اسلام را یک چهره‌ی خشمگین و اخمو و بد اخلاق تصور کند. به هیچ وجه، اسلام این نیست. چهره‌ی اسلام، چهره‌ی یک انسان

جدی است؛ یک انسان متین. یک چهره‌ی جدی و متین را شما تصور کنید! این، چهره‌ی اسلام است. یک چهره‌ی جدی، در هر جای زندگی، آن کار بایسته را انجام می‌دهد. یک جا باید شادمانی کرد؛ یک جا باید تلخی نشان داد؛ یک جا انسان با دشمن روبه‌روست؛ یک جا با غریبه روبه‌روست؛ یک جا با خودی روبه‌روست و یک جا با یک مشتاق و دوست روبه‌روست. این‌ها با هم فرق می‌کند. یک انسان متین، چهره‌اش همه جا یکسان نیست. آن‌جا که با یک دشمن روبه‌روست، طبیعی است که چهره‌ی دیگری خواهد داشت. آن‌جا که با یک انسان غریبه روبه‌روست که دشمن هم نیست، اما غریبه است یک‌طور روبه‌رو می‌شود، و با یک دوست و محبوب و عزیزو نزدیک و دلسوز، یک‌طور دیگر روبه‌رو می‌شود. اسلام این‌گونه است و هر جایی یک برخورد دارد.

در چهره‌ی اسلام، تفریح و ادخال سرور، دیگران را مسرور کردن، خشنود کردن، خوشحال کردن، شاد کردن و امیدوار کردن جای بسیار حساسی دارد. بنابراین، شما همین‌طور که یک کار تفریحی را انجام می‌دهید، یک نمایش اجرا می‌کنید، یک ماجرای طنزآمیز را بیان می‌کنید، یک شعرا اجرا می‌کنید و می‌خوانید یا یک مسابقه اجرا می‌کنید، در همان حال احساس کنید که یک عبادت انجام می‌دهید.»^۱

تفریح، نسبی است و برای افراد مختلف، فرق می‌کند. یکی با ورزش تفریح می‌کند، یکی با کار کردن، دیگری با عبادت، کس دیگری با محبت به دیگران، نفر دیگری با مطالعه و... باید بتوان مذاق متری را شناخت و به سمت تفریحات تعالی بخش، جهت داد. مقام عظمای ولایت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) می‌فرمایند: «من سرور را در نماز می‌بینم. این را که می‌گویم، حقیقتاً احساس من است. گاهی اوقات انسان از حادثه‌ای، از خبری، از پیشامدی، از ناتوانی در صحنه‌ای و در میدانی غمگین است و به چیزی می‌خواهد پناه ببرد که این غم را بزدايد. گاهی انسان به تفریح و دوستی، به رفاقت و به بگوبخند، پناه می‌برد. کسانی می‌توانند، کسانی هم گیرشان نمی‌آید و نمی‌توانند. اما من به تجربه دریافته‌ام: آن عاملی که همواره در چنین حالاتی به انسان مسرت می‌بخشد، نماز است. یعنی انسان وقتی به طرف نماز می‌رود، دلش بازمی‌شود و آن مسرت معنوی در او به وجود می‌آید. چرا؟ چون نماز، آن مرحله‌ای است که انسان با خدا، بدون هیچ‌گونه واسطه و هیچ پرده‌ای حرف می‌زند. آن، مسرت حقیقی است. از این مسرت، نباید غافل شد.»

برخی از آثار تفریح همراه نظارت عبارت است از: ۱) خیلی از نکات تربیتی را می‌توان در قالب تفریح منتقل کرد. ۲) متریب خیلی از حالات خود را به صورت طبیعی در تفریحات برومی‌دهد. ۳) تخلیه انرژی متراکم به صورت سالم و کنترل قوه‌ی شهوانی (۴) تضمین سلامت بدن (۵)

۱ بیانات در دیدار گروه «ورزش و سرگرمی صد ۱۰/۱۰/۱۳۷۱»

طراوت روحی جوان و آمادگی جهت انجام فعالیت های سخت و طاقت فرسا و

۱۸ - ۲ تبیین ابعاد و جوانب

- مشارکت مربی در تفریح متربیان
- نظارت داشتن بر تفریح متربیان
- معرفی انواع تفریح سالم

۱۸ - ۳ ملاحظات

- توجه به هدف داربودن تفریح
- توجه به ملاحظات راجع به جنسیت، سن و توانایی‌های جسمی و هوشی در ورزش و تفریح
- توجه به جنبه های قابل استفاده‌ی تفریح در تربیت (درس‌آموزی، مقاوم سازی، اخلاص و...)

۱۸ - ۴ آسیب‌شناسی

- عدم همراهی در تفریحات متربیان
- آسیب های ناشی از ورزش ها و تفریحات با فرهنگ غربی (خشونت، تحریک جنسی، غلبه بر حریف به هر قیمتی، بی تحرکی و...)
- پیامدهای منفی اعتیاد به بازی‌های رایانه‌ای
- عدم توجه به ملاحظات جنسیت متربی در انتخاب تفریحات
- عدم رعایت توانایی‌های جسمانی و روحی
- تفریحات و ورزش‌های استرس زا

۱۹ - ۱ تعریف و اهمیت

۱۹) مدیریت اوقات فراغت

از آن جا که بیکاری منشا بسیاری از انحرافات است، لذا شایسته است که متربی برنامه ریزی دقیقی برای اوقات شبانه روزی داشته باشد؛ مثل کار و تلاش مداوم در زمینه‌های تحصیلی و علمی و مطالعاتی و کارهای ذوقی و تفریحی و... در این زمینه نقش هدایت‌گری مربی برجسته است. اوقات فراغت ربطی به ایام خاصی ندارد و شامل همه ی اوقات بیکاری می شود.

لذا شایسته است متصدیان امر تربیت، به این اوقات توجه ویژه نمایند تا متربی از آفات بیکاری مصون بماند. خداوند متعال به رسول گرامیش می‌فرماید: «إِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» حضرت علامه در توضیح آن، می‌گویند: «این آیه خطاب به رسول خداست، و مطلبش به خاطر اینکه حرف «فاء» در آغازش آمده، نتیجه‌گیری از بیان آیات قبل است، که

سخن از تحمیل رسالت و دعوت، برآن جناب داشت و منت‌های خدا را براوکه شرح صدرش داده، وزر(سنگینی) را از او برداشت، و نامش را بلند آوازه کرد، برمی‌شمرد و در آخر، همه‌ی این‌ها را از باب یسر(آسانی) بعد از عسر دانست. و بنابراین، معنایش این می‌شود: حال که معلوم شد هر عسری که تصور شود، بعدش یسر می‌آید و زمام عسرویسر تنها به دست خدا است و لا غیر، پس هرگاه از انجام آن چه برتو واجب شده، فارغ شدی، نفس خود را در راه خدا یعنی عبادت و دعا خسته کن و در آن رغبت نشان بده، تا خدا برتو منت نهاده راحتی که دنبال این تعب (سختی) است و یسری که دنبال این عسراست، به توروزی فرماید.»^۱

اوقات فراغت هم تهدید است و هم فرصت. این، چگونگی مدیریت آن است که می‌تواند تهدید را تبدیل به فرصت کند. سفرواردوهای هدف دار، جلسات آموزشی، کارهای تخصصی و فنی، فعالیت‌های مسجدی و محله‌ای، کتاب خوانی، تحقیقات علمی، تدوین مجلات علمی معرفتی، ورزش‌های سالم و... از جمله چیزهایی هستند که می‌توان به وسیله‌ی آن‌ها فراغت جوانان را پرکرد. در اینجا مربی باید با توجه به علایق متربی، امکانات و فضای موجود و از همه مهم تر، نیازهای تربیتی متربی با برنامه‌ای منسجم و هدف مند، اوقات فراغت او را سامان دهی کند. برای نشان دادن میزان فراغت متربی، یکی از روش‌های خیلی مفید، این است که از خودش خواسته شود برنامه‌ی شبانه روزی خود را مکتوب کند و ساعات فعالیت، مطالعه و درس، وعده‌های غذایی، خواب و استراحت و وقت‌های تلف شده را جمع زده و ثبت نماید. در این صورت نسبت به اوقات خود بسیار حساس می‌شود. آن‌گاه با کمک مربی و مشورت دادن به او، می‌توان فراغت و اتلاف وقتش را مدیریت کرد.

۱۹ - ۲ آثار و اهداف ناظر به شیوه تربیتی

از جمله مزیت‌ها و فواید استفاده درست از اوقات فراغت، تامین بهداشت روانی، استراحت و تجدید قوای رشد خلاقیت، توسعه‌ی مهارت‌ها، شکوفایی استعدادها و رشد اجتماعی است.

۱۹ - ۳ تبیین ابعاد و جوانب

- نظارت بر اوقات فراغت متربی

- هدایت متربی برای هدف مند کردن اوقات فراغت

۱۹ - ۴ آسیب‌شناسی

- بیهودگی و بیکاری

- تأمین تصنعی اوقات فراغت (که مانع فعالیت‌های خودانگیخته در اوقات فراغت است).

- افزایش فعالیت قوه تخیل در اثر بی‌کاری و آسیب‌های جنسی

۱ طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۲۰: ص ۵۳۴، دفترانتشارات اسلامی - قم، چاپ: پنجم، ۱۳۷۴.

بخش سوم : روش‌های خاص تربیتی

اگرچه تربیت متربیان در ساحت‌های مختلف، دارای شیوه‌ها و سازوکارهای مشترک و عامی است که مربیان برای تربیت متربیان خود می‌توانند از آن‌ها بهره‌گیرند، لکن تربیت درهرساحت، دارای شیوه‌های مختص به خود نیزهست که مربی برای تربیت متربی در آن ساحت، باید به آن روش‌ها اشراف داشته باشد. این شیوه‌های خاص نیزاقتضایی‌اند و مربی بنا بر موقعیت‌های تربیتی مختلف (اعم از موقعیت مکانی و زمانی تربیت، شرایط فردی و شخصی متربی، توانمندی‌های مربی و...)، می‌تواند از آن‌ها استفاده کند. لازم به ذکر است آن چه در ادامه خواهد آمد، روش‌هایی مغایر با روش‌های عام نیستند، بلکه ممکن است الزامات و ملاحظات خاص یک روش عام باشد، درهنگامی که ناظر به ساحتی خاص است.

شیوه‌های ناظر به ساحت ارتباط با خویشتن

انسان دارای دو بعد روح و جسم است که هر دو باید در دایره ی تربیت قرارگیرند. همان گونه که پیش از این گفته شد، ظاهر و باطن برهم تأثیرگذار هستند و تقویت هر کدام در تقویت دیگری مؤثرند. بلکه حقیقت انسان، حقیقتی واحدی است که از دو مرتبه ی وجودی تشکیل یافته، مرتبه ی مادون را جسم مادی و مرتبه ی مافوق را روح می‌نامند. در این جا به برخی از روش‌های ناظر به دو ساحت روح و بدن می‌پردازیم.

۱) شیوه‌های تربیتی در تقویت روح (عقل و ایمان)

- برانگیختن روحیه‌ی تفکر در متربی و آموزش آن
- آموزش آداب و حدود تفکر کردن به متربی
- استفاده از روش گروهی و مباحثه‌ای در آموزش‌ها برای تمرین جمعی تفکر و هدایت سؤال و جواب‌های درجلسات
- تشویق متربی به تدبیر آیات قرآن
- ترویج کتاب‌خوانی و ایجاد علاقه به کتاب از طریق معرفی کتاب‌های مفید و سیر مطالعاتی به متربی و...
- تقویت مهارت استدلال و برهان
- بهره‌گیری از استدلال در آموزش اعتقادات دینی و انقلابی
- معرفی الگوهای علمی به متربیان
- تکریم و تجلیل از چهره‌های علمی
- آشنا کردن متربی با تاریخ علم در ایران و افتخارات علمی کشور در گذشته و حال

- برگزاری کرسی‌های آزاد اندیشی و مناظره
- دعوت متربی به تجربه‌اندوزی و بهره‌گیری از تجربیات دیگران
- دعوت متربی به عبودیت و تقوی: تهذیب و تزکیه و اجتناب از گناه
- دعوت متربی به اخلاص و عمل صالح (عمل به معلومات) جهت شکوفایی عقل
- انتقال اطلاعات و تدریس آموخته‌ها توسط متربی
- افزایش توان فهم متربیان از طریق آموزش ریشه‌ی شبهات و تصحیح تصور درست از مفاهیم دینی
- مواجه نمودن متربی با عواقب و نتایج تصمیمات و اعمال خود
- تشویق و ترغیب متربی به تفکر نقدانه و آزاد اندیشی
- بها دادن به تفکرات و اظهارنظرات متربی و لوساده یا غلط
- احتراز دادن متربی از پیش داوری‌های غلط در تحلیل و درک حقایق و مسائل
- احتراز دادن متربی از گذشته‌گرایی و شخصیت‌گرایی منفی
- تقویت جسارت متربی در جهت خودداری از گرایش و پیروی از اکثریت باطل
- پرهیز دادن متربی از اقدام بدون فکروه صورت شتاب‌زده و احساسی
- استفاده از روش‌های تدریس فعالانه و متربی محور
- احترام به افکار و تفکرات ابتکاری و نو
- توجه به تفاوت‌های فردی یادگیرندگان
- فراهم آوردن فعالیت‌های مبتنی بر تجربه (امکان «تجربه و آزمایش کردن» را به متربی می‌دهد و خطاهای او را به عنوان فرآیندی آموزنده در مسیر یادگیری می‌پذیرد و او را با سرزنش، دلسرد نمی‌کند).
- متنوع کردن موضوعات آموزش
- آشنا کردن متربی با روش‌های تقویت تمرکز
- استفاده به جا از تمثیل‌های متناسب با ذهن و سطح مخاطب
- آموزش و تذکر و دعوت متربی به مراقبه و محاسبه دائمی (اصلی‌ترین روش)
- دعوت متربی به هدف‌گذاری مناسب و فعالیت‌های جهت دار
- آموزش و هدایت متربی به نگه داری خیال از اعتقادات فاسد، تخیلات و تفکرات هرز
- احتراز دادن متربی از آمل و آرزوهای بی‌حد و دعوت به واقع نگری
- آموزش و هدایت متربی برای اجتناب از سرگرمی‌های مضر (بازی‌های رایانه‌ای، رمان‌های خیالی و عاشقانه، افراط در مشاهده ی فیلم‌های خیالی و بی‌فایده)
- تشویق متربی به رعایت سکوت و اجتناب از پرحرفی و حرف لغو و لهو

- دعوت متربی به اجتناب از بیکارگی و خلوت‌های زیاد (لزوم برنامه‌ریزی برای شرکت درمجامع عمومی واشتغال به کار و فعالیت‌های مفید علمی، هنری و عملی)
- دعوت به ورزش و تقویت بدن از طریق غذاهای کم‌حجم و مقوی و خواب مناسب
- آموزش و تشویق متربی به مراقبت و اجتناب حواس پنج‌گانه از گناهان مربوط به آن حواس

- تقویت شوق و محبت الهی در متربی
- تقویت محبت به اولیای الهی خصوصاً حب اهل بیت (علیهم‌السلام) در متربی
- دعوت به محبت ورزیدن نسبت به مؤمنین و خوبان
- تقویت ایمان متربی خصوصاً از طریق مجاهدت و عمل
- استفاده از عنصر عاطفه و محبت در برنامه‌ها و مراسمات تربیتی
- تشویق و توجه دادن متربی به حفظ، ایجاد و تحسین آثار هنری خود و دیگران
- دادن اجازه‌ی اظهار نظر کردن و نقد کردن در تصمیم‌گیری‌های جمعی
- بهره‌گیری از مصایب و مشکلات پیش‌آمده در زندگی متربی جهت تحول مثبت روحی و معنوی

- توانمند ساختن متربی در جهت کنترل و مقابله با افسردگی و غم
- آموزش و هدایت متربی به تفریحات و شادی‌ها و لذت‌های حلال و مورد تایید اسلام (مسافرت، ورزش، گردش در طبیعت، استفاده از عطر و...)
- آموزش شیوه‌های تعدیل، کنترل و مقابله با خشم و پرخاش‌گری افراطی و نابه‌جا
- آموزش و دعوت متربی به نظم، برنامه‌ریزی و اعتنای فرصت‌ها
- تقویت اعتماد به نفس در متربی
- آموزش برنامه‌ریزی و مدیریت زمان به متربی و دعوت او به التزام به آن

شیوه‌های کنترل جنسی:

باتوجه به اهمیت «غریزه‌ی جنسی» و کنترل آن و نیز باتوجه به این‌که متربیان در سن جوانی می‌باشند، در این‌جا برخی از عوامل کمک‌کننده در کنترل غریزه‌ی جنسی پیش از ازدواج ارائه می‌گردد:

- تبیین فلسفه‌ی وجودی غریزه و تمایل جنسی برای متربی
- توجه دادن متربی به پیامدهای نامطلوب بی‌بندوباری جنسی
- آموزش مسائلی که باعث جلوگیری از تحریک میل جنسی می‌شود (احکام نگاه کردن، رعایت حجاب، ورزش و فعالیت بدنی، کنترل خیال و...)
- تأمین نیازهای روانی عاطفی متربی به ویژه در بانوان

- دعا کردن و تقویت ارتباط و انس با خدا
- پرورش فضایل اخلاقی مثل حیا، عفت، غیرت و... در مربی
- توجه دادن مربی به برکات ازدواج و بیان اهداف ازدواج
- حضور فعال در جمع مؤمنان و فضاهای معنوی
- انس با اهل بیت و اولیای الهی
- دوری و اجتناب از خلوت‌های بی جهت
- عدم استفاده از ابزارهای زمینه ساز شهوت و تحریک جنسی
- اجتناب از بیکاری یابی فعالیتی
- مطالعه‌ی زیاد و مستمر کتب اخلاقی و یادآور مرگ و معاد (مثل «منازل الآخرة» شیخ عباس قمی یا «معاد» آیت‌الله دستغیب و...)
- کثرت فعالیت‌های بدنی و ورزشی
- اجتناب از پرخوری و غذاهای انرژی زای غیرمتعارف
- دوری از دوستان ناباب و غیرمتدین

۲) شیوه‌های تربیتی در حوزه‌ی بدن

- آموزش، تذکر و هدایت مربی برای تغذیه‌ی سالم و مناسب
- آموزش آداب دینی خوردن و آشامیدن به مربی
- توصیه به رعایت بهداشت و درمان مناسب (تأکید برآموزه‌ها، سنن و روش‌های اسلامی)
- آموزش توصیه‌ها و آداب دینی ناظر به تنظیم خواب و استراحت (اعم از خواب‌های مستحب و مکروه، شیوه‌های خوابیدن، باید‌ها و نبایدهای قبل و بعد از خواب و...)
- توصیه و تشویق مربی به ورزش، خصوصاً ورزش‌های گروهی و دسته‌جمعی و سنتی (پهلوانی)
- جلوگیری از ورود فرهنگ‌های غلط غربی به وسیله‌ی ورزش‌های وارداتی و آلودگی به آن
- تذکر و تأکید به مربی برای توجه معقول و متناسب به استراحت و تفریحات سالم و مورد تأکید
- تعلیم عوامل غیرمادی مؤثر در صحت جسم و بدن (رعایت صلح رحم، صدقه و...)
- آموزش و توجه دادن مربی به نظافت و آراستگی مطلوب و معقول

- **شیوه‌های ناظر به** - دعوت و هدایت مربی به یادآوری نعمات الهی (تفکر و تذکر درونی
- ساحت ارتباط با** نعمات)
- خدا** - دعوت مربی به توجه دائم به خداوند و ذکر و یاد او (لسانی و قلبی)

- دعوت و هدایت متری به امیدواری به رحمت حق و نصرت و حکمت او به وسیله ی تلقین، تذکر و اعطای بینش و...
- دعوت و هدایت متری به صبردربرابرمشکلات و عدم اعتراض به خداوند و شکایت از پروردگارخوبیش، نسبت به پیشامدهای ناگوار
- دعوت و هدایت متری به شکرگزاری نسبت به حضرت حق
- تشویق و ترغیب متری به تحقیق در زمینه ی عقاید
- آموزش و انتقال ابعاد اجتماعی و تربیتی احکام عبادی
- وابسته نکردن متری به خود و سوق دادن او به اتکا و اعتماد به خداوند
- مراجعه دادن به رساله و آموزش احکام مبتلابه و انس با آن
- وصل کردن متری به افرادی که توانایی پاسخ به شبهات اعتقادی را دارند.
- تلاش برای انس دادن متری با قرآن از طریق انس مری به قرآن و بزرگداشت قاریان و حافظان
- تقید کامل مری به ظواهر دینی و احکام الهی
- عدم مماشات مری در لابلای گری متری نسبت به معارف دینی و احکام
- ترغیب متری به مطالعه درباره ی اعتقادات و در اختیار قراردادن کتب قابل استفاده
- نشان دادن سبک زندگی دینی و عبادی به متری در موقعیت‌های مختلف
- تلاش بر عدم تحمیل معارف دینی و سعی برای جاد پذیرش واقناع برای متری
- دعوت متری به تقویت بیشتر معرفت از طریق استدلال و...
- دعوت به ورع و پرهیز از گناه
- دعوت و هدایت به عبادت و نیایش بامحبوب (خدای متعال) از طریق بیان حالات اولیای الهی
- دعوت و هدایت به محبت به اهل بیت به وسیله مجالس روضه و شادی اهل بیت
- زمینه سازی برای مجالست و معاشرت با اهل محبت خدا
- اثبات استدلالی و عقلانی معاد و قیامت
- توصیف معاد (مرگ و قبوربرزخ و قیامت و بهشت و جهنم و...) و ویژگی‌های آن
- دعوت به تفکر در مورد مرگ
- اعطای بینش صحیح و عقلانی نسبت به معارف حول مرگ و معاد
- دعوت به عبرت آموزی نسبت به تاریخ بشریت و ناپایداری دنیا و نعمات آن
- انس دادن متری با کتب ادعیه مثل مفاتیح الجنان، صحیفه ی سجاده و...
- باجلسات دعاخوانی و شرح دعا

شیوه‌های ناظر به ساحت ارتباط با دیگران

ارتباط با دیگران، خود به ساحت های کوچک تری تقسیم می شود؛ از جمله خانواده، دوستان، هم تحصیلی ها، جامعه ی مسلمین، جامعه ی جهانی (استکبار وغیرآن)؛ یا ساحت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. هرکدام نیز به زیرمجموعه هایی می توانند تقسیم گردند که ما به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

۱) شیوه‌های ناظر به تربیت در بستر خانواده

ناظر به نقش همسری:

- آموزش مهارت‌های مربوط به پیش از ازدواج و پس از آن به متربی (جلسات خواستگاری و...)
- آموزش و توجه دادن متربی به انتخاب صحیح همسر
- ارتقای شناختی همسران نسبت به هم
- آموزش و تذکره متربی برای رعایت شرایط ارتباط جنسی (مکانی، زمانی و روانی)
- آموزش و تذکره متربی به رعایت آداب فرآیند رابطه جنسی
- آموزش و تذکره متربی به رعایت حقوق جنسی همسر
- به کاربردن روش‌های پیش گیری و درمان نابهنجاری‌های جنسی
- مهارت‌های ارتباطی عاطفی
- آموزش مسائل شرعی و احکام مربوط به ازدواج
- مواجه کردن متربیان با نمونه‌های عینی ازدواج‌های موفق مبتنی بر معیارهای اسلامی و ازدواج‌های ناموفق مبتنی بر معیارهای غیراسلامی
- آگاه‌سازی نسبت به مبانی و اصول اندیشه های غیراسلامی در زمینه ی جنسیت و جایگاه زن و مرد در خانواده و جامعه (خصوصا اندیشه های فمینیستی) و نقد آن‌ها برای متربیان
- آگاه‌سازی متربی نسبت به پیامدهای ورود و نفوذ ابزارها و کالاهای فرهنگی
- غیراخلاقی و فسادآور برای بنیان خانواده و تبیین آثار سوء آن
- معرفی الگوه متربی در زمینه ی ازدواج‌ها و خانواده‌های شکل گرفته مبتنی بر معیارهای اسلامی
- کاستن از سطح توقعات زوج‌های جوان (متربیان) و بیان لزوم رعایت قناعت و ساده‌زیستی در ازدواج و پس از آن

ناظر به نقش پدرومادری

- آموزش اصول، روش‌ها و برنامه‌های مربوط به فرزندداری به زوج‌ها (متربیان) (چرایی و چگونگی تربیت فرزند و ضرورت آن)

- آموزش بایدها و نبایدهای تربیت اسلامی، از پیش از تولد تا زمان تاهل فرزند
 - آموزش ویژگی‌ها و ابعاد شخصیتی فرزند، در ادوار مختلف سنی
 - توجه دادن به ضرورت تربیت و تکثیرنسل و آثار و برکات آن
- ناظر به نقش فرزندی:**
- آگاه‌سازی فرزندان نسبت به ثمرات نیکی به پدر و مادر و همچنین عواقب نارضایتی آن‌ها

- تجلیل و تکریم پدران و مادران و زمینه‌سازی برای تشکرمتربیان از والدین خود
- مشاوره به متربی در مسائل خانوادگی و چگونگی تعامل با والدین

۲) شیوه‌های ناظر به تربیتی در بستر جامعه

۱-۲ شیوه‌های تربیت فرهنگی

- تبیین چیستی فرهنگ، سازوکارهای ایجاد تغییردرآن و بیان ضرورت و اهمیت آن درحیات فردی و اجتماعی جامعه
- معرفی فرهنگ بومی و سه ساحت دینی، انقلابی و ملی آن به عنوان ارکان هویت بومی و تبیین جایگاه و نسبت هریک از ارکان هویتی ایران اسلامی برای متربی
- معرفی جریان‌های فرهنگی مغایرو ضدفرهنگ بومی در داخل کشور در همه ی ساحت‌های دینی، انقلابی و ملی فرهنگ و تبیین مبانی و اهداف آن‌ها
- معرفی فرهنگ غالب برجهان (فرهنگ مدرن) و تبیین ابعاد منفی و مثبت آن برای متربی
- آگاه‌سازی متربی درقبال تهاجم فرهنگی دشمن و تبیین اهداف، سیاست‌ها، روش‌ها و ابزارهای این تهاجم برای وی
- تهییج و ایجاد دغدغه در متربی برای ورود به جهاد فرهنگی و مقابله با تهاجم فرهنگی دشمن
- تبیین نقاط ضعف، مشکلات و کاستی‌های فرهنگی جامعه و تشویق، ترغیب و ایجاد انگیزه درمتریبیان، برای اصلاح وضع موجود فرهنگی و اعتلای آن به سوی وضعیت مطلوب و آرمانی
- مسئولیت‌سپاری به متربی جهت انجام فعالیت‌های فرهنگی در محیط پیرامونی خود و بازخوردگیری از او در این زمینه
- مشارکت دادن متریبیان در مطالبه‌گری حق مدارانه و برنامه‌های انتقادی نسبت به سیاست‌ها، برنامه‌ها و عملکردهای فرهنگی مسئولان و نهادهای ذی‌ربط
- تبیین چیستی تمدن و رابطه‌ی آن با فرهنگ و بیان ضرورت برپایی تمدن اسلامی و

راه‌های تحقق این آرمان

- آموزش و مرور تاریخ تمدن ایرانی اسلامی و معرفی ذخایر، شخصیت‌ها، دستاوردها و دیگر ابعاد تاریخی این تمدن.

- آموزش و مرور تاریخ تمدن جهان، خصوصاً تاریخ تمدن مدرن و معرفی ابعاد مختلف این تمدن خصوصاً ابعاد ضددینی و ضدالهی آن برای متریبان

- ایجاد دغدغه و انگیزه در متریبان برای احیای تمدن اسلامی ایرانی (تبیین اهمیت، برگزاری جلسات هم‌اندیشی و گفتگو، برپایی جلسات سخنرانی و... با محوریت چرایی و چگونگی احیای تمدن اسلامی ایرانی)

- ترغیب متربی به ارتباط با دیگر جوامع اعم از مسلمان و غیرمسلمان، جهت انتقال فرهنگ بومی و هم‌چنین کسب تجارب و اخذ نقاط مثبت فرهنگ‌های غیربومی (مانند ارتباط در فضای مجازی و...)

۲-۲ شیوه‌های تربیت اجتماعی

- ارائه ی سبک زندگی اسلامی در قالب های گوناگون

- آموزش و انتقال ارزش‌ها و مفاهیم اجتماعی اسلام، مانند عدالت اجتماعی، مسئولیت‌پذیری، جاذبه و دافعه، تعاون و... به متربی (از طریق مباحثه ی روایات، معرفی کتاب، سخنرانی و...)

- تشویق و ترغیب متربی به ارزش‌ها و مفاهیم اجتماعی اسلام

- آموزش مهارت‌های ارتباطی به متربی

- مواجه کردن متربی با موقعیت‌ها و محیط‌های اجتماعی به‌منظور پرورش ظرفیت‌های اجتماعی شخصیت وی

- مسئولیت‌سپاری به متربی برای ارتقای سطح مسئولیت‌پذیری در محیط های محل فعالیت وی

- ملاقات و ارتباط به‌صورت گروهی، به منظور نهادینه کردن برقراری ارتباط با آشنایان و دوستان در متربی (مانند دید و بازدید از دوستان، بازدید از همسایگان مسجد، خانواده شهدا و...)

- راهنمایی و مشاوره به متربی در دوست‌یابی

- اطلاع‌رسانی و پی‌گیری گروهی اخبار و اطلاعات جهان اسلام و جامعه ی بشری، به‌منظور تقویت ارتباط متربی با این جوامع

- آزادی عمل دادن در موقعیت‌های اجتماعی و احترام به تصمیمات درست متربی

- تقویت ویژگی‌های فردی متربی در میان جمع و توجه به هویت مستقل وی از دیگران

- خدمت‌رسانی و رسیدگی به امور برادران دینی به صورت گروهی، به منظور تقویت مسئولیت‌پذیری متربی در قبال دیگران (مانند برآوردن نیازهای مختلف دانشجویان، اهالی مسجد، محل، شهروندان شهردر مناسبت‌های مختلف) و...
- خدمت‌رسانی به صورت گروهی در سطح ملی، به منظور تقویت مسئولیت‌پذیری متربی در قبال هموطنان در سطح ملی (مانند سفرهای خدمت‌رسانی، اردوهای جهادی و...)
- نقد منطقی بی‌عدالتی اجتماعی و تبعیض در محیط اجتماعی یا دانشگاه، برای تقویت روحیه عدالت‌طلبی متربی
- امر به معروف و نهی از منکر گروهی به منظور آمروناهی بارآوردن متربی واداشتن متربی به امر به معروف و نهی از منکر از نزدیکان خود
- موعظه و تذکره متربی برای رعایت اخلاق در روابط اجتماعی
- کنترل دوستی‌ها و روابط عاطفی متربی
- آگاه کردن متربی از رذایل و زشتی‌های مستکبران برای تقویت نفرت و دشمنی نسبت به آن‌ها در وی
- مشارکت دادن متربی در برنامه‌های تقویت‌کننده یا دفاع‌کننده از عزت و کرامت ملی، امت اسلامی
- مواجه کردن متربی با موفقیت‌ها و دستاوردهای ملی برای تقویت امید و اعتماد به نفس او در سطح ملی
- ملزم کردن متربی به رعایت قانون در محیط پیرامونی خود
- ملزم کردن متربی به کار تشکیلاتی و به عضویت درآوردن متربی در بسیج و گروه به منظور تقویت روحیه‌ی کار جمعی در او
- آموزش آداب و سنن اجتماعی و معرفی آداب و سنن مغایر با اندیشه‌ی دینی و پرهیزدادن متربی از آن‌ها
- آموزش شیوه‌های مدیریت اسلامی (روش مدیریت جلسه و...)

۳ - ۲ شیوه‌های تربیت سیاسی

- آموزش و انتقال ارزش‌ها و مفاهیم سیاسی اسلام مانند استقلال، آزادی، مردم‌سالاری دینی، حکومت اسلامی، ولایت‌پذیری و ... و تبیین عواقب و تبعات فقدان هر یک از آن‌ها
- آموزش احکام سیاسی اسلام مانند وجوب تبعیت و فرمان‌پذیری از ولی، وجوب صلاحیت برای کسب پست و مقام، وجوب حضور در عرصه‌ی سیاست و مبارزه با حکومت طاغوت و...
- آموزش اصول و مبانی سیاسی اسلام و حکومت اسلامی و تبیین تفاوت‌های مکتب

- سیاسی اسلام با سایر مکاتب، خصوصا مکاتب جدید (آموزش مفاهیم رقیب وهم‌چنین مفاهیم مشابه با مفاهیم سیاسی اسلام و تبیین تفاوت‌های این مفاهیم)
- تبیین شبهات والقاءات سیاسی ضد دینی و تنویر افکار متریبان با پاسخ‌گویی به آن‌ها
 - آموزش اصول، مبانی و روش‌های دینی فعالیت تشکیلاتی و گروهی در عرصه ی سیاست
 - ترغیب و تهییج متریبان برای امر به معروف و نهی از منکر سیاسی، خصوصا در میان خوبشان و اطرافیان خود و دانشگاه و فعال‌سازی متریبی برای ترویج افکار و خواسته‌های سیاسی مشروع و مبتنی بر آرمان‌های انقلاب اسلامی (تمرین گفت و گوی سیاسی متریبی با مردم، خصوصا اقوام و نزدیکان، برای جلب نظر و متقاعد کردن آن‌ها در وقایع سیاسی)
 - آگاه‌سازی متریبان از مخاطرات و لغزش‌گاه‌های حضور در عرصه ی سیاست با معرفی نمونه‌ها و مصادیق عینی (آفاتی چون قدرت‌طلبی، انحصارطلبی، حزب‌زدگی و...)
 - آگاه‌سازی متریبان از حقوق سیاسی خویش و ترغیب به استفاده ی عقلانی از این حقوق
 - تشویق و ترغیب متریبی به حضور و نقش‌آفرینی در عرصه ی سیاست
 - ترغیب متریبی به حضور در مناسک و رخداد‌های سیاسی مانند راهپیمایی‌ها و انتخابات
 - ترغیب متریبان به واکنش به رخداد‌ها و وقایع ناگوار در امور سیاسی در سطح کشور
 - بین‌الملل و سازماندهی آن‌ها در این زمینه در صورت نیاز
 - مشاوره و هدایت متریبی در تحلیل و شناخت نسبت به افراد، گروه‌ها و جریان‌های مختلف سیاسی
 - ترغیب متریبان به پی‌گیری اخبار و رخداد‌های سیاسی کشور و فراهم کردن زمینه ی لازم برای این پی‌گیری، به همراه بحث و تحلیل پیرامون این وقایع به همراه متریبان
 - اطلاع‌رسانی و پی‌گیری گروهی اخبار و اطلاعات سیاسی کشور، جهان اسلام، جبهه ی مستضعفین و جامعه ی بشری
 - مشارکت دادن متریبان در مطالبه گری و برنامه های انتقادی نسبت به عملکردها و رفتارهای سیاسی ضد اسلامی مسئولان
 - اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی به متریبی نسبت به مشکلات و ظلم‌های نظام سیاسی حاکم بر جامعه ی بشری، خصوصا نسبت به امت اسلامی و ملل مستضعف، به منظور ایجاد انزجار و دشمنی در وی نسبت به این نظام‌ها
 - مواجه کردن متریبی با موقعیت‌ها و محیط‌های سیاسی به منظور پرورش قدرت
 - تحلیل سیاسی و کسب تجربه در عرصه ی سیاست
 - آزادی عمل دادن به متریبی در موقعیت‌های سیاسی و احترام به تصمیمات سیاسی متریبی
 - بسترسازی برای اظهار نظر، بیان مواضع و ارائه ی نقدهای سیاسی از جانب متریبی در

- میان جمع و فراهم آوردن زمینه‌ی گفت‌وگوی سیاسی در میان متریبان، به‌منظور تقویت قدرت تحلیل و افزایش بصیرت سیاسی آن‌ها
- آگاه کردن متربی از رذایل و ظلم‌های مستکبران برای تقویت تبری و دشمنی نسبت به آن‌ها دروی
- آموزش تاریخ سیاسی به متریبان جهت فهم مبانی و اصول و سیره سیاسی بزرگان دین و عبرت‌آموزی از وقایع و تحولات سیاسی طول تاریخ
- معرفی الگوی عملی در زمینه‌ی سبک اسلامی حیات سیاسی
- تبیین ویژگی‌ها و فضائل ولی امر، برای ایجاد محبت و تبعیت از وی در متریبان
- مرور و بازخوانی منویات ولی امر جامعه‌ی اسلامی و آموزش اندیشه‌ی رهبرجامعه اسلامی به متریبان
- آگاه‌سازی نسبت به جریان‌های فکری و سیاسی معاصر در کشور و جهان اسلام (آموزش جریان‌شناسی سیاسی)
- ایجاد پیوند میان متریبان و نخبگان سیاسی بصیرو انقلابی، به‌منظور افزایش سطح بصیرت سیاسی آن‌ها
- آموزش دشمن‌شناسی و دوست‌شناسی در عرصه‌ی سیاست به متریبان
- معرفی دستاوردها و توانمندی‌های سیاسی نظام اسلامی در داخل و خارج از کشور، به‌منظور تقویت امید و عزت سیاسی متریبان
- تبیین قله‌ها و آرمان‌های سیاسی نظام اسلامی و تشویق و ترغیب متریبان به تحول‌خواهی و اصلاح‌طلبی در چارچوب اصول، مبانی و آرمان‌های انقلاب اسلامی
- اقدام گروهی (اقدام قانونی و اصولی) در برابر حوادث و رخداد‌های سیاسی در سطح داخل و خارج، به‌منظور برانگیختن حساسیت و غیرت دینی و سیاسی متریبان و تشجیع و جسارت‌بخشی به آن‌ها برای دفاع از اصول و ارزش‌ها
- تبیین مشکلات و سختی‌های پایداری برارزش‌های نظام اسلامی و آگاهی‌بخشی به متریبان نسبت به دشواری‌های راه
- زمینه‌سازی و بهره‌برداری از رخداد‌های سیاسی (مانند انتخابات و...) برای تربیت سیاسی متریبان (مانند آموزش رقابت اصولی در عرصه‌ی سیاست، زمینه‌سازی برای افزایش تحمل سیاسی، آموزش نقادی و رصد سیاسی و...)
- آموزش شیوه‌های نوین فعالیت‌های سیاسی در عرصه‌ی داخلی و خارجی، به‌منظور تأثیرگذاری بیشتر بر فضای سیاسی (مانند شبکه‌های اجتماعی، سایت‌های اینترنتی و...)
- تبیین خیانت‌ها، ظلم‌ها و رسوایی‌های سیاسی خائنین جهان اسلام

- تبیین ویژگی‌ها و مولفه‌های حکومت عدل جهانی به منظور تبدیل شدن آن به آرمان جمعی و ایجاد شوق و گرایش به برپایی حکومت جهانی موعود (عج) در متربیان
- آموزش وظایف سیاسی دوران غیبت و آگاه‌سازی متربیان از جریان‌های انحرافی منتسب به اندیشه‌ی مهدویت
- آگاه‌سازی متربیان از شبهات سیاسی موجود در زمینه‌ی مهدویت و دوران غیبت و ارائه‌ی پاسخ این شبهات
- تبیین منظومه‌ی اندیشه‌ی حضرت امام راحل و مقام معظم رهبری

۴-۲ شیوه‌های تربیت اقتصادی

- آموزش مدیریت اقتصادی منزل و خانواده (تقدیر معیشت) و در فعالیت‌های بسیج
- آموزش راه‌های بهره‌وری و جلوگیری از اسراف و تبذیر
- تشویق به استفاده از تولید ملی و کالاهای ایرانی
- رعایت وجدان کاری در فرآیند تولیدات و عملیات اقتصادی
- معرفی ویژگی شغل مناسب در اسلام
- آموزش احکام شرعی مربوط به درآمد حلال
- تبیین آثار سوء درآمدهای نامشروع
- آشنایی با سیستم بانک داری اسلامی و عقود اسلامی
- آشنایی با راه‌های صرفه‌جویی
- تشویق به استقلال اقتصادی و عدم باربودن بر خانواده
- تشویق به انصاف و قانع بودن به سود کمتر در جهت کمک به اقتصاد جامعه
- تشویق و ترغیب به توجه و کمک به نیازمندان و حقوق مالی (خمس، زکات و نفقه‌ی واجب)
- تبیین ابعاد کمک به اقتصاد جامعه و اهمیت آن
- توجه جدی به خطوط طراحی شده و هشدارهای ولی امر مسلمین در زمینه‌های اقتصادی و حرکت در آن مسیر
- آشنایی با مبانی، اهداف و اقدامات ضروری در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی